

اِنَّكَ رَعَىٰ اللّٰهُ اَبْرًا مِّمَّا

چگونگی دعوت اسلام

مؤلف محمد قطب



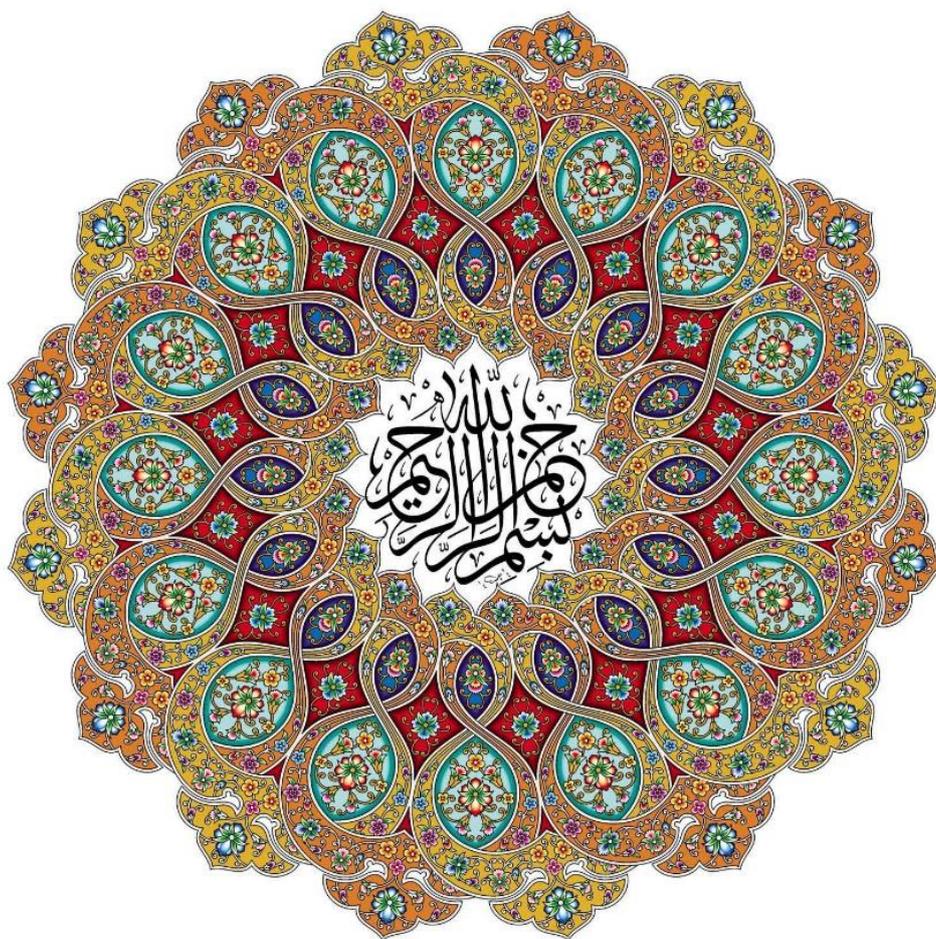


مرکز نشر اندیشه اسلامی

www.ghotb.net

ghotb.net@gmail.com

مهرماه ۱۳۹۳



«فهرست»

۱	سخنی با خوانندگان.....
۳	مقدمه مؤلف
۱۱	تأملاتی بر شکل‌گیری نسل اول امت اسلام
۲۸	خطوط قابل اقتباس از سبک تربیتی نسل بی‌نظیر امت.....
۵۸	علل شتاب‌زدگی در حرکت معاصر و پیامدهای آن.....
۸۸	چگونگی شکل‌گیری هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت
۱۶۸	گسترش هسته
۲۰۴	نگاهی به وضع موجود (هست‌ها) و وضع مطلوب (بایدها).....
۲۱۴	نگاهی به آینده

سخنی با خوانندگان:

آن‌گاه که در هدف خالق از آفرینش انس و جن می‌نگریم و آن‌را در پرتو کلام روح‌بخش الهی مورد تدقیق قرار می‌دهیم در می‌یابیم که آفریدگار هستی، این دو موجود را جز برای عبادت ذات باری تعالی به وجود نیاورده است، اما این عبادت چیست که **الله تعالی**، مخلوقات مختارشان را برای انجام آن خلق کرده و برجای آوردنش را هدف خلقت‌شان عنوان نموده است؟ آیا صرف انجام حرکاتی خاص در طول شبانه‌روز می‌تواند حامل مصداق این واژه‌ی عظیم گردد؟ آیا عبادت صرفاً در انحصار نماز و روزه و زکات و حج و جهاد می‌باشد؛ همان اعمالی که تنها لحظاتی محدود از زندگانی ما را تحت پوشش خود قرار می‌دهند، یا آنکه در پس زمینه‌ی این مفهوم والا، دنیایی گسترده نهفته است که انجام شعائر تبعیدی فوق، دریچه و مقدمه‌ی آن به شمار می‌آیند؟

شکی نیست که مفاهیمی چون نماز و روزه و زکات و حج و جهاد، از برترین عبادات بوده و چراغی منور جهت روشن ساختن مسیر ره‌روان طریق الهی به حساب می‌آیند اما نباید از این مهم غافل گشت که عبادت، معنایی به پهناوری جهان هستی دارد و صرفاً در این موارد منحصر نمی‌گردد و آن‌قدر جامع است که تمامی اعمال و گفتارهای ظاهری و باطنی را به شرط آنکه **الله تعالی** دوست‌شان بدارد و بدان‌ها راضی باشد در بر می‌گیرد و تنها با این تعریف است که سرتاسر حیات و ممات آدمی در سایه‌ی عبادت معنا می‌یابد و هدف خلقتش محقق می‌گردد، آری! آن‌گاه که خالق هستی، یگانه معبود انسان باشد و تمامی زندگانی بشر، رنگ و بوی الهی به خود گیرد و همه‌ی نشست و برخاست‌های حیاتش از سرچشمه‌ی وحی روان گردد و از چشمه‌ی جوشان الهی سیراب شود و هوی و هوس‌های شیطانی به کنار روند و فرامین و دستورات ربانی، هدایت‌گر انسان باشند، تنها در این شرایط است که عبادت در معنای جامع و شایسته خود به منصفه‌ی ظهور می‌رسد.

از سویی دیگر تمامی آدمیان مسیری واحد را نمی‌پیمایند و صاحب عرش و کرسی می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ﴾

«او کسی است که شما را آفریده است پس گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید.» (التغابن: ۲)

و وظیفه‌ی جماعت مسلمین می‌داند که از یک طرف، در میان هم‌کیشان‌شان به امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند و ایمان را در وجودشان ترسیخ بخشند و از طرفی دیگر، غیرمسلمین را به سوی عبادت **الله تعالی** فراخوانند و بدین ترتیب، با صبر و استقامت در مسیر الهی، از یک سو، ایمان خود را به ثبوت رسانند و از سویی دیگر، بی‌باوران را به سوی هدایت الهی رهنمون سازند، اما به راستی طریقه‌ی این دعوت چگونه است و در این فراخوان، چه اسلوب و روشی باید به کار گرفته شود؟

چرا با آنکه این همه خطابه‌ها و سخنرانی‌های غرّاً در جامعه ارائه می‌دهیم به جایی نمی‌رسیم و تغییری در حال و روزمان مشاهده نمی‌نماییم؟ چرا با آنکه کرسی‌های پارلمان را در اختیار می‌گیریم اما باز هم نمی‌توانیم احکام الهی را در جامعه تحکیم بخشیم و شریعتش را در میان مخلوقاتش جاری سازیم؟ چرا با آنکه این همه به مطالعه‌ی

کتاب مختلف همت می گماریم و به کسب سواد و معلومات می پردازیم ره به جایی نمی بریم؟ چرا با آنکه موفق می گردیم هیجان و احساسات درونی افراد را به جوشش در آوریم اما نمی توانیم بدانها ثبات بخشیم و همیشه در اوج شان نگه داریم؟ چرا با وجود ممارست های روحی و معنوی باز هم تغییرات شگرفی در زندگی مسلمین به وقوع نمی پیوندد؟ چرا با این همه جهاد و فداکاری و این همه جنگ و قتال، دستاورد ملموسی اکتساب نمی نماییم و نه تنها در میان غیر مسلمین بلکه در بین هم کیشان خود نیز به عنوان سردمداران تروریسم و خشونت گرای، مورد اشاره قرار می گیریم؟ آیا در این میان اتفاقی رخ داده، و یا عنصری مفقود گشته، و یا فرایندی از قلم افتاده که دائماً درجا می زنیم و پیشرفتی حقیقی در کار نمی بینیم؟ و به راستی چراها و علامت سوالها در این زمینه چه بسیارند!!

سالها پیش، به کتابی تحت عنوان "کیف ندعوا الناس"، از یکی از بزرگ ستاره های آسمان تفکر اسلامی دست یافتم که به شدت متأثرم ساخت و در چینش افکارم طرحی نو در انداخت؛ کتابی که با قلم توانای شیخ محمد قطب رحمته الله علیه به رشته ی تحریر در آمده و نویسنده ی آن به مانند طیبی حاذق و توانا، به آسیب شناسی دعوت اسلامی پرداخته بود و با برجسته ساختن بیماریها و مشکلات مسیر، برای آن طرح و برنامه ی مطلوبی ارائه داده بود و از منهج نبوی در تربیت اصحاب رضی الله عنهم سخن به میان آورده و به سوالات فوق به گونه ای واضح و شفاف پاسخ گفته بود، و مسیری منظم و استوار را برای دعوت و حرکت ترسیم نموده و سخنان خود را با آیات الهی و احادیث نبوی مزین ساخته و از سیره ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحاب رضی الله عنهم به خوبی بهره برده بود.

با توجه به علاقه ی وافرم به این کتاب، و نیز نیاز میرم حرکت های اسلامی به این نوشتار، بر آن شدم تا دست به قلم برم و این اثر ارزشمند را ترجمه نمایم و در این راه، بسیار تلاش نمودم تا از یک سو، متنی روان به پیش گاه مخاطب تقدیم نمایم و از سوی دیگر، از فضای نوشتاری نویسنده نیز دور نگردم و درون مایه ی اصلی کتاب را دست خوش تغییر ننمایم، ناگفته نماند که در ترجمه ی آیات از تفسیر نور استفاده نمودم و از محضر مترجمین پیشین این کتاب؛ آقایان مهدی مصطفایی و آیت حق دوست بهره ها بردم و برایشان سعادت دنیا و آخرت را از در گاه الله تعالی می طلبم، و نیز امید دارم که پروردگار بلند مرتبه، عاقبت به خیری را نصیب برادران بزرگوارم؛ خداداد مطاعی پور و پارسا دارابی بگرداند چرا که زحمت و ویرایش محتوایی و نگارشی این اثر بر گردن ایشان بود.

در پایان از الله تعالی خواهانم خطاهای احتمالی را بر عهده خویش ببخشاید و این ترجمه را سبب سنگینی ترازوی حسنات خود و نزدیکیانم گرداند و در روزی که اموال و اولاد سودی نمی رساند و تنها قلبی سالم به کار آید از این نعمت ارزنده محروم مان ندارد.

و السلام علی من اتبع الهدی

۹ تیرماه ۱۳۹۴ هجری شمسی

سعید یوسفی

مقدمه ی مؤلف:

دعوت به سوی الله تعالی، به عنوان تکلیف و وظیفه ی دائمی امت اسلامی به شمار می آید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان خود رستگارند.» (آل عمران: ۱۰۴)

علت دائمی بودن تکلیف دعوت این است که امت اسلامی، امت خاتم الانبیاء علیهم السلام بوده و پس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، رسالت وی را بر دوش می کشد، رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، رسالتی جهانی بوده و تمامی انسان ها را از لحظه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا روز قیامت در بر می گیرد.

این رسالت، دارای دو جنبه و دو بعد می باشد؛ از یک طرف، غیرمسلمین را در بر می گیرد و به دنبال دعوت آنان به سوی ایمان می باشد و از طرفی دیگر، مومنین را مخاطب قرار می دهد تا ضمن یادآوری و تذکر به آنان، به ایمان شان عمق ببخشد و نفوذ آن را بر دل و جان شان بیفزاید.

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«و پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مومنان سود می رساند.» (الذاریات: ۵۵)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به الله و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است و به کتاب هایی که پیش تر نازل نموده است ایمان بیاورید!!» (النساء: ۱۳۶)

اما امروزه، امت اسلامی در شرایطی خاص به سر می برد که شاید پیشتر نظیر آن را به خود ندیده باشد به گونه ای که شناختش به نسبت اسلام به پایین ترین سطح در طول تاریخ اسلامی رسیده و عملگرایی اسلامی در میان امت حتی از این شناخت نیز بسیار پایین تر است.

به همین خاطر، امروزه امر دعوت، اهمیتی به مراتب بیشتر از گذشته یافته و صرف پند و اندرز و تذکر به کار نمی آید بلکه شاید لازم است که این بنا و ساختمان از نو پایه گذاری گردد؛ همان بنایی که پایه هایش به شدت سست و لرزان شده و هر لحظه احتمال دارد فرو ریزد، در کنار این مسایل، حمله ی گسترده و هجوم همه جانبه ای را

۱- استاد سبحانی رحمته الله علیه در مبحث توحید خود چنین می فرماید: "رب" در اصل مصدر است و به "معنی پرورش دادن و خداوندی کردن" می باشد بعداً بر وزن مصدر، صفت مشبیه از آن درست شده است به معنای پرورش دهنده، و چون صفت مشبیه برای دوام است نه حدوث (مثل اسم فاعل)، پس ترجمه ی رب به پرورش دهنده به معنای اسم فاعل، درست نیست زیرا کلمه ی راب به معنی پرورش دهنده (در معنای اسم فاعل) می باشد، مثلاً قادر یعنی تواننده و قدیر یعنی توانا پس رب یعنی خداوند، و البته خداوند ترجمه ی کلمه ی اله نیست چون الله، علم است و ترجمه نمی شود. به همین دلیل در سرتاسر این کتاب، مترجم از همان لفظ جلاله "الله" استفاده نموده است، مترجم.

شاهدیم که از سمت دیگر اُمّت‌ها به سوی اُمّت اسلامی در جریان است؛ همان هجومی که رسول الله ﷺ ۱۴ قرن پیش خبر از وقوع آن داده است:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا، قَالُوا: أَمِنْ قَلَّةٍ نَحْنُ يَوْمئِذٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلِ أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غُثَاءٌ كَغُثَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ الْمَهَابَةَ مِنْ صُدُورِ أَعْدَائِكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ، قَالُوا: وَمَا الْوَهْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»

«آن زمان نزدیک است که اُمّت‌ها بر شما هجوم آورند همان‌گونه که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می‌برند، گفتند ای رسول الله، آیا این به خاطر تعداد اندک ماست؟ فرمود: خیر، بلکه شما آن روز بی‌شمارید اما به مانند کف روی سیلاب می‌مانید (که هر جا سیلاب بخواد شما را می‌برد و هیچ اراده‌ای از خود ندارید، مترجم)، الله ابهت و شوکت شما را از دل‌های دشمنان‌تان بر می‌دارد و در دل‌های شما "وهن" می‌کارد! گفتند: ای رسول الله، "وهن" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ.»^۲

همه ما مطمئن هستیم که این بناء، به اراده‌ی الله ﷻ، روزی ترمیم خواهد شد و صلابت و استواری پیشین را باز خواهد یافت و حوادثی که در اطراف ما در جریان است نشان از مرحله‌ای تازه برای اسلام (جهت نقش آفرینی در زمین، مترجم) دارد، و بیانگر آن است که علیرغم تمامی دشمنی‌ها و عداوت‌های جاهلی، اسلام در زمین تمکین خواهد یافت و دنیا را تحت تسلط خود قرار خواهد داد.

اما برای رسیدن به این مطلوب، بایستی توجه داشت که در غربت دوم؛ همان غربتی که رسول الله ﷺ این‌گونه از آن سخن می‌راند:

«بَدَأَ الْإِسْلَامُ غَرِيبًا، وَسَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ»

«اسلام با غربت آغاز شد و به زودی به همان غربتش باز خواهد گشت.»^۳

مسولیت اُمّت اسلامی به مراتب، سخت‌تر و طاقت‌فرساتر بوده و نیاز به افرادی دارد که با دیدی عمیق و تلاشی خستگی‌ناپذیر، چرخ‌های اُمّت را به حرکت درآورند.

تفاوت دو غربت در آن است که در غربت اول، مردم با اصول کلی و عام اسلام آشنا بودند و می‌دانستند که این دین عبارت است از ایمان به الله ﷻ و وحی و نبوت و ایمان به قیامت، و پس از این شناخت، یا با دل و جان بدان ایمان می‌آوردند و یا با تمام وجود به دشمنی و مقابله با آن بر می‌خواستند، در آن زمان، تنها دلیل غربت مسلمین،

۲- امام احمد رحمته الله و ابو داوود رحمته الله این حدیث را روایت کرده‌اند.

۳- مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

کمی تعداد و قلت نفرات بود و این که آنان در موضع ضعف کمی قرار داشتند و دشمنان زیادی، آنها را از هر سو احاطه نموده بودند.^۴

آن هنگام که خدیجه رضی الله عنها، مسأله‌ی وحی نازل شده بر رسول الله صلی الله علیه و آله را به "وَرَقَّةُ بْنُ نُوفَلٍ" خبر داد، ورقه گفت: «لینتی اکون فیها جدعاً حین یخرجک قومک! قال: "أَوْ مُخْرَجِي هُمْ؟" قال: ما جاء أحد بمثل ما جئت به إلا عودی!»

«کاش آن زمان که مردم، تو را از شهر و دیارت آواره می کنند من در سنین جوانی به سر می بردم (و می توانستم کمک حال تو باشم، مترجم)، رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: آیا آنان مرا از خود می رانند؟ ورقه پاسخ داد: تمام کسانی که قبل از تو صاحب این رسالت شده‌اند طعم دشمنی و عداوت را چشیده‌اند.»^۵

فردی از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید:

«إلى أي شيء تدعو الناس؟ قال: «أدعوهم للإله إلا الله»، قال: هذا أمر لا تتركه لك العرب!»

«مردم را به سوی چه می خوانی؟ فرمودند: آنان را دعوت می کنم تا بجز الله، هیچ "اله"^۶ دیگری نداشته باشند، آن مرد گفت: این امری است که اعراب به راحتی با تو در مورد آن کنار نخواهند آمد!»

اما در غربت دوم، شرایط تا حدود زیادی تغییر کرده است، هرچند که در هر حال، غربت، غربت است و رنگ و بوی یکسان دارد.

امروزه اسلام نه تنها در پیش گاه دیگر مردمان، بلکه برای خود امت اسلامی نیز ناشناخته گشته است و آن هنگام که حقایق اسلامی را بر مسلمین عرضه می داری، دچار ترس و اضطراب می گردند و از آن بیمناک می شوند! می گویند: این سخنان را از کجا آورده‌ای؟ اسلامی که ما می شناسیم اصلاً این گونه نیست!

۴- ﴿وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِبَضْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ «(ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکه) بودید و می ترسیدید که مردم شما را برابند، ولی الله شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأوی داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهره‌ی شما کرد تا این که سپاس‌گزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید).» (انفال: ۲۶)، مترجم.

۵- وی، ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی، و پسر عمومی خدیجه رضی الله عنها می باشد و یکی از چهار نفری است که در جشنی که قریشیان برای یکی از بت‌های خود برپا نموده بودند به انتقاد از اعتقادات آنان پرداخت و از آنان خواست که به دنبال دین صحیح ابراهیم باشند، مترجم.

۶- در این زمینه، به کتبی که در مورد زندگانی رسول الله صلی الله علیه و آله نگاشته شده مراجعه فرمایید.

۷- استاد سبحانی رحمته الله در مبحث "اله" چنین می فرماید: کلمه ی "اله" در لغت در ابتدا برای امور محسوس بکار رفته است مثلاً گفته‌اند (اله الفصیل) یعنی مادر بچه شتر به چراگاه رفته است و هنگام غروب که برمی گردد بچه‌اش خود را به طرف مادرش می کشد؛ زیرا منافعی را در وجود او می بیند و مضارش را از طریق او دفع می کند، بر مبنای وجود این احساس به مادرش پناه می برد و خودش را در اختیار او قرار می دهد که اگر شتر(مادر) شعور می داشت و بر این اساس فرمانروایی می کرد بچه‌اش از او اطاعت می نمود هم چنین در هنگام مشکلات به مادرش پناه می برد که برای تمام این کارها کلمه ی اَلِهَ یَالَهَ بکار برده می شد. بعداً این لغت تکامل یافته و در مورد انسان بکار برده شده است مبنی بر اینکه وقتی کسی به منافی نیاز داشته باشد و خواهان دفع مضاری باشد و بر اثر وجود این حالت، دارای رغبتی شود و چنین احساس کند که صاحبش بر او تسلط دارد و از این طریق کنترلش را در دست دارد و بر این اساس دارای رهبتی گردد و از او فرمانبرداری کند و برای تحقق نتایج اسباب از او طلب یاری کند، به کسی که این کارها را انجام می دهد اله گفته می شود، مترجم.

هنگامی که با شخصی رودررو می‌گردی که بر گرداگرد ضریحی می‌چرخد و بر آن دست می‌کشد و از صاحب آن قبر که سال‌های مدیدی است در خاک فرو خفته، برکت و شفا می‌طلبد، و به وی می‌گویی که این کار تو شرک است و جوازی برای آن وجود ندارد، می‌گویند این سخن را از کجا آورده‌ای؟ چرا می‌خواهی روح و روان اسلام را آن بگیری (و به چوبی خشک مبدلش سازی؟، مترجم)!

کسی را می‌بینی که امور را به «عَبْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»^۸ ارجاع می‌دهد و یا به شریعتی غیر از شریعت الله تعالی گردن نهاده و بدان راضی گشته است، به وی می‌گویی: این کار تو شرک است، پاسخ می‌دهد: این طرز تفکر، نشان از تندرستی، و واپس‌گرایی، و بنیادگرا بودن تو دارد، دنیا دچار تغییر و تحول گشته است، و یا در بهترین حالت جواب می‌دهد که: این کار، شرک اصغر است و موجب خروج از دین نمی‌گردد.

و آن‌گاه که استاد جامعه‌شناسی، و روانشناسی، و علوم تربیتی، و تاریخ و... را مورد خطاب قرار می‌دهی و می‌گویی: آنچه که از علوم غربی آموخته‌اید و آنچه که برای دانشجویان تدریس می‌کنید مخالف مفاهیم اسلامی است و حتی گاهی اوقات، ناقض عقاید اسلامی می‌باشد... به تو پاسخ می‌دهند: - بجز کسانی که الله تعالی بدان‌ها

۸- «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، عبارت است از هر آنچه که الله تعالی جهت هدایت بشر، و برای پیش‌برد حیات دنیوی و اخروی بر اساس منهج و برنامه‌ی مورد نظر خویش در قالب دین اسلام نازل فرموده و همان "شریعت اسلام" است که در پاورقی ۷ به تفصیل در موردش توضیح داده‌ایم، ترجیح مترجم بر آن بود تا از ترجمه‌ی «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» اجتناب ورزد و از همان عبارت قرآنی استفاده نماید، مترجم.

۹- شریعت در لغت به معنای طریق و راه و سنت و مذهب و برنامه است و در اصطلاح، مشتمل بر تمامی احکام علمی مانند عقاید، و احکام عملی مرتبط با سلوک و رفتار انسانی از قبیل عبادات، و معاملات، و حدود، و حقوق، و اخلاق، و آداب، و سیاست و... بوده و همه‌ی مسایل عام و خاص را در بر گرفته و شامل تمامی ابعاد زندگی می‌باشد، و در قرآن و سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم موجود است و از اوامر و نواهی الله تعالی و رسول سرچشمه می‌گیرد، امام ابن تیمیه رحمته الله علیه در "مجموع الفتاوی"، جلد ۱۹ صفحه ۳۰۸ می‌فرماید: به تاکید، شریعتی که الله تعالی از طریق پیامبرش نازل فرموده تمامی مصالح دنیا و آخرت را در بر می‌گیرد اما لفظ شریعت در نزد اکثر مردم مبهم مانده و حاکمان و عوام مردم چنین می‌پندارند که شرع و شریعت اسمی برای حکم حاکم است، اگرچه مبحث قضاء، فرعی از فروع شریعت است اما نباید از یاد برد که شریعت بسیار فراتر از این مسایل بوده و صلاح دین و دنیا، در عمل نمودن به آن است، در حقیقت، شریعت همان قرآن و سنت است و همان مسیری است که سلف صالح امت در عقاید و عبادات و اعمال و سیاست و احکام و... طی نموده‌اند.

شیخ الاسلام در جلد ۱۹ صفحه ۳۱۰ چنین ادامه می‌دهد: ... دو گروه از مردم در این مسأله به خطا رفته‌اند، گروهی از آنان با این گمان که شریعت از تمامی مصالح‌شان قصور ورزیده و کوتاهی به خرج داده از اطاعت از الله تعالی و رسول سر باز زده‌اند و به شریعت اسلام پشت نموده‌اند و این کارشان یا به سبب جهل است، و یا از جهل و تبعیت از هوی و هوس نشات می‌گیرد و یا به علت پیروی از هوای نفسانی محض می‌باشد، و گروهی دیگر این گونه به خطا رفته‌اند که حد و مرز شریعت را نشناخته‌اند و به اندازه‌ای آن را محدود ساخته‌اند که هم خودشان و هم دیگر مردمان چنین می‌پندارند که ممکن نیست شریعت بتواند در عمل به اجرا در آید و برداشت نادرست این دسته از مردم، در جهل به شریعت و عدم شناخت حد و حدود آن ریشه دارد.

با تامل در گفته‌های شیخ الاسلام بدین نکته پی خواهیم برد که آنانی که شریعت را در حدود شرعی منحصر نموده‌اند و یا به دنبال تطبیق برخی از حدود شرعی می‌باشند نیز به خطا رفته‌اند، چرا که حدود شرعی تنها چیزی از شریعت می‌باشند و تمامی شریعت را با خود حمل نمی‌نمایند، این برداشت نادرست تا جایی پیش رفته که بسیاری از مردم گمان می‌کنند که اگر حاکم، برخی از حدود شرعی را که به مبحث جرم و جنایت و سرقت و زنا و شرب خمر مربوط می‌شوند اجرا نماید، شریعت را در جامعه به اجرا گذاشته است هر چند که در سایر مسایل مربوط به آن، کوتاهی بنماید و به آنها عمل نکند، از آثار این برداشت نادرست می‌توان به متفرق ساختن عوام و به وجود آوردن تصویری نامناسب از شریعت و احکام آن، و اینکه شریعت قادر نیست به نیازهای دنیای معاصر پاسخ گوید اشاره نمود زیرا این مفهوم عظیم در اذهان مردم صرفاً در برخی عقوبات و آن هم در پاره‌ای از جرم و جنایت‌ها منحصر گشته است، مترجم.

رحم نموده باشد - اسلام چه ربطی به این مسایل دارد؟ چرا می خواهید آن را در تمامی امور دخیل نمایید؟ این ها علم هستند و اسلام دین! آخر دین چه ربطی به علم دارد؟^{۱۰}

و این قضیه درباره‌ی صدها نمونه‌ی دیگر صادق است... و زمانی که حقیقت اسلام را در آن موارد بر مردم عرضه می داری، ترس سرتاپای وجودشان را فرا می گیرد و یا در خوش بینانه ترین حالت، احساس غربت می کنند، و تلاش بسیاری لازم است تا آنها به این قناعت رسند که برداشتشان از اسلام نادرست بوده و حقیقت اسلام، سوای واقعیت ذهنی آنهاست.

تمامی این مشکلاتی که ذکر نمودیم در حوزه‌ی دانشی و معرفتی است و ناگفته پیداست که تغییر رفتار و دگرگون ساختن سبک زندگی، نیازمند چه جهد عظیم و چه تلاش خستگی ناپذیری است.

بایستی توجه داشت که صرف دانش و معرفت کفایت نمی کند، و هر چند که دریچه‌ی ورودی هر چیزی دانش است و اولین کلمه‌ای که وحی با آن آغاز گردید: **﴿إِقْرَأْ﴾** «بخوان»^{۱۱} بود و پس از مدتی **﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾**

«پس بدان که الهی جز الله ﷻ وجود ندارد.»^{۱۲} نازل گشت اما بر اساس فهم سلف صالح ﷺ، علم فراتر از صرف معرفت می باشد؛ علم معرفتی است که به عمل منتهی گردد و شناخت صحیح مفاهیم، می بایست به اعمال و کارکردهای مقتضی منجر شود.

گرچه در غربت اول، رسول الله ﷺ کوشش بسیاری نمود تا مردم را با مفهوم دقیق **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾** آشنا نماید، اما تلاش حقیقی و اصلی ایشان - خصوصاً در مکه -، صرف تربیت و آماده سازی مومنینی گشت که حق را پذیرفته و بدان ایمان آورده بودند و این مهم بر مبنای مقتضیات و الزامات **﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾** انجام گرفت، پیامبر ﷺ، گام به گام در این طریق قدم نهاد و پیش رفت تا آنکه استقامت بر مسیر، در دل و جان مومنین ریشه دواند و جا خوش نمود، و در

۱۰- شیخ محمد قطب رحمته الله در نوشته‌های دیگر خود، این چنین به تبیین این معضل می پردازد:

تمامی علوم انسانی از قبیل علوم تربیتی، و علوم روان شناختی و علم جامعه شناسی و... را نه به علت اینکه به مشکلات و مسائل انسانی می پردازد علوم انسانی نام نهاده اند؛ -هم چنان که بسیاری از افراد این گونه می پندارند-، بلکه منظور از این نام گذاری این است که در آن، مرجع و منبع انسان است و نه الله ﷻ! و در تبیین این مسأله باید عنوان کنم که این علوم زمانی در اروپا نشر و نمو گرفتند که به علت وقوع رنسانس، نوعی بدبینی و دشمنی نسبت به دین در آنجا حاکم بود و ما نیز خواسته یا ناخواسته این علوم را دقیقاً با این ماهیت (عناد با دین) به ممالک مان منتقل کردیم و آن را با روحی مخالف و معاند با دین در مدارس و دانشگاهایمان تدریس نمودیم و اکنون هنگامه‌ی آن فرا رسیده است که از این تهاجم فرهنگی که روح و روان ما را تسخیر کرده و مسخ نموده، خود را رها سازیم و این علوم را بر پایه‌ی مبانی اسلامی و دینی خود بنیان نهمیم و روح اسلام را در آنها بدمیم؛ روحی که در آن هیچ گونه تضادی میان این علوم و دین، و زندگی و دین وجود ندارد و آن گاه که این کار را به انجام رساندیم برای ما مشخص می گردد که در این علوم - در شکل اروپایی اش - مشکلات زیربنایی وجود دارد که منتج به نتایج نادرستی گشته است، و هر چند شاید تحقیقات به سبک غربی، حقایقی را هم در خود داشته باشد اما حقایقی هستند که قواعد فاسدشان آنها را به فساد کشانده است (خشت اول چون نهاد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج. مترجم) و تنها راه استفاده از این حقایق، اصلاح اساس و پایه‌ی آنهاست (این متن، از زندگی نامه محمد قطب رحمته الله که توسط شیخ مجذوب نگاشته شده اقتباس گردیده است، مترجم).

۱۱- سوره علق، آیه ۱

۱۲- سوره محمد، آیه ۱۹

ابتدا، هسته‌ی اصلی و اساسی^{۱۳} دعوت مورد خطاب واقع شد و سپس تربیت عمومی و همگانی در دستور کار قرار گرفت.

و امروزه در غربت دوم اسلام، دعوت با وضعیتی روبروست که هم‌زمان بایستی دو جنبه را تحت پوشش قرار دهد (و آن دو جنبه عبارتند از، مترجم): تعریف و تربیت.

در بحث تعریف درست مفاهیم، با مردمی مواجهیم که اسلام را به صورتی ناقص شناخته و در عین حال چنین می‌پندارند که بر کل برنامه‌ی اسلام اشراف دارند و در نتیجه، توجیه نمودن آنان در این راستا بسیار مشکل است و نیازمند تلاشی بسیار است، اما مشکلات حوزه‌ی تربیتی - حداقل در پرورش هسته‌ی اصلی و بنیانی - به مراتب بیشتر است و نیازمند جهد و تلاشی مضاعف می‌باشد زیرا از یک طرف، حوزه‌های تربیتی متعددی وجود دارد (که بایستی نفرات در آن زمینه‌ها مورد پرورش واقع شوند، مترجم) و از طرفی دیگر، به سختی می‌توان افراد را از مواردی که بدان‌ها خو گرفته‌اند جدا نمود و خالی ساخت، و (اوضاع به گونه‌ای است که، مترجم)، آنچه که از آنان خواسته می‌شود را به سرعت برآورده نمی‌سازند و به سهولت زیر بار تکالیف تعیین شده نمی‌روند... در نظر داشته باشید که ما صرفاً درصدد پرورش انسان‌هایی مومن نیستیم بلکه می‌خواهیم افرادی ایده‌آل و با سطح بلوغ تربیتی مطلوب پرورش دهیم که از صلاحیت لازم جهت بر دوش کشیدن مسئولیت سنگین دعوت اسلامی برخوردار باشند.

در این میان، بسیار مهم است که بدانیم چگونه مردم را به سوی **الله** تعالی فرا خوانیم، چون امروزه، امت اسلامی در وضعیتی بحرانی به سر می‌برد؛ وضعیتی بسیار شدید که شاید بیشتر نظیر آن را به خود ندیده است... و دشمنان اسلام، به صورت بی سابقه و همه جانبه‌ای آن‌را مورد هجوم قرار داده‌اند، در کنار این موارد، مشاهده می‌نماییم که نیاز امروز جهانیان به آیین روح بخش اسلام، کمتر از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نیست.

نیک پیداست که اگر مسیری مشخص و روشن، و در عین حال دست یافتنی برای امر دعوت طراحی ننماییم، ضمن هدر دادن و اتلاف بسیاری از انرژی‌ها در مسیرها و کارهای نادرست، در تحقق هدف نهایی نیز ناکام خواهیم ماند.

مدت‌های مدیدی است که امر دعوت، فضای ذهنی‌ام را به خود مشغول ساخته و در نتیجه، سوال شیرینی را برایم برجسته نموده است، این که "چگونه مردمان را به سوی اسلام فراخوانیم و اسلوب و روش صحیح دعوت چیست؟"، خصوصاً اینکه - پاره‌ای از اوقات - در مسیر دعوت مسائلی را مشاهده می‌نمایم که نشان از آن دارد که در برخی جوانب، کوتاهی‌هایی صورت گرفته است و یا شتاب‌هایی به خرج داده شده و یا انحراف‌هایی به

۱۳- هسته‌ی اساسی، هسته‌ی مستحکم، پایه‌ی اصلی و شالوده‌ی استوار، عباراتی‌اند که در ترجمه "القاعدة الصلبة" به کار رفته‌اند و مشتمل بر افرادی می‌باشند که در همان ابتدای کار به دعوت پیوسته و سختی‌های آن را بر دوش می‌کشند و به سبب پختگی زیاد در مراحل مختلف دعوت، نقش مربی را برای افراد دیگر ایفا می‌نمایند و از مصادیق آن می‌توان به بزرگان مهاجر و انصار اشاره کرد که مشقت‌های دعوت را بر جان خریدند و در جامعه‌ی اسلامی به عنوان الگو و سرمشق عمل نمودند، مترجم.

وجود آمده است... با خود می گویم: شایسته است که نگاهی کامل و جامع به مسیر دعوت ۵۰ ساله‌ی خود اندازیم و به آسیب شناسی آن پردازیم تا ضمن رفع نقایص و ضمن تابانیدن چراغ تجارب گذشته بر فعالیت‌های آینده، اشتباهات خود را در این مسیر تکرار ننماییم و به خاطر آینده‌ی پیش رو، گام‌هایمان را محکم و استوار گردانیم، به همین جهت، لازم می‌دانم که هر دعوت‌گری، در هر مرحله از مراحل دعوت، این نوع گذشته‌نگری‌ها را در برنامه خود بگنجانند.

من نیز تلاش خواهم نمود تا در صفحات پیش رو، تجارب و افکار خویش را در زمینه‌ی دعوت، به پیش‌گاه خوانندگان عرضه دارم؛ مطالبی که اول و آخر آنها اجتهاد بوده و امکان دارد که درست و یا غلط باشد، و از الله خواهانم که در ارائه‌ی صحیح و مناسب آنها، کمک حال من باشد:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

«من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) الله (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکل می‌نمایم و (کار و بارم را بدو واگذار می‌سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی‌گردم.» (هود: ۸۸)

«محمد قطب رحمته الله»

«ناملاتی بر چگونگی شکل‌گیری نسل اول امت اسلامی»

ما نیازمند آنیم که بررسی‌ها و تحلیل‌های عمیق و دقیقی در مورد نحوه‌ی شکل‌گیری نسل اول امت اسلامی داشته باشیم و نتایج این تفکرها و ژرف‌اندیشی‌ها، برای افرادی که در مسیر دعوت گام بر می‌دارند و یا می‌خواهند در دنیای واقعی بر اساس این دین حرکت نمایند، توشه و ذخیره‌ای کامل در بر دارد، این نسل، به مانند حضرت موسی علیه السلام، تحت نظارت و مراقبت کامل الله پرورش یافت: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي﴾ «تا این که تحت نظارت و رعایت من چنان که باید پرورش یابی.» (طه: ۳۹)، و فرایند شکل‌گیری و تکوین آن، توسط بزرگ‌ترین مربی تاریخ، حضرت رسول صلی الله علیه و آله هدایت و رهبری شد، در نتیجه، نسلی بی‌نظیر و منحصر به فرد شکل گرفت که در طول حیات بشری، نظیر و مانند نداشت؛ نسلی که از یک سو، الله با وحی و آیات روح بخش خود، مخاطبش قرار می‌داد و از سویی دیگر، رسول الله، با تربیت و توجیه مناسب، آن‌را به مسیر درست و صحیح رهنمون می‌ساخت و اینجا بود که تمامی وسایل لازم در بالاترین سطح کیفی، برای شکل‌دهی و شکل‌گیری مطلوب نسل طلایی فراهم آمد و در نتیجه، این نسل تبدیل به الگو و سرمشقی شد که هر معلمی می‌تواند برای آموختن شیوه‌های تدریس به شاگردانش، مورد استفاده قرار دهد.

اراده و خواست الله بر آن بود که دین اسلام بر مبنای اصول و قوانین دنیایی - ونه ماورایی - سیر حیات کند تا نسلی از نسل‌های امت، به این بهانه که اصحاب رسول الله با نیروهای غیبی و تجهیزات فراطبیعی یاری داده شده و این منابع با وفات رسول الله به اتمام رسیده‌اند، دست روی دست نگذاشته و راه تفریط و کم‌کاری را در پیش نگیرد.

تنها عامل خارق‌العاده‌ای که در دین وجود داشته، همانا وحی مُنزَل است که الله وعده‌ی حفاظت از آن را تا قیام قیامت داده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

«ما خود، قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما هم پاسدار آن می‌باشیم.» (الحجر: ۹)

و برای تمامی نسل‌ها، ثابت و لا یتغیر بوده و الله به وسیله‌ی آن، تمامی ابناء بشر را مورد خطاب قرار داده است، این وحی، بیان‌گر حقیقت دین و منهج و برنامه‌ی ربانی می‌باشد؛ همان برنامه‌ای که الله بر انسان مقدر فرموده تا حیات خود، و ساختمان اندیشه و تفکر خود را بر اساس آن بنا نهد و استوار سازد و بدیهی است که وحی، تمامی آیات قرآن و سنت قولی و عملی رسول الله را در بر می‌گیرد.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا این که آنان بیندیشند.» (النحل: ۴۴)

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾

«و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، آن جز وحی و پیامی نیست که وحی می گردد.» (النجم: ۳-۴)

اما در مورد مشارکت فرشتگان با مومنین رضی الله عنهم در جنگ بدر بایستی عنوان دارم که این امر ذاتاً چیزی فراطبیعی نمی باشد:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾

«ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاری‌تان می‌نمایم، شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید، (و من هم) به دل‌های کافران خوف و هراس خواهم انداخت، سرهای آنان را بزیند و دست‌های ایشان را ببرید.» (الأنفال: ۱۲)

(با دقت در آیات قرآنی، مترجم) در می‌یابیم که فرود آمدن فرشتگان و فراهم آمدن موجبات ثبات بشر توسط آنان منحصر به جنگ بدر نبوده و بنا به دستور و صلاح دید رحمته الله، در هر موقعیتی می‌تواند رخ دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾

«کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها الله است، و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند که نرسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم.»

(فصلت: ۳۰-۳۱)

تنها مورد غیرطبیعی که در جنگ بدر اتفاق افتاد این بود که مومنین، فرشتگانی را که در کنارشان می‌جنگیدند، مشاهده می‌نمودند:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

«و الله آن (یاری با فرشتگان) را جز مژده‌ای برای (پیروزی) شما نساخت، و برای آن کرد که دل‌های شما بدان آرام گیرد، و پیروزی جز از جانب الله توانای دانا نیست.» (آل عمران: ۱۲۶)

الله تعالی این مورد را خاص اهل بدر قرار داد زیرا این نبرد، نبردی سرنوشت ساز^{۱۴} و منحصر به فرد بود که به تاریخ پیوسته و قرار نیست که هر روز تکرار شود:

﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقِي الْجُمَعَانِ﴾

«روز جدا کننده، روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند.» (الأنفال: ۴۱)

بدر، حادثه‌ای تاریخ ساز بود و مرحله‌ای جدید را رقم زد و بدیهی است که تاریخ هر روز رقم نمی خورد بلکه سطری به سطرهای زیرین آن اضافه می گردد!

اگر موارد نادری را که اختصاص به اهل بدر و یا شخص رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند نادیده بگیریم مشاهده می‌نماییم که سایر امور، بر جریان سنن عادی دنیایی و به ترتیب ذیل، سیر سلوک کرده‌اند: ضعف و کم رمقی در ابتدای دعوت، آزمایش و صبر و پاک شدن و خالص گشتن، به دست آوردن قدرت نسبی همراه با خوف (که این قدرت هنوز به صورت کامل محقق نشده و ترس از دست رفتنش وجود دارد، مترجم)، قدرتمند شدن و استقرار کامل، و منتشر شدن در زمین الله تعالی.

به همین خاطر، تجارب و دروسی که می‌توانیم از نسل اول به دست آوریم، تجاربی همیشگی و دائمی است و منحصر به این نسل نبوده و خاص آن نمی‌باشد و چنان که ظروف و شرایط آن فراهم آید به طور کامل، از قابلیت تطبیق و اجرایی شدن در دنیای واقعی برخوردار است چرا که جزء سنت‌ها و روال‌های عادی دنیایی به حساب می‌آید و حادثه‌ای منحصر به فرد و تکرار ناپذیر نمی‌باشد.

الله تعالی در کتاب مُنزَل خود به ما توصیه‌ی اکید می‌فرماید که ضمن تدفُّق کردن و تفحص نمودن در قوانین ربانی، به مرور و بررسی تاریخ - که در حقیقت، سنت‌ها در عالم واقعی از مجرای آن جاری می‌گردند - بپردازیم، پس بر ما لازم است که مرور مستمر چگونگی شکل‌گیری نسل طلایی امت را به صورت همیشگی در برنامه‌ی کار خود بگنجانیم تا تجارب و درس‌های لازم را از آن اکتساب بنماییم و در تمامی مراحل دعوت، راهنمای عمل و چراغ هدایت راهش قرار دهیم و به عنوان شاخصی مناسب جهت برآورد حجم انحرافات صورت گرفته از مسیر اصلی، و یا سنجش میزان استقامت خود بر مسیر، از آن استفاده نماییم.

برخی از مسائلی که در تکوین نسل اول امت رخ داده مرا به شدت، مجذوب خود نموده و وادارم می‌سازد تا بیشتر در مورد آن تدبر کرده و تفکر نمایم، خصوصاً که مشاهده می‌کنم در برخی موارد و در مسیر فعلی‌مان،

۱۴- اهمیت جنگ بدر به اندازه‌ای است که بنا به روایت مسلم رحمته الله، حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شروع جنگ چنین دعا می‌کند: «اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللَّهُمَّ إِنَّ تَهْلِكَ هَذِهِ الْعِصَابَةُ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدُ فِي الْأَرْضِ» «بار الها، آنچه که به من وعده دادی برایم محقق ساز، ای پروردگرم، آنچه به من وعده دادی به من ارزانی دار، بار الها، اگر این گروه از اهل اسلام امروز از بین روند دیگر در روی زمین عبادت نخواهی شد.» و ایشان آن قدر دست‌های مبارک‌شان را جهت دعا به سمت آسمان بلند کرده بودند که عبا از دوش مبارک‌شان فرو افتاد، فداک بابتی و امی یا رسول الله صلی الله علیه و آله، مترجم.

همگام با مقتضیات آن پیش نرفته‌ایم و در جهت مخالفش حرکت نموده‌ایم و این مخالفت، سبب به تعویق افتادن نتایج مسیر گذشته است، به همین سبب، مایل بودم که برخی از این مسایل را در معرض دید خوانندگان قرار دهم و از الله تعالی می‌خواهم که ما را از کجی‌ها باز دارد و به راه راست رهنمون‌مان سازد.

امری که در فرایند شکل‌گیری این نسل، توجه مرا عمیقاً به خود جلب نمود این بود که الله تعالی در مرحله‌ی تربیت مکی، به مومنین اجازه‌ی قتال نداده و به آنان دستور می‌دهد تا دست نگاه داشته و در مقابل اذیت و آزار مشرکین صبر پیشه کنند و این همان چیزی است که الله تعالی در این آیه بدان اشاره نموده است:

﴿أَمْ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

«آیا نمی‌بینی کسانی را که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بردارید و نماز برپا دارید و زکات مال بدر کنید.»
(النساء: ۷۷)

و برخی از اصحاب رضی الله عنهم، هنگامی که شکنجه و آزار و اذیت بر مومنین شدت گرفت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سوال نمودند: آیا با این قوم مشرک نجنگیم؟ رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ما أمرنا بقتالهم»: «دستور جنگ با آنان به ما داده نشده است.»^{۱۵}

در خصوص حکمت این دستور الهی، در قرآن و سنت چیزی وارد نگشته و کشف زوایای پنهان آن برعهده‌ی مومنین گذاشته شده است، و شاید آسان‌ترین طریق برای شناخت این حکمت، تصور آن باشد که اگر مومنین در آن هنگام با مشرکین وارد جنگ می‌شدند چه اتفاقی رخ می‌داد؟ و حال که به این جنگ ورود ننموده‌اند چه فوایدی برای آنان در پی داشته است؟

مُحتمل‌ترین چیزی که در مورد این جنگ نابرابر به ذهن‌خطور می‌کند این است که قریش موفق می‌شد مسلمینی را که هیچ قوت و سندی نداشته و در اوج ضعف و بی‌قدرتی بودند از پای درآورد، و در این صورت، دعوت جدید در عرض یک یا چند نبرد پیاپی رو به زوال می‌نهاد بی‌آنکه هدفی محقق شود و بی‌اینکه مردم به حقیقت دعوت اشراف یابند و این دعوت در اطراف و اکناف منتشر گردد.

فرض را بر آن بگذارید که این جنگ نابرابر به نابودی کامل مسلمین منجر نمی‌گشت، در این حالت اتفاق بسیار مهمی رخ می‌داد که به قضایای فعلی ما بسیار مرتبط بوده و بدین جهت، نیاز است به شدت مورد توجه و تدبر قرار گیرد...

با خود بیندیشید و ببینید که در آن برهه از زمان، مشروعیت از آن که بود و قانون از چه کسی حمایت می‌نمود؟ بی‌تردید بسیاری از مردم می‌پنداشتند که از آن قریش و قریشیان است!

۱۵- به کتاب‌های سیره مراجعه فرمایید.

مومنین در آن زمان چه وضعیتی داشتند؟ (طبیعی است این‌گونه تصور گردد که، مترجم) آنان افرادی‌اند که بر علیه قانون و حکومت مشروع خروج نموده و از تبعیت از قانون موجود سر باز زده‌اند! و بسیار طبیعی‌تر آن است که به حکومت وقت این حق داده شود که متمردين و نافرمانان را تأديب کرده و تنبيه نمايد!!

درست است که قریش در تأديب و تنبيه، خشونتى بسيار به خرج داد و قلب برخی از مردمان را به نسبت مسلمين به درد آورد و آنان را واداشت تا با مومنين بی سرپناهی که به شدت شکنجه می شدند ابراز هم‌دردی کنند اما هم‌چنان، گمان اکثریت مردم بر آن بود که قریش، حاکم مشروع و قانونی جامعه بوده و مومنين بر این حکومت مشروع، خروج کرده‌اند و حق طبیعی این حکومت است که متمردين را تأديب نمايد. حال و با وجود این تصور غالب در میان مردم، آیا به مصلحت دعوت جدید بود که در آن مقطع زمانی خاص، وارد جنگ با قریش گردد؟ قطعاً پاسخ منفی است!

اکنون بنگریم و ببینیم که تبعیت مومنان از دستور الله ﷻ و عدم درگیری مسلحانه با مشرکین چه نتایجی برای آنان در پی داشت؟

به‌راستی که این کار، پیامدها و دستاوردهای فراوانی به همراه داشت... در اجتماع عربی آن زمان که به "ظلم ناپذیری و ستم ستیزی"^{۱۶} شهره بود، به خاطر مسایل پیش پا افتاده که امروزه بسیار حقیرانه به نظر می آید و حتی ارزش ریختن قطره‌ای خون نیز ندارد جنگ‌های فیل‌افکنی در می گرفت که سالیان سال به طول می انجامید به‌طوری که در نبردهایی چون "داحس و الغبراء"^{۱۷} انسان‌های بسیار زیادی به فنا رفتند و از دم تیغ گذشتند... در چنین جامعه‌ای که مردان سرشار از حماسه و غیرت، با کوچک‌ترین اهانتی از کوره در رفته و غوغا به پا می کردند ... آری! در چنین جامعه‌ای، شاعری چون "عنتره" چنین می سرايد:

ولقد خشيتُ بأن أُموت ولم تدر للحرِبِ دائرةً على ابني ضمضم

الشّامي عرضي ولم أشمهما والناذرين إذا لم ألقهما دمي!

و ترسم از آن است که بمیرم در حالیکه هنوز از پسران ضمضم انتقام نگرفته‌ام.

آنها مرا دشنام داده‌اند در حالیکه من آنان را دشنام نداده‌ام، و در غیاب من نذر نموده‌اند که خونم را بریزند!^{۱۸}

۱۶- إباء الضيم

۱۷- این جنگ در اواخر عصر جاهلی و میان دو قبیله عبس و ذبیان رخ داد و علت این بود که بر سر برنده‌ی مسابقه اسب دوانی میان دو اسب به نام‌های داحس و الغبراء اختلاف رای پیش آمد و جنگ در گرفت و تمامی هم‌پیمانان این دو قبیله به آنها پیوسته و تا مدت زمان مدیدی این جنگ به درازا کشید و بسیاری از خلق الله در آن کشته شدند تا اینکه با پادرمیانی برخی از افراد، جنگ فروکش کرد.

۱۸- "عنتره بن شداد"، "ضمضم المرى الذبیانی" از طایفه‌ی "بنی مره بن عوف بن سعد بن ذبیان" را به قتل رسانده بود و پسران ضمضم که عبارت بودند از "حصین و هرم"، "عنتره" را دشنام داده و وعده کردند که خون وی را بریزند، هنگامی که این خبر به عنتره رسید در جواب آنان، اشعار بالا را سرود.

و دیگری چنین می‌گوید:

ألا لا يجهلن أحد علينا فنجهل فوق جهل الجاهلينا!

همگان آگاه باشند که کسی در حق ما نادانی روا ندارد... چرا که ما این عمل وی را با نادانی بیشتری پاسخ می‌دهیم!!

در چنین مجتمعی، افرادی صاحب حَسَب و نسب (که ایمان آورده بودند، مترجم) مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرند و حتی گاهی این آسیب دیدگان، از اشراف قریش می‌باشند اما هیچ واکنشی نشان نمی‌دهند!! امری که بی شک، توجهات را به سوی خود جلب می‌نماید چرا که با عرف جامعه‌ی آن زمان، هیچ همخوانی‌ای ندارد...

به عبارت دیگر، رفتار جدید، چیزی بود که محصول جامعه به شمار نمی‌آمد... پس لابد از جایی دیگر سرچشمه گرفته است!

آزار و اذیت‌ها شدید و شدیدتر می‌گردد و مومنین هم‌چنان صبر پیشه می‌کنند! معنایی جدید به منصفی ظهور رسیده که ساخته‌ی چنان جامعه‌ای (با آن اوصاف فوق‌الذکر، مترجم) نمی‌باشد، به راستی این افراد چرا و به خاطر چه چیزی این همه آزار می‌بینند و هم‌چنان بر مسیری که در آن گام نهاده‌اند اصرار دارند و بر آن استقامت می‌ورزند؟

آیا به خاطر شرف و آبروی قبیله است؟ آیا برای اکتساب غنیمتی از غنائم دنیا است؟ آیا جهت بهره‌مندی از شهوتی از شهوت‌های زمینی است؟

خیر، به خاطر هیچ کدام از موارد مذکور نیست بلکه صرفاً به خاطر عقیده‌ای است که بدان معتقدند. فضای فکری و ذهنی جاهلیت عرب، تنها با عقایدی تقلیدی و عرفی آشنا بود که چشم بسته، بدان چنگ می‌زدند و به خاطرش می‌جنگیدند اما اینکه افرادی به خاطر عقیده (ای اکتسابی، مترجم) آزار و اذیت ببینند و مقابله به مثل نمایند برای جامعه‌ی آن زمان که جامعه‌ی عرف و عادات بود کاملاً غریب و نا آشنا به نظر می‌رسید! گامی دیگر به جلو بر می‌داریم تا حقایق بیشتری را ادراک نماییم....

آزار و اذیت‌ها روز به روز شدیدتر شده و وارد وادی تحریم‌های اقتصادی و اجتماعی گردیده و مسلمین به شدت گرسنگی داده می‌شوند و حتی برخی از آنها هم جان می‌سپارند اما از عقیده‌ی خود دست بر نمی‌دارند!

این رفتار در عرف جامعه‌ی عرب و در عرف عام انسانی، بسیار غریب است چرا که ممکن نیست مردمی به خاطر هدفی باطل، این گونه در برابر سختی‌ها صبر پیشه کنند... لابد این افراد، عقیده‌ی حقی در ذهن و روان دارند که در راه آن سختی می‌کشند و در مسیرش جان می‌سپارند، لابد برای این انسان‌ها، اندیشه‌ی حق‌شان حتی از امنیت

و راحتی و موقعیت اجتماعی و کرامت‌شان والاتر و مهم‌تر می‌باشد و بلکه حتی از جان و زندگی‌شان هم ارزشمندتر است.

اگرچه تمامی نتایجی که از خلال **﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾**: «دست از جنگ بردارید» به دست آمد در اوضاع و احوال مکه تغییرات چندانی ایجاد نمود اما سبب جذب انصار مدینه گردید!!

در یک کلام می‌توان گفت که: اهل مکه آتش را بر افروختند و اما این مردمان مدینه بودند که از دور، از نور آن بهره جستند و به سوی هدایتی که **الله تعالی** برایشان مقدر فرموده بود رهسپار گشتند.

البته این تنها چیزی نبود که از لابلای **﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾**: «دست از جنگ بردارید» برای انصار روشن گشت، بلکه مسأله‌ای بسیار پر اهمیت‌تر در خط سیر دعوت آشکار گردید که همانا قضیه‌ی "قانونی بودن و مشروعیت" بود. **الله تعالی** در سوره‌ی انعام که در مکه نازل شده، می‌فرماید: **﴿وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾** «این چنین آیات را توضیح می‌دهیم، تا راه گناه‌کاران پیدا و نمودار شود.» (الأنعام: ۵۵) و معنا و مفهوم آیه این است که به تفصیل و توضیح آیات ادامه می‌دهیم تا راه و طریق مجرمین و تبه‌کاران را آشکار نماییم.

ورود این مفهوم در سوره‌ای مکی، دلیلی آشکار دارد - و یا شایسته است که واضح و آشکار باشد - تبیین راه و روش مجرمین، هدفی غایی است و این را می‌توان از "لام تعلیل"^{۱۹} در سخن **الله تعالی** که می‌فرماید: **﴿وَلِتَسْتَبِينَ﴾**: «و تا پیدا و نمودار شود» به نیکی دریافت نمود، نزول این آیه در مکه بدین معناست که روشن ساختن منش مجرمین، نه تنها از اهداف دعوت محسوب می‌شود بلکه در بدو امر که جماعت مسلمین در حال شکل‌گیری است از الزامات دعوت به شمار می‌آید.

به‌راستی تبیین راه و طریق مجرمین چه ثمره‌ای برای دعوت در پی دارد؟

تبیین و توضیح منش و سیرت مجرمین، دو موضوع را در بر می‌گیرد: اول بیان این است که مجرمین چه کسانی‌اند و دوم نشان دادن و بیان نمودن مسیری است که آنان در بر گرفته‌اند و به خاطر آن، در جرگه‌ی مجرمین وارد گشته‌اند.

مجرمین چه کسانی هستند؟ خط مشی و مرام آنان چیست؟ و تفصیل آیات چه ارتباطی با تشریح خط سیر و سلوک مجرمین دارد؟

(با دقت در آیات قرآن در می‌یابیم که، مترجم) آیات به گونه‌ای تفصیلی و تشریحی به مبحث الوهیت پرداخته‌اند و این مبحث، اولین و بزرگترین قضیه در تمامی قرآن و خصوصاً در سوره‌های مکی می‌باشد.

۱۹- لام تعلیل، همان لام ناصبه است که بعد از آن (أن) مقدر است و علت وقوع فعل را می‌رساند، مترجم.

پیام‌های الهی به تشریح این مسأله پرداخته‌اند که **الله تعالی**، الهی یگانه است که هیچ همتایی ندارد و ممکن نیست که در خلق و تدبیر امور، و در تمامی موارد دیگر، شریکی و انبازی داشته باشد، آیات پیوسته نازل می‌گشتند و به تبیین صفات **الله تعالی** می‌پرداختند و وجود هرگونه شریکی را برای وی نفی می‌نمودند تا آنکه این مسأله، حالتی واضح و شفاف به خود گرفت و تمامی مومنین و کافرین به یک نسبت و به گونه‌ای واضح به این حقیقت پی بردند و این آشنایی با حق و حقیقت، تا جایی پیش رفت که جملگی کفار، از خواسته‌ها و مطالبات رسول **الله تعالی** به صورت تمام و کمال آگاهی یافتند و آنچنان که **الله تعالی** روایت می‌فرماید چنین گفتند:

﴿أَجْعَلُ الْأَلَهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ﴾

«آیا او به جای این همه خدایان، به الهی واحد معتقد است؟ واقعاً که این، چیزی شگفت است.» (ص: ۵)

پس از تبیین این مسأله که **الله تعالی**، الهی بی‌همتاست، از مردم خواسته شد که به گونه‌ای انحصاری به عبادت وی پرداخته و تمامی معبودهای پوشالی و دروغین را کنار زنند و از آنچه که پروردگار نازل فرموده تبعیت نمایند و از اطاعت غیر وی سر باز زنند زیرا تنها اوست که شایسته‌ی پرستش و عبادت است:

﴿اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز **الله**، از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید، کمتر متوجه هستید» (الأعراف: ۳)

بر این اساس، مردم به دو دسته تقسیم شدند: در یک طرف مومنین بودند و ایمان داشتند که **الله تعالی**، معبودی یگانه و بی‌همتاست است پس به عبادت انحصاری وی پرداختند و از دستوراتش تبعیت نمودند و در طرف دیگر، مجرمین ایستاده بودند که از ایمان به خالق و عبادت اختصاصی وی و تبعیت از فرامینش، خودداری ورزیده و سر باز زده بودند.

با این اوصاف، طایفه‌ی قریش در کجای این دسته بندی قرار می‌گیرد؟!

پیش از تفصیل آیات، قریش، دارای مشروعیت بود و مردم و قریشیان گمان داشتند که مومنین، بر حکومت مشروع خروج کرده و از اطاعت آن سر باز زده‌اند، اما پس از تشریح آیات چه اتفاقی رخ داد؟؛ پس از آنکه قریش به شرع **الله تعالی** پشت نمود و از پذیرش وی به عنوان معبودی بی‌همتا خودداری ورزید و به «**مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**» گردن نهاد آیا باز هم مشروعیت را تمام و کمال برای خود حفظ نمود؟ آیا مومنان هم‌چنان به عنوان افرادی متمرد و فاقد وجهت قانونی شناخته می‌شدند؟ یا آنکه حداقل در دید پاره‌ای از مردم، قریش و امثال قریش در ردیف مجرمین وارد شده و این مومنین بودند که اکنون پرچم مشروعیت را بالا گرفته بودند؟!

این رخداد، رخدادی بس خطیر و مهم در مسیر حرکت دعوت به حساب می‌آید زیرا طی آن برای مخاطبین دعوت آشکار می‌گردد که مجرم کیست و منش مجرم چیست و در مقابل برای آنان مشخص می‌شود که افرادی که بر مسیر حق گام بر می‌دارند چه کسانی هستند و طریق و مسیر حق چه ویژگی‌هایی دارد؟

تبیین این مسأله که طایفه‌ی قریش در خط مجرمین سیر سلوک می‌کند کار آسانی نبود زیرا آنان هم صاحب ثروت و جاه و مقام بودند و هم پرده‌دار کعبه محسوب می‌شدند؛ همان کعبه‌ای که مورد احترام سایر مردمان بود و تکریمش می‌نمودند، آنان هم چنین مدعی تبعیت از دین تحریف‌شده‌ی منسوب به ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام بودند و در نتیجه، توانسته بودند تمامی معیارهایی را که در جاهلیت برای داشتن مشروعیت لازم بود یک جا برای خود جمع نمایند... علاوه بر این، پیروان دین نوظهور، هیچ قوت و قدرتی نداشته و فاقد امکانات مادی و ثروت دنیایی بودند، در نتیجه، خارج کردن عباى مشروعیت از قبای قریشیان به هیچ وجه کاری آسان نمی‌نمود.

آری، و این تنها عقیده‌ی صحیح است که می‌تواند مشروعیت مورد ادعای قریش را از آنان بزدايد و ماهیت وجودی‌شان را افشا نماید؛ این که آنان مجرمینی هستند که هیچ گونه جاهتی ندارند زیرا از ایمان به الله سر باز زده‌اند و برای وی شریک قایل شده و به «**مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**» پشت نموده‌اند.

و این جاست که می‌پرسیم: اگر مومنین در مکه با قریش وارد جنگ می‌شدند آیا تبیین مسیر و ماهیت مجرمین به انجام می‌رسید؟ آن هنگام که مردم گمان داشتند که قریش صاحب مشروعیت است و مومنین از فرامین آنان سرپیچی نموده‌اند آیا امکان داشت که به ذهن احدی خطور کند - همان گونه که به ذهن انصار متبادر گشت - که برای داشتن مشروعیت، ملاک و معیاری غیر از پرده‌داری کعبه و مال و مقام و کثرت نفرت و پس زمینه‌ی عرفی و تاریخی می‌تواند وجود داشته باشد؟ آیا کسی می‌دانست که این معیار، اعتقاد به «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» و مقتضیات آن، و ایمان به الوهیت انحصاری الله و ضرورت پیروی از دستورات و شریعت الهی می‌باشد؟ آیا احدی می‌دانست که تنها این موارد، حق هستند و سواى آنها باطل و گمراهی؟! آیا می‌دانست که این قضیه، بزرگ‌ترین قضیه‌ای است که هر چیزی با آن سنجیده می‌شود و پایه و اساس تمامی مسایل است؟

اگر مومنان با قریش درگیر جنگ می‌شدند آیا ممکن بود که حقی که با خود حمل می‌نمودند به قلوب گروهی از مردم رسوخ کند، همان گونه که در قلب‌های انصار نفوذ کرد؟ یا آنکه ظلمت و تاریکی جنگ و گریز، بر اصل مسأله سایه انداخته و پس از اندک زمانی آن را به قضیه "**ضارب و مضروب**" و "**غالب و مغلوب**"^{۲۰} تبدیل می‌نمود و «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**»، البته اگر در ذهن مردم اثری از آن باقی می‌ماند، به حاشیه‌ی متن رانده می‌شد؟!

۲۰- منظور از "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب" این است که پس از مدتی که از برخوردها می‌گذرد، مردمی که در اطراف درگیری نشسته‌اند دیدگان‌شان صرفاً بر افراد درگیر متمرکز شده و از برنامه‌ای که مدعی مشروعیت است و می‌خواهد بر جای جاهلیت بنشیند منحرف می‌گردد و چنین گمان می‌کنند که جنگ و جدال صرفاً میان دو گروه از آدمیان است که هر کدام از آنان به دنبال آن است که دیگری را زیر مشت و لگد گیرد و بر وی مسلط گردد، مترجم.

گمان دارم که مسأله واضح و مبرهن است...

و ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بردارید» رمز تمامی این موفقیت‌هاست!

و همین بود که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - که مسأله‌ی اصلی تمامی پیامبران از آدم تا خاتم رحمته الله علیه است - اجازه داد تا به گونه‌ای واضح و روشن، خود را به نمایش بگذارد و بدون این که با چیزی دیگر درهم تنیده شود به دریچه‌ی قلب‌هایی که رحمته الله علیه برای آنها هدایتی پاک و عاری از هرگونه غل و غش، اراده فرموده نفوذ کند و ضمن استقرار، در درون آنها ریشه دواند، هم‌چنان که به صورتی واضح برای قلب‌هایی که رحمته الله علیه هدایت را برایشان نمی‌خواست خود را نمایان ساخت و صاحب این قلب‌ها کافر شدند در حالی که کاملاً از مطالبات رحمته الله علیه و رسولش خبردار شده و بدان آگاهی یافته بودند، به عبارت دیگر، عامل کفر آنان، مسایلی از قبیل دفاع از جان و مال و امنیت نبود بلکه پس زدن آشکار و خالی از شبهه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دلیل اصلی آن بود و این مسأله به عنوان مقدمه و زمینه ساز وقوع قدری از قدرهای رحمته الله علیه که سنتی از سنت‌های جاری وی می‌باشد، به حساب می‌آید:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾

«و بدین وسیله، آنانی که گمراه شدند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.» (الأنفال: ۴۲)

این وضوح و آشکاری که از خلال ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بردارید» حاصل گشت از جمله الزامات دعوت به حساب می‌آید و بدون تبیین منش مجرمین و تشریح راه و طریق مومنین بر اساس «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، ممکن نیست که هسته‌ی دعوت، در بازه‌ی زمانی مناسب به اندازه‌ی کافی گسترش یابد و دعوت اسلامی در اطراف و اکناف به حرکت درآید، البته اگر به دلیل دیگری، دعوت دچار شکست نشود (و تبیین، برای گسترش هسته‌ی اولیه و انتشار دعوت، شرط لازم است نه کافی، چرا که ممکن است دعوت به سبب کوتاهی اصحابش در برخی جنبه‌های دیگر، گرفتار انحطاط گردد، مترجم).

و آن‌گاه که در جریان ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بردارید» قضیه مورد نظر به گونه‌ای مناسب ارایه گردید، جماعت انصار در صحنه پدیدار شدند!
و آن‌گاه که انصار در عرصه‌ی دعوت اسلامی ظهور یافتند هسته گسترش یافت و آن تحول تاریخی و شگرف به وقوع پیوست!

در این نقطه، اندکی چند در ایستگاه این قضیه متوقف می‌گردیم...

به‌راستی انصار چه کسانی بودند؟

آیا آنان، توده‌هایی حماسی بودند که جذابیت‌های شخصیت رسول‌الله صلی الله علیه و آله احساسات آنان را برانگیخته بود، و حس هم‌دردی با این جماعت بی‌نظیر از آدمیان که بر انواع آزمایش‌ها و مصایب، صبر و استقامت پیشه کرده بودند، هیجانات‌شان را به جوشش و غلیان در آورده بود؟

یا آنکه آنان سربازانی بودند که آمده بودند تا از جان‌گذشتگی خود را بر رهبر و پیشوایشان عرضه دارند و در صف مجاهدین وارد گردند؟

و در مسیر حرکت دعوت، تفاوتی بسیار است میان هیجان و احساس، و ایثار و از خود گذشتگی!! شکی نیست که دیدنی‌ها و شنیدنی‌های بسیاری در مورد صفات و خصلت‌های نیک و کریمانه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وجود داشت و ایشان، شخصیتی بی‌نظیر در طول اعصار بودند که هر فردی که در خلال تاریخ، چیزی از وی شنیده و یا دیده‌ی قادر به انکار آن نمی‌باشد و همین مسایل موجب به وجود آمدن محبت نسبت به رسول‌الله صلی الله علیه و آله در دل انصار شده بود، هم‌چنین، کثرت انواع شکنجه‌های طاقت فرسا که مومنین را در بر گرفته بود و صبر آنان در برابر این مصائب، سبب ایجاد نوعی حس هم‌دردی نسبت به مسلمین تحت شکنجه در دل انصار شده بود اما هیچ‌کدام از این دو مورد، علت اصلی حضور انصار در مکه نبود بلکه عامل اصلی که آنان را به حرکت وا داشته بود همان ایمان به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» بود... آنان، الله را به عنوان پروردگار، و محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیام‌آور، و اسلام را به عنوان دین و برنامه‌ی زندگانی خویش انتخاب کرده و آمده بودند تا با رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیعت نمایند و فرمان‌برداری بی‌چون و چرای خود را نسبت به ایشان به اثبات رسانیده و حیات و مرگ خود را در این مسیر معنا بخشند.

رسول‌الله صلی الله علیه و آله از آنان پرسید: «**تمنعونی؟** آیا از من حمایت می‌کنید؟» جواب دادند: همان‌گونه که از زنان و فرزندان-مان دفاع می‌کنیم شما را نیز زیر چتر حمایت خویش می‌گیریم، اگر از ما بخواهی که از بیایان بگذریم آن‌را در می‌نورسیم و اگر بر ما تکلیف کنی که وارد این دریا شویم به یقین در آن فرو خواهیم رفت! آری! فرمان‌برداری کامل در مسیر دعوت جدید...

هنوز هنگامه حضور توده‌ها در عرصه فرا نرسیده است! بلکه آنان در موعد و زمانی که الله مقدر فرموده به صحنه می‌آیند.

اما اگر انصار رضی الله عنهم، صرفاً تحت تأثیر احساسات قرار داشتند و آمدن‌شان صرفاً به خاطر هیجان و دوستی و هم‌دردی می‌بود چه اتفاقی رخ می‌داد؟ آیا هیجانات آنان در برابر ناهمواری‌های مسیر همچنان برافروخته بود و رو به نقصان نمی‌گذاشت؟ آیا آن هنگام که از طرف الله، اذن جهاد و قتال صادر گردید، می‌توانست در برابر دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها استقامت ورزد؟

در این که رسول‌الله صلی الله علیه و آله از ایمان آوردن انصار و پیوستن آنان به جرگه‌ی مومنان خرسند می‌گشت شکی نیست، و هم‌چنین به طور قطع می‌توان اظهار داشت که مومنین اهل مکه از دیدن برادران هم‌عقیده‌ی خود خوشحال و

شادمان می شدند اما علامت سوال بزرگ اینجا بود که آیا رسول الله ﷺ می توانست در طی نمودن ادامه مسیر، بر روی جماعت انصار حساب باز کند یا خیر؟! و پرسش رسول الله ﷺ که فرمود: «**تمنعونی؟**»: آیا از من حمایت می کنید؟» ناظر بر همین جنبه بود، این سوال در مورد ایمان آنان نبود زیرا آنان آمده بودند تا ایمان خود را به صورتی آشکار و علنی اعلام نمایند، بلکه پرسش رسول الله ﷺ، گامی فراتر از ایمان را هدف قرار داده و آن عبارت بود از: فرمان برداری و از خودگذشتگی تمام عیار انصار برای برنامه ای که آن را برحق دانسته و بدان ایمان آورده بودند. اگر رسول الله ﷺ احساس می نمود که انصار، جماعتی اند که صرفاً تحت تأثیر احساسات قرار گرفته اند و خود را برای تمامی مصائب و مشکلات آماده ننموده اند به طور قطع، برای ادامه ی مسیر از آنان استفاده نمی نمود و مسولیت سنگین دعوت را بر دوش آنان نمی گذاشت و این گونه نمی پنداشت که هسته ی اصلی دعوت، می تواند به وسیله ی آن توده های به هیجان درآمده، که ایمان آورده بودند - آری - اما خود را برای تکالیف آینده ی آماده ننموده اند گسترش یابد و رو به فزونی گذارد.

اما به راستی انصار، کی و چه هنگام خود را برای پاسداری از دعوت آماده نمودند؟ پیشتر عنوان داشتیم که آتشی که مومنین در مکه بر افروختند همان نوری بود که انصار در مدینه از روشنایی آن بهره جستند و در نتیجه، به محضر رسول الله ﷺ شرفیاب شدند تا برای حمایت از ایشان و نصرت دین جدید، آمادگی خویش را اعلام نمایند. درست است که تقدیر پروردگار، مسبب حضور انصار در مکه بود اما این ظهور، از سنتی از سنت های ﷺ نیز متأثر گشته بود...

وجود الگو واقعی، که مصداقی از دعوت جدید باشد، نقش هسته و محوری را ایفا می کند که پوسته به دور آن جمع گشته و حول آن به چرخش در می آید، و به طور خودکار، تجمع در اطراف هسته ی اصلی و مادر شکل می گیرد، و هرچه حجم و اندازه ی هسته بیشتر باشد تجمع بیشتری گرداگرد آن به وجود می آید... و این همان سنت الهی است که در دنیای مادی و در زندگانی بشر، به یک نحو، و به یک شیوه ی یکسان عمل می نماید! مغزهای متفکر و گردانندگان اصلی (چرخ دعوت، مترجم)، جماعت مومنی بود که در مکه و در گرداگرد رسول - ﷺ پرورش یافته بود، و وحی الهی آنان را مدوّن ساخته و بزرگ مریب تاریخ؛ محمد ﷺ با اضافه نمودن وجود خود بدان آن را صیقل می داد و از تلاش و کوشش خود در آن مصروف می ساخت و با صبر و حکمت و سعه ی صدر و بصیرت خود، مراحل رشد آن را دنبال می نمود... آن گاه آزمایش و امتحان الهی از راه فرا رسید و سبب فزونی پاکی، و افزایش صلابت و استواری، و قربت هرچه بیشتر این جماعت به ﷺ گردید.

و از خلال **﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾**: «دست از جنگ بردارید» بود که هسته ی اصلی شکل گرفت و تاریخ ساز شد!

و اگر مومنین در مکه، با قریش درگیر جنگ می شدند علاوه بر به حاشیه رانده شدن قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و نشستن گرد و غبار معرکه بر روی آن، و تبدیل گشتن صورت مسأله به "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب"، شکل‌گیری این هسته‌ی بنیادین به تاخیر می افتاد و بسیاری از صفاتی که به دست آورده بود از دست می رفت و همچنین، اجتماع و تشکُّل استواری که قرار بود حول این هسته‌ی مستحکم و صیقل خورده، و گرداگرد این ساختمانِ باشکوه شکل گیرد به تاخیر می افتاد.

و اکنون به ذکر دستاوردهایی می پردازیم که تاکنون از خلال ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بردارید» حاصل گشته‌اند...

به راستی که از این رهگذر، مسایلی بسیار گران‌بها در مسیر دعوت به دست آمدند... اولین دستاورد این بود که موضوع نزاع - البته اگر تعبیر درستی باشد - به گونه‌ای واضح و شفاف به اطلاع عموم رسید؛ این که بحث اصلی، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و بس! این که درگیری میان مومنین و قریش بر سر مالکیت زمین و یا قدرت سیاسی نیست (در بدو شروع دعوت، به رسول الله صلی الله علیه و آله پیشنهاد گردید که در قدرت سیاسی مشارکت نمایند اما ایشان از پذیرفتن آن خودداری نمودند و بر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصرار ورزیدند و مومنین حول ایشان نیز، در جهت دست‌یابی به قدرت، گامی ولو کوچک نیز بر نداشتند و اقدامی نمودند)...

(مومنین نشان دادند که، مترجم) تعارض ایجاد شده میان آنان و قریشیان، بر سر پرده‌داری کعبه نیست و آنان به دنبال به دست آوردن و جاهت و اعتبار از طریق خدمت رسانی به حُجاج نمی باشند...

(آنها با رفتار خود اذعان نمودند که، مترجم) درگیری ایجاد شده به منظور اکتساب قدرت اقتصادی نمی باشد؛ همان قدرتی که به صورت انحصاری در اختیار قریشیان بود و از آن به عنوان حربه‌ای در تحریم مسلمین و گرسنگی دادن به آنان استفاده می نمودند، و مومنین، حتی در جهت دست‌یابی به این قدرت، کوچک‌ترین حرکتی از خود به اجرا نگذاشتند!

(بدین ترتیب، مسلمین به مخاطبین خود نشان دادند که، مترجم) تمامی تنش‌ها، حول اولین و بزرگ‌ترین قضیه‌ی زندگی بشر - که واجب است همواره، اولین و بزرگترین مسأله باشد - می چرخد؛ این که معبود حیات انسان‌ها کیست؟ و چه کسی باید اداره‌ی امور آدمی را در دست گیرد؟ قانون‌گذار اصلی زندگی کسیت؟ و چه کسی شایسته است که منهج و مسیر زندگانی را ترسیم نماید؟ قریش در تمامی این موارد به دنبال آن بود که بر اساس هوی و هوس، و آرزوها، و میراث و آداب و رسوم خود عمل کند و مومنین پیرامون رسول الله صلی الله علیه و آله همه‌ی آن موارد را برای الله تعالی می خواستند.

یکی دیگر از دستاوردهای **﴿كُنُوا أَيْدِيَكُمْ﴾**: «دست از جنگ بردارید» این بود که تمامی تلاش‌ها بر تربیت و پرورش بنیان و شالوده‌ی اصلی دعوت متمرکز گشت؛ همان شالوده‌ای که قرار بود ساختمان امت بر روی آن بنا شده و استوار گردد.^{۲۱}

دست‌آورد دیگر، آن بود که مسأله‌ی مشروعیت، به وسیله‌ی تشریح آیات قرآنی و با استفاده از تبیین طریق و منش مجرمین به گونه‌ای واضح و شفاف بیان گردید.

هم‌چنین (عدم ورود به نزاع با قریش سبب شد که، مترجم) هسته گسترش یابد و این گسترش به وسیله‌ی سربازانی انجام گرفت که از روشنایی آتش بر افروخته شده توسط هسته‌ی اصلی و مادر بهره جسته بودند و بدین ترتیب، و بر اساس قدری از قدرهای **الله ﷻ** و سنتی از سنت‌های وی، حول آن هسته را فرا گرفته و قدرت و توانایی مناسبی جهت درگیری و پیکار به آن ارزانی داشتند...

نتیجه‌ی بسیار مهم و فوق‌العاده حساس دیگری که حاصل شد اخلاص و یک‌رنگی برای **الله ﷻ** بود... به راستی که اخلاص برای **الله ﷻ**، اگر در حیات مسلمین مهم‌ترین عنصر نباشد جزء مهم‌ترین عناصری است که دعوت بدان نیاز دارد و این اهمیت به نسبت هسته‌ی اصلی، به گونه‌ای خاص، و به نسبت تمامی عاملین در عرصه‌ی دعوت به صورتی عام خودنمایی می‌کند.

یک‌رنگی برای **الله ﷻ** در خلال دوره‌ی مکی و از طریق آیات قرآنی، در قلوب گروه ممتاز و بی نظیر اصحاب رضی الله عنهم تعمیق می‌گشت و آنان را به خالص نمودن عبادات برای **الله ﷻ** فرا می‌خواند و توسط شخصیت بارز و منحصر به فرد رسول **الله ﷺ** به گونه‌ای عملی به آنان آموخته می‌شد که عبادت خالصانه برای **الله ﷻ** چگونه می‌باشد.

اما در مورد شخصیت رسول **الله ﷺ** بایستی عرض کنم که **الله ﷻ**، کمال ادب را به ایشان بخشیده بود و به والاترین سلوک‌ها آراسته‌شان ساخته بود.

رسول **الله ﷺ** به سبب فطرت پاکش، تمامی نیکی‌ها و خیرات را برای انسان‌ها می‌خواست و همین سبب شده بود تا در اوایل کار دعوت، از عدم پذیرش خود توسط مردم به شدت متأثر گردد و از اعراض و روی گردانی آدمیان از هدایت ربانی بسیار محزون و رنجیده خاطر شود و تلاش زیادی مصروف نماید تا آنان را به طریق خیر و سعادت رهنمون سازد و به همین علت، وحی نازل می‌گشت تا غم و اندوه را از وی بزداید و آرامش را در اعماق جانش بکارد:

﴿قَدْ نَعَلِمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ﴾

«ما می‌دانیم که آنچه (کفار مکه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد، (ناراحت مباش) چرا که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ستم‌کاران آیات **الله** را انکار می‌نمایند.» (الأنعام: ۳۳)

۱۹- در فصل آتی درباره‌ی فرایند تربیت سخن خواهیم گفت.

﴿وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾

«و شکیبائی کن و شکیبائی تو جز در پرتو توفیق یزدان میسر نیست، بر آنان اندوهگین نشو و در برابر مکر و نیرنگی که می ورزند ناراحت و نگران نباش.» (النحل: ۱۲۷)

وحی منزل از راه می رسید تا پیامبر صلی الله علیه و آله را از ناراحتی و شدت حزن، و پیگیری و اصرار فراوان به منظور دست یابی به آیت و نشانه‌ای از جانب الله تعالی، جهت واداشتن مردم به ایمان به پروردگار باز دارد:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا، إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا، وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾

«نزدیک است خویشتن را در پی ایشان، از غم و خشم این که آنان بدین کلام ایمان نمی آورند هلاک سازی * ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام یک کار نیکوتر می کند * و ما آنچه را روی زمین است به خاک مسطح بی گیاهی تبدیل می نمائیم.» (الکهف: ۶-۸)

﴿وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ * إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾

«اگر روگردانی ایشان از تو برای تو سخت و سنگین است، چنان که می توانی تونلی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمان‌ها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن، اما بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی کنند و ایمان نمی آورند). ولی اگر الله بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد، پس از زمره‌ی کسانی نباش که نمی دانند. * تنها کسانی می پذیرند که گوش شنوا دارند و الله مردگان را برمی انگیزاند و پس از زنده شدن به سوی او بر گردانده می شوند.» (الأنعام: ۳۵-۳۶)

آیات فرود می آمدند تا به حضرت رسول صلی الله علیه و آله متذکر شوند که وظیفه‌ی ایشان، صرفاً ابلاغ پیام بوده و نتایج در دستان توأمند الله تعالی قرار دارد:

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«تو نمی توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمان داری ولی این تنها الله است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می نماید، و بهتر می داند که چه افرادی راه یابند.» (القصص: ۵۶)

موضوعی که در اینجا بسیار قابل تأمل می باشد این است که در طول دوران تربیت مکی، هیچ گونه وعده‌ی نصرتی از جانب الله تعالی بر شخص رسول الله صلی الله علیه و آله نازل نشد و تنها چیزی که عنوان گشت این بود که:

﴿وَإِن مَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾

«اگر (تو را زنده بداریم و) برخی از چیزهایی را به تو بنمائیم که به آنان وعده می‌دهیم، و یا این که تو را بمیرانیم (و شکست و مصیبت کافران و پیروزی و نعمت مؤمنان را نشانت ندهیم مسأله‌ای نیست، چرا که) بر تو تنها ابلاغ است، و بر ما حساب و کتاب.» (الرعد: ۴۰)

در حالی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله یقین داشت که نصرت دین و استقرار آن در این کره‌ی خاکی روزی از راه فرا می‌رسد. خباب بن ارت رضی الله عنه می‌گوید: در حالی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در زیر سایه کعبه، سر مبارکش را بر روی ردایش قرار داده بود پیش وی شکایت بردیم که آیا برای ما از الله صلی الله علیه و آله طلب نصرت نمی‌نمایی؟ آیا برای ما دست به دعا نمی‌گردد؟ (و علت این خواسته، آزار و اذیت فراوانی بود که مشرکین در مکه به نسبت مومنین روا می‌داشتند)، ایشان به ما این‌گونه پاسخ داد:

«قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل، فيحضر له في الأرض، فيجعل فيها، ثم يؤتى بالمنشار، فيوضع على رأسه فيجعل نصفين، ويمشط بأمشاط الحديد ما دون لحمه وعظمه، ما يصده عن ذلك دينه، والله ليتمن الله هذا الأمر، حتى يسير الراكب من صنعاء إلى حضرموت، لا يخاف إلا الله والذئب على غنمه، ولكنكم تستعجلون»

«پیش از شما (و در میان امت‌های پیشین، مترجم)، فردی از جماعت مومنین را می‌گرفتند و برایش گودالی در زمین حفر می‌کردند و در درون آن قرارش می‌دادند آن‌گاه ارّه‌ای را بر فرق سرش گذاشته و از وسط به دو نیمش می‌کردند و با شانه‌ای آهنی، گوشت و استخوانش را شانه می‌نمودند اما او حاضر نمی‌شد که از دینش دست کشیده و از آن باز گردد، قسم به الله که پروردگار، امور این دین را به حد تمام و کمال می‌رساند تا آنجا که سواره از صنعاء به سوی حضرموت سفر می‌کند و جز از الله و خطر گرگ بر گوسفندانش از چیزی دیگر نمی‌هراسد اما شما تعجیل به خرج می‌دهید و شتاب می‌ورزید.»^{۲۲}

و این‌گونه بود که با توجیحات صورت گرفته از جانب وحی الهی، قلب رسول‌الله صلی الله علیه و آله از تمامی تعلقات خالی گشت (و سرتاسر فضای آن به الله صلی الله علیه و آله اختصاص یافت، مترجم) و حتی دیگر به این هم نمی‌اندیشید که در زمان حیات خویش، استقرار دین الله صلی الله علیه و آله را با چشم سر ببیند، و تمام هم و غم خود را بر مسالهی ابلاغ متمرکز ساخته بود، پس از این تغییرات، و همان‌گونه که در کتب سیره مشاهده می‌نماییم رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز اصحاب رضی الله عنهم را بر پایه‌ی یک‌رنگی برای الله پرورده ساخت تا خود را از "خویشتن و خودخواهی" برهانند و بدین ترتیب، تمامی هم و غم اصحاب رضی الله عنهم بر خالص نمودن عبادات برای الله صلی الله علیه و آله متمرکز گشت.

و آن‌گاه که الله صلی الله علیه و آله مشاهده نمود که قلوب مومنین برای پروردگارشان خالص گشته، به آنان در زمین استقرار بخشید و اجازه داد تا با دشمنان مقابله به مثل نمایند:

۲۲- این حدیث را بخاری رحمته الله روایت نموده است.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظِلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

«اجازه به کسانی داده می شود که به آنان جنگ (تحمیل) می گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است و الله توانا است بر این که ایشان را پیروز کند * همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه‌ی خود اخراج شده‌اند و تنها گناهشان این بوده است که می گفته‌اند پروردگار ما الله است! اصلاً اگر الله بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند، دیرها و کلیساها و کنش‌ها و مسجدها که در آنها الله بسیار یاد می شود، تخریب و ویران می گردد، و به طور مسلم الله یاری می دهد کسانی را که او را یاری دهند، الله نیرومند و چیره است * آنان کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات را می پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می نمایند، و سرانجام همه‌ی کارها به الله برمی گردد.» (الحج: ۳۹ - ۴۱)

«خطوط قابل اقتباس از سبک تربیتی نسل بی نظیر امت»

بسیاری از مردم این گونه می پندارند که آنچه که در مراحل تربیتی نسل اول امت اسلامی، در دوران مکی سپری گشت بنا به طبیعت و اقتضای همان زمان بوده و قابلیت تطبیق و بهره برداری را در زمان حال ندارد (و برای وضعیت موجود ما قابل استفاده نمی باشد، مترجم) در نتیجه آنان معتقدند که این برهه، صرفاً بایستی از دید تاریخی مورد مطالعه قرار گیرد و از کاربرد عملی برخوردار نبوده و نمی تواند به عنوان الگو مورد استفاده واقع گردد!

این مسأله (که آیا می توان از الگوی تربیتی اصحاب رضی الله عنهم استفاده کرد و آن را بر اساس دوران مکی و مدنی تفکیک نمود و اصول حرکت و دعوت خود را بر پایه‌ی آن استوار ساخت بسیار مهم بوده و، مترجم) ، نیازمند آن است که به گونه‌ای واضح و آشکار تبیین گردد (و می بایست حساسیت فراوانی در موردش به خرج داده شود، مترجم) زیرا نتیجه‌ی آن، به عنوان جدا کننده‌ی مسیر فعالیت در عرصه دعوت اسلامی در حال حاضر عمل می نماید و اگر نتوان آن را به گونه‌ای واضح و شفاف بیان نمود، اصطکاک و برخورد گروه‌های مختلف حاضر در عرصه‌ی همچنان ادامه می یابد و نمی توانند به موقف و دیدگاهی واحد و یا هم جهت دست یابند و این در حالی است که تمامی دشمنان اسلام، در صفی متحد و یک پارچه قرار گرفته و بر امت اسلامی هجوم آورده‌اند، و در تلاش‌اند تا با همیاری و همراهی هم‌دیگر، آن را به زانو در آورند و نمود و نشانه‌های این مسأله را می توان در مناطق مختلف نظیر بوسنی و هرزگوین، و کشمیر، و چین و تمامی مکان‌های این کره‌ی خاکی مشاهده نمود.

(سوال اصلی این است که، مترجم) آیا ما در مرحله‌ی مکی قرار داریم؟ مرحله‌ای که در آن، تمامی مجتمع، در شرکی صریح و آشکار گرفتار آمده و مومنین، آن گروه اندکی اند که به دین جدید ایمان آورده‌اند و مستضعف بوده و از جامعه رانده شده‌اند و بر اساس مقتضیات آن زمان گام بر می دارند؟ یا آنکه ما در جامعه‌ی مسلمان به سر می بریم که از اسلام منحرف گشته و ماموریت مان، تصحیح اوضاع آن بوده و تلاش داریم تا شرایطش را به سیمای صحیح اسلامی باز گردانیم؟ به راستی ما در چه وضعیت و شرایطی به سر می بریم؟ به علت اهمیت و حساسیت زیاد این موضوع و به دلیل کشمکش‌های فراوانی که حول آن وجود دارد و هم‌چنین، به سبب آثار تفرقه افکنی که جدل‌های پیرامون این قضیه از خود بر جای می گذارد دوست داریم به تحلیلی مناسب و درخور آن پردازیم تا بدون درگیر شدن در عواطف و احساسات، و بدون دخالت دادن حب و بغض‌های شخصی، به تصویری واضح و شفاف از آن دست یابیم.

به طور قطع، در مرحله‌ی مکی به سر نمی بریم! زیرا ما- اعم از دعوت گران، و پاسخ‌دهندگان به دعوت- روزه می گیریم و مناسک حج به جای می آوریم در حالی که حج و روزه در مدینه بر مسلمین فرض گردیده‌اند! و ما تمامی مواردی را که از طرف الله تعالی تحریم گشته‌اند حرام می دانیم و همه واجبات الله تعالی را به رسمیت می شناسیم و آنها را منحصر در موارد حلال و حرام شده‌ی دوران مکی نمی پنداریم!

به یقین در دوران مدنی نیز به سر نمی بریم! زیرا دعوت در زمین تمکین و استقرار نیافته و در قسم اعظم دنیای اسلامی، شریعت الهی حکم فرما نمی باشد، و افرادی که وظیفه‌ی دعوت را به انجام می‌رسانند یا در زندان‌ها گذران معیشت می‌کنند و یا بر چوبه‌های دار آویزان گشته‌اند و یا آنکه با هر وسیله‌ی ممکن، عرصه بر آنان تنگ شده (و زمین فراخ و پهناور رحمته الله علیه برایشان به محیطی تنگ و تاریک مبدل گشته، مترجم) است.

به‌راستی موقعیت ما چیست و در کجا قرار داریم؟! و چه منهج و برنامه‌ای مناسب حال‌مان می‌باشد؟ آیا منهج مورد اتباع رسول صلی الله علیه و آله در مکه را، که رحمته الله علیه بدان دستور داده بود، نصب‌العین خود قرار دهیم و یا منهج مدینه را، که پیامبر صلی الله علیه و آله با دستور رحمته الله علیه از آن تبعیت می‌نمود، الگوی دیده‌گان خود سازیم؟ و یا آنکه راهبردی سوای این دو راهبرد را بر اساس اجتهاد خود و بدون ضابطه و قاعده‌ای مشخص ترسیم نماییم؟ همان‌گونه که می‌بینید، این قضیه اهمیت خاصی دارد و نیازمند آن است که زوایایش روشن شود و محدوده اش مشخص گردد.

بی شک، میان اوضاع ما و شرایط مکی، تمایزهای آشکاری وجود دارد و بسیاری از مردم نیز برای برجسته ساختن تفاوت‌های میان این دو وضعیت بدان‌ها استناد می‌کنند (و ما هم در ادامه سعی خواهیم کرد که به برخی از آنها اشاراتی داشته باشیم، مترجم).

مردم در مجتمع مکی، ایده‌ی تک‌الهی را به گونه‌ای مطلق، انکار می‌نمودند و قرآن کریم، تعجب آنان را از دعوت رسول‌الله صلی الله علیه و آله به توحید و یکتاپرستی بدین گونه روایت می‌کند:

﴿ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴾

«آیا او به جای این همه خدایان، به الهی واحد معتقد است؟ واقعاً این چیز شگفتی است.» (ص: ۵)

و این در حالی است که همگی ما در عالم اسلامی، به الهی واحد ایمان داشته و وجود هرگونه شریکی را برای وی انکار می‌نماییم.

مشرکین جاهلی به صورت مطلق، تفکر وجود سرای آخرت و زنده شدن مردگان را منکر می‌شدند و قرآن در مورد تعجب آنان از وجود عقیده به آخرت در اندیشه‌ی رسول‌الله صلی الله علیه و آله، چنین حکایت می‌کند:

﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنْبِئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمْرَقٍ إِنَّا لَنَعْلَمُ الْغُيُوبَ ﴿٧﴾ أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ ﴾

«کافران می‌گویند آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد، آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ * آیا او بر الله دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟» (سبأ: ۷-۸)

در حالی که ما - به صورت کلی - به زنده شدن در سرایی دیگر، و جزاء و حساب و کتاب و بهشت و جهنم ایمان داریم و البته در این میان بایستی عده‌ی قلبی را که ملحد بوده و از وزن و جایگاهی برخوردار نمی باشند نادیده گرفت.

قرآن برایمان بازگو می کند که مردم، پیامبری رسول الله صلی الله علیه و آله و رسالتش را این گونه انکار می نمودند:

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾

«در شگفتند از این که بیم دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است، و کافران می گویند: این، جادوگر بسیار دروغ گوئی است.» (ص: ۴)

هم چنین می گفتند:

﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾

«آیا از میان همه‌ی ما، قرآن بر او نازل شده است؟» (ص: ۸)

و ما - البته با نادیده گرفتن ملحدینی اندک که در حساب نمی آیند! - به پیامبری رسول الله صلی الله علیه و آله ایمان داشته و او را به عنوان فرستاده‌ی الله صلی الله علیه و آله می شناسیم و قرآن را نه سخن بشر و نه داستان های افسانه‌ای، بلکه کلام الهی می دانیم که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل گشته است...

و در این که تمامی این مسایل حقیقت دارند شکی نیست...

اما بیاییم تا از زاویه‌ای دیگر به قضایا بنگریم...

اسلام آمد تا تمامی واسطه‌های میان بنده و پروردگارش را نفی نموده و بین آن دو، ارتباط و اتصالی مستقیم و زنده برقرار سازد:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾

«و آن گاه که بندگانم از تو درباره‌ی من پرسند، من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می گویم، پس آنان هم دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا آنان راه یابند.» (البقرة: ۱۸۶)

اما بنگرید که تفکر تصوف چه بر سر حال و روز عقاید مردم آورده است؟

در نظرگاه و ذهن مرید، شیخ آن چنان برجسته و بزرگ گشته که به واسط میان او و خالقش مبدل شده و مریدان بدون اجازه وی، که بر قلبها آگاه است، نمی توانند الله صلی الله علیه و آله را با اسمی از اسماء الحسنی به فریاد خوانند زیرا که شیخ برای هر قلبی، اسمی متناسب با احوال آن قلب را به همراه زمانی مشخص، تعیین نموده تا صرفاً در آن زمان و با آن اسم خاص، الله صلی الله علیه و آله را در خود زمزمه کند و حتی مرگ هزار سال پیش وی نیز نمی تواند از تسلطش بر اذهان مریدان بکاهد (و سایه‌ی مبارکش! هم چنان بر سر آنان سنگینی می نماید، مترجم) و مرگ نمی تواند میان سلطان معنوی (که همان شیخ است، مترجم) و قلوب (مریدانش، مترجم) مانعی ایجاد نماید و دست کشیدن بر

ضریح و به دعا ایستادن در آستانش، و همچنین به فریاد خواهی و طلب مدد (از شیخ، مترجم) و ذبح (برای وی، مترجم) از علایم ارادت و خلوص نیت مرید به مرادش به شمار می آید و به عنوان واسطه و اصلی جهت تقرب و اتصال به درگاه الله پنداشته می شود!

آیا این افعال و این اقوال، جدای از این گفته‌ها و اعمال‌اند:

﴿ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ ﴾

«ما آنان را پرستش نمی کنیم مگر بدان خاطر که ما را به الله نزدیک گردانند.» (الزمر: ۳)

آیا این مسأله، بیان گر شرکی واضح و آشکار نمی باشد؟

اسلام آمد تا تمامی قوانین ساخته‌ی بشر را کنار زده و شریعت الهی را در زمین الله پیاده سازد و این اجرا را این گونه به اصل عقیده پیوند زده است:

﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴾

«هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است، او و امثال او بی گمان کافرند.» (المائدة: ۴۴)

و اعراض و روی گردانی از شریعت الهی را به عنوان نشانه‌ی نفاق ذکر نموده است؛ همان نفاقی که ایمان را از صاحبش زایل می سازد:

﴿ وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحْيِفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾

«و می گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان روی گردان می شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می شوند تا میان آنان داوری نمایند روی گردان می گردند * ولی اگر حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند * آیا در دل‌هایشان بیماری است؟ یا شک و تردید دارند؟ یا می ترسند الله و پیغمبرش بر آنان ستم کنند؟ * مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخن‌شان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.» (النور: ۴۷ - ۵۱)

و تبعیت از تشریحات و قوانین بشری و فرمان راندن به «غیر ما آنزل الله» را در حکم اختیار نمودن معبودی سواي الله دانسته، و آن را هم سطح با عبادت غیر الله معرفی می نماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

«یهودیان و ترسایان علاوه از الله، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند و مسیح پسر مریم را نیز الله می‌شمارند، بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها الله یگانه را پرستند و بس. جز الله معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک و ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند.» (التوبة: ۳۱)

اما سکولاریزم^{۲۳} با زندگی مردم چه کرده و چه بر سر آنان آورده است! چه تعداد از حکومت‌هایی که بر سرزمین‌های اسلامی فرمان‌روایی می‌کنند، «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را مبنای شریعت و قانون‌گذاری خود قرار داده‌اند؟ و در مورد شریعت الله، چه چیزهایی بر زبان سکولارها جاری می‌گردد؟ آیا این مسأله، شرکی صریح و آشکار به حساب نمی‌آید؟

به راستی دیدگاه و موضع ما در باره‌ی این اوضاع چه می‌تواند باشد؟!

دشواری قضاوت در مورد اوضاع امروز عالم اسلامی در این است که میان عقیده‌ای که مردم ابراز می‌دارند و افعال واقعی که در صحنه‌ی زندگی به نمایش می‌گذارند تناقض شدیدی وجود دارد و اظهارنظر در مورد این تناقض و حکم نمودن درباره‌ی این که آیا این مسأله آنان را از دین خارج می‌سازد یا خیر، بسیار دشوار است، به عبارت دیگر، مشکل اصلی ما در عرصه‌ی کنونی دعوت، قضاوت و حکم نمودن در مورد مردم است. به نظر من - که از سالیان پیش نیز دیدگاهم چنین بوده - شایسته نیست که در عرصه‌ی دعوت، خود را به این مسأله مشغول سازیم و به خاطر آن، صفوفمان را چند دسته و چند پارچه نماییم و به جدل و حزب‌گرایی در مورد آن روی آوریم و هر دسته از ما به سویی رهسپار گردیم.

در این که مردم - مگر کسی که مورد رحم الله قرار گرفته باشد - در نوعی از انواع شرک‌های اعتقادی، عبادتی و یا حاکمیتی (یا همان شرک اّتباع) گرفتار آمده‌اند شکی نیست و جای هیچ‌گونه بحث و جدلی وجود ندارد... اما این که حکم صادر نماییم که آنان مشرک‌اند موضوعی دیگر است زیرا هر کسی که در شرک می‌افتد لزوماً برچسپ مشرک بودن نمی‌خورد مگر آنکه شروطی خاص بر جای آیند و موانع صدور حکم زایل گردند... ابن تیمیه رحمته الله علیه می‌فرماید:

۲۳- سکولاریزم به معنای جدایی دین از واقعیت سیاسی، و اجتماعی، و اقتصادی و... مردم و محصور ساختن آن در دایره اعتقادات فردی و شخصی می‌باشد و این تفکر هیچ‌گونه نقش و جایگاه عمومی را برای دین قائل نمی‌باشد، در واقع، سکولاریزم، با توحید الوهیت شدیدترین تقابل و دشمنی را به نمایش می‌گذارد، مترجم.

«و من برای آنان روشن ساختم که آنچه که از سلف و ائمه در مورد مسأله‌ی اطلاق کفر^{۲۴} بر کسی که چنین و چنان گوید، وارد گشته، سخنی حق است اما واجب است که میان "اطلاق" و "تعیین"^{۲۵} تفاوت قایل شویم، هم چنین باید بدانیم که مبحث "وعید"^{۲۶}، اولین مسأله از مسایل اساسی است که امت بر سر آن دچار اختلاف گشتند، به تاکید، نصوص آیات بر "وعید مطلق" دلالت دارد، به عنوان مثال، در آیه‌ی؛

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا﴾

«بی گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستم گرانه می خورند، انگار آتش در شکم‌های خود می خورند و با آتش سوزانی خواهند سوخت.» (النساء: ۱۰)

و هم چنین سایر مواردی که با همین سبک عنوان شده‌اند و قالب آنها بدین ترتیب است که می فرماید: "هر کسی این کار را انجام دهد این گونه مجازات می گردد"، مطلق و عام بوده و درست مانند این قول سلف است که می

۲۴- "کفر" در لغت به معنای پوشاندن و پنهان نمودن چیزی است و برای همین، به کشاورز، کافر نیز می گویند زیرا بذر و دانه را در زیر خاک پنهان می نماید و در اصطلاح شرعی، نقیض و ضد ایمان است، و لفظی است شرعی که بر دو قسم می باشد: "کفر اکبر" و "کفر اصغر"

"کفر اکبر"، کفری است که ایمان را از صاحبش سلب می نماید و شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می سازد، اگر فرد، کافری باشد که ایمان نیاورده، در دنیا احکام کافر بر وی اجرا می گردد و اگر قبلاً مسلمان بوده، حکم مرتد بر وی مصداق می یابد و در آخرت، هر دوی این افراد، به صورت ابدی وارد جهنم گشته و مشمول شفاعت نمی گردند.

"کفر اکبر" را "کفر اعتقادی" یا کفر یواح" نیز می نامند و دارای انواع مختلفی از قبیل کفر عناد، و کفر انکار، و کفر کبر، و کفر جحود، و کفر نفاق، و کفر تکذیب، و کفر استحلال، و کفر گره و بغض، و کفر طعن و استهزاء، و کفر إباء و إعراض می باشد که برای آشنایی با هر کدام از این کفرها می توان به کتاب‌های مختلفی که در باب قواعد تکفیر نوشته شده است مراجعه نمود.

برای مثال کفر اکبر می توان به آیه‌ی ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ﴾ «بی گمان کسانی کافرند که می گویند: خداوند یکی از سه خدا است.»، (المائدة: ۷۳)، اشاره نمود.

کفر اصغر که در کتب عقیده، کفر دون کفر، و کفر نعمت و کفر عملی اصغر نیز گفته می شود، صاحبش را از اسلام خارج نمی نماید و صفت اسلام را از وی سلب نمی سازد و در آخرت هم در دایره‌ی اراده و مشیت الله قرار می گیرد و وی یا عذاب داده می شود یا بخشیده می گردد، اگر این فرد وارد جهنم شود، دوزخی بودن وی ابدی نیست و با اجازه‌ی الله، مشمول شفاعت کفارن کاران قرار می گیرد.

مثلاً قول رسول الله (با روایت امام مسلم رحمته الله علیه) که می فرماید: «اثنان في الناس هما بهم كفر: الطعن في النسب والنياحة على الميت» (دو چیز در میان مردم وجود دارد که سبب کفرشان می گردد؛ طعن زدن در نسب و گریه کردن بر فرد مرده)، نوعی کفر اصغر است، مترجم.

۲۵- تفاوت "اطلاق" و "تعیین" در این است که در "اطلاق"، حکمی را در مورد گروهی از مردم صادر می نمایم بدون آنکه به شخص مشخصی اشاره داشته باشیم مثلاً می گوئیم تمام زنانی که ابروی خود را بر می دارند مورد لعنت الله قرار می گیرند ولی به زنی مشخص و معین اشاره نمی نمایم، اما در "تعیین"، فردی شناخته شده را مشمول حکم می دانیم مثلاً می گوئیم که عبدالله ابن اُبی منافق است، مترجم.

۲۶- در برخورد با کتب مختلف در باب مسایل شرعی ممکن است با دو عبارت "وعد و وعید" مواجه شویم و بایستی به تفاوت میان این دو واژه آگاه باشیم، "وعد" عبارت است از وعده‌ای که الله به بندگان صالحش در مقابل انجام حسنات می دهد و وعید همان مجازات‌ها و عقوبت‌هایی است که در برابر اعمال ناپسند مصداق می یابند.

نصوص "وعید" وارده در کتاب و سنت را به صورت مطلق و کلی و نه به صورت مشخص و معین، در نظر می گیریم و می گوئیم این گناه، سزایش این مجازات است بدون آنکه آن را به شخص یا فردی خاص منتسب نماییم زیرا ممکن است برخی موانع سبب شده باشد که شخص به حقیقت ماجرا پی نبرده باشد و مشمول آن حکم نگردد، مترجم.

گفتند: "هر کس این را بگوید پس او آن گونه است." اما در مورد شخص معین و مشخص، ممکن است که به وسیله توبه و یا حسنات فراوان و یا سختی های زیادی که سبب بخشش گناهان می گردند و یا به وسیله شفاعت مقبولی که توسط الله تعالی مورد پذیرش قرار گرفته است، حکم "وعید" کنار رفته و لغو گردد... و تکفیر نیز در دایره "وعید" قرار می گیرد، پس اگر فردی قولی بر زبان آورد که منجر به تکذیب سخنی از سخنان رسول الله تعالی شود و آن شخص از تازه مسلمانان باشد و یا این که در صحرائی دور زندگی کند و ... دچار "کفر انکار" نمی گردد تا این که بر وی حجت و دلایل اقامه شود، زیرا ممکن است که این شخص، آن نصوص را نشنیده باشد و یا شنیده اما از صحت آن مطمئن نباشد و یا این که آن را با چیزی دیگر در تعارض دیده باشد، پس واجب است که در آن مسأله برایش تاویل قائل شده و آن را بر معنایی دیگر حمل نماییم حتی اگر فرد در آن به خطا رفته باشد.^{۲۷}

هم چنین در جایی دیگر چنین می فرماید: «نصوص "وعید" که در قرآن و سنت وارد شده و هم چنین نصوصی که از ائمه در مورد "تکفیر" و "تفسیق"^{۲۸} و یا امثالهم نقل گشته مستلزم این نیستند که در حق فردی مشخص نیز استعمال گردند مگر این که شروط لازم محقق شوند و موانع کنار روند، و این قضیه در مورد اصول و فروع یکسان است.»^{۲۹}

و بالاخره در سومین اظهار نظر خویش می فرماید: «اما علماء در مورد تکفیر آنان و جاودانه دانستن شان در جهنم دارای دو قول مشهورند و دو روایت از امام احمد روایت شده است و دو قول در مورد خوارج و حروری ها و ... و امثالهم وجود دارد و صحیح، کفر بودن اقوالی و اعمالی است که از این مردم سر می زند؛ همان اقوال و افعالی که مخالف تمامی مواردی است که رسول الله تعالی با خود آورده و از نوع همان هایی است که کفار در حق مسلمین روا می دارند، و دلایل این سخنانم را در جاهایی دیگر نیز مطرح ساخته ام اما کافر دانستن شخصی مشخص از آنان، و جاودانه تلقی نمودن وی در آتش جهنم، مستلزم ثابت شدن شرط های تکفیر و رفع شدن موانع آن می باشد.

۲۷- مجموع الفتاوی - جلد سوم - ص ۲۳۰ - ۲۳۱.

۲۸- "فسق" در لغت به معنای خارج شدن از پوسته و یا بدنه و یا سوراخ می باشد، مثلاً می گویند: "فسقت الرطبة عن قشرها، والفأرة عن جحرها: خرما از پوسته اش و موش از سوراخش خارج گشت."

در اصطلاح شرعی عبارت است از اینکه فردی عصیان نموده و از حدود شرعی تجاوز کرده است، مثلاً ﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ یعنی از اطاعت پروردگارش خارج گشت، "فسق" نیز بر دو نوع "فسق اکبر و فسق اصغر" است که نوع اول باعث خروج از دین می گردد اما نوع دوم، صاحبش را از دایره دین خارج نمی سازد.

۲۹- مجموع الفتاوی - جلد دهم - ص ۳۷۲.

ما به صورت کلی و عام در مورد نصوص "وعد" و "وعید" و "تکفیر" و "تفسیق" سخن می رانیم اما هیچ گاه شخص معین و مشخصی را وارد این کلیات نمی گردانیم مگر آنکه تمام موارد لازم بدون هیچ معارض و مخالفی در آن شخص به انجام رسیده باشد، و این قاعده را در قواعد تکفیر، به صورت مفصل تشریح نموده‌ام.^{۳۰}

و این همان کلید (لازم برای حل مشکل نحوه‌ی برخورد با مردم، مترجم) در مسیر دعوت و منهج حرکت می باشد.

شکی نیست که مردم - مگر آن کس که مورد رحم الله واقع شده باشد - در شرکی هم چون شرک جاهلیت گرفتار آمده‌اند اگرچه ضرورتاً حکم مشرک برای همه‌ی آنان صادر نمی گردد، اما آنچه که در مسیر دعوت برای ما اهمیت و اولویت دارد این است که حقیقت ایمان و نواقض آن را بیان نموده و مردم را - با صرف نظر از این که بر اساس حکم الله مشرک هستند یا خیر - از شرکی که در آن واقع شده‌اند برحذر داریم و دعوت‌شان نماییم تا به اسلام صحیح و حقیقی پیوندند و در دنیای واقعی، و نه در عالم تخیلات و فضای مجازی، آن‌را به اجرا گذاشته و بدان پایبند باشند.

آنچه که برای ما اهمیت دارد این نیست که به شخصی از اشخاص بگوییم که تو مشرک هستی بلکه باید تلاش مان بر این باشد که وی را از ماهیت شرک آلود کارش آگاه نموده و او را - با استفاده از حکمت و موعظه‌ی حسنه - دعوت نماییم تا خود را از پلیدی‌های شرک رها کرده و وارد دایره‌ی حقیقی اسلام نماید.

سخنان فوق درباره‌ی واقعیتی است که مردم در آن زندگی می کنند، و در مورد وظیفه‌ای است که ما در قبال آنان بر عهده داریم...

از طرفی دیگر، اوضاع دنیای اسلامی - مگر آنچه که الله بدان رحم نموده - به گونه‌ای است که به مبارزه با دعوت بر می خیزد و دعوت‌گران را از بیان حقیقت کامل ایمان و نواقض آن، خصوصاً در مواردی که به حکومت-داری بر اساس قوانین غیر الهی مربوط می شود، باز می دارد و مسیر، مملو از زندان‌ها و بازداشت‌گاه‌ها و چوبه‌های اعدام است و در کمین کسانی نشسته که می خواهند به همان شیوه‌ی درستی که از جانب الله نازل گشته، به تبیین حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پردازند.

پس به راستی بهترین منهج و برنامه برای دعوت چیست؟ و مردم را بایستی به سوی چه چیزی فرا خوانیم؟ و بر چه مسأله‌ای متمرکز گردیم؟ و چه وسایل و ابزاری را اختیار نماییم تا به هدف رسیم، و یا حداقل بدان نزدیک گردیم؟

آن هنگام که حقیقت اوضاع را برای خود مجسم می نماییم و هم‌زمان، از پیامدهای صدور حکم نسل فعلی، پیش از اقامه‌ی حجت بر آنان بر اساس حکمت و موعظه‌ی حسنه رهایی می‌یابیم، خود را به مرحله‌ی مکی نزدیک‌تر می‌بینیم اگرچه به صورت کامل، منطبق با آن نیستیم زیرا میان این دو وضعیت تفاوت‌هایی وجود دارد که به

۳۰- مجموع الفتاوی - جلد ۲۸ - ص ۵۰۰ - ۵۰۱.

اختلاف در صدور حکم درباره‌ی مردم منجر می‌شود، اما با این وجود، در مورد صدور حکم درباره اوضاع تغییری ایجاد نمی‌گردد، و در حقیقت، این شرایط و اوضاع روزگار است که منهج و برنامه‌ی دعوت را مشخص می‌نماید و این شرایط محیطی است که نزدیک‌ترین وسایل و ابزار را جهت دستیابی به اهداف معین می‌سازد. در این جاست که می‌بینیم مجال استفاده از سبک تربیتی نسل اصحاب رضی الله عنهم، بسیار فراتر از آن چیزی است که در ابتدا تصور می‌نمودیم و بسیاری از قضایا و مسایل، ما را وادار می‌سازند تا در مورد (چگونگی برخورد با، مترجم) آنها به آن دوره بازگردیم و با بصیرتی آگاهانه در آن تدقیق نماییم و طریق دعوت خود را از آن اقتباس کنیم و چشم به راه فضل الهی بوده و بدان چشم دوزیم تا آنچه را که خیر و مصلحت است به ما الهام نماید.

آن‌گاه که به مطالعه‌ی اوضاع و احوال امت اسلامی - به گونه‌ای شایسته و بایسته - می‌پردازیم با انحرافات بسیاری مواجه می‌گردیم که در طول عمر ۱۴۰۰ ساله‌ی امت روی داده و مردم را گام به گام به سمت دور شدن از حقیقت اسلام کشانیده و منجر به رخ دادن غربت دوم شده است؛ همان غربتی که رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه از آن خبر می‌دهد:

«بدأ الإسلام غريباً، وسيعود غريباً كما بدأ»

(اسلام کار خود را با غربت آغاز نمود و به زودی به همان غربتش باز خواهد گشت).^{۳۱}

و آن هنگام که این انحرافات را دنبال می‌نماییم - و به راستی شایسته است که چنین کاری انجام دهیم زیرا برای تشخیص نوع درمان لازم است ابتدا درد و بیماری را به خوبی بشناسیم - در می‌یابیم که آنها نه تنها در رفتار و سلوک رسوخ نموده‌اند بلکه تمامی مفاهیم را درگیر خود کرده و به نوعی انحراف مبتلا ساخته‌اند و حتی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیز از این مسأله در امان نمانده و اولین مفهومی است که انحراف بدان راه یافته است، هم‌چنین مشاهده می‌کنیم که عبادت، و قضاء و قدر، و دنیا و آخرت، و تمدن، و تربیت، و جهاد، و... نیز پای در بند انحراف گشته‌اند.^{۳۲} حال که اوضاع این گونه است نقطه‌ی شروع فعالیت ما چه باید باشد؟ آیا راه گریز و گزیری داریم که در بدو امر به تصحیح مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پردازیم؟ و آیا امکان دارد که زندگانی مردمان را بر اساس قواعد و بنیان‌های اسلامی بنیان نهیم در حالی که هنوز این مفهوم را در اذهان و قلوب آنان تصحیح ننموده‌ایم؛ همان ذهن‌هایی که وظیفه‌ی ادراک حق را برعهده دارند و همان قلب‌هایی که رسالت‌شان، مبدل ساختن ادراک ذهنی به نیرو و توانی درونی، و در نهایت به رفتار و سلوکی عملی در دنیای واقعی است... و این همان طریق و شیوه‌ی اصلاح است. و اکنون بنگریم که مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در نظر مردم به چه بیراهه‌هایی کشیده شده است؟

۳۱- مسلم رحمته الله علیه این حدیث را روایت نموده است.

۳۲- علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب "مفاهیم ینبغی أن تصحح" مراجعه کنند، (این کتاب تحت عنوان مفاهیم بنیادی اسلام به فارسی ترجمه شده و بی هیچ اغراقی یکی از شاه‌کارهای شیخ محمد قطب رحمته الله علیه می‌باشد و آقای لقمان محمودپور نیز با زیبایی هرچه تمام‌تر آن را ترجمه نموده است، مترجم).

می بینیم که این مفهوم عظیم و جامع به گونه‌ای ناگوار محدود شده و تبدیل به کلماتی گشته که صرفاً بر زبان جاری است و در زندگی واقعی خیل عظیمی از مردم - مگر آن کس که مشمول رحم الهی قرار گرفته - محلی از اعراب ندارد، و حتی کار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به جایی رسیده که کارکرد اصلی خود را که عبارت است از ممانعت از ورود مردم به دایره‌ی شرک‌های اعتقادی و عبادتی و تشریحی، از دست داده است.

تفاوت جامعه‌ی ما و جامعه‌ی جاهلی زمان بعثت در این است که مشرکین مکه، در عین حال که مرتکب شرکی صریح و آشکار می شدند از گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیز خودداری می نمودند اما مردم هم عصر ما، - مگر آن کس که مشمول رحم الهی قرار گرفته باشد - هم‌زمان با گفتن این عبارت، در یک یا چند نوع شرک داخل می گردند (و هم‌چنان گمان دارند که مومن‌اند و از دایره‌ی ایمان خارج نگشته‌اند، مترجم).

به همین خاطر به منهجی مشابه و بسیار نزدیک به منهج رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه نیازمندیم تا حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بیان داریم و آنگاه، آن‌را وارد زندگی واقعی مردمانی گردانیم که این دین را پذیرفته‌اند و بدان گردن نهاده‌اند. و گمانم بر این است که این امر، مسئولیتی بس سهمناک است و به رنج و تلاشی شبیه به رنج و تلاش نسل اول امت اسلامی نیاز دارد؛ همان نسلی که غربت اولیه اسلام را زدود و رسول الله صلی الله علیه و آله به عنوان مرجعی زنده و منبعی الهام بخش در میان آنان انجام وظیفه می نمود.

مشقت‌ها و سختی‌هایی که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وجود داشت از دشمنی شدید و سرسختانه، و شدت پابندی به آداب و رسوم پدران و نیاکان نشأت می گرفت:

﴿فَاتَّأْتِي سِرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا﴾

«ما قرآن را به زبان تو، ساده و آسان فراهم آورده‌ایم، تا به وسیله‌ی آن، پرهیزگاران را مژده دهی، و مردمان سرسخت را با آن بترسانی.» (مریم: ۹۷)

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُو كَانُوا آبَاءَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ﴾

«و هنگامی که به آنان گفته شود از آنچه الله صلی الله علیه و آله فرو فرستاده است پیروی کنید می گویند بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می کنیم، آیا اگر پدران‌شان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند.»

(البقرة: ۱۷۰)

اما هم اکنون مشکلی در ترغیب مردمان به گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نداریم زیرا آنان از بامدادان تا شامگاهان آن را ورد زبان گردانیده‌اند و بر زبان جاری می سازند، مشکل این جاست که آنها گمان دارند به محض گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، اگر در دنیای واقعی، هر نوع رفتاری از خود بروز دهند و یا هر تناقضی را در مورد مقتضیات و الزامات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» مرتکب گردند باز هم در جرگه‌ی مسلمین داخل می شوند و شایسته‌ی الصاق اسلام به خود می گردند و آن هنگام که به آنان متذکر می گردی که گفتن این عبارت الزاماتی دارد که بدون بر جای آوردن آن، اسلام برای وی به

ثبت نمی رسد و در صورت عدم رعایت این مقتضیات و ارتکاب نواقض آن، با توجه به این که بیشتر آن را بر زبان جاری ساخته‌اند و بدان اعتراف نموده‌اند در حکم مرتد شناخته می شوند! تو را دروغگو می خوانند! و می گویند: از پدران و نیاکانمان در این مورد چیزی نشنیده‌ایم!

(و علت چنین پاسخی این است که، مترجم) آنان- اکثریت‌شان- گرفتار حماقت "تفکر ارجایی" گشته‌اند؛ همان تفکری که می گوید: هر کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان راند پس او مومن است اگرچه هیچ عملی از اعمال اسلام را بر جای نیاورد، همان تفکری که معتقد است: ایمان عبارت است از "تصدیق"، و یا "تصدیق و اقرار" (تصدیق قلبی و بر زبان آوردن شهادتین، مترجم)، و بدین ترتیب در تعریف اهل ارجاء از ایمان، عمل جایی نداشته و جزء آن به حساب نمی آید! آری این تفکر، تمامی انواع مخالفت‌ها (با شرع الله، مترجم) را صرفاً معصیت و گناه قلمداد نموده و می گوید: تا زمانی که ایمان وجود دارد، معصیت، درگیری ایجاد نمی نماید!

از میان برداشتن آثار این حماقت‌ها در زندگی مردم و رهنمون ساختن آنان به مفهوم صحیح ایمان که گذشتگان صالح امت بر آن بودند و ایمان را "قول و اعتقاد و عمل"^{۳۳} می دانستند، ماموریت و رسالت حقیقی "غرباء" می باشد؛ همان غربایی که رسول الله آنان را بدین گونه به پاداشی عظیم مژده می دهد: «طوبی للغرباء» (خوشا به حال غریبان)، و همان غریبانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین وصف‌شان می نماید:

«طوبی للغرباء يصلحون ما أفسد الناس من سنتي»

(خوشا به حال غریبانی که آنچه را که دیگر مردمان، از سنت و راه و روشم به فساد کشانیده‌اند اصلاح می کنند)^{۳۴} در مورد مبحث تربیت طی فصلی جداگانه سخن خواهیم راند اما در این جا، خاطر نشان می سازیم که نقطه‌ی آغازین دعوت می بایست تعریف مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد؛ همان مفهومی که در غربت دوم اسلام، حقیقتش پنهان مانده و آن گاه که در معنای حقیقی خود ظاهر می گردد مردمان از آن هراسان می گردند!

هم چنین اقرار می نماییم که تعریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - تا چه رسد به فرایند تربیت بر اساس مقتضیات و الزامات آن - صرفاً دانش و معلوماتی نیست که ارائه شود و یا خطبه و درس و موعظه‌ای نیست که بیان گردد بلکه جهد و تلاشی خستگی‌ناپذیر است که به پیگیری و استقامت احتیاج داشته و نیازمند دنبال نمودن گذرگاه‌ها و ورودی‌های نفس و روان است تا علاوه بر زدودن تاریکی‌هایی که تفکر نوین سکولاریزم بر آن وارد نموده، از گرد و غبار و ناپاکی‌هایی که از سوی تفکر ارجایی بر آن تحمیل گشته نیز پاک گردد؛ دو تفکری که همچون اسیدی خورنده، بنیان عقیده را سست می سازند و آن را از محتوای پویایش خالی می نمایند و قدرت سازندگی‌اش را از آن سلب

۳۳- امام بخاری رحمته الله می گوید: «لَقِيتُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِالْأَمْصَارِ فَأَرَبْتُ أَحَدًا مِنْهُمْ يَخْتَلِفُ فِي أَنْ الْإِيمَانَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ وَيَزِيدُ وَيَنْقُصُ»

(بیش از هزار نفر از عالمان را در شهرهای مختلف ملاقات نمودم که هیچ‌یک از آنان در این موضوع که ایمان عبارت از قول و عمل است و کم و زیاد می شود با هم اختلافی نداشتند)، مترجم.

۳۴- ترمذی رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

می کنند؛ همان قدرت سازندگی ای که آن زمان که (عقیده، مترجم) بر پایه ی حقیقت نازل شده از طرف الله استوار گشته بود در نهان خود داشت.

و سرانجام اینکه اذعان می نمایم که هر گونه شتاب زدگی در این مسأله (مسأله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، مترجم)، با این توجیه که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» امری بدیهی و روشن بوده و نیاز به جهد و کوشش ندارد، و تلاش هایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته کفایت می کند و نیازی به ادامه ی کار نمی باشد، یا آنکه اولویت های زیادی پیش از آن وجود دارد و زمان کافی برای تعریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - چه رسد به این که بر اساس الزامات آن کارهای تربیتی انجام دهیم - در اختیار نمی باشد و...، (آری، تمامی این توجیها و بهانه ها، مترجم) نتیجه ی مناسب و مطلوبی در بر نداشته و در خدمت دعوت قرار نمی گیرد و در نهایت، سبب به ثمر نشستن آن نگشته و آن را بارور نمی سازد.

الگوگیری از نسل اصحاب رضی الله عنهم و تبعیت از روش تربیتی آنان ایجاب می کند که با تأمل و تأنی بیشتری، در عنایت و توجه الله و رسول به قضیه ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - تا چه رسد به مبحث تربیت و پرورش بر اساس مقتضیات آن - تدبر و تدقق نمایم و به این نکته توجه داشته باشیم که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، در کل سال های دعوت و در تمامی تلاش های که در این راه به انجام رسیده بیشترین میزان زمان و تلاش را به خود اختصاص داده است.

و اگر چنین گمان بریم که سبب تمرکز قرآن کریم بر این مسأله در سوره های مکی این است که مخاطبین اولیه ی این کتاب، مشرکین بوده اند بایستی آگاه باشیم که امروزه نیز در مبحث دعوت، با مردمانی سر و کار داریم که در شرک واقع شده اند و شرک آنها از جنس همان شرک های "اعتقادی" و "عبادتی" و "حاکمیتی" است که مشرکین عرب در عصر بعثت گرفتار آن بوده اند، هر چند که ضرورتاً همگی آنان مشرک نیستند (و برچسپ مشرک بودن نمی خورند و برای صدور حکم علی التعمین در موردشان بایستی پیشتر بر آنان حجت اقامه گردد، مترجم).

همچنین لازم است متذکر گردیم که اصرار ورزیدن بر مسأله ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، همیشه به این علت نیست که مخاطبین ما مشرکین اند بلکه مومنین نیز نیازمند آن اند که همواره این مسأله در ذهنشان مرور گردد و بر مقتضیات آن مداومت داشته باشند، و دلیل این مُدعا، مستمر بودن مبحث «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در قرآن است به طوری که حتی پس از تکوین و شکل گیری جماعت مسلمین، و استقرار و تمکین آنان در زمین، و ورودشان به عرصه ی جهاد و نبرد در راه الله، هیچ گاه سخن از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» منقطع نمی گردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است و به کتاب‌هایی که پیش تر نازل نموده است ایمان بیاورید، هر کس که به الله و فرشتگان و کتاب‌های الهی و پیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.» (النساء: ۱۳۶)

و الله تعالى در مدینه آیات بسیاری نازل نموده که در آنها، رهنمودهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مقتضیات آن پیوند زده است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذَلِّقُ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«بگو پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارائی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارائی را بازپس می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزت و قدرت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌داری، خوبی در دست تو است و بی‌گمان تو بر هر چیزی توانائی * شب را در روز و روز را در شب فرو می‌بری و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آوری، و به هر کس که بخواهی بدون حساب روزی می‌بخشی * مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند.» (آل عمران: ۲۶-۲۸)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان برداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله و پیغمبر او برگردانید اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.» (النساء: ۵۹)

و در این زمینه، مثال‌ها و نمونه‌های بسیاری وجود دارد.

بنابراین، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، درسی نیست که آن را مطالعه بنماییم و آن‌گاه به سوی مرحله‌ی دیگر رهسپار گردیم بلکه - هم‌چنان که در کتاب سابقم عنوان داشته‌ام^{۳۵} - درسی است که می‌خوانیم و به همراه آن به مرحله‌ی دیگر گام بر می‌داریم، و همواره و تا روز قیامت، مبحث (اصلی، مترجم) امت اسلامی ادامه خواهد بود.

اما طریقه‌ی تعریف «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» چگونه می‌باشد؟

۳۵- شیخ محمد قطب رحمته الله، عنوان کتاب را ذکر نموده‌اند اما به گمان مترجم، ایشان به کتاب «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، عقیده و شریعة و منهج الحیاة" اشاره دارند که تحت عنوان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، روح زندگی» توسط آقای ولدییگی ترجمه شده است.

به تاکید این تعریف می بایست همان گونه باشد که الله تعالی مشخص فرموده است؛ یعنی بر اساس حکمت و موعظه‌ی حسنه باشد:

﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه‌ی هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که بی گمان پروردگارت آگاه‌تر به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند.» (النحل: ۱۲۵)

و می بایست آگاه باشیم که حکمت و موعظه‌ی حسنه آن نیست که در برابر خطاها و انحرافات مردمان و دغدغه‌های ذهنی آنان سکوت اختیار نماییم تا از ما خشنود شده و پذیرایمان گردند.

به تاکید، آگاه‌ترین افراد به منظور و مقصد الله تعالی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که به صورت مستقیم، این امر را از پروردگار دریافت نموده است، پس بایستی به دنبال آن باشیم که بدانیم رسول الله تعالی چگونه این مهم را به انجام رسانیده و آیا از مواجه نمودن مشرکین با حقیقی که در آن دست و پا می‌زدند طفره می‌رفت و چشم‌پوشی می‌نمود در حالی که پروردگارش به وی چنین دستور داده که:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾

«پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی.» (الحجر: ۹۴)

مشرکین عرب، شکایت از رسول الله تعالی را نزد ابوطالب می‌بردند و چنین می‌گفتند: "محمد آرزوهای ما را سفیهانه می‌خواند و خدایان ما را دشنام می‌دهد و پدران ما را کافر می‌پندارد!" و به‌راستی، حکمت نیز چنین اقتضاء می‌نمود که در تمامی آن موارد، این گونه با اعراب رویارویی صورت گیرد درست همانگونه که رسول الله تعالی این مهم را به انجام رساند!

(در کلامی کوتاه می‌توان گفت که، مترجم) به تاکید حکمت عبارت بود از این که بایستی دست‌ها را فرو بست و در آن برهه از زمان وارد نبرد با مشرکین نگشت و به گونه‌ای عمل نمود (البته در حوزه‌ی جنگ فیزیکی و نظامی، و گرنه در بعد جنگ فکری باید گفت که این جنگ از همان بدو بعثت شروع شده بود، مترجم) که بهانه‌ای دست دشمنان داده شود که خود را مستحق مقابله به مثل و روا داشتن دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها بدانند و در عین حال، می‌بایست تمامی حقایق را بدون نقصان ذکر نمود و در موردشان سخن راند.

در این لحظه، به یکی از مهمترین قضایای مهم عصر حاضر می‌رسیم تا چگونگی الگوگیری از نسل منحصر به فرد اصحاب رضی الله عنهم را در آن مورد بررسی قرار دهیم: این که آیا برای ما مطلوب - یا شایسته و برازنده - است که در این زمان، با حکومت‌داران و قدرت‌به‌دستان وارد نبرد نظامی گردیم؟

شکی نیست که دشمنی از سوی صاحب قدرت‌هایی که بر اساس شریعت الله حکم نمی‌رانند همیشه وجود داشته و این عداوت امری قابل انتظار می‌باشد زیرا سنتی از سنت‌های الهی بوده و هیچ‌گاه ممکن نیست که جاهلیت به دعوت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» راضی گردد و یا حتی در صدد پذیرش صلحی برآید که دعوت، درخواست می‌نماید.

آن‌گاه که شعیب علیه السلام به قوم خویش گفت:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾

«و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا الله میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است.» (الأعراف: ۸۷)

ثروت‌مندان این درخواست آتش بست را قبول نمودند و بر اخراج مومنین، و یا بازگشت آنان به دین پدرانشان اصرار ورزیدند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾

﴿كُنَّا كَارِهِينَ﴾

«اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید، شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟!» (الأعراف: ۸۸)

در جاهلیت‌هایی نوینی که خود را "دموکراسی" می‌نامند، مجال و فرصت فعالیت برای تمامی افکار و افراد فراهم است و تنها کسانی از این آزادی محروم‌اند که ندای «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» سر می‌دهند و مردم را بدان می‌خوانند! و مطالعه‌ی تاریخ معاصر الجزایر در این زمینه ما را کفایت می‌کند؛ در الجزایر، اسلام‌گراها پذیرفتند که به قوانین و منهج جاهلی ملتزم باشند - اینجا از بررسی درست یا غلط بودن این تصمیم، صرف نظر می‌کنیم^{۳۶} - و توانستند بر اساس شروط جاهلیت، اکثریت آراء را از طریق صندوق‌های انتخابات به خود اختصاص دهند اما جاهلیت با دیدن این اوضاع، تمامی قواعدش را، که برای همه‌ی گروه‌ها و دعوت‌ها به رسمیت می‌شناسد، فراموش کرده و زیر پا گذاشت و با خشونت و تندی هرچه بیشتر، در برابر اسلام‌گراها قد علم کرد و گفت: یا به آغوش جاهلیت باز می‌گردید و یا از مملکت اخراج‌تان می‌کنیم!

در اینجا مجال آن نیست که شخصی سوال نماید: آیا وسیله‌ای وجود دارد که دعوت بتواند از آن جهت جلوگیری از لبریز گشتن خشم و غضب جاهلیت بهره‌برداری نماید؟ چرا که بحث ما بر سر موضوعی دیگر است؛ سوال این

۳۶ - در مباحث بعدی بدان می‌پردازیم.

است که آیا برای ما مطلوب - یا شایسته و برآورنده - است که در زمان فعلی با حاکمان و حکومت به‌دستان وارد نبردی نظامی گردیم؟

برای پاسخ‌گویی به این سوال لازم است که به دروس آموخته شده از تاریخ نسل اصحاب رضی الله عنهم برگردیم، و از مسائلی که در فصل پیش تحلیل نمودیم استفاده بنماییم، بنابراین در گام اول می‌پرسیم که چه هنگام الله تعالی به مسلمین اجازه داد تا با دشمنان مقابله به مثل نمایند:

﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾

«اجازه به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است و الله توانا است بر این که ایشان را پیروز کند.» (الحج: ۳۹)

این اجازه زمانی صادر گردید که مسائل ذیل محقق شده بودند:

تصحیح و واضح نمودن قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، تصحیح و واضح نمودن قضیه‌ی مشروعیت و شرعی بودن (این که چه کسی بایستی حاکم زندگی مردم باشد و قوانین و برنامه زندگانی را برای آنان ترسیم نماید، مترجم)، ایجاد هسته‌ی اولیه بر روی پایه و شالوده‌ای متین و استوار، گسترش هسته‌ی اولیه با حضور انصار، و تربیت این هسته برپایه‌ی خالص گشتن برای الله تعالی.

و اکنون بنگرید که کدامین یک از مسایل مذکور در عصر ما محقق شده‌اند و در هر کدام از آنها، به چه میزان پیشرفت حاصل شده است؟

آیا مسأله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، نه در ذهن توده، بلکه در فکر و روان خود دعوت‌گران به خوبی تبیین گشته است؟ آیا دعوت‌گران به این قناعت رسیده‌اند که تشریح به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» و رضایت دادن به این نوع قوانین، شرکی است که فرد را از دایره‌ی ایمان خارج می‌سازد یا هم‌چنان حول آن در حال بحث و جدل هستند و برخی هنوز درباره آن شک دارند و برخی دیگر آن‌را پذیرفته‌اند؟

مبحث صادر نمودن حکم در مورد مردم را رها نموده و از کنار آن می‌گذریم و در اینجا بدان ورود نمی‌کنیم و همواره تاکید داریم که این مسأله نباید ما را از قضیه‌ی مهمی چون بیان حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» منحرف سازد.

توجه داشته باشید که دو مسأله‌ی جدای از هم - و یا (اگر هنوز تفکیک نگشته‌اند، مترجم) واجب است جدای از هم در نظر گرفته شوند - وجود دارند که نباید آنها را با یک‌دیگر در آمیزیم و خلط مبحث بنماییم: یکی از آنها، مسأله‌ای است تعلیمی که در آن بایستی به بیان حقایق پرداخت؛ همان حقایقی که به سبب غربت دوم اسلام برای بسیاری از مردمان، مبهم مانده و امانتی است الهی که لاجرم بایستی ادا گردد و کتمان در موردش صورت نگیرد حتی اگر هنگام آگاه گشتن مردم به آن حقایق، ترس و وحشت بر آنان سایه افکند و سرتاپای وجوشان را فرا گیرد، و مسأله‌ی دوم، تطبیق است (اینکه حکمی عام را در مورد شخصی مشخص به کار بریم، مترجم) و برای

تطبیق، بایستی پیشتر بر مردم اتمام حجت نموده باشیم و لازم است که این کار را به وسیله‌ی بیاناتی روشن و آشکار انجام دهیم و در این راه تلاش نماییم تا از موضوعاتی دیگر که ممکن است بر این مساله سایه انداخته و آن را در تاریکی فرو برند و مردم را از ادراک حقیقت آن باز دارند اجتناب ورزیم.

حال به سوال مطرح شده باز می‌گردیم: آیا نزد خود دعوت‌گران - با صرف نظر از عوام مردم - حکم مسأله‌ی تشریح به «عَبْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، واضح و مبرهن گشته است یا آنکه هنوز، سخن ابن عباس رضی الله عنه آنان را دچار ابهام و سردرگمی نموده است؛ همان سخنی که می‌گوید: این مسأله، کفر اصغر است و سبب خروج از دین نمی‌گردد؟ بایستی توجه داشت که آنچه را که ابن عباس رضی الله عنه کفر اصغر می‌نامد، حکم نمودن به قوانین غیر الهی نیست بلکه حکم به «عَبْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» در قضیه‌ای معین است که بر اثر جهل، و یا تاویل، و یا پیروی از شهوات و هوی و هوس، و یا اخذ رشوه رخ می‌دهد بدون آنکه این حکم، جایگزین قوانین الهی گشته و به جای دستورات الله تعالی، مورد استفاده قرار گیرد.

مثلاً فردی شراب‌خوار را که بوی شراب از وی به مشام می‌رسد نزد قاضی می‌آورند و قاضی به سبب دریافت رشوه از نزدیکان وی، حد شرب خمر را در موردش به اجرا نمی‌گذارد و به هر دلیلی، از حکم الهی در مورد آن قضیه منحرف می‌گردد، در این حالت، قاضی فردی فاسق است که این فسق، موجب کفر و خروجش از دایره‌ی اسلام نمی‌گردد... اما اگر همین قاضی روزی از روزها بگوید که نوشیدن شراب، جرم نیست یا آنکه جرمی است که مشمول حد الهی نمی‌گردد و فرد شراب‌خوار بایستی به گونه‌ای دیگر مجازات شود در این حالت، وی کافری است که مرتکب کفر اکبر گشته و از دایره‌ی ایمان خارج شده است زیرا حکمی مخالف حکم الله تعالی را ابداع نموده و تمامی فقهاء بر این مسأله اجماع نظر دارند.

آن‌گاه که مغولان بر اساس "یاسا" حکم می‌راندند - و آن‌چنان که حافظ ابن کثیر رحمته الله علیه عنوان می‌دارد، یاسا عبارت بود از مجموعه احکامی که بر اساس قرآن و انجیل و تورات و دستورات چنگیز وضع شده بود - ابن کثیر رحمته الله علیه در تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی

﴿أَفْحَكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آیا جوای حکم جاهلیت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» (المائدة: ۵۰)

می‌فرماید:

«الله تعالی به سرزنش و نکوهش کسانی می‌پردازد که از حکم الهی خارج گشته‌اند؛ همان حکمی که مشتمل بر تمامی خیرات بوده و مردم را از تمامی شرها برحذر می‌دارد، و به آراء و نظریات دیگرانی روی آورده‌اند که از سرچشمه‌ی وحی کسب فیض نموده‌اند، همان‌گونه که اهل جاهلیت چنین حال و روزی داشتند و بر اساس گمراهی‌ها و جهالت‌هایی که ناشی از آراء و هوی و هوس‌هایشان بود حکم می‌نمودند و همان‌گونه که قوم مغول، بر اساس قوانینی حکم می‌نمایند که چنگیز در "یاسا" برای آنان جمع آوری نموده و "یاسا" مجموعه احکامی

است که از شریعت‌هایی چون یهودیت و مسیحیت و اسلام، و... و از هوی و هوس چنگیز نشات گرفته است، آری، برای آنان یاسا به مجموعه احکام و قوانینی مبدل شده که لازم الاجرا است و آنان، حکم بر اساس آن را بر حکم بر مبنای قرآن و سنت مقدم می‌دارند، بدانید و آگاه باشید که هر کدام از آنان که این گونه رفتار می‌نماید کافر است و می‌بایست تا بازگشت وی به حکم الله و رسول با او جنگید و در هیچ کم و زیادی نباید جز به شرع الله به چیزی دیگر حکم نمود.^{۳۷}

به طور قطع، ابن کثیر به قول ابن عباس رضی الله عنه واقف است اما برای وی، خلط مبحث پیش نمی‌آید و مسایل مختلف در هم تنیده نمی‌شود زیرا که او بر اساس علم و فقه خود، به تفاوت میان صرف حکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» در مسأله‌ای مشخص، و تشریح به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» (و جایگزین نمودن قوانین مخلوق به جای خالق، مترجم) به خوبی آگاه است.

شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل شیخ^{۳۸} - که به کثرت علم و حق‌گویی معروف است - در رساله‌ی "تحکیم القوانين الوضعیه" پس از بیان سخن ابن کثیر رضی الله عنه، چنین می‌گوید:

«بنگر که چگونه الله، کفر و ظلم و فسق حاکمانی را که به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم می‌کنند به ثبت می‌رساند و ممکن نیست که الله کسی را که به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم می‌راند کافر بنامد و آن شخص کافر نباشد، بلکه او کافری مطلق است و این کفر، یا اعتقادی است و یا عملی، و آنچه که از طریق طاووس^{۳۹} و غیر وی از ابن عباس رضی الله عنه در این باب وارد شده، نشان می‌دهد که حاکمی که به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» تشریح نماید کافر است و این کفر یا "کفر اعتقادی" است که فرد را از دایره اسلام خارج می‌سازد و یا "کفر عملی"^{۴۰} است که سبب برون رفت وی از اسلام نمی‌گردد، اما در مورد کفر اعتقادی بایستی عرض کنم که خود این کفر مشتمل بر چند نوع می‌باشد:

اول: حاکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، برتری و حقانیت حکم الله و رسولش را انکار نماید و این همان معنای سخن ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد و ابن جریر^{۴۱} نیز همین را ترجیح داده و انتخاب نموده است، به عبارت دیگر، این مسأله، انکار حکمی شرعی از «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» است و در این مورد میان اهل علم اختلاف نظری وجود ندارد و از اصولی

۳۷- تفسیر ابن کثیر جلد ۲ ص ۶۸.

۳۸- وی، مفتی سابق عربستان سعودی بوده و از علمای به نام آن دیار می‌باشد.

۳۹- أبو عبدالرحمن طاووس بن کیسان الیمانی، متوفای سال ۱۰۶ هجری، فقیه و راوی حدیث و از بزرگان تابعین است و از شاگردان نزدیک ابن عباس به حساب می‌آید، مترجم.

۴۰- البته لازم به توضیح است که لفظ "کفر عملی" بدین معنا نیست که تمامی اعمال در دایره این کفر قرار می‌گیرند و فرد را از اسلام خارج نمی‌سازند، بلکه اعمال نیز به تناسب نوع آن، در هر دو نوع کفر اکبر و اصغر وارد می‌گردند، مترجم.

۴۱- محمد بن جریر طبری رحمته الله در سال ۲۲۴ هجری قمری برابر با ۲۱۸ هجری شمسی در آمل چشم به جهان گشوده است، وی مفسر و مورخی مشهور است و دو کتاب تفسیر طبری (جامع البیان عن تفسیر القرآن) و تاریخ طبری از جمله تالیفات ارزشمند ایشان می‌باشد، مترجم.

است که میان آنان بدان اقرار شده و آنها بر این امر اتفاق نظر دارند که هر فردی که اصلی از اصول دین، و یا فرع مورد اجماع، و یا سخنی از سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را انکار نماید مرتکب کفر اکبر شده و از دایره‌ی اسلام خارج می‌گردد.

دوم: حاکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»، حقانیت حکم الله صلی الله علیه و آله و رسولش را انکار ننماید اما معتقد باشد که احکام غیر الهی به صورت کلی و یا در مواردی جزئی که از اقتضای زمانه ناشی می‌گردد برای حل موارد اختلاف برانگیز میان مردم، بهتر و کامل‌تر و جامع‌ترند، در این که این نوع تفکر، به دلیل برتری دادن احکام مخلوق (همان احکامی که زباله‌ی ذهن آنان بوده و رسوبات فکری آنهاست) بر حکم الله صلی الله علیه و آله دانای ستوده کفر است شکی وجود ندارد و بایستی دانست که گذر زمان و تغییر اوضاع و نوآوری در حوادث، ذاتاً با حکم الله صلی الله علیه و آله و رسول اختلافی پیدا نمی‌کند و چیزی در کائنات نیست که در کتاب و سنت برای آن نصی ظاهری و یا استنباطی وجود نداشته باشد، و عالم به سبب علمش بدان آگاهی می‌یابد و جاهل به علت جهالتش از فهم آن محروم می‌ماند.

سوم: فرد معتقد نباشد که احکام غیر الهی از حکم الله صلی الله علیه و آله و رسول بهتر است اما این احکام را معادل حکم الله و در ردیف آن به شمار آورد، این مسأله نیز مشمول حکم دو مورد قبل شده و فرد را از دایره‌ی دین خارج می‌سازد زیرا مخلوق را در کنار خالق قرار داده و سخنش متناقض و مخالف است با: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» «هیچ چیزی همانند الله نیست» و سایر آیات کریمه‌ای که تاکید دارند که الله صلی الله علیه و آله، منفرد و بی شریک بوده و از هر گونه مشابَهتی با مخلوقات در ذات و صفات و افعال، و در داوری نمودن در مورد مسائلی که مردم بر سر آنها دچار اختلاف گشته‌اند، پاک و مبراست.

چهارم: فرد معتقد نباشد که احکام غیر الهی، هم‌تراز و یا بهتر از حکم الله صلی الله علیه و آله و رسول می‌باشد اما گمان نماید که جایز است به حکمی مخالف حکم الله صلی الله علیه و آله و رسول عمل شود، این مورد نیز به مانند موارد قبلی، صاحب فکرش را از دایره‌ی ایمان خارج می‌سازد، در این حالت، فرد گمان دارد که می‌توان مخالف حکم الله صلی الله علیه و آله و رسول، حکم نمود در حالی که نصوص صریح و صحیح به گونه‌ای قاطع و آشکار، آن را تحریم کرده‌اند.

پنجم: این نوع کفر اعتقادی، بزرگ‌ترین و جامع‌ترین و آشکارترین مخالفت و ستیز و دشمنی را با شرع الله صلی الله علیه و آله و احکام و رسول الله صلی الله علیه و آله داشته و از نظر پشتیبانی، و تدارکات، و نظارت، و ارجاع، و تشکیلات، و تنوع، و حکم، و الزام، و مراجع و منابع و مستندات، به محاکم شرعی شباهت دارد و همان‌گونه که دادگاههای شرعی، دارای مراجع و مستنداتی هستند که همگی از قرآن و سنت نشأت می‌گیرد این دادگاه‌ها نیز، دارای مراجعی هستند که متشکل از قوانین تلفیق شده و اقتباس گشته از شریعت‌های مختلف و قوانین گوناگون از قبیل قانون فرانسوی و آمریکایی و بریتانیایی و ... و مذاهب بدعت‌گذاران منتسب به شریعت و غیر آن می‌باشد.

ششم: عبارت است از آنچه که بسیاری از رؤسای عشایر و قبایل بادیه‌نشین و امثالهم مورد استناد قرار می‌دهند و مرجع این احکام، حکایت‌هایی است که "سوالف" نامیده شده و از پدارن و نیاکان و عادات سرچشمه می‌گیرد.

اما در مورد بخش دوم که در آن فرد، به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم می کند و از دین خارج نمی گردد بیشتر گفته شد که تفسیر ابن عباس رضی الله عنه در مورد آیهی ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ «هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است، او و امثال او بی گمان کافرند» ناظر بر این قضیه می باشد؛ همان تفسیری که می گوید: "این کار، کفر اصغر است" و یا در جایی دیگر می گوید: "کفری نیست که شما می پندارید." و انجام این عمل توسط فرد بدین خاطر است که شهوتش وی را در قضیه ای معین به ورطه ای حکم دادن به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» کشانده اما در عین حال اعتقاد دارد که حکم الله تعالی و رسول برحق بوده و بر گناه و خطای خویش در کنار نهادن هدایت ربانی اعتراف دارد.

اگرچه انجام این کار، ایمان را از فرد زایل نمی سازد اما معصیتی است بس عظیم که از بزرگ ترین گناهان کبیره به شمار می آید و از گناهانی چون زنا و شراب خواری و دزدی و سوگند ناحق و غیر آن بالاتر است زیرا معصیت-هایی که در کتاب الله تعالی کفر نامیده می شوند بزرگ تر از گناهانی اند که لفظ کفر بر آنان اطلاق نگردیده است. از الله تعالی مسألت داریم که تمام مسلمین را حول رجوع به کتابش جمع نموده و فرصت تسلیم در برابر شرع و رضایت مندی بدان را نصیب همه گرداند و الله تعالی بر این کار قادر و تواناست.^{۴۲}

آیا این قضیه برای دعوت گران واضح و مبرهن گردیده یا هم چنان برای برخی از آنان، خلط مبحث به وجود آمده است؛ خلط مبحثی که از یک سو ریشه در سخن ابن عباس رضی الله عنه دارد و از سوی دیگر متأثر از تفکر ارجایی است که میان ایمان و عمل فاصله می اندازد حتی اگر آن عمل، عملی به مانند حکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» باشد که به صورت صریح و آشکار، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را نقض می نماید؟

حال که داعیان و دعوت گران درگیر این ابهام اند دیگر از توده ها چه انتظاری باید داشته باشیم؟ به راستی که حجم انبوهی از تلاش ها در مقابل ما خودنمایی می کند؛ تلاش هایی که می بایست مبذول داشت تا این قضیه به صورتی واضح، و خالی از هر گونه ابهام برای مردم تبیین شود و برایشان آشکار گردد و آنان بتوانند بدون احساس ترس و وحشت از حق و حقیقت، حق ربانی را در آن بیابند و ببینند.

این مسایلی که مطرح گشت در مورد مسأله ای حاکمیت بود اما تنها این مسأله نیست که در مبحث «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بایستی در موردش روشنگری صورت پذیرد بلکه لازم است در ابعاد دیگر از قبیل مسایل ملی و قومی و عدالت اجتماعی و امثالهم که ممکن است طی مسیر دعوت، در قضیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تداخل نمایند نیز این روشن گری به خوبی به انجام رسد.

۴۲ سخنان شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل شیخ در اینجا به پایان می رسد، مترجم.

موارد متعددی در اطراف رسول الله صلی الله علیه و آله وجود داشتند و ایشان می توانست برای جذب توده‌ها به دور خویش از آنها استفاده نماید.. در آن برهه از زمان، ایران و روم، بخش‌هایی از شبه جزیره‌ی عربی را اشغال نموده بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله می توانست با برانگیختن حمیت و غیرت قومی و برجسته ساختن عربیسم، توده‌ها را به خود جلب نماید و آن گاه که به دورش جمع شدند و زعامتش را پذیرفتند به آنان امر نماید که: بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

در آن محدوده‌ی زمانی، قضایایی اجتماعی جهت بهره‌برداری وجود داشت، و ثروت‌مندان در عرش ثروت بودند و تهیدستان در چاه فقر دست و پا می زدند! و کسی در این فکر نبود که - حداقل - با لغو مسأله‌ی ربا، و گرفتن مبلغی از اضافه درآمد ثروت‌مندان، آن را میان فقرا توزیع نماید تا فاصله‌ی مستمندان و ثروت‌مندان کاهش یابد و رسول الله صلی الله علیه و آله این امکان را داشت که از این مسأله بهره‌برداری نماید و با این کار، فقرایی که زیر دست و پا لگدمال شده بودند حول وی جمع می گشتند و در نتیجه رسول الله صلی الله علیه و آله نیرو و توانی به وجود می آورد و با آن می توانست به مقابله با قدرت قریش برخیزد، و در میانه‌ی هیجانات ناشی از جنگ به آنها امر نماید: بگویند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

و بسیاری از مسایل دیگر وجود داشت که می توانست در تجمیع توده‌ها نقشی مفید ایفا نموده و هیجانات و احساسات آنان را به جوشش درآورد و آن گاه از خلال این مسایل عمومی، مردم به سوی دعوت جذب شوند؛ همان مسایلی که بنا به طبیعت خویش، بسیاری از مردم را به خود جذب می نمایند و توده‌ها به سهولت برای آن جمع می گردند و حول سردمدارانش گرد می آیند و دوستی و احساسات خود را نثارشان می نمایند اما رسول الله صلی الله علیه و آله، با عنایت به وحی ربانی، هیچ کدام از این مسایل را مطرح ننمود و صرفاً بر روی مسأله‌ای واحد متمرکز گشت و این همان چیزی بود که سبب برانگیخته شدن دشمنی بزرگان قوم و در نتیجه عداوت مردم گردید، آری، حضرت رسول صلی الله علیه و آله تنها و تنها بر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اصرار ورزید تا آنکه الله تعالی، قلب اصحاب رضی الله عنهم را به نور ایمان روشن ساخت؛ همان یارانی که بعد از انبیاء، بهترین خلق الله بودند.

البته بایستی توجه داشت که تمرکز بر این مسأله‌ی خاص، بدین خاطر نیست که دیگر موارد در حیات امت اهمیتی ندارند، هرگز این گونه نیست! بلکه حرکت اسلامی به دنبال تحقق گام به گام تمامی این مسایل است اما علت رفتار رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که در منهج و برنامه‌ی الله تعالی و در واقعیت زندگانی مردمان، بزرگ‌ترین قضیه‌ای که برنامه‌ی حیات بر اساس آن استوار می گردد و این حیات را به آخرت پیوند می زند همانا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است و لازم است که تمامی مسایل زندگی بشری از این قضیه مهم منبعث گشته و نشات پذیرد و با آن ارتباطی پویا و تنگاتنگ داشته باشد و از آن، صدق و اخلاص و یک‌رنگی بیاموزد، به همین دلیل است که منهج ربانی، در مرحله‌ی تکوین و شکل‌گیری، گام اول را با واضح نمودن و تصحیح قضیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بر می دارد و آن را از هر گونه شبهه و تاریکی که ممکن است تیره و تارش سازد پاک می گرداند تا عبادت به صورت خالص و یک‌دست برای الله تعالی باشد و تنها و تنها برای خشنودی وی انجام گیرد و آن هنگام که در قلوب پیروانش پاک و خالص گشت (و در منتهای افکارشان رسوخ نمود، مترجم) نقطه اتصال تمامی مسایل مورد نیاز زندگانی انسان در

زمین گردد بدون ترس از آنکه این قلب‌ها گرفتار ابهام شوند (و مسایل را در هم فرو برند و دچار سرگشتگی گردند، مترجم)، در حالیکه این ترس در مرحله‌ی شکل‌گیری اولیه وجود دارد و اگر در همان گام نخست، مسایل مختلف، با یک‌دیگر در هم تنیده شود و خلط مبحث به وجود آید، مصلحت‌های مادی و زمینی زمام امور را در دست گرفته و به درب‌های ورودی شیطان مبدل می‌شوند (و شیطان می‌تواند با مسایل گوناگون آنان را سرگرم ساخته و از هدف اصلی منحرف سازد، مترجم)

(حال بیاید و به واقعیت موجود نگاهی افکنید، مترجم) آیا به‌راستی در قلب دعوت‌گران - با طرف نظر از قلب توده‌ها! - قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به تنهایی نقش بسته و قلب‌های آنان بدون درگیر شدن در قضایایی چون قوم پرستی و ملی‌گرایی و عدالت اجتماعی، برای برجای آوردن عبادت خالصانه‌ی الله پاک و خالص گشته است! در حالی که می‌بینیم این دعوت‌گران، برای جمع‌آوری مردمان به دور خویش، از "اسلام کمونیستی" و "اسلام دموکراتیک" و "تکثرگرایی در اسلام" سخن می‌رانند؟

آیا زدودن گرد و غبار از چهره‌ی مسأله‌ی "مشروعیت"، نه برای توده‌ها بلکه برای خود دعوت‌گران به انجام رسیده است؟

به‌راستی ما از مفهوم "مشروعیت" چه برداشت و تصویری در ذهن داریم؟ (با کمال تاسف باید بگویم که، مترجم) در غربت دوم اسلام، و به‌خصوص زمانی که شریعت اسلامی در بیشتر بلاد مسلمین از مسند قدرت کنار زده شد، معیارهای اسلامی خود را به دست فراموشی سپردیم و به جای آن، معیارهای غربی را - خصوصاً در سیاست شرعی - آویزه‌ی گوش خود ساختیم.

غرب می‌گوید که ملاک مشروعیت، کسب پیروزی و برتری در انتخابات است... پس هر آن‌کس که بیشترین تعداد آراء را از آن خود سازد مشروعیت می‌یابد و مستحق آن می‌گردد که بر کرسی ریاست تکیه زده و حکومت را در دست گیرد.

برای اندک زمانی، چشمان خود را بر روی تغییر شدیدی که این معیار را در بر گرفت ببندید!؛ همان تغییراتی که در الجزایر و هنگامی رخ داد که اسلام‌گراها بیشترین آراء را به خود اختصاص دادند و اکثریت را از آن خود ساختند! غرب "بلند مرتبه!" ما را به این امر عادت داده است که، به خاطر شدت پای‌بندی‌اش! به ارزش‌ها و مبادی انسانی و دگرپذیری و احترام به حقوق انسانی، در برخورد با مسایلی که یک طرف آن‌را مسلمین تشکیل می‌دهند نگاهی دوگانه داشته باشد و با موازین دوگانه به وزن نمودن قضایا پردازد!!! (ای برادر، مترجم)، غرب و همراهانش را واگذار تا به همراه هم از اسلام‌گرایان بپرسیم که آیا معیار کسب اکثریت در انتخابات، ملاکی اسلامی است و اسلام نیز چنین معیاری دارد؟

فرض کنید که انسان و یا حزب و یا هیأتی - و یا هر تشکّل سیاسی دیگری - بتواند در انتخابات، اکثریت مطلق را به دست آورد و صد در صد آراء را از آن خود سازد و پس از آن، به «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» حکم نماید، آیا مشروعیت وی در دین الله تعالی به رسمیت شناخته می شود؟

در غربت دوم اسلام، ما دو موضوع جداگانه‌ی نحوه‌ی انتخاب حاکم، و نوع حکمی را که قرار است بر مردم جاری گردد با یکدیگر اشتباه گرفته‌ایم و آنها را بر جای یکدیگر نشانده‌ایم.

آن هنگام که اسلام در سرزمین‌های اسلامی حاکم بود فقیهان آگاه به قسم "سیاست شرعی" در مورد شروط لازم برای حاکم و بیعت آزاد و شورا و دیگر مسایل مربوط به سیاست‌های حکومتی سخن رانده‌اند و درباره‌ی "فقه ضرورت" و شروطی که می تواند در شرایط اضطراری نادیده گرفته شود نیز اعلام نظر کرده‌اند و گفته‌اند: "بایستی، فرامین کسی را که به زور بر تخت حکومت می نشیند، شنید و اطاعت کرد" اما هرگز به ذهن‌شان خطور نکرده که حاکم ممکن است بر اساس شریعت الهی حکم‌رانی نکند و در عین حال، حاکم مشروع مسلمین قلمداد گردد!!

از دیدگاه اسلامی، شرط اساسی برای مشروعیت یک حکومت آن است که بر اساس شریعت ربانی بنا گردیده باشد و پیشتر نیز در محضر ابن کثیر رحمته الله علیه، تلمذ نمودیم که حاکمی که بر اساس «مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» فرمان‌روایی نمی کند به شریعتی مخالف شرع الله تعالی عمل می نماید.

آیا این موضوع برای دعوت گران - چه برسد به توده مردم - واضح و مبهرن گشته است یا آنکه تمامی سخنانمان هنوز حول انتخابات می چرخد (و محفل خود را با این سخنان گرم نموده‌ایم که انتخابات برگزار شده، مترجم) آیا انتخاباتی آزاد بود یا به صورتی نمایشی و ساختگی برگزار گردید؟ و تاکنون در (انتخابات، مترجم) پارلمان چه تعداد آراء را از آن خود کرده‌ایم؟ و چه میزان لازم است که تلاش و کوشش به خرج دهیم تا آراء بیشتری به خود اختصاص دهیم؟!

به تاکید اگر گمان داشته باشیم که با کسب اکثریت آراء در انتخابات پارلمانی، راه را بر روی ما می گشایند تا به تطبیق شرع الله تعالی بپردازیم، به شدت گرفتار ساده‌لوحی گشته‌ایم و انتخابات الجزایر بهترین دلیل گفته‌هایمان می باشد (و حال و روز برادرانمان در مصر و غزه، بهترین شاهد مثال عصر حاضر می باشد، مترجم).

و اما بایستی توجه داشت که انتخاب این راه - از اساس - برای رسیدن به حکومت و تلاش برای تطبیق شریعت الله تعالی از طریق آن، خود مخالف روح شریعت است زیرا در این روش، مردم به عنوان مرجع انتخاب‌کننده‌ی نوع حکمی که قرار است در جامعه بدان حکم شود در نظر گرفته شده‌اند (توجه نمایید که در اینجا در مورد انتخاب حاکم سخن نمی رانیم) پس اگر این مردم اسلام را انتخاب نمودند، اسلام بر آنان حکم‌رانی می کند و اگر سیستم دیگری غیر از شرع الله تعالی را برگزیدند آن سیستم بر آنها حکم می راند! به راستی آیا این است اسلام؟!

و در این صورت در کجای این قول الله تعالی قرار می گیریم؟:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد).» (الأحزاب: ۳۶)

بدانید که مبنا و مصدر الزام در شرع الله، مادامی که افراد ادعای اسلام دارند، انتخاب یا عدم انتخاب مردم نیست... زیرا اگر آنان خود را مسلمان می‌دانند رجوع به شرع الله (و پذیرش خالق به عنوان یگانه فرمان‌روای زندگی، مترجم) از بدیهی‌ترین بدیهیات زندگی آنهاست در غیر این صورت، و با روی گردانی از شریعت الله، و روی نهادن به شریعتی غیر از آن، ایمان از آنان منتفی گشته و از وجودشان رخت بر می‌بندد حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند و چنین گمان نمایند که مسلمان‌اند!!

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾

«و می‌گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر هم‌چون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) روی گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که الله نازل فرموده است) در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان (نفاق‌شان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی گردان می‌گردند.» (النور: ۴۷-۴۸)

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.» (النساء: ۶۵) ۴۳

حقیقت این است که بدون وجود مومنینی که بر تحکیم شریعت الله در زمین اصرار داشته و دست رد بر سینه‌ی شریعت‌های غیر از آن زنند، و یقین داشته باشند که تن دادن به شریعتی غیر از شریعت الله، کفر اکبر بوده و فرد را از دایره‌ی ایمان خارج می‌سازد، اسلام در دنیای واقعی نخواهد توانست بر مسند قدرت نشیند... و این نیز حقیقت دارد که این نوع مومنین در مجتمع کنونی، تعدادی اندک دارند و در شرایطی به سر می‌برند که جاهلیت آنان را تضعیف نموده و زیر تند باد کوبنده‌ی خود قرار داده است اما اقتضای موقعیت این است که به دعوت خود

۴۳- ابن قیم رحمته الله در کتاب التبیان، صفحه ۲۷۰ می‌گوید: الله پس از آنکه از ادات نفی استفاده می‌نماید به ذات مبارکش سوگندی موکد یاد می‌کند که خلقتش ایمان ندارند مگر آنکه رسول الله را در تمامی اختلافاتی که در اصول و فروع و احکام شرع و معاد و صفات و ... روی می‌دهد به عنوان حکم انتخاب کنند و حتی صرف این مسأله هم سبب ایمان نمی‌گردد مگر اینکه در قلب‌هایشان از نتیجه‌ی حکم ملالی رخ ندهد؛ به عبارت دیگر، نباید از نتیجه‌ی حکم حضرت رسول صلی الله علیه و آله دچار تنگی سینه شوند بلکه باید از اعماق قلب خود پذیرای آن گردند و حتی این مسأله نیز ایمان را برای آنان به بار نمی‌آورد مگر آنکه بدون هیچ منازعه‌ای نتیجه حکم را بپذیرند و در مقابل آن کاملاً تسلیم گردند، مترجم.

ادامه دهیم و به گونه‌ای مستمر بکوشیم تا حقیقت موضوع را برای مردم تبیین سازیم؛ همان حقیقتی که می‌گوید: هر گاه فردی مسلمان به شریعتی غیر از شریعت **الله ﷻ** راضی گشت ایمان را از خود سلب نموده است! و پیوسته باید تلاش نماییم که مردم را بر اساس مقتضیات و مستلزمات این حقیقت تربیت کنیم تا آن‌گاه که هسته و پایگاهی مومن ساخته شود که سررشته‌ی امور را در دستان خود قرار دهد، آری، و در حال حاضر، این است وظیفه و مأموریت دعوت- هر چند که زمان زیادی هم برای تحقق آن به طول بینجامد- نه این که توسط صندوق‌های رای از مردم فتوا گیرد و نظر بخواهد که آیا دوست دارید در جرگه‌ی مسلمین باشید یا که می‌خواهید مسیری دیگر را اختیار نمایید؟!

آیا این قضیه برای دعوت‌گران- تا چه برسد به توده‌های مردم- واضح و مبرهن گشته است یا آنکه آنان به صورتی نا آگاهانه به سوی معیارهای دموکراسی خزیده‌اند؛ همان ملاک‌هایی که- حداقل در ظاهر امر^{۴۴}- مردم را تعیین کننده‌ی نوع حکم می‌دانند نه الهی که صاحب خلق و فرمان است:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾

«آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد.» (الأعراف: ۵۴)

و از این جاست که مسیر اسلام و جاهلیت به کلی از یک‌دیگر جدا می‌گردد!

(مطلب مهم دیگری که باید مورد اشاره قرار گیرد این است که، مترجم) آیا پایه و هسته‌ی اصلی دعوت به گونه‌ای محکم و استوار بنا گردیده است؟

در همین ابتدای امر می‌گوییم که اگر هنوز هم در ذهن برخی دعوت‌گران، قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» تبلور نیافته و مسأله‌ی "مشروعیت" مبهم باشد چگونه می‌توان انتظار داشت که پایه‌ی اصلی و هسته‌ی مستحکم دعوت، بر اساس اصول و ویژگی‌های مطلوب استوار گردد؟

بایستی دانست که هسته‌ی ایده‌ال - که مشتمل بر دعوت‌گرانی است که برای نشر دعوت، در بالاترین شکل ممکن از آمادگی، پرورش یافته‌اند - بر دو پایه‌ی عظیم شکل می‌گیرد و صلابت می‌یابد: اول، درک و فهم آگاهانه از حقیقت اسلام، و دوم، تربیت عمیق و ژرف بر اساس مطالبات و تکالیف مورد نظر دین اسلام.

و چنان که در بُعد فهم و درک مشاهده نمودیم، هم‌چنان در دو قضیه‌ی مهم و اصلی که همانا «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و "مشروعیت" است دچار مشکلیم تا چه رسد به قضایای دیگری که به منهج و برنامه‌ی حرکت مرتبط است و در

۴۴- در نمایش دموکراسی، گمان جماهیر و توده‌ها بر آن است که قدرت قانون‌گذاری در دستان آنان قرار دارد در حالی که در حقیقت، حکم و حکومت در اختیار سرمایه داری است! اما از دیدگاه اسلام، چه قدرت قانون‌گذاری در دست مردم باشد و چه در اختیار سرمایه‌دار، نتیجه یکی است و هر دو به حکومت‌داری بر اساس شریعت غیرالهی منتج می‌گردند.

آینده مورد بحث قرار خواهیم داد، هم‌چنین در مبحث تربیت که جایگاه خطیرتر و مهم‌تری دارد نیز با نقایص بسیار شدیدتری مواجهیم.

و آن‌گاه که سیر تکوین نسل اصحاب رضی الله عنهم را دنبال می‌نماییم در می‌یابیم که بخش اعظم تلاش رسول الله صلی الله علیه و آله در دوران مکی، بر تربیت هسته و پایه‌ای متمرکز گشت که در نهایت صلابت و استواری بوده و در تمامی مجالات و زمینه‌های ایمانی و اخلاقی، و ادراکی و رفتاری، و وجدانی و عملی سرآمد باشد.

درست است که نسل اصحاب رضی الله عنهم تا روز قیامت تکرار نخواهد شد - اگرچه هیچ نسلی از نسل‌ها از وجود چنین افرادی، و با چنین جایگاه رفیعی خالی نخواهد ماند - اما در اینجا بحث الگوگیری و الگوپذیری از آن نسل منحصر به فرد برای ما مطرح است و اینکه لازم است که هسته‌ی اصلی، از لحاظ عقیده و رفتار به خوبی استوار گشته و آینه‌ی روشن و تمام‌نمایی از حقیقت اسلام باشد زیرا دعوت بر دوش چنین افرادی بنا می‌گردد و الگو و نمونه، از میان آنان بر می‌خیزد و با تلاش چنین نفراتی است که ظلمت غربت دوم از چهره‌ی اسلام زدوده می‌شود هم‌چنان که جماعت اصحاب رضی الله عنهم توانستند غربت اول اسلام را پایان بخشند.

(با وجود اینکه، مترجم) یکی از فصل‌های اصلی را در کتاب به موضع تربیت اختصاص خواهیم داد اما در اینجا می‌گوییم که لازم است در ابتدا درک‌نماییم که برای وضعیت فعلی و به نسبت هسته و پایه‌ی دعوت، هر سطحی از تربیت پاسخگوی اوضاع نمی‌باشد و می‌بایست سطح خاصی از آن مدنظر قرار گیرد زیرا مأموریت این هسته، بسیار سخت و دشوار بوده و مشقت‌های غیر منتظره‌ای در سر راه آن قرار دارد و با دشمنان زیرکی روبروست که به شدت حيله‌گر و مکارند و حجم زیادی از کینه‌توزی‌ها و خصومت‌ها را به نسبت اسلام در دل دارند... و بدین خاطر است که هر سطحی از تربیت نمی‌تواند از عهده‌ی این مهم برآید و با آن میزان از مشکلات و کینه‌توزی‌ها مقابله نماید.

علیرغم این که مسیر رسیدن به سطح تربیتی مطلوب و مناسب، بسیار سخت و طاقت‌فرساست اما با این وجود، راه‌گریز و گزیری از آن نداشته و به شدت بدان محتاجیم زیرا امت اسلامی در حال پرداخت هزینه‌ی شانه خالی نمودن از زیر بار تکالیف دینی است و این کاهلی امت به این منتج شده که تمامی امت‌ها، هم‌چون هجوم حیوانی درنده بر شکارش، بر بدنه‌ی این امت حمله ور گشته‌اند... و ناچاریم که امروز، تلاش فوق‌العاده‌ای در پیش گیریم تا شاید چیزی از این کاهلی و تنبلی ۲۰۰ ساله را جبران‌نماییم؛ دو قرنی که در آن، دشمن توانسته امور را در دست گیرد و بر سینه‌ی امت خیمه زند و بدیهی است که موقعیت خود را به آسانی از دست نمی‌دهد.

نسل اصحاب رضی الله عنهم با وجودیکه رسول الله صلی الله علیه و آله را در میان خود داشتند و از وحی نیز بهره‌مند بودند تلاشی ماورایی و استثنایی به خرج دادند تا بتوانند غربت اولیه‌ی امت را غروب بخشند.. (بنابراین بسیار بدیهی است که، مترجم) ما - در حالی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در کنار خود نداریم و برای یافتن جهت حرکت‌مان، وحی را به صورت مستقیم و به مانند نسل اصحاب رضی الله عنهم، دریافت نمی‌داریم - بایستی تلاشی به مراتب بیشتر از خود نشان دهیم و از الله

بزرگ و بلند مرتبه، و مهربان و بردبار و باگذشت یاری بجویم تا به تلاش هایمان برکت بخشیده و گام هایمان را استوار گرداند و افتخار زایل نمودن غربت دوم را بر دستمان ما رقم زند.

مرحله ای ایجاد هسته و بنیان دعوت، مرحله ای است که بیشترین میزان جهد و تلاش را می طلبد اما مشکلاتی که امروزه در میدان فعالیت اسلامی مشاهده می نماییم بدون تردید نشان از آن دارد که ما گام هایمان را با شتاب برداشته ایم و آن چنان که شایسته است مسأله ای تربیت را مورد تفقد و توجه قرار نمی دهیم و حتی کار به جایی رسیده که گاه از درک ضرورت تربیت و آمادگی برای برخورد با موارد مختلف عاجزیم.

(سوال این جاست که، مترجم) آیا هسته ای اصلی و اساسی دعوت تا حد مطلوب و معقول گسترش یافته است؛ همان حد و اندازه ای که متناسب با مقتضیات فعلی دعوت باشد؟!)

اگر مقصود ما از هسته ای اصلی، همان قاعده و پایگاه عام و مردمی باشد، شکی نیست که از خلال دعوت مداومی که بیش از ۵۰ سال استمرار داشته و از لابلای شهدایی که هستی خود را در راه دعوت در طبق اخلاص نهاده اند و از طریق حماقت هایی که جاهلیت در ریختن خون مسلمین و محبوس کردن و شکنجه دادن و آواره ساختن شان به انجام رسانیده، این پایگاه گسترده گشته و افزایش یافته است و این همان سنت ربّانی است که همواره از دید طاغوتان مغفول مانده است: این که اگر برای دعوتی خون ریخته شد، آن دعوت دیگر رنگ فنا به خود نخواهد دید! گمان طاغوتان بر آن است که هرچه بیشتر در مسیر خون ریزی و زندانی نمودن و شکنجه کردن و آواره ساختن مومنان گام بردارند، به پایان دادن به حیات دعوت نزدیک تر می گردند و همیشه این هدف را بر دیواره ی ذهن خود آویزان می کنند و به دنبال پیروزی در آن می باشند غافل از آنکه این فرایند، تقدیری است الهی که در نهایت به خالص شدن و پاک گشتن مومنین منجر شده و کافران را به درک واصل می نماید:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذُ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که به راستی مومن باشید * اگر به شما جراحی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحی همانند آن رسیده است و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می گردانیم تا ثابت قدمان بر ایمان را جدا سازد و مومنان شناخته شوند و الله از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیب شان گرداند و الله ستم کاران را دوست ندارد * و تا این که الله مومنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد.» (آل عمران: ۱۳۹ - ۱۴۱)

آری، پایگاه مردمی، گسترش یافت و ضمن به وجود آمدن انشعاب در آن، تمامی عالم اسلامی را در بر گرفت و هزاران نفر از جوانان در مسیر آن گام نهادند؛ جوانانی که در سایه ی نظام جاهلی به دنیا آمدند لکن رحمته الله راهی

دیگر برای آنان در نظر داشته و این گونه اراده فرموده که با تاثیر پذیری از فعالیت های دعوت، و حماقت های جاهلیت طریق اسلام را اختیار نمایند، اما به راستی وزن اثرگذاری این مردمان بر روی حرکت اسلامی به چه میزان است؟

در این که دعوت گران با گسترش پایگاه و پایه های دعوت به این شیوه خوشحال گشتند شکی نیست اما آیا این توده ها به مانند جمعیت انصار که برای جان بازی به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه شرفیاب شدند، خود را جهت فدا شدن در راه دین آماده نمودند؟! و این همان چیزی است که شک و تردیدها را افزون می سازد!!!

در همین ابتدا می پرسیم که آیا آن هنگام که جاهلیت، مرتکب حماقت می گردد و قتل عام مسلمین و شکنجه و آواره نمودنشان به اوج خود می رسد و امنیت و آسایش از ایشان سلب می گردد و با انواع آزارها و اذیت ها مواجه می گردند، این توده ی هیجان زده هم چنان می تواند احساسات تحریک شده ی خود را حفظ کرده و بر آن مداومت نماید؟ یا آنکه در آن هنگام می گوید: صدق و اخلاص ما به حد مطلوب نرسیده و با این بهانه از میدان عمل و طریق دعوت خارج می گردد و بدان پشت می کند؟!

اگر بر فرض مثال، مسلمین حکومت را در یکی از کشورهای اسلامی به دست گیرند و جاهلیت صلیبی و صهیونی در مقابل شان قد علم نماید و آنها را در حصار محاصره ی اقتصادی - با صرف نظر از دیگر راه کارهایی که ممکن است مورد استفاده قرار گیرد - محبوس سازد آیا این توده ی احساسی و هیجان زده می تواند به خاطر اقامه شدن و اجرایی گشتن احکام اسلامی بر گرسنگی صبر پیشه نماید؟ یا آنکه به دنبال لقمه ای نان، مسیر بازگشت را اختیار نموده و از راهی که پای در آن نهاده باز می گردد؟

یا فرض بگیرید که مسلمین در نقطه ای از بلاد اسلامی بر مسند قدرت تکیه زنند و جاهلیت جهانی نیز آنان را به حال خود واگذارد و متعرض شان نشود و از حربه های اقتصادی و غیره بر علیه شان استفاد ننماید و حکومت اسلامی صرفاً پخش آهنگ های اغفال کننده و روان گردان را از رادیو متوقف سازد و صحنه های زشت و ناپسند را از تلویزیون حذف کند و خودآرایی زنان را در خیابان ها ممنوع اعلام نماید... آیا این جماعت هیجان زده باز هم بر هیجانات خود باقی خواهند ماند و آیا احساسات آنان ادامه پیدا خواهد کرد؟ یا برخی از آنها کناره می گیرند و می گویند: واقعا دلیل این همه افراط چیست و چرا باید این همه سخت گیری روا داشته شود؟!

آیا لازم نیست که این مردم، اندکی تربیت گردند تا خود را برای انجام تکالیف اسلامی مهیا سازند و هنگامی که دشمنان به جنگ شان می آیند و یا زمانی که احکام اسلامی بر آنان اجرا می گردد از انجام تکالیف مربوطه شانه خالی ننمایند؟

و کیست که مسئولیت تربیت این مردم را برعهده گیرد در حالی که پایه ی اصلی و هسته ی اساسی دعوت، خود به اندازه کافی از تربیت بهره نبرده و خود را برای گسترش پایگاه مردمی آماده نساخته است؛ و مردمی که احساسات در درون شان به جوشش درآمده در صحنه حاضر می گردند اما مربی ای را در عرصه ی دعوت نمی یابند؟

در مورد تجرد و اخلاص برای الله بایستی گفت که سخن راندن در این باره بسیار سخت و دشوار است و بنا نداریم در مورد فردی مشخص در این زمینه اظهار نظر کنیم، و خود را نیز بی گناه نشان نداده و تبرئه نمی نمایم و تنها و تنها، الله است که بر اعماق قلوب آدمیان آگاه است:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾

«و الله از دزدانه نگاه کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می دارند آگاه است.» (غافر: ۱۹)

اما می گوئیم که ظاهر اختلافات و چند دستگی‌ها و چند پارگی‌هایی که امروزه در میدان فعالیت‌های اسلامی مشاهده می نمایم بر امری معین و واضح دلالت دارد: این که در تربیت "برادری اسلامی" در میان دست‌اندرکاران عرصه‌ی دعوت، و در اخلاص حقیقی برای الله، نقص‌هایی وجود دارد.

اختلاف ذاتاً امری قبیح و ناپسند نیست اگرچه لازم است برای آن ضوابطی پیش‌بینی گردد تا به وادی تعصب برای هوی و هوس و یا برای شخصی از اشخاص و یا گروهی از گروه‌ها کشیده نشود، به طور قطع در میان اصحاب صلوات نیز اختلاف‌هایی وجود داشت اما این اختلافات، سبب تفرق و چند دستگی آنان نمی گشت و این همان اصل و محور اساسی قضیه می باشد، اگر در حالی دچار اختلاف گردیم که اخلاص برای الله و گردن کجی در برابر حق در درون ما ریشه دوانده باشد بی‌شک، اختلافات و چند دستگی‌ها، و حزب‌گرایی‌های موجود در عرصه‌ی امروزین فعالیت‌های اسلامی، و تمامی آنچه که به پیدایش تعصب نسبت به رای، و فکر، و رهبر، و جماعت، و طریقی خاص منجر می شود به حداقل ممکن کاهش می یابد.

همچنین، نباید گمان برد که اجماع و هم‌صدایی - حتی اگر بر خطا هم سیر حیات کند - ذاتاً و به هر قیمتی مطلوب است زیرا پیمودن مسیر اشتباه به دعوت خدمتی نمی رساند و اصرار بر آن، فساد به بار می آورد اما بایستی دانست که اخلاص در بر زبان آوردن حق، به نسبت دامن زدن به اختلافات و پراکندگی‌ها با این توجیه که به دنبال تصحیح خطا و ارائه‌ی راه درست می باشیم، نقش بسیار بیشتر و پررنگ‌تری در نزدیک نمودن هرچه بیشتر قلب‌ها به یک‌دیگر ایفا می نماید.

و خلاصه‌ی سخن این که ما در طی نمودن مسیر، شتاب نموده‌ایم و در مقابل خود ماموریتی حتمی داریم که بایستی به سرانجام برسانیم تا مستحق تمکین و استقرار در زمین گردیم.

خالق هستی، شیوه‌ی کسب تمکین در زمین را این‌گونه بیان می دارد:

﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ، وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ...﴾

«او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مومنان تقویت و پشتیبانی کرد و در میان آنان الفت و مهربانی ایجاد نمود، اگر همه‌ی آنچه که در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی ولی الله میان‌شان انس و الفت انداخت چرا که او عزیز و حکیم است، ای پیامبر، الله برای تو و برای مومنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است، ای پیغمبر، مومنان را به جنگ برانگیز.» (الأنفال: ۶۲ - ۶۵)

این شروط چهارگانه در چهار آیه متوالی یک سوره، شرط‌های اساسی پیروزی را بیان می‌دارند: وجود مومنانی که صداقت ایمان آنان به اثبات رسیده، و قلب‌های آنان به نسبت یک‌دیگر از انس و الفت سرشار است، و برای الله تعالی خالص گشته‌اند، و آن هنگام که شرایط ایجاب نمود برای قتال و جهاد آماده و مهیا می‌باشند. و آن‌گاه که در پرتو این آیات به واقعیت موجود دعوت نظر افکنیم مشاهده می‌نماییم که به طور قطع، در مسیر دعوت، گام‌هایی برداشته‌ایم اما شتاب فراوانی در آن به خرج داده‌ایم و تعجیل زیادی نموده‌ایم.

«علل شتاب‌زدگی در حرکت معاصر^{۴۵} و پیامدهای آن»

در فضای حرکت معاصر، سه سبب اساسی وجود داشت که به شتاب‌زدگی در آن منجر گشت:

اول: عدم تخمین دقیق مدت زمان دور افتادن امت از حقیقت اسلام.

دوم: فریفته شدن به هیجان‌ات و احساسات مردم، و گمان این که گرچه ماموریت پیش رو سخت و دشوار است اما به سرعت، دست یافتنی و قابل حصول است.

سوم: عدم اتخاذ برنامه‌ها و پیش‌بینی‌های مناسب جهت مقابله با توطئه‌های دشمنان.

در اینجا، به بررسی هر کدام از موارد فوق به صورت جداگانه می‌پردازیم.

بیش از ۵۰ سال پیش، آن هنگام که دعوت پا گرفت، تمام جوانب و حالات امت آشکار نگشته بود و باقی‌مانده‌های مظاهر اسلامی، بیننده‌ی اوضاع را می‌فریفت و وی چنان گمان می‌برد که خیر و برکت، هم‌چنان در میان امت ساری و جاری است... و تهاجم فکری و فرهنگی به مانند امروز، در بدنه‌ی آن رسوخ نکرده بود و بقایای سنت-های گذشتگان، خلاء پنهان و خاموش را هم‌چون آب زیر کاه در خفا نگاه داشته و حقیقت ماجرا را پنهان داشته بود.

اما در مورد تهاجم فکری بایستی عنوان دارم که این تهاجم از زمانی آغاز گشت که بلاد اسلامی تحت سیطره‌ی غرب قرار گرفت و در حالی که مسلمین در تمامی جوانب، عقب‌مانده بودند تقدم و پیشرفت مادی و علمی غرب، آنان را مات و مبهوت خود ساخته بود و پس از آن، برنامه‌های آموزشی، و رسانه‌های جمعی بر عمق این تهاجم افزودند و آن را در قلوب مسلمین تثبیت نمودند و تلاش کردند تا نسل‌هایی پرورش دهند که به تدریج از لباس اسلام به در آیند و آرام آرام در آداب و رسوم غربی فرو غلتند... اما بیش از ۵۰ سال پیش و آن هنگام که دعوت شروع به حرکت نمود، تهاجم فرهنگی هنوز به صورت کامل به بار ننشسته بود و به‌جز زنان طبقه‌ی اشراف، کسی خود را در سواحل عریان نمی‌ساخت و اگرچه به سبب انتشار روزنامه‌ها و مجلات، و تصاویر و اخباری که این رسانه‌ها منتشر می‌ساختند دختران طبقه‌ی متوسط نیز میل و رغبت به آن را در وجود خود حس می‌نمودند با این وصف، هنوز از این برهنگی احساس شرم داشتند، اما دختران طبقات پایین به شدت از آن نفرت داشتند و به انکار آن می‌پرداختند، و روابط پنهان میان دختران و پسران هنوز در خفا و به صورت زیرزمینی انجام می‌گرفت و به شدت از پدران و مادران مخفی نگاه داشته می‌شد و دخترانی که روابطشان آشکار می‌گشت از چشم مردم فرو می‌افتادند! و تفکر غربی در روزنامه و کتاب‌ها منتشر می‌گشت و این افکار یا به علت امانت‌داری و احترام به نفس نقل‌کننده، به مرجع اصلی و به متفکر غربی آن منتسب می‌گشت و یا در بسیاری از اوقات، به نقل‌کننده‌ی آن نسبت داده می‌شد! (هم‌زمان با رسانه‌های مکتوب، مترجم) تئاترها و سینماها و رادیوها و ... در خدمت تهاجم

۴۵- منظور، همان حرکتی است که توسط شهید حسن البناء رحمته الله علیه ایجاد و رهبری شد، مترجم.

فرهنگی قرار گرفتند و در راستای آن به انجام وظیفه پرداختند اما پیشگامان آن محدود بود و تاثیر کمی از خود برجای می گذاشت.

به طور خلاصه می توان گفت که عملیات تغییر و تحول، به مانند مراحل پس از آن نبود؛ خصوصاً مراحل پس از جنگ جهانی دوم که در آن این تغییر و تحولات شدت گرفت و با سرعت بیشتری به جلو رانده شد.

از طرف دیگر، میراث گذشتگان هنوز تا حدودی پا برجا بود و چنین گمانی را به بیننده القاء می نمود که این سنت‌ها می توانند در برابر فشار تهاجم فرهنگی مقاومت نمایند هم چنان که ۵۰ سال پیش از آن مقاومت کرده بودند، در آن وضعیت، حتی در شهرهای بزرگ نیز که در آنها تهاجم فرهنگی شدت بیشتری داشت هنوز مساجد مملو از قشر جوان جامعه بود و در فصل روزه، پیر و جوان روزه دار بودند و حتی اگر کسی هم اهل این عبادت نبود جرات روزه خواری در انظار عمومی را به خود نمی داد! در بیشتر اوقات، ازدواج‌ها با هماهنگی والدین و از مجرای طبیعی خویش صورت می گرفت و بنیان خانواده‌ها کماکان پا برجا مانده بود، هنوز اهالی منزل، گوش به فرمان بزرگ خانواده بودند و پسران و دختران، پایبند سنت‌های جامعه بوده و حد و مرزها را نمی شکستند و هر کسی که از خطوط قرمزها تجاوز می نمود با روی گردانی عمومی مواجه می گشت، اما در روستاها، اوضاع دست نخورده تر بوده و به مانند نسل‌های پیشین در جریان بود و روستائیان با انتقاد از فساد موجود در شهرها، بر گذر ایام، افسوس می خوردند.

در این شرایط و شرایط مشابه، ممکن است که بسیاری از حقایق، از دید ناظر خارجی مغفول بماند!

اسلام، پس از مدت نه چندان کوتاهی، به جای آنکه بیشتر، مصدر حقیقی حیات بخشی و انرژی دهی باشد تبدیل به مجموعه‌ای از آداب و رسوم و سنت‌ها گشته بود... و در برهه‌ای خاص از زندگی امت‌ها، مردم چنان به شدت به آداب و رسوم چنگ می زنند که انسان گمان می کند که جامعه بر مدار دین‌داری حقیقی می چرخد، اما پس از آنکه این سنت‌ها از منبع حیات بخش خود که بدان‌ها زندگی بخشیده جدا می شوند از یک طرف، پژمرده شده و به خشکی می گرایند و از طرفی دیگر، انسجام و یک پارچگی خود را از دست می دهند... و اگر تغییرات عمیق و قالب شکنی در جامعه رخ ندهد ممکن است قرن‌ها به همین شیوه، و به صورت کج‌دار و مریض، ادامه‌ی حیات دهند اگرچه با دخالت عوامل "فرسایش فکری" - اگر این تعبیر درست باشد - در نهایت به سوی نیستی می گرایند و از صحنه‌ی روزگار کنار می روند، اما آن هنگام که تغییرات بنیادین رخ می دهند، سنت‌ها نمی توانند در برابر آنها قدم کنند و به سرعت در ورطه‌ی نابودی فرو می روند و از هم می پاشند.

و آنچه که در عالم اسلامی رخ داد این بود که تلاش برای نابودی اسلام - که در ظاهر تهاجم فرهنگی خود را نمایان ساخته بود - بسیار شدید و طوفانی آغاز گشت و مرحله‌ای فراتر از سنت‌ها را که همان ذات و اصل اسلام بود، هدف حمله‌ی خود قرار داد و به همین دلیل، در همان گام نخست، سنت‌ها و آداب و رسوم، در زیر حملات

کوبنده و شبانه‌روزی، و تلاش‌هایی که دست بردار از اهداف خود نبودند، به سرعت رو به فروپاشی نهاد و فرو ریخت.

و بدین ترتیب، در کمتر از ۵۰ سال، تغییرات بسیار عظیمی به وقوع پیوست انگار که نسل پیشین امت منقرض گشته و نسلی جدید جایگزین آن شده است و به استثنای اسم‌ها، هیچ شباهتی میان آن دو وجود ندارد! و فساد که پیشرفت و ترقی‌اش می‌خواندند همانند سم در بدن گزیده شده، به سرعت رو به گسترش نهاد، در این شرایط، برهنگان سواحل دیگر در زنان طبقه‌ی مرفه خلاصه نمی‌گشت و دختران سطح متوسط جامعه را نیز در بر گرفت، و به تدریج این فساد و بیماری واگیردار به روستاها نیز کشیده شد! و روابط پنهان پاک! و ناپاک میان دختران و پسران در جامعه، نه تنها به مسأله‌ای عادی مبدل گشت بلکه حتی به یکی از اصول رایج مجتمع مبدل شد، و بنیان خانواده‌ها از هم پاشید و دیگر، بزرگ خانواده بر آن قدرتی نداشت و برای پسران و دختران، حریم‌های خصوصی ایجاد شد که والدین حق ورود به آن را نداشتند، و "دین" در حالت عمومی خود، به علامت و نشانه‌ی واماندگی و واپس‌گرایی و عقب‌ماندگی از قطار زنده و پویای زندگی مبدل گشت و تغییر و تحول در اشیاء، به عنوان نشانه‌ی اصالت شناخته شد و مردمان، ثبات و عدم تغییر را عیبی می‌پنداشتند که به راحتی از دامان صاحبانش پاک نمی‌گشت!

تمامی این موارد در طی ۵۰ سال رخ داد و به پیشرفت و تغییر و همراهی با دنیای مدرن و انقلاب تکنولوژیکی و انقلاب ارتباطات نسبت داده شد!

اگر به طور طبیعی به مسایل نگاهی اندازیم می‌بینیم که نمی‌توانیم عالم اسلامی را از حوادثی که در زمین رخ می‌دهد مصون بداریم اما اگر اسلام هم‌چنان در اندرون جان و روان مسلمین جریان داشت و صرف سنت‌های خشک و بی‌روح نبود، ممکن بود که این حوادث به صورتی کاملاً متفاوت و با سیمایی کاملاً متمایز رخ دهند.

در مورد پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیکی بایستی گفت که انسان مسلمان با این مسأله مشکلی ندارد و از قدیم الایام نیز مسلمین تمامی حرکت‌های علمی رایج در دنیا را فرا می‌گرفتند و حتی در این حرکات، تغییراتی عمیق و بنیادین به وجود می‌آوردند که بارزترین آنها، به کارگیری رویکرد تجربی در مباحث علمی است، هم‌چنین آنان کشفیاتی علمی داشتند که سرآغاز اصلی پیشرفت‌های فعلی دنیا تلقی می‌گردد، اما باید توجه داشت که فرد مسلمان، به هنگام یادگیری علوم، عقیده، و ایمان خود به الله و روز قیامت را نمی‌بازد و از دست نمی‌دهد زیرا، نهاد و وجودی آراسته و سالم دارد که در آن، گرایش‌های دینی، و علمی و معرفتی، هماهنگ با هم و بدون هیچ‌گونه تعارض و تضاد و تناقضی به پیش می‌روند:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

«تنها بندگان دانا و دانشمند، از الله، ترس آمیخته با تعظیم دارند.» (فاطر: ۲۸)

محل و مکان به وجود آمدن تعارض و تناقض میان دین و علم، اروپا بود و این تعارض و تناقض نه به این خاطر بود که دین بنا بر طبیعت خود، علم را نقض می‌کند و یا علم می‌تواند جایگزینی برای دین باشد بلکه از خلل موجود در دینی که اروپاییان بدان گردن نهاده بودند و همچنین از خلل موجود در کیان و وجودی که این دین را به ارث برده بود ناشی می‌گشت! و اگر اسلام در روان مسلمان جریان می‌داشت و بر روح‌شان حکم می‌راند و در مجموعه سنت‌های خشک و بی‌روح منحصر نمی‌گشت، امت اسلامی شایستگی آن را می‌یافت که الگوی تمدنی کاملاً متمایزی را به نسبت سبک جاهلی غرب به بشریت معرفی نماید؛ همان سبک جاهلی که از یک نقصان به نقصان دیگر فرو می‌رود و از چاله به چاه می‌افتد و همواره به گونه‌ای تک بعدی به مسایل می‌نگرد و صرفاً توانسته یکی از دو بعد انسان را ارضاء نماید؛ یا بر بعد روحی متمرکز می‌گردد و یا کاملاً مادی‌گرا می‌شود، (به عبارت دیگر، مترجم)، یا تماماً در مسایل اخروی فرو می‌رود و دنیا را به باد فراموشی می‌سپارد، و یا در مسایل مادی و دنیایی غرق می‌شود و از یاد آخرت غفلت می‌ورزد، و (خلاصه این که این تمدن، مترجم) هیچ‌گاه نتوانسته نیازهای انسانی را بر اساس خلقتش برآورده سازد و دو بُعد به هم پیوسته‌ی خاک و روح را در کنار یک‌دیگر جمع نماید:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده بپسندید.» (ص: ۷۱-۷۲)

عجز امت از فراگیری پیشرفت‌های فنی و علمی ایجاد شده در زمین، و ناتوانی‌اش از ارایه‌ی الگوی تمدنی متمایز، دلایلی دارد که دعوت‌گر نباید از آنها غفلت ورزد... دلیل کلی این ناتوانی این بود که شعله‌ی زنده و پرنور این دین، در روح و روان مسلمان فروکش نمود و یا به حدی ضعیف گشت که دیگر نمی‌توانست به مانند گذشته، کنشی پویا و قدرتمند، و اثرگذاری مناسب و قابل توجهی در برابر وقایع و حوادث از خود نشان دهد و به طور قطع، این ضعیف گشتن، ریشه در یک سری اسباب دارد و جزء ذات و بدیهیات دین نمی‌باشد؛ دینی زنده که به عنوان منبعی حیات‌بخش تلقی می‌گردد و آن‌گاه که پیروان آن، بدان ایمانی صادقانه و آگاهانه داشتند و در دنیای واقعی خود با آن سیر حیات می‌کردند، زندگانی بشریت را متحول ساخت و عجایب فراوانی در حیات انسانی خلق نمود... یقیناً در این بین (حوادثی به وقوع پیوسته و ویروس‌ها و، مترجم) بیماری‌هایی، این قلب را مورد حمله قرار داده‌اند که تمامی جسد دچار بیماری گشته است:

«أَلَا إِنَّ فِي الْجَسَدِ مَضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ، أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»

(آگاه باشید که در بدن آدمی پارچه گوشتی است که اگر اصلاح گردد تمامی بدن اصلاح می‌شود و اگر فاسد گردد آدمی به فساد کشیده می‌شود، آگاه باشید که آن پارچه گوشت، همان قلب است.)^{۴۶}

۴۶- بخاری رحمته الله، این حدیث را روایت نموده است.

و در صورتی که دعوت‌گران می‌توانستند در همان ابتدای راه، این امراض را بشناسند و کشف نمایند به طور قطع، پیش از حرکت، برای درمان آن اقدام می‌نمودند... و اگر برای‌شان روشن می‌گشت که تمامی عقب ماندگی‌های علمی و مادی و سیاسی و جنگی و تمدنی و فرهنگی، در عقب‌ماندگی عقیدتی و فکری ریشه دارد - که خصوصاً در برهه‌های زمانی اخیر در میان امت ریشه نموده است - یقیناً رویکردهای خود را به دعوت تغییر داده و در عرصه‌ی دعوت، نگرش‌های جدیدی را جهت علاج و درمان مورد استفاده قرار می‌دادند.

بی‌شک، حقیقت دوری امت از سیمای صحیح اسلامی، برای دعوت‌گران به روشنی آفتاب در آسمان بوده و چنان واضح و آشکار است که نمی‌تواند از کسی پنهان بماند، اما مدت زمان این دورماندگی و نوع آن، دو موردی است که در زیر پوسته‌ی عادات و تقالید فریبنده، مستتر و پنهان گشته است و به ناظر خارجی چنین می‌نمایاند که استحکامات زیربنایی آن هم‌چنان سالم و استوار است و یا اینکه شالوده، اندکی خراش برداشته و ترمیم‌های جزئی این بخش و آن بخش، کفایت می‌کند!

شایسته است که دعوت (عمق تحلیل خود را غنا بخشد و، مترجم) اساس و پایه‌ی کار را مورد واکاوی قرار دهد تا ببیند که آیا این بنیان، هم‌چنان سالم و استوار است و یا در خلال تکان‌ها و شوک‌های پی در پی تاریخی که بر امت فرود آمده، شکاف‌های عمیق و جدی برداشته و تخریب گشته است، این سطح از تحلیل بدین علت لازم است که در همان اوان کار برای ما مشخص گردد که آیا پایه و اساس، بایستی ترمیم و تعمیر شود و یا این که لازم است از نو ساخته شده و تجدید بنا گردد.

فسادی که دامن‌گیر امت گردیده صرفاً فساد رفتاری نیست بلکه به عرصه‌ی مفاهیم نیز کشیده شده و ناگفته پیداست که خطر فساد مفاهیم بسیار خطرناک‌تر و درمان آن به مراتب سخت‌تر از فساد سلوک و رفتار می‌باشد. آن‌گاه که رفتار فرد، یا گروه و یا امتی گرفتار فساد گردد اما مفاهیم صحیح هم‌چنان در درونش پایدار مانده باشد، اصلاحش - در هر درجه از سختی نیز که باشد - بسیار دست‌یافتنی‌تر و امیدوارکننده‌تر از زمانی است که ذات و جوهره‌ی مفاهیم در ورطه‌ی فساد افتاده باشد زیرا در این حالت، تلاش مضاعف و دوچندانی نیاز است: تلاش در جهت تصحیح مفاهیم، که سخت‌تر است، و تلاش برای اصلاح رفتار.

هنگامی که دعوت آغاز به کار نمود، تمامی مفاهیم به فساد کشیده شده بودند - هم‌چنان که پیشتر بدان اشاراتی نمودیم - حتی مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نیز از این قضیه مستثنی نبود و اتفاقاً، نقطه‌ی شروع فساد، خود این مسأله بود و کار بدان جا رسیده بود که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» صرفاً ورد زبان‌ها گشته بود و تنها برخی از شعایر و مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و...، مترجم) در نزد بعضی از مردمان یافت می‌گشت که آن نیز بیشتر از روی عادت ادا می‌شد و برجای می‌آمد در حالی که می‌بایست درک این مفاهیم از روی آگاهی باشد و جنبه‌ی حیات‌بخشی به خود گیرد و انسان را به برنامه‌ی زندگی کمال یافته متصل سازد و مشتمل بر تمامی حیات وی گردد؛ به عبارت دیگر، بایستی تمامی جنبه‌های عبادتی و عملی، سیاسی و اقتصادی، و روابط اجتماعی و فکری را در آن واحد شامل شود.

عوامل کثیری در به فساد کشیده شدن مفاهیم اساسی اسلامی در دید مردم نقش داشتند و سبب گشتند که آنان نتوانند به درک صحیحی از این مفاهیم، آن گونه که از جانب الله نازل گشته بود و اصحاب رضی الله عنهم و نسل‌های بعدی آن‌را فهم نموده و در زندگی به اجرا گذاشته بودند، نائل آیند.

تفکر ارجایی، عمل را از دایره‌ی ایمان خارج ساخت و گمان نمود که ایمان تنها و تنها، تصدیق و اقرار است و بس! و مومن کسی است که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان آورد حتی اگر هیچ عملی از اعمال اسلامی را نیز به انجام نرساند!

و تفکر تصوف، اسلام را به مجموعه‌ای از سیر و سلوک‌های روحی و شوریدگی‌های عرفانی، و اوراد و اذکار مبدل ساخته بود که در روی زمین هیچ گونه تحرک و فعالیت نداشت و امر به معروف و نهی از منکر نمی نمود و فریضه‌ی جهاد را بر جای نمی آورد، تصوف علاوه بر این موارد، در حوزه‌ی عقیدتی نیز مشکلات و خلل‌های زیادی به بار آورده بود؛ به طوری که در کنار ضریح‌ها و قبرهای اولیاء به عبادت می پرداخت و انواع عبادت‌هایی را که مختص ذات الله بود به پیش گاه‌شان تقدیم می داشت.

استبداد سیاسی امویان، و عباسیان، و ممالیک، و عثمانی‌ها نیز مردمان را از درگیر شدن در امور عمومی منحرف کرده و آنان را تشویق نموده بود تا به مسایل شخصی خود اهمیت بیشتری دهند و بدان‌ها پردازند و مفهوم عبادت را در مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و حج و...، مترجم)، و فضایل فردی که راهی به مسایل اجتماعی و جمعی نداشتند منحصر ساخته بود.

توکل به توکل^{۴۷} سلبی و بدون پشتوانه‌ی اسباب و لوازم مبدل گشته و عقیده‌ی قضا و قدر، به کوتاهی کردن و شانه خالی نمودن از انجام تکالیف تغییر یافته بود؛ همان قضا و قدری که پیشتر، الهام بخش حرکت و جرات در مقابله به مثل با دشمنان و در برخورد با حوادث به شمار می آمد:

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ﴾

«بگو هرگز چیزی به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که الله برای ما مقدر کرده باشد، او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر الله توکل کنند و بس * بگو آیا درباره‌ی ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید ولی ما درباره‌ی شما چشم به راه هستیم که یا الله به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مذلت و خواری نصیب‌تان سازد)، پس شما چشم به راه الله باشید و ما هم با شما در انتظاریم.» (التوبة: ۵۱ و ۵۲)

۴۷- توکل عبارت است از اعتماد کردن به کسی یا چیزی بدون اخذ اسباب و فراهم آوردن امکانات لازم، تفاوت توکل و توکل در این است که در توکل، علاوه بر اتکای به الله و سپردن امورات به دست وی، اخذ اسباب نیز صورت گرفته و ملزومات لازم در حد توانایی فراهم می آید و شاید بهترین مثال برای این امر، آن اعرابی باشد که به خدمت رسول الله رسید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله از وی پرسید: چه بر سر شترت آوردی؟ پاسخ داد رهاش ساختم و به الله توکل نمودم، حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اول شترت را ببند و آن گاه به الله توکل کن!، مترجم.

و راه عمل برای دنیا و فعالیت برای آخرت، که قبلاً مسیری واحد بود و از دنیا شروع می‌گشت و به آخرت منتهی می‌شد، از هم جدا گشت:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾

«به وسیله آنچه الله به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن.»

(القصص: ۷۷)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است، در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید، و زنده شدن دوباره در دست او است.» (الملک: ۱۵)

در نتیجه، اکثریت امت از دنیا روی برگرداندند و علم و قدرت و استقرار در زمین و آبادانی و اصلاح اوضاعش را به حال خود رها ساخته و به سوی حلقه‌های ذکر و شور و حال عرفانی روان گشتند؛ همان حلقه‌هایی که به گمان‌شان، آنان را به الله ﷻ نزدیک‌تر می‌ساخت، در حالی که گروهی از بدترین و شرورترین خلق الله، دنیا را با تمامی جاذبه‌هایش، از قبیل اموال و فرزندان و زینت‌ها و خوشی‌ها، به آغوش کشیدند و بر مردم مسلط گشتند و قیامت و حشر و نشر و حساب و کتاب را به باد فراموشی سپرده و در زمین به فساد پرداختند و امت که اکنون در لاک انزوای خود فرو رفته بود کاری بدان‌ها نداشت و هیچ مزاحمتی برای‌شان ایجاد نمی‌نمود.

تمامی این امراضی که دین را از محتوای زنده و حیات‌بخش خود تهی کرده‌اند و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را از پویایی انرژی بخش خود خالی نموده‌اند ما را بر آن می‌دارند که پیش از پرداختن به عامه‌ی مردم، کار خود را از تصحیح مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و تربیت و پرورش هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت شروع نماییم!

اگر بقایای تقالید و سنت‌هایی موجود در جامعه به هنگام شروع دعوت، سبب فریب داعیان شد و آنان را از حقیقت بیماری‌ای که اساس عقیده‌ی امت را هدف قرار داده بود غافل نمود به تاکید، فریبندگی هیجانات مردم عامی و توده‌ها که در دعوت حضور داشتند سبب انحراف پیش از پیش داعیان از شناخت واقعیات موجود جامعه گردید. عامه‌ی مردم با هیجانات خاص خود وارد عرصه دعوت شدند و در طی سالیانی اندک، حول امام شهید^{۴۸}، جمع گشتند و به حدود نیم میلیون نفر رسیدند و در این میان، بسیاری از جوانان نیز حضور داشتند، و اگر این تعداد را با جمعیت کلی مصر که در آن زمان کمتر از ۲۰ میلیون نفر بود مقایسه کنیم و زنان و کودکان و سال‌خورده‌گانی

۴۸- در سرتاسر این کتاب، منظور از امام شهید، حسن البناء رحمته الله می‌باشد، مترجم.

را که گرایش زیادی به مسایل عمومی ندارند و به هر چیزی جدیدی که در صحنه ظاهر می‌گردد سلام نمی‌دهند! در نظر نگیریم در می‌یابیم که این جمعیت حاضر در کنار امام شهید، تعداد قابل ملاحظه‌ای به شمار می‌آید! بدون شک، توانایی معنوی امام شهید و قدرت بی‌نظیر وی در متأثر ساختن مشاعر و احساسات مردم، تأثیر بسیار فراوانی در جذب آن همه مردم و آن همه جمعیت به حرکت داشت و اگر فردی این موهبت را در اختیار نداشته باشد ممکن نیست که در این فرصت اندک بتواند آن توده‌ی عظیم مردمی را گرداگرد خود جمع نماید.

اما بیاید و از زاویه‌ی دیگر به این جمعیت بنگرید، به راستی این توده‌ی عظیم مردمی، دقیقاً به خاطر چه چیزی حول امام شهید جمع گشته بود؟

این توده، فردی را یافته بود که می‌توانست به شیوه‌ای نورانی، و به گونه‌ای متمایز از حلقه‌های ذکر مشایخ تصوف، گرسنگی معنوی‌اش را برطرف نماید؛ همان حلقه‌های ذکر که انسان‌های روشن‌فکر از آن متفر بودند و به دنبال بدیلی منور می‌گشتند تا جایگزین آن سازند و این حالت مطلوب را در شخص امام شهید و کلام متنفذ و گیرای ایشان یافتند؛ شخصی که هم معنویات آنان را سیراب می‌نمود و هم آگاهی و بیداری‌شان را در حد مطلوبی نگاه می‌داشت و آنها را در تاریکی‌هایی که شعورشان را سلب می‌نمود غرق نمی‌ساخت ... آری مردم فردی را یافته بودند که پس از حوادث تلخ برچیده شدن خلافت و تأثیرات منفی آن بر روحیات مردم، به آرزوهایشان جهت بازگشت اسلام به واقعیت زندگی، جامه عمل می‌پوشاند... و پلیدی‌هایی که جامعه‌شان را به آلودگی کشانده بود از آنان می‌زدود و فضیلت‌های اخلاقی والا را به مجتمع بازگردانده و آن‌را به سوی قله‌های رفیع رهنمون می‌ساخت.. و تمامی این موارد، بدون قرار گرفتن در معرض هیچ خطری، و بدون صرف هیچ گونه تلاش و کوششی حاصل می‌گشت و آنان تنها مکلف بودند که در جلسات بنشینند و به سخنان ارائه شده گوش فرا دهند.

اما آن هنگام که خطر از افق پدیدار گشت و آواز آن به گوش رسید این توده‌هایی که به سهولت جذب دعوت شده بودند به همان آسانی نیز از دست رفتند، رفتند و حتی پشت سر خویش را هم نگاه نکردند زیرا هیچ‌گاه در ذهن‌شان نپرورانده بودند که این حضور یافتن‌ها و این گوش فرادادن‌ها ممکن است روزی دردسرساز شود و آنان را با خطر مواجه سازد و به هیچ وجه این آمادگی در آنان به وجود نیامده بود که نفس‌شان را در معرض خطر قرار دهند.. و اگر در همان ابتدای امر از این عواقب آگاه می‌شدند و یا انتظار وقوعش را در ذهن‌شان می‌پروراندند هیچ‌گاه در این محفل حضور نمی‌یافتند و حتی به آمدن نیز فکر نمی‌کردند!

و این‌گونه شد که جز افرادی که زیر نظر خود امام شهید پرورش یافته و از تلاش و توان حقیقی وی بهره‌مند شده بودند کسی در اطراف ایشان باقی نماند!

آیا حضور این توده‌ی پر ازدحام که با اولین زنگ خطر پا به فرار گذاشت، دستاوردی برای دعوت محسوب می‌شود یا آنکه یکی از علل به تعویق افتادن موفقیت‌های آن قلمداد می‌گردد؟

در صفحات بعد که واکنش دشمنان را از نظر می‌گذرانیم به این مسأله پاسخ خواهیم داد... اما اینجا لازم است اندکی توقف کنیم و ببینیم که چه چیزی در همان ابتدای امر، دعوت را به سمت توده‌ها سوق داد و به میان آنها کشاند؟ به راستی که علت این امر، وهم و گمان حسن نیت بود که موجب شد با دیدی خوش‌بینانه در احوال مردم نگرین شده و گمان برده شود که مشکل آنان، در فساد رفتاری خلاصه می‌گردد و آنگاه که با گفتار گیرا مورد خطاب قرار گیرند تمامی مشکلات برطرف می‌شود و این توده‌ها در راه اسلام استقامت می‌ورزند و به سربازانی مخلص در طریق دعوت مبدل می‌گردند، و یا حداقل می‌توانند گزینه‌ای مناسب و بالقوه برای جان‌سپاری در راه دین به حساب آیند و دعوت با تکیه بر آنان به سمت اهداف تعیین شده حرکت می‌نماید.

در ابتدای دعوت برای دعوت‌گران مشخص نبود - آن‌چنان که بعدها روشن شد - که خلل ایجاد شده در بدنه‌ی امت، تنها در فساد رفتاری منحصر نگشته و بلکه به وادی مفاهیم، خصوصاً مفاهیمی که به تحکیم و استقرار شریعت الله تعالی مربوط می‌گشت، نیز کشیده شده است و تلاش و جهد بسیاری لازم است تا حقیقت این مفاهیم به توده‌ها منتقل گردد... این مسایل بعدها روشن شد ^{۴۹}.. آری! پس از آنکه دعوت، مراحل را با تکیه بر توده‌ها پشت سر نهاد و بر این گمان بود که این مردم - با اتکا بر سخنرانی‌های جذاب و انرژی بخشی‌های عاطفی و معنوی - صلاحیت آن‌را دارند که در ردیف سربازان مخلص قرار گیرند و یا حداقل، قادرند که از صلاحیت بالقوه جهت جان‌سپاری برخوردار باشند.. و پس از آنکه روی آوردن به توده‌ها، و بسیج نمودن آنان و حرکت کردن در عرصه‌ی سیاسی با اتکای بر آنها، عکس‌العمل‌های قابل انتظار و غیر قابل انتظار دشمنان را در پی داشت (این مسایل روشن شد، مترجم).

آن هنگام که توده‌ها به حرکت می‌افتند نگرانی قدرت‌های داخلی را سبب می‌شوند و آن زمان که این حرکت، رنگ و بوی اسلامی به خود می‌گیرد هم قدرت‌های داخلی و خارجی را دچار نگرانی می‌نماید و صد البته این مسأله در نگاه قدرت‌های جهانی بسیار شدیدتر است! و برای این که حقیقت این امر را دریابیم شایسته است که به مرور صفحاتی از تاریخ بپردازیم.

در دو قرن اخیر، به خوبی آشکار شده بود که اوضاع دنیای اسلامی، در تمامی ابعاد رو به ناسامانی مستمر نهاده و دست‌خوش بحران گشته است... دولت عثمانی که ترس و رعبش در دل اروپا ریشه دوانده بود قدرتش رو به زوال نهاد و در برابر روسیه تزاری که به سمت سرزمین‌هایش دست‌درازی نموده بود نتوانست کاری از پیش برد و از بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته ناتوان ماند، کشورهای حوزه‌ی بالکان نیز با تحریک دولت‌های اروپایی سر به شورش نهادند، و اقلیت‌های دینی در داخل عالم اسلامی از فرامین حکومت مرکزی سرپیچی نمودند و بدین

۴۹- در سال ۱۹۴۸، امام شهید، سلسله‌مقالاتی را با عنوان "معركة المصحف" به چاپ رسانید و با وضوح هر تمام‌تره به تبیین این مسأله پرداخت که امت بر مسیر اسلامی سیر حیات نمی‌کند و اوضاع و احوالش اسلامی نیست و زمانی اسلامی می‌گردد که تنها، شریعت الله تعالی در جامعه حکم‌فرما باشد، این سخنان با این حد و مرز روشن در ابتدای دعوت چندان واضح نبود و به عنوان سرآغاز مرحله جدیدی قلمداد می‌گشت اما این سلسله‌مباحث به سبب برپایی جنگ فلسطین متوقف گشت و قبل از آنکه امام شهید بتواند پیروانش را به سوی افق جدید رهنمون سازد، در فوریه ۱۹۴۹ میلادی مورد سوء قصد واقع شده و ترور گشت.

ترتیب دولت، تحت تأثیر حوادث اطراف، متزلزل گشته و ثبات و توزان خود را از دست داد... حال و وضع امت نیز دست کمی از خلافت نداشته و عقب‌ماندگی همه جانبه و جهل و فقر، از هر طرف آن را احاطه نموده بود و امت در لاک خویش فرو رفته و نسبت به حوادث اطراف، بی تفاوت گشته بود... در این هنگام اروپا احساس نمود که فرصتی مناسب فراهم آمده تا بر دشمن دیرینه‌ی خود غلبه کرده و آن را از پای در آورد به همین خاطر، دور هم جمع گشته و توطئه چیدند و برای غلبه بر تمامی عالم اسلامی نقشه کشیدند و تحت عنوان "استعمار"، برای زانو در آوردنش در برابر دولت‌های اروپایی برنامه‌ریزی نمودند، در این برهه، عنصر جدیدی پای به عرصه گذاشت و به اروپای صلیبی پیوست، آری! این یهود جهانی بود که در تعاون و همراهی کامل با صلیبی‌ها، به دنبال اکتساب مقاصد خاص خویش و ایجاد کشوری یهودی در قلب فلسطین می‌گشت.

پس از آنکه سلطان عبدالحمید، دست رد بر سینه‌ی مطالبات یهودیان مبنی بر ایجاد کشوری یهودی در فلسطین نهاد، تمامی مصالح یهود جهانی و صلیبی‌های عالمی به یک‌دیگر گره خورد و هرچند که هر کدام به دنبال منافع خویش بودند اما نقشه‌ها و توطئه‌های آنان یک‌پارچه و متحد گردید... بدین ترتیب که نقشه‌ای همه جانبه و کامل طراحی گشت و تحقق آن برای صلیبی‌های صهیونیستی^{۵۰} به آسانی صورت گرفت زیرا امت آگاهی خود را نسبت به دین از دست داده و از عزم و اراده‌ی اسلامی خود تهی گشته بود؛ همان عزمی که الله تعالی این گونه مردمان را بدان سفارش می‌کند:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برترید اگر که به راستی مؤمن باشید.»

(آل عمران: ۱۳۹)

و دشمنان اسلام، پس از آنکه از لحاظ سیاسی و نظامی بر اوضاع مسلط گشتند، از اسلحه‌ی بسیار خطرناکی به نام "تهاجم فکری" علیه اسلام استفاده نمودند، و هدف این تهاجم این بود که از طریق نابودسازی عقیده‌ی استقرار یافته در قلب‌ها، روح مقاومت را در برابر نبرد صلیبی صهیونیستی در هم شکنند و نسلی‌هایی پرورش دهد که اگر در حرکت به سوی غرب شتابان نباشند و آن را گوارا نپندارند و خود را در مسیر نجات احساس نمایند، (در کمترین حالت مطلوب، مترجم) بندگی و بردگی فرهنگ غربی را پذیرا باشند و بدان رضایت دهند (و در مقابل آن، مقاومتی از خود نشان ندهند، مترجم).

بر صلیبی‌های صهیونیست پوشیده نبود که ملت‌های امت اسلامی، سرانجام روزی از خواب غفلت بر می‌خیزند و از تبعیت ذلیلانه از غرب خودداری می‌ورزند و ادعای استقلال می‌نمایند، بنابراین خود را برای این امر آماده نمودند و بذر گرایشات قومی و ملی را در درون این ملت‌ها کاشتند و رهبرانی بر سر کار آوردند که مردم، حول

۵۰- به نظر مترجم، شیخ محمد قطب رحمته الله با به کار بردن عبارت "الصليبية الصهيونية" و عدم استفاده از "واو" برای جدا نمودن آنها در پی آن بوده تا نهایت ارتباط تنگاتنگ و هم نفس این دو طیف را نشان دهد، و به همین جهت، در ترجمه نیز این مساله رعایت شده است، مترجم.

آنها جمع شوند و بر افکار ذهنی‌شان آویزان گردند؛ رهبرانی که دست پرورده‌ی استعمار بودند و در پیدا و پنهان، اوامر خود را از غرب می‌گرفتند و هدف هم این بود که اگر، آنچه که غربی‌ها از ترمرد ملت‌ها و تلاش‌هایشان در جهت انقلاب بر علیه استعمار پیش بینی نموده بودند اتفاق افتد، انقلابی با خواسته‌ها و اهداف محدود باشد و حداکثر مطالبات آنها در استقلال نظامی، و یا نظامی و سیاسی - حداقل در ظاهر امر - خلاصه گردد بدون این که به استقلال فکری و فرهنگی و روحی توجه داشته باشند در نتیجه، ملت‌ها از خلال نظام‌های قومی و ملی و انقلاب - های آزادی خواهانه، هم‌چنان دنباله رو غرب خواهند ماند، و توده‌ها در حالی که در غفلت (عمیق و متراکمی، مترجم) به سر می‌برند برای نمایش‌های اجرا شده در برابر چشمان‌شان، کف می‌زنند و می‌رقصند.

به طور خلاصه می‌توان گفت که آنچه که غرب از آن بیمناک گشته بود و تلاش داشت تا با استفاده از تمامی وسایل و تجهیزات مانعش گردد، بیداری اسلامی بود، بیداری اسلامی مسأله‌ای بود که با غرب سر به مصالحه نمی‌گذاشت و در جستجوی اشتراک در مسیر و طریق با آن نبود و دشمنان، میزان خطر آن‌را بر مصالح و منافع‌شان به خوبی ادارک نموده بودند:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ﴾

«آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، او را می‌شناسند، بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند.» (البقرة: ۱۴۶)

و آن هنگام که حرکت اسلامی توسط امام شهید بنیان نهاده شد دنیای صلیبی صهیونی آن‌را همواره رصد می‌نمود و تلاش داشت تا میزان خطر آفرینی‌اش را تخمین زند، جب؛ خاورشناس بریتانیایی، - ناگفته نماند که شرق شناسان، ابزار جاسوسی فرهنگی‌های صهیونیست بوده‌اند - کتابی را تحت عنوان "گرایش‌های معاصر در اسلام"^{۵۱} به رشته تحریر درآورده که چاپ اول آن به سال ۱۹۳۶ باز می‌گردد، وی در کتابش در مورد حرکت "جمال الدین افغانی" و "محمد عبده" سخن به میان آورده و به تعریف و تمجید از آنان می‌پردازد اما در یکی از پاورقی‌های کتابش چنین می‌نویسد: "پس از آن، جماعتی جدید تحت عنوان اخوان المسلمین شکل گرفت که رهبری آن‌را فردی به نام حسن البناء بر عهده دارد، و اگرچه به علت نوپا بودن این حرکت، قضاوت در مورد آن زود به نظر می‌رسد اما از ظاهر امر پیداست که خطر بخصوصی در درون آن نهفته است."^{۵۲}

و در این اظهارنظر می‌توان میزان نگرانی، و تمایل به شناخت این جماعت خطرناک! و تحلیل پیرامون آن را مشاهده نمود!

این خطر، مخصوصاً با گسترش روز افزون حجم افرادی که خود را به محافل حرکت جدید می‌رسانند در دید صلیبی‌های صهیونیست روز به روز بیشتر می‌گشت؛ همان دعوتی که به اسم اسلام در میادین جولان می‌داد و انسان‌هایی که حول آن جمع می‌گشتند نیز به نام اسلام اطرافش را احاطه کرده بودند... با این وجود، صلیبی‌های

۵۱- Modern Trends in Islam

۵۲- در این باره به پاورقی ۶۰ مراجعه فرمایید، مترجم.

صهیونیست، مسایلی را که در درون جماعت اتفاق می افتاد مورد مذاقه و بررسی قرار ندادند؛ همان مسایلی که بسیار خطرآفرین بود و عبارت بود از پرورش سربازانی برای دعوت که حاضرند جان خود را در راه اسلام در طبق اخلاص نهند!

اما این بمب در سال ۱۹۴۸، و در خطرناک‌ترین مکان و زمان ممکنه منفجر گشت، آری! در فلسطین و در لحظه‌ی آماده نمودن شرایط جهت برپایی دولتی یهودی ...

صدای انفجار بسی شدیدتر و خطرناکتر از آن بود که خود اصحاب دعوت تخمین زده بودند...

اینکه یاران دعوت، از حجم بالای دشمنی و عداوت صلیبی‌های صهیونیست نسبت به اسلام آگاه بوده و از میزان ترس آنها از این دین و تمایل شدیدشان به نابودی‌اش باخبر بودند و می دانستند که دشمنان از بازگشت اسلام به عرصه‌ی زندگی و همراهی مردم با آن کراهت دارند امری است که نیاز به یادآوری ندارد زیرا این مسأله جزء بدیهیات حسی یک مسلمان است و کافی است که وی در این آیات اندکی تامل نماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین ایشان پیروی کنی.» (البقرة: ۱۲۰)

﴿إِنْ مَنَسَكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾

«اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می شوند.» (آل عمران: ۱۲۰)

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾

«خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکان‌اند.» (المائدة: ۸۲)

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با این که حقایق برایشان کاملاً روشن گشته است.» (البقرة: ۱۰۹)

کافی است که فرد مسلمان، این مسأله را در کتاب الله تعالی مطالعه نماید تا بداند که این دشمنی، همیشه و همواره پابرجاست و هیچ‌گاه فروکش نخواهد کرد... اما درک میزان این دشمنی، و حجم کیدها و توطئه‌چینی‌ها، و جزئیات آنها و موقعیت‌شان در گذر زمان، قضیه‌ای جداگانه و متفاوت است... و ظاهر حوادثی که در اطراف ما در جریان است نشان از آن دارد که برآورد تمامی این مکرها و حيله‌ها، به اندازه کافی و به گونه‌ای مناسب انجام نگرفته است.

در نقشه‌های یهودیان که جهت آماده سازی و مهیا نمودن شرایط برپایی دولتی یهودی اتخاذ گشته بود - و صلیبی‌ها با همه‌ی توان در آن مشارکت نموده بودند - تمامی موارد ممکن در نظر گرفته شده بود، از زمانی که

"عبدالحمید"^{۵۳} پیشنهاد اغواکننده و فریبنده‌ی یهود مبنی بر اعطای رشوه‌ای شخصی به شخص سلطان به مبلغ ۵ میلیون جنیه استرلینی طلا (که در آن زمان این مقدار، مبلغ هنگفتی به شمار می‌رفت)، و وعده‌ی اعمال نفوذ بر روسیه، و بریتانیا و فرانسه جهت بازداشتن آنها از تحریک اقلیت‌ها (که به مشکلی سیاسی برای دولت مبدل شده بود)، و وعده‌ی پرداخت وام‌های بلند مدت جهت نجات اقتصاد عثمانی که زیر بار بدهی‌ها کمر خم نموده بود) و به عنوان مشکل اقتصادی دولت شناخته می‌شد... آری از زمانی که عبدالحمید، این پیشنهادات فریبنده، و در عین حال پیچیده و مبهم یهود را در مقابل اجازه‌ی ایجاد کشوری یهودی در فلسطین رد نمود، آنان بر اساس آنچه که "هرتزل"^{۵۴} در کنفرانس صهیونی‌اش در شهر "بال سویس" در سال ۱۸۹۷ مقرر نموده بود، نقشه‌های خود را بر پایه‌ی سیاستی بلند مدت و ۵۰ ساله برنامه‌ریزی کرده بودند.

بدین ترتیب آنان "عبدالحمید" را عزل نموده و مقدمات جنگ جهانی اول را فراهم آوردند تا اروپاییان را جهت جنگ با عثمانی و از بین بردن آن دور هم جمع نمایند، حکومت عثمانی را "مرد مریض" نامیدند و پس از غلبه بر آن، میراثش را میان دوستان آن روز یهود که همان بریتانیا و فرانسه بودند تقسیم نمودند (این دوستی، اکنون نیز پابرجاست و تنها تفاوت در این است که مرکز ثقل، از انگلیس که رهبر دیروز دنیا بود به رهبر دنیای امروز که همان آمریکا است منتقل شده است) و فلسطین - که میدان کشمکش و درگیری آینده بود - را تحت فرمان بریتانیا درآوردند تا در سایه "بیانیه‌ی بالفور"^{۵۵}، زمینه را برای برپایی حکومت یهود فراهم آورند، "بالفور" در

۵۳- انگار که هنوز جوابیه‌ی تند و آتشین "سلطان عبدالحمید" در گوش زمانه، با نعره‌ی خروشان غیرت اسلامی فریاد می‌کشد: "به دکتر هرتزل بگویند که در این باره نقشه‌های جدیدی را طرح ریزی نکنند، چرا که من نمی‌توانم حتی از یک وجب خاک فلسطین گذشت کنم. این سرزمین ملک من نیست بلکه ملک امت اسلامی است و این امت در حفظ این سرزمین تلاش بسیاری نموده و آن را با خونش آبیاری کرده است. پس یهود پول‌های میلیونی خود را نگه دارد و اگر روزی دولت خلافت پاره‌پاره گشت می‌تواند فلسطین را بدون هیچ بهایی به دست بیاورند. اما تا زمانی که من زنده هستم اگر بدین تکه‌تکه شود برای من آسان‌تر از آن است که ببینم فلسطین از دولت عثمانی جدا گشته است و این امریست که هرگز متحقق نخواهد شد، من هرگز نمی‌توانم راضی شوم که بدن ما در حالی که زنده هستیم تکه‌تکه شود"، مترجم.

۵۴- بنیامین زیب بن ژاکوب که به اختصار وی را تئودور هرتزل می‌خوانند در دوم می سال ۱۸۶۰ میلادی در شهر بوداپست مجارستان به دنیا آمد و دومین فرزند خانواده‌ی یهودی است که اصالتاً اهل صربستان بودند و از اتباع آلمانی‌زبان امپراتوری اتریش/مجارستان به حساب می‌آمدند، وی در سال ۱۸۹۴ کتاب "دولت یهود" را به رشته‌ی تحریر درآورد و در آن بر ضرورت جمع‌گشتن یهودیان در کنار یک‌دیگر تأکید نمود، با انتشار گسترده‌ی این کتاب، هرتزل به شخصیتی قابل توجه در اروپا تبدیل شد. وی، مناطقی را برای اسکان یهودیان پیشنهاد می‌کرد که منافع استعماری حداقل یک دولت اروپایی را تضمین کند و از این طریق از حمایت آن برخوردار شود. هرتزل به سلطان عثمانی پیشنهاد ۲۰ میلیون لیره‌ی عثمانی داد تا فلسطین را به آنان و گذار نماید و پس از مخالفت سلطان عبدالحمید دوم، به هم‌فکران خود پیشنهاد برگزاری کنفرانسی را نمود که یک سال بعد در شهر "بال سویس" و با حضور بیش از ۲۰۰ نفر از نخبگان کشورهای مختلف اروپایی برگزار گردید و ایجاد مقدمات تاسیس یک کشور یهودی در دستور کار آن قرار گرفت، هرتزل در این باره می‌گوید: اگر بخواهم کنگره‌ی بال را در یک کلمه خلاصه نمایم باید بگویم که من در بال، کشور یهود را بنیان گذاشتم، البته این را علنی نخواهم گفت زیرا اگر امروز چنین بگویم، جهان به من خواهد خندید اما در عرض ۵ سال و مسلماً ۵۰ سال آینده، همگان کشور یهود را خواهند دید!!، مترجم.

۵۵- "آرتور جیمز بالفور"، وزیر خارجه‌ی وقت بریتانیا بود که در نامه‌ی تاریخی خود که به بیانیه بالفور شهرت یافت و خطاب به "والتر روتشیلد"؛ سیاست‌مدار یهودی تبار و عضو مجلس عوام بریتانیا نوشته شد از «موضع مثبت» دولت بریتانیا برای «ایجاد خانه ملی برای یهودیان در سرزمین فلسطین» خبر داد، این بیانیه، سرآغاز تلاش در عرصه‌ی بین‌المللی برای تاسیس کشور اسرائیل به شمار می‌رود، بیانیه‌ی بالفور، مدیون تلاش و لابی‌گری "حییم وایزمن"؛ رئیس وقت سازمان جهانی صهیونیسم، "والتر روتشیلد"؛ عضو مجلس عوام بریتانیا و بانک‌دار بریتانیایی، و هم‌چنین "ناحوم سوکولوف"؛ روزنامه‌نگار و زبان‌شناس لهستانی بود که در مذاکراتی که منجر به صدور بیانیه بالفور شد، نقشی کلیدی ایفا نمودند، مترجم.

بیانیه‌ی معروف خود چنین گفت: "حکومت با شکوه علیا حضرت^{۵۶}، با چشمی کریمانه به ایجاد میهنی ملی برای یهودیان در فلسطین می‌نگرد."

اما این برنامه‌ریزی حيله گرانه و فریب‌کارانه تنها به این امر بسنده نکرد و سرزمین‌های اطراف فلسطین را به دولت‌های ضعیف، و درگیر با هم، و جدای از هم تبدیل نمود که در دنیای جنگ و سیاست و اقتصاد سخنی برای گفتن نداشتند، و اختلافات مرزی و قومی و وطنی، آنان را چند پارچه نموده و از یک‌دیگر دور ساخته بود.

حیله‌های این مکار به همین جا ختم نشد، از آنجایی که جوانان در تمامی امت‌ها، هرگاه بر امری از امور بزرگ متمرکز گردیده‌اند انرژی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داده‌اند پس لازم است تا از هر وسیله‌ای استفاده شود تا این قشر، از تلاش و جدیت در مسایل بازماند، خصوصاً در مواردی که این جدیت، در جهت بر باد دادن نقشه‌های دشمنان باشد... به همین خاطر، آنان تمامی ابزارها و امکاناتی که موجب سستی و تضعیف جوانان می‌گشت را بر آنها مستولی ساختند؛ همان وسایلی که سبب می‌شد جوانان از مسایل والا و ارزشمند غافل شوند و به امور پست و بی‌ارزش مشغول گردند در حالی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرموده است:

«إن الله يحب معالي الأمور ويكره سفاسفها»

(الله صلی الله علیه و آله دوست‌دار امور والا و ارزشمند بوده و مسایل بی‌قیمت و پست را ناپسند می‌دارد).^{۵۷}

بدین ترتیب سینما و رادیو و سالن‌های تئاتر (در آن زمان هنوز تلویزیون وجود نداشت و یهودیان، جنون فوتبال را در سرتاسر دنیا گسترش نداده بودند!) بر جوانان مستولی گشتند و مسأله‌ی آزادی زن وی را احاطه نمود تا با استفاده از آن و در گام اول، از طریق روابط پاک! دختران و پسران را به هم مشغول سازند و آن‌گاه آنها را به وادی روابط ناپاک کشانند، (از سوی دیگر، آنان را درگیر تعصبات بی‌مایه نمودند، بدین ترتیب که، مترجم تعصب‌های سیاسی و حزبی آنان را احاطه کرد و تمامی وقت و تلاش و جدیت‌شان را مصروف خود ساخت و در نهایت هم دستاوردی حقیقی برایشان نداشت، و بدون آنکه ذات خود فرهنگ را مورد توجه قرار دهند تعصبات فرهنگی مابین مدارس غربی مختلف آنها را در بر گرفت، هم‌چنین تعصبات هنری برای برتری دادن خواننده‌های زن و مرد به یک‌دیگر به خود مشغول‌شان ساخت، در حالی که تمامی این موارد سرابی بیش نبود!

در موعد تعیین شده، و پس از گذشت ۵۰ سال از کنفرانسی که "هرتزل" بنیان‌نهاد بود و در آن بر ضرورت بنیان‌دولتی یهودی در طی ۵۰ سال تأکید نموده بود، اسرائیل اعلام موجودیت کرد و جنگ‌های نمایشی، ارتش‌های عربی را به خود مشغول ساخت؛ نبردهایی که بیشتر به سرگرمی شباهت داشت تا یک جنگ واقعی!، در این جنگ‌ها، خیانت‌های فراوانی رخ داد و اسلحه‌هایی میان افراد توزیع گشت که تاریخ مصرف‌شان را از دست داده

۵۶- ملکه الیزابت دوم، مترجم.

۵۷- طبرانی رحمته الله این حدیث را در المعجم الکبیر نقل کرده است.

بودند^{۵۸}، و ارتش‌ها از راست و چپ به حرکت درآمدند تا در آخر کار، در کنار مرزهایی که پیشتر میان گروه‌های مختلف تقسیم گشته و بر سر آن توافق حاصل شده بود جمع گردند!

در اینجا و در حساس‌ترین زمان به نسبت نقشه‌های دشمن، به ناگاه بمبی منفجر گشت، بمبی که صدایی بس مهیب و وحشتناک خلق نمود...

آری، این فدائیان مسلمان بودند که وارد عرصه‌ی نبرد گشته بودند و یهود تازه به حقیقت‌شان پی برده و صلیبی‌های جهانی نیز تازه به ماهیت‌شان آگاه گشته بودند...

چه بمب خطرناکی بود و چه صدای مهیبی در سطح دنیا به راه انداخته بود! بسیار بیشتر از آنچه که صاحبان دعوت تخمین زده بودند..

آن‌گاه که یهود با فدائیان اسلامی برخورد نمود، بلافاصله فهمید که آنان از تبار ارتش‌هایی نیستند که صرفاً به دنبال ایفای نقش‌شان در جنگ سیاسی باشند... بلکه آنان یاوران عقیده‌اند و با انگیزه‌ای دینی در صحنه حضور یافته‌اند و آمده‌اند تا به خاطر عقیده‌شان بجنگند و در راه آن جان سپارند و هستی خود را "فی سبیل الله" در طبق اخلاص نهند.. آنان از تبار همانانی‌اند که یهودیان، پیشتر نظیرشان را در تاریخ دیده بودند!!

این وضعیت، یهود را نگران و پریشان ساخته بود زیرا هرگز گمان نمی برد که چنین انسان‌هایی از نو ظهور نمایند... خصوصاً در مصری که در ایام اشغال فرانسه، جولان‌گاه تهاجم فرهنگی شده بود و به دنبال آن بودند که تحت لوای مصر برای مصریان، آن‌را از دین و حتی از ملیت عربی‌اش تهی نمایند، و این شعار بدان معنا بود که دیگر در مصر، جایی برای عربیت و اسلام‌گرایی وجود ندارد...

پریشانی یهود بسیار فراتر از حد تصور بود، کار آنان به جایی رسیده بود که ترس از فریادهای "الله اکبر و لله الحمد"، تمامی وجودشان را فرا گرفته و هر آنچه را که داشتند رها می ساختند و پا به فرار می گذاشتند و به دنبال جان پناهی برای خود می گشتند..

در این هنگام بود که برایشان آشکار گشت که با این وضعیت، و با زنده ماندن حرکت اسلامی، نه تنها نمی توانند اسرائیل را گسترش دهند بلکه کیان اسرائیل نیز به خطر افتاده و بساطش برچیده خواهد شد.. لذا چاره‌ای نیست جز آنکه برای حفظ حیات و امنیت و استقرار اسرائیل و گسترش دلخواه آن، این حرکت اسلامی به فنا رود و نابود گردد... (بدین ترتیب، مترجم) دستور انحلال جماعت اخوان المسلمین از سوی صلیبی‌های صهیونیست از گرد راه رسید و سپس، رهبر حرکت شهید گشت و سایر وقایع به وقوع پیوست.

۵۸- در سال ۱۹۴۸، آن‌گاه که مصر تصمیم به جنگ با اسرائیل گرفت، شورای امنیت سازمان ملل، کشورهای درگیر جنگ را تحریم تسلیحاتی نمود (البته ناگفته پیداست که این تحریم صرفاً بر علیه کشورهای عرب بود چراکه اسرائیل خود را پیشتر برای جنگ آماده نموده بود) و مصر با تشکیل شورایی جداگانه، که اختیارات بی حد و حصری داشت، جهت تامین جنگ افزار از شرکت های ثالث و به صورت محرمانه، به دنبال دور زدن این تحریم ها بود اما در این بین اسلحه‌های به آنان قالب گردید که تاریخ مصرف خود را از دست داده بودند، مترجم

برخورد با حرکت به گونه‌ای بسیار شدید به انجام رسید و حدّت این قساوت‌ها بسیار فراتر از حد انتظار بود... هیچ‌یک از اعضای دعوت، توقع آن را نداشت که دعوت از آزار و اذیت‌ها در امان بماند چرا که بر اساس سنن جاری در زمین، این امر از محالات است (و ممکن نیست که جاهلیت به گونه‌ای مسالمت آمیز با دعوت کنار آید، مترجم) اما آنچه که توقعش نمی رفت این بود که آزار و اذیت‌ها بدین حد وحشیانه صورت پذیرد... این که در ملاً عام و در روز روشن، رهبر جماعت هدف گرفته شود و تمامی بیمارستان‌ها با دستور و نقشه‌ی دولت از پذیرش خودداری ورزند تا از شدت خون‌ریزی جان سپارد، این که هزاران تن از جوانان در زندان‌ها به گونه‌ای وحشیانه شکنجه گردند؛ وحشی‌گری‌ای که حتی از حیوانات درنده هم سر نمی زند... هیچ‌یک از این موارد در محاسبات نیامده بود و هیچ‌کس گمان نمی برد که چنین حوادثی به وقوع بپیوندد.

هیچ چیزی نمی تواند درنده‌خویی‌های این آدمیان درنده را توجیه نماید و هرچه هم تلاش نمایند تا زیر عناوینی چون حفظ امنیت و استقرار ملی، و از بین بردن فتنه و آشوب و موارد مشابه بر جنایت‌هایشان سرپوش بگذارند موفق نخواهند شد زیرا این مسایل، نمی توانند حقیقت را در دنیا و قیامت مخفی نگه دارند:

﴿يُوفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾

«در آن روز الله جزای واقعی آنان را بی‌کم‌وکاست بدیشان می‌دهد، و آگاه می‌گردند که الله حق آشکار است.»
(النور: ۲۵)

اما سوال ما در مورد جنبه‌ی دیگر قضیه می باشد: آیا حرکت بر مدار منهج و برنامه‌ی صحیح سیر می کرد یا آنکه در آن تعجیل صورت گرفته بود؟

بی‌گمان کسی چنین نمی اندیشد که اگر حرکت، مسیری دیگر را بر می‌گزید از گزند دشمنان در امان می ماند زیرا پیشتر مشاهده نمودیم که هنگامی که شعیب علیه السلام به ثروت‌مندان قوم خویش اعلام نمود که صبر پیشه کنند تا آنکه الله در بین آنها داوری نماید واکنش‌شان چگونه بود:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾

«و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد، و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا الله میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است * اشراف و سران متکبر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید، شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟!» (الأعراف: ۸۷-۸۸)

هرگز، جاهلیت هیچ‌گاه وجود دعوت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در کنار خود بر نمی‌تابد و هیچ‌گاه با آن از در مصالحه وارد نگشته و تحملش نمی‌نماید.

و نمی‌گوییم که اگر حرکت بر مسیر صحیح استقامت می‌ورزید از آزار و اذیت‌هایی که ممکن بود به سر حد شکنجه و قتل رسد رهایی می‌یافت زیرا جماعت اصحاب رضی الله عنهم که با توجیهاات گام به گام وحی، و زیر نظر رسول -الله صلی الله علیه و آله پرورش یافته بودند و بر عظیم‌ترین و والاترین منهج قابل تصور برای یک حرکت گام بر می‌داشتند از آزار و اذیت‌ها در امان نماندند و سختی‌ها و محنت‌هایشان به وادی شکنجه و آوارگی و قتل و گرسنگی کشیده شد... بنابراین، گام برداشتن بر مسیر صحیح به منظور در امان ماندن ره‌روان دعوت از سختی و محنت نیست بلکه به خاطر خود دعوت و ذات دعوت است، به خاطر این است که درخت تلاش‌هایش به ثمر بنشیند و رسالتش را به نحو احسن به سرانجام مقصود برساند.

(در عصر رسول‌الله صلی الله علیه و آله، مترجم)، حرکت به شدت مورد معالجه و درمان قرار گرفت و پس آنکه پایه و شالوده‌ی آن بر مبنایی مستحکم و استوار بنا نهاده شد، افرادی مخلص به بار آمدند که آماده‌ی جان‌سپاری در راه الله گشته بودند و تمامی محنت‌ها را شجاعانه و به خاطر دعوت به سوی الله پذیرا بودند و به جان می‌خريدند؛ افرادی از این مکتب سر برآوردند که اُخوت ایمانی چنان در میان‌شان ریشه دوانده بود که با برادری نسبی برابری می‌نمود و حتی از آن نیز فراتر رفته بود و به سبب ترس از الله، پاک‌ترین تعاملات و برخوردها را با یک‌دیگر به نمایش می‌گذاشتند و پوسته‌ای از تلاش و کوشش و جدیت و مثبت‌اندیشی آنان را احاطه نموده بود، اما تمامی این موارد، برای پایه‌ی اصلی و اساسی دعوت، صفات لازم‌اند و نه کافی! و صرف وجود این ویژگی‌ها برای شکل‌گیری هسته‌ی مورد نظر کفایت نمی‌کند... زیرا آن فدائیان، صرفاً افرادی پاک و مطهر نبودند که جان‌هایشان را نذر الله کرده باشند...

آنان خود دعوت بودند!! دعوتی که به دنبال آن بود تا تمامی امت را که به سبب دوری از راه و طریق الله، گرفتار حقارت و خواری شده بود نجات داده و رهایی بخشد و این همان چیزی است که به شدت مورد نیاز است. در فصل آینده، درباره‌ی تربیت مورد نظر خود سخن خواهیم راند؛ خواه این تربیت در مورد هسته‌ی اصلی باشد و خواه برای توده‌ها و عوام مردم که دعوت به وسیله‌ی آنها به حرکت در می‌افتد... اما در اینجا، علل شتاب‌زدگی و پیامدهای آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

جنبش امام شهید، در توجه به توده‌ها پیش از شکل‌دهی به هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت، و حرکت نمودن با تکیه بر آنان پیش از تکمیل نمودن آگاهی‌شان نسبت به اسلام و مفاهیم اسلامی، و درگیر شدن با قدرت‌های حاکمه در نبردی نابرابر، هم‌چنان به پیش می‌راند... و این وضعیت، پیامدهایی را با خود داشت که بیشتر آنها به سود دعوت نبود... به سبب آمیخته شدن مسایل مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با مسأله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، ظلمت و تاریکی حول آن استمرار یافت، اگر نگوییم که بیشتر شد، در حالی که می‌بایست ابتدا در قلوب مردم -

و یا حداقل در قلب دعوت‌گران - چنین ریشه کند که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، در درجه‌ی اول و با صرف نظر از نتایج سیاسی و اقتصادی و اجتماعی‌ای که از آن سرچشمه می‌گیرد، بندگی و پرستش خالصانه‌ی الله است و تمامی این مسایل (سیاسی، و اقتصادی، و اجتماعی و...) مترجم) در زمان مقرر، و در هنگامی که موعدشان فرا رسد با الهام از «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، نشأت گرفته و از آن منبعث می‌گردند، (به عبارت دیگر، مترجم) این مسایل از قضیه‌ی اصلی (که همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌باشد، مترجم) پیشی نمی‌گیرند و از آن جدا نمی‌شوند و حتی در موازاتش نیز حرکت نمی‌نمایند (بلکه در ارتباطی عمیق و تنگاتنگ با آن گام بر می‌دارند، مترجم).

و فراموش نکنیم که پیش از آنکه آگاهی اسلامی توده‌ها تکمیل گردد، اگر نگوییم پیش از آنکه آگاهی اسلامی در آنان به وجود آید، اگر در حرکت با آنها شتاب به خرج دهیم، احزاب و تشکیلات سکولار را دچار ناراحتی و پریشانی می‌سازیم زیرا مردمی که پیشتر در اختیارشان بوده‌اند اکنون از حوزه‌ی آنان خارج شده و وارد فضای حرکت اسلامی گشته‌اند، این جاست که این تشکیلات به صورت تدریجی، حرکت اسلامی را از مسیر اصیل و اصلی‌اش منحرف ساخته و آن را با چالش‌های مختلف مواجه می‌سازند و می‌گویند: برنامه‌هایتان را که می‌خواهید با آن، مشروعیت را از ما سلب نمایید و آن را بر تن خود بپوشانید روی میز بگذارید!، و وادارش می‌سازند تا به دنبال ارائه‌ی برنامه‌هایی باشد که به این چالش‌ها پاسخ دهد و بدین ترتیب، آن را از پرداختن به اولین رسالتش که همانا، تبیین و تشریح «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است باز می‌دارند.

آگاه باشید که مسأله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» - در مراحل ابتدایی شکل‌گیری حرکت - هیچ‌گاه در افرادی که بر مسیر صحیح گام بر می‌دارند چنین ذهنیتی ایجاد نمی‌نماید که این قضیه با نتایج مادی و دنیوی که از آن منبعث می‌گردند پیوند و ارتباط دارد، به عبارت دیگر، آنان را امیدوار نمی‌سازد که در دنیا، قدرت و استقرار سیاسی و رفاه اقتصادی و منزلت اجتماعی به دست آورند، هر گز و هرگز چیزی از مظاهر دنیا را با خود پیوند نمی‌زند و سرنوشت پیروان آن، همان سرنوشت ساحران فرعون است که ایمان آوردند و کشته شدند و بر صلیب آویخته گشتند، و یا همان سرنوشت اصحاب الاخدود است که ایمان آوردند و زنده زنده در آتش، سوزانده شدند... و آنان برای انسان‌های پس از خود به الگوهایی کمال یافته تبدیل شدند و همان چیزی نصیب‌شان گشت که بدان رضایت داده بودند؛ آری، دست‌یابی به خشنودی الله و باغ‌های جاویدانی که زیر پایشان، نهرها جاری است. اما شتاب در گرد آوردن توده‌ها و تعجیل در حرکت نمودن با اتکالی بر آنها قبل از طی نمودن فرایند بلوغ تربیتی، و حتی پیش از آنکه هسته‌ی اصلی دعوت به تکامل رسد، همان چیزی است که سبب به وجود آمدن این تاریکی متراکم حول قضیه‌ی اساسی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌گردد و تمام هم و غم دعوت و اصل کار آن، در این خلاصه می‌گردد که تطبیق اسلام در جامعه، همان دارویی است که تمامی مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌ای که (در نتیجه حاکمیت جاهلیت به وجود آمده و، مترجم) امروزه مردم با آن دست و پنجه نرم می‌کنند را درمان می‌

کند و در نتیجه، پیوسته در پی یافتن برنامه‌های عملی برای مقابله با چالش‌هایی است که سکولارها مطرح می‌نمایند.

این که اسلام راه حل مشکلات است حقیقتی است الهی که **الله تعالی**، خود عهده‌دار آن گردیده و بدان وعده داده است و ایمان داریم که وعده‌ی الهی، وعده‌ی حقی است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.» (الأعراف: ۹۶)

اما این که این راه حل به محض رسیدن اسلام گراها به قدرت، محقق شود و به واقعیت پیوندد چیزی است که دلیلی از قرآن و وقایع تاریخی جهت تایید آن یافت نمی‌شود، زیرا مسلمین در مدینه، پس از آنکه به قدرت رسیدند و دولتی اسلامی تاسیس نمودند که بر اساس «**مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**» حکم می‌نمود، تا سالیان سال از مشکلات شدید و حادی رنج می‌بردند و این وضعیت تا زمان خلافت عمر رضی الله عنه ادامه یافت در حالی که در تمامی این سال‌ها، مردم بر مشکلات صبر پیشه نموده و استقامت ورزیده بودند زیرا که آنان مومن بودند و جان‌هایشان را نذر دعوت کرده و چشم به آخرت دوخته و خود را به متاع حیات دنیوی نیاویخته بودند و این همان چیزی بود که سبب گشت دعوت در زمین استوار شود و تمکین و استقرار یابد و در کرانه‌ها منتشر گردد.

اگر از همان روز اول، رسول **الله تعالی**، این گونه به مردم وعده می‌داد که چنانچه اسلام بر مسند قدرت بنشیند تمام مشکلات دنیایشان مرتفع گشته و در ناز و نعمت غلت می‌خورند، آنان به هنگام مواجهه با مشکلاتی که در همان بدو تاسیس، گریبان گیر دولت اسلامی گشت و تا سالیان سال به طول انجامید، صبر پیشه نمی‌نمودند و استقامت نمی‌ورزیدند و در نتیجه، به آن قدرت عظیمی که سیمای زمین را متحول ساخت مبدل نمی‌گشتند... و آن گاه که به مردم - همان کسانی که قلب‌شان در انحصار «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» قرار نگرفته است - چنین القاء نماییم که به محض رسیدن مسلمین به قدرت، تمامی مشکلات در آن واحد مرتفع خواهد گشت، و سپس سالیان متمادی مسلمین حکومت کنند و مشکلات هم‌چنان پابرجا بوده و حل نشده باقی بمانند، و حتی در نتیجه‌ی جنگ‌ها و فشارهای تحمیلی از سوی دنیای صلیبی صهیونیستی، روز به روز افزون شوند آیا این مردمانی که نه از باب عبودیت و بندگی خالصانه‌ی **الله تعالی**، بلکه از درب طمع مصالح دنیوی وارد قضیه گشته‌اند هم‌چنان صبر پیشه خواهند کرد؟! و آیا در برابر سختی‌ها و محرومیت‌ها و جهاد سخت و جان‌کاه صبوری می‌ورزند تا وعده‌ی **الله تعالی** در زمان تعیین شده محقق گردد یا آنکه بر علیه حکومتی که به خاطر تحقق مطالبات‌شان بدان رای داده و صندوق‌های رای را به نامش کرده‌اند اما نتوانسته به آمال‌شان جامه عمل بپوشاند سر به شورش می‌نهند و بر آن می‌شورند؟

به تاکید، وجود دعوت در درجه اول و پیش از هر چیزی بدین خاطر است که واجبات خالق بر بندگان و لزوم عبادت خالصانه برای **الله تعالی**، و التزام به اوامر صادره از سوی ایشان را بیان نماید بدون این که بر منافع مادی و

دنیوی که از اخلاص در عبادت الله ناشی می‌گردد متمرکز شود، در اینجا بحث پاداش اخروی مطرح است و به همراه آن، بایستی این نیز ذکر گردد که الله به صورت اختصاصی به این امت وعده داده که در زمین به قدرت می‌رسد و استقرار می‌یابد و زندگانی دنیای‌اش تامین می‌گردد اما این امر، شرطی واضح و روشن دارد: این که افراد امت، الله را به صورت انحصاری مورد پرستش قرار داده و عبادات را خالصانه برایش بر جای آورده‌اند، و به صرف اینکه به سوی صندوق‌های انتخاباتی روان گردند و اکثریت آراء را از آن خود سازند و به قدرت دست یابند (این تمکین و استقرار و تامین زندگی دنیوی، مترجم) به دست نمی‌آید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾

«الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان‌گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است و همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند.» (النور: ۵۵)

بی‌شک اگر به دنبال تحقق شرط مذکور باشیم، دعوت بسیار آهسته و کند به پیش رفته و در اندک زمان، توده‌ها به دور آن جمع نمی‌گردند اما تنها در این شرایط است که به سبب برنامه‌ی ربانی و سنن الهی، تمکین و استقرار صحیح و درست آغاز می‌گردد و قدر الله محقق می‌شود:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.»

(یوسف: ۲۱)

سپس ظلمت و تاریکی (و گرد و غبار نشسته بر مسأله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، مترجم)، بار دیگر از دو جهت افزون گشت و آن، هنگامی بود که برخی از گروه‌های زیر مجموعه‌ی جنبش امام شهید، در درگیری‌های خونین با قدرت حاکمه وارد گشتند و برخی دیگر به پارلمان راه یافتند!

خشم صلیبی‌های صهیونیست از جنبش اسلامی، به همراه برخی عوامل دیگر سبب شد که در سیاست‌های جهانی، تغییراتی شدید به وقوع بپیوندد که در اینجا مجال بسط و تشریح آن وجود ندارد اما لازم است که به آنچه که به عالم اسلامی اختصاص دارد اشاره‌ی سریع و گذرایی داشته باشیم.

پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵)، در حالی که بریتانیا و فرانسه، خسته و زخمی از جنگ فارغ شدند، آمریکا در نهایت سلامتی و تندرستی قرار داشت و آسیب‌چندانی از جنگ متحمل نگشته بود و همین باعث شد که غرور بر قامت آمریکا مستولی گردد و خود را به عنوان رهبر دنیای آزاد به جهانیان معرفی نماید و در مناطق تحت سیطره‌ی خویش به نفوذ بریتانیا و فرانسه خاتمه داده و رهبران دست‌پروده‌ی خود را به ریاست آن مناطق برگزیند، و هم‌زمان با آن، برخی قهرمانی‌های نمایی و پوشالی نیز به نمایش در حال اجرا اضافه گرداند و چنین به جهانیان القاء نماید که آمریکا، نابودگر استعمار و منجی عالم بشریت از دست شرارت‌های استعمار می‌باشد... اما این بازی که در ظاهر با نتایج حاصل از جنگ، بسیار منطقی به نظر می‌رسید در ورای خود هدفی پنهان را دنبال می‌نمود که با هم‌دستی صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها چیده شده و مورد برنامه‌ریزی قرار گرفته بود، پس از آنکه دشمنان مشاهده نمودند که اولین ضربه‌ای که بر جنبش وارد آورده بودند و طی آن امام شهید را به قتل رسانده و با درنده‌خویی‌های هرچه تمام‌تر به شکنجه‌ی جوانان پرداخته بودند زیاد کارساز نبوده و بالعکس، بیشتر بر آتش جنبش افزوده و نفوذ آن را در کرانه‌ها گسترش داده است چنین هدف‌گذاری نمودند که به منظور حمایت از امنیت و استقرار اسرائیل و گسترش دلخواه‌ی در سرزمین اسلامی، جنبش‌های اسلامی منطقه‌ی عربی، به گونه‌ای اختصاصی مورد هجوم واقع شده و نابود گردند.

و برای دستیابی به این مهم، رهبران مورد نظر خود را که همه از نظامیان بودند انتخاب نمودند و البته هر شخص نظامی، صلاحیت مورد نظر آنان را نداشت و حتماً می‌بایست سه شرط اصلی و اساسی در وجود وی یافت می‌شد و در صورت وجود این شروط، اگر ویژگی‌های دیگری نیز بر وی افزون می‌گشت مشکلی به وجود نمی‌آورد: وی باید جنون ریاست می‌داشت، و صاحب قلبی درنده‌خو می‌بود و در نهایت تنفر و کراهت از اسلام به سر می‌برد... و به عنوان اولین نمونه - که مورد اعتماد آنان بود - می‌توان به "کمال آتاتورک" اشاره نمود.

و آن‌گاه که این صفات در شخص معینی یافت شود وی به صورت اتوماتیک و به شیوه‌ای وحشیانه، به سمت قلع و قمع جنبش‌های اسلامی روان می‌گردد و البته با این وجود نباید گمان بریم که این مسایل به صورت تصادفی و برنامه‌ریزی نشده انجام می‌شد بلکه برای آن جلساتی تشکیل می‌گشت و در آنها، چگونگی سرکوب جنبش‌های اسلامی^{۵۹} و قتل رهبران و فرماندهان جنبش، و دستگیری و بازداشت هزاران تن از جوانان، و شکنجه‌ی وحشیانه‌ی آنان - که بدن هر انسانی از شنیدن آن به لرزه می‌افتد - مورد بحث و بررسی قرار می‌گرفت.. و این جاست که حکمت! انتخاب حاکم نظامی به جای حاکم مدنی آشکار می‌گردد، زیرا با وجود یک نظامی می‌توان مجوز هر چیزی را صادر نمود و آن‌را موجه جلوه داد؛ مسائلی از قبیل احکام نظامی، دادگاه‌های نظامی، خشونت بی حد و حصر، و شدت و قساوت روش‌های انجام کار و ...، اما غیر نظامیان بر راس قدرت بنشینند، جرات و جسارت

۵۹- هم‌چنان‌که با ترتیب دادن حادثه‌سوء قصد به جان جمال عبدالناصر، قتل‌عام ۱۹۵۵-۱۹۵۴ را راه انداختند و مسائل از این دست بسیار است.

ارتکاب چنین درنده‌خویی‌هایی را ندارند و حس انتقام این‌گونه در درونشان مأوا نمی‌گزیند و چنین شدت و خشونت‌هایی از خود به نمایش نمی‌گذارند.

بدین ترتیب در تمامی مکان‌هایی که در آنها نظامیان به قدرت رسیدند، قتل‌گاه‌هایی برای مسلمین بر پا گشت و طبیعتاً این مسایل، ممکن نیست که تصادفی رخ دهند و به یک‌باره به وقوع بپیوندند و بی‌شک در پس پرده آن، برنامه‌ریزی‌ها و نقشه‌های دقیقی طراحی گشته بود، و (در نتیجه، مترجم) منطقه با چنان شکنجه‌هایی آشنا گشت که تاریخ، نظیر آن را صرفاً در دادگاه‌های تفتیش عقاید در آندلس به خود دیده بود و (ناگفته پیداست که، مترجم) هدف اصلی این خشونت‌ها، نابودی کامل اسلام بود... ضربات یکی پس از دیگری بر پیکره‌ی امت فرود می‌آمد و هنوز چند سالی - و گاهاً چند ماهی - نگذشته بود که قتل‌گاه‌های مختلفی در اینجا و آنجا به وجود آمده بود و صدایش، تمامی عالم را پُر کرده بود و صلیبی‌های صهیونیست در اوج خوشحالی، با آهنگ آن می‌رقصیدند و در حالی که دست‌هایشان را در هوا به حرکت در می‌آوردند از خوشحالی این که فرزندان در انجام مسولیت محوله‌ی مادر مهربان‌شان! به کسب موفقیت نائل آمده بودند در پوست خود نمی‌گنجیدند.^{۶۰}

۶۰- به نقل از کتاب "سید قطب و بیداری اسلامی"، تالیف فایز ابراهیم محمد، شهید سید قطب، علل ورود خود به جماعت اخوان المسلمین را در دو حادثه می‌بیند:

حادثه‌ی اول: شهید شدن امام بنا رحمته الله علیه

سید می‌گوید: "تا زمانی که به آمریکا نرفته بودم، درباره‌ی اخوان المسلمین چندان اطلاعی نداشتم... در سال ۱۹۴۹ که شهید حسن البنا به شهادت رسید، من آنجا بودم. در آنجا سر تیترو روزنامه‌های آمریکایی توجهم را به خود جلب نمود، همچنین روزنامه‌های انگلیسی هم که به آمریکا می‌آمد، توجه زیادی به موضوع اخوان المسلمین و ناسزاگویی به آن داشتند. من احساس کردم که آمریکا و انگلیس از شهادت امام حسن البنا و انحلال جماعت اخوان المسلمین بسیار راضی‌اند و به روشنی احساس راحتی می‌کردند. در آنجا دیدم که روزنامه‌ها سخن از خطرهای این جماعت بر علیه مصالح غرب در منطقه دارند، و نیز این که تمدن و فرهنگ غرب توسط این جماعت مورد تهدید قرار گرفته است."

سید رحمته الله علیه، شادمانی و پایکوبی آمریکایی‌ها را در به شهادت رسیدن حسن البنا چنین تعریف می‌کند:

«در ۱۳ فوریه ۱۹۴۹ در یکی از بیمارستان‌های آمریکا در شهر سانفرانسیسکو روی تخت دراز کشیده بودم، شهر را غرق سرور و شادی دیدم، چراغ‌های رنگارنگ و مزین نصب شده بر در و دیوار، و ساز و آواز و رقص سراسر شهر را فراگرفته است، پرسیدم: امروز چه خبر است؟ گفتند: دشمن مسیحیان - حسن البنا - امروز در شرق کشته شده است، با خود اندیشیدم که این چه شخصیتی است که به خاطر قتلش این همه شور و هلهله در شهر به وجود آورده‌اند و پی بردم که باید مردی مخلص و دعوتش، دعوتی بر حق باشد.»

حادثه دوم: کوشش‌های یک مأمور اطلاعاتی انگلیسی به نام «جیمز هیوارث دن»، در جهت برحذر داشتن سید از خطر اخوان المسلمین.

این شخص از انگلیس به مصر آمده بود و در دانشگاه قاهره تحصیل کرده و به هدف کمین و جاسوسی و جمع‌آوری معلومات نسبت به مسلمانان کسب اطلاعات می‌کرد، و این هنگامی بود که اکثر سفارت‌خانه‌های غربی - به حد توان خود - دام‌هایی را برای صید دانشجویان مشرق‌زمین گسترانیده بودند. این فرد نیز، از همان قماش بود که پس از چندی ادعای مسلمان شدن نمود، و اسم «جمال الدین دن» را بر خود نهاد و با زنی به نام «فاطمه» در مصر ازدواج کرد و سپس مصر را به قصد آمریکا ترک گفت و در آنجا به عنوان مدرس دانشگاه مشغول به کار شد.

یک روز در آمریکا سید را به خانه‌اش دعوت کرد. هر چند که این اولین دیدارشان نبود؛ زیرا «دن» سید را در آمریکا بیش از یک بار برای مصالح اطلاعاتی انگلیس ملاقات نمود و او را در این زمینه تشویق می‌کرد!

سید می‌گوید: «به دو دلیل دعوتش را پذیرفتم: یکی اینکه این مرد انگلیسی، فرزندان خود را با نام‌های مسلمانان اسم‌گذاری کرده بود... محمد، علی، احمد و... و دیگری اینکه به من گفته بود که حاضر است کتاب «العدالة الاجتماعية في الاسلام» را در قبال هزار دلار به زبان انگلیسی ترجمه کند. اما سید این پیشنهادش را رد کرده و کتابش را به مستشرقی به نام «هاردی» در دانشگاه «هالیفاکس» داد تا آن را به طور رایگان ترجمه کند.»

از این اوضاع دردناک، دو گروه کاملاً متفاوت - و بلکه متضاد - و غیر هم جهت سر برآوردند؛ گروه اول جوانانی بودند که خشونت بی حد و حصر و ددمشانه نظامیان، آنان را به خشم آورده بود و تصمیم گرفتند که خشونت را با خشونت پاسخ دهند و چنین پنداشتند که مقاومت مسلحانه، سرانجام بر خشونت نظامیان غلبه نموده و آنان - و یا بزرگان‌شان - را وادار می‌سازد تا روش و منش خود را متحول سازند و تغییرش دهند، و گروه دوم، سال‌خوردگانی بودند که ضربات متعدد، آنان را فرسوده ساخته و از پای آورده بود و در نتیجه، تا جایی که امکان داشت تنزل نمودند و بیشترین مسالمت را به خرج دادند و تصمیم گرفتند وارد بازی انتخابات گردند تا دیگر کسی برچسپ خشونت‌گرا و صلح‌ستیز را بر آنان نزند.. و هر دو دسته سبب شدند تا تاریکی هر چه بیشتری، قضیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را در خود گیرد.

با صرف نظر از تمامی توجیهاتی که هر دو گروه در اتخاذ تصمیم خود بدان استدلال می‌نمایند، در اینجا ما به آثار برخاسته از شتاب موجود در بدو جنبش می‌پردازیم، و مسایلی را بر می‌شماریم که موانع و مشکلات جدیدی را به مشکلات قبلی افزون ساخت و به جای آنکه جنبش را به جلو راند سبب تاخیر نتایج آن گشت، هر چند که این مسایل از دیدگاه باورمندان، به عنوان گام‌های لازمی به حساب می‌آمدند که برای حرکت مفید بود و سبب نزدیکی‌اش به اهداف تعیین شده می‌گشت.

اگر چنین فرض کنیم که وضعیت کنونی دعوت، با وجود برخی اختلافات، با اوضاع مسلمین در مکه بیشترین شباهت را دارد، در نتیجه، استفاده از خشونت و پناه بردن به آن نه تنها کمکی به دعوت نمی‌کند (و به روشن ساختن مساله برای مردم و تبیین آن منجر نمی‌شود، مترجم) بلکه تاریکی‌های حول دعوت را افزون ساخته و آن را در نگاه جامعه تیره‌تر می‌سازد، و فراموش نکنیم که بیان حقیقت قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، خواه برای هسته‌ی اصلی

سید می‌گوید: «گفتگو را پیرامون اوضاع و احوال شرق و آینده‌ی آن پی گرفتیم و صحبت بالا گرفت، از مصر و نهضت اخوان المسلمین - که بیشتر سخنان در همین مورد بود - سخن به میان آمد. از حسن البنا و نهضت نیرومندی و تحرکاتی که در جماعت اخوان به وجود آورده بود، مفصل سخن گفت و ادامه داد که چه هزینه‌هایی برای خاموش کردن این جنبش مصرف کرده‌اند». وی ادامه داد: «اگر این جنبش پیروز شود و زمام حکومتی مصر را به عهده بگیرد، جای پایی برای ما نخواهد بود».

«انتظار من از جوانان دانشجوی امثال شما این است که به این جنبش امکان جلوس بر اریکه‌ی زمامداری حکومت را ندهید».

سید می‌گوید: «با خود گفتم: اکنون حق برایم آشکار شد و در حقیقت حرکت اخوان یقین کامل پیدا کردم و در پیش‌گاه الله هیچ عذری برای عدم متابعت نداشتم؛ نهضتی که در نابودی رهبرش، آمریکا می‌رقصد و جشن می‌گیرد و انگلیس، با تجهیز قوا - حتی در داخل آمریکا - به مبارزه با اخوان برمی‌خیزد، تصمیم قطعی گرفتم به محض برگشتن به مصر، به این جماعت بپیوندم».

«دن» در سال ۱۹۵۰ کتاب خطرناکی را تحت عنوان «التیار السياسية و الدينية في مصر الحديثة» تألیف کرد و در آن از حرکت اخوان بسیار سخن گفت، و خطرش را برای دنیای غرب گوشزد کرد و آنان را شدیداً برحذر داشت و جهت‌پیکار و مقاومت در برابر اخوان دعوت نمود، سید این کتاب را در آمریکا مطالعه کرد و کینه‌ی غربیان با حرکت اخوان و کوشش مستشرق «دن» در جهت شعله‌ور ساختن آتش این کینه بر او آشکار شد. چنانچه خود می‌گوید:

«از سخن گفتن پیرامون خطر این جماعت برای مصالح فرهنگ و تمدن غرب در منطقه و خصوصاً انتشار کتاب «التیار السياسية و الدينية في مصر الحديثة» نظرم متوجه اهمیت این جماعت شد، و فهمیدم که تا چه اندازه صهیونیسم و استعمار غرب، آن را برای خود خطرناک به حساب می‌آورند»، مترجم.

دعوت و خواه برای توده‌ها، در سرتاسر حرکت، عنصری اساسی بوده و اگر این مسأله در ذهن و رفتار مردم به خوبی جای نگیرد و تبلور نیابد ممکن نیست که پیشرفتی حقیقی در مسیر دعوت به وجود آید.

و اگر پیش از آنکه مبحث "مشروعیت" را برای مردم شکافته و حد و مرزهای آن را بیان نماییم به نبردی نابرابر با قدرت حاکمه ورود کنیم، دو مسأله رخ می‌دهد که به دعوت، آسیب جدی وارد می‌آورد:

اول این‌که: پس از مدتی - کم یا زیاد که از درگیری سپری می‌گردد - مسأله به مسأله‌ی "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب" مبدل شده و قضیه‌ی اساسی‌ای که تمامی درگیری‌ها حول آن رخ داده و به خاطر آن صورت گرفته فراموش می‌گردد و یا به حاشیه رانده می‌شود؛ قضیه اصلی‌ای که نشان می‌دهد معبود حقیقی آدمیان کیست، آیا **الله** تعالی است یا خدایان پوشالی؟ این مسأله‌ی بنیادین، مجموعه‌ای دیگر از مسایل را در بطن خود می‌پروراند که از اصل آن نشات می‌گیرند: این که چه کسی بایستی مصدر تشریح و قانون‌گذاری باشد: **الله** تعالی یا بشر؟ چه کسی بایستی برای آنان ارزش‌گذاری کند و ارزش‌ها و مبادی را مشخص سازد؟ چه کسی بایستی معیارها را تعیین کرده و برنامه‌ی زندگی آدمیان را ترسیم نماید؟ این قضایا - از روزی که انسان بر این کره‌ی خاکی قدم نهاده تا زمانی که قیامت برپا می‌گردد - موضع و نقطه‌ی درگیری میان اسلام و جاهلیت، و حق و باطل است و تمامی پیامبران به خاطر این امر مبعوث شده‌اند و وحی به خاطر آن نازل گشته و بهشت و جهنم برای آن برپا شده است.

دوم این‌که: با دست‌ان خود، این فرصت خطرناک را برای دشمنان اسلام مهیا می‌سازیم که در برابر مردم چنین وانمود نمایند که آنان با اسلام سرستیز ندارند بلکه با تروریسمی مقابله می‌کنند که هیچ ارتباطی با اسلام نداشته و جای‌گاهی در این دین ندارد و این‌گونه است که پس از مدت‌زمانی کم یا زیاد، توده‌ها به تصدیق و تایید آنان می‌پردازند و خسارتی بس عظیم به دعوت وارد می‌آید، زیرا این مسأله سبب می‌شود که موقف و دیدگاه حقیقی دشمنان در نظر مردمان پنهان مانده و تبلور حقیقی قضیه‌ی مشروعیت در ذهن آنان به تاخیر افتد در حالی که این مبحث، از اساسی‌ترین مسایلی است که در نهایت، سرنوشت درگیری و کشمکش میان اسلام و جاهلیت بدان بستگی می‌یابد.

و همچنین زمانی که به بازی دموکراسی ورود می‌نماییم در قضیه‌ی «**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**» به شدت دچار خسارت شده و متضرر می‌گردیم...

اولین زیانی که بر ما وارد می‌گردد این است که قضیه‌ای الزامی به مسأله‌ای اختیاری مبدل می‌شود که توده‌ها در مورد آن تصمیم گیرند در حالی که **الله** تعالی می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد)، هر کس هم از دستور الله و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.» (الأحزاب: ۳۶)

عبادت انحصاری الله که موضوع مسأله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌باشد بدین معناست که الله در اعتقاد، و مظاهر و شعائر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و حج و ... مترجم)، تنها معبود بوده و هم اوست که قانون می‌گذارد و ارزش‌ها و مبادی را تعیین می‌کند و برنامه‌ی زندگانی انسان را وضع می‌نماید... و این امر، اجباری بوده و مادامی که فرد، مسلمان باشد و به دین اسلام اعتراف بنماید در آن هیچ‌گونه قدرت اختیار و انتخابی از خود ندارد بلکه این مسأله برای هر فردی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان می‌راند الزامی است حتی اگر این فرد منافق بوده و از اسلام کراهت داشته باشد، و اگر چنین شخصی (که حتی در درون خود به اسلام رضایت نداده و منافق گشته، مترجم) از پذیرش شریعت الله خودداری ورزد با توجه به اینکه پیشتر شهادتین بر زبان وی جاری گشته (و آنکس که شهادتین را تلفظ نماید به عنوان مسلمان تلقی می‌گردد، مترجم)، به عنوان مرتد شناخته می‌شود:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾

«و می‌گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می‌کنیم، اما پس از این ادعاء، گروهی از ایشان روی گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان روی گردان می‌شوند.» (النور: ۴۷ - ۴۸)

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾

«اما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.» (النساء: ۶۵)

و اولین منکری که در بدو ورود به بازی دموکراسی مرتکب می‌شویم این است که این الزام و اجبار الهی را به مسأله‌ای مبدل می‌سازیم که برای آن از مردم درخواست فتوا می‌نماییم و در معرض آراء موافق و مخالف قرار می‌دهیم و به همراه آن، این فرصت را برای دیگران فراهم می‌آوریم تا بگویند: شما در اقلیت هستید و اقلیت، نمی‌تواند رای خود را بر اکثریت تحمیل نماید... و این جاست که عرصه، به صحنه‌ی رای‌گیری و نه الزام، مبدل گشته و منتظر می‌مانیم تا تعداد آراء موافق آن به حدی معین رسد تا بتواند فرصت اجرایی شدن را به‌دست آورد.

با صرف نظر از آنچه که جاهلیت در "الجزایر" در حق اسلام گراهایی که اکثریت آراء را کسب نموده بودند به انجام رساند - و این حادثه، عبرتی بسیار مهم برای افرادی است که مسیر دموکراسی را برای خود برگزیده‌اند - لازم است که مساله بر پایه‌ای دیگر و بر اساسی متفاوت استوار گردد... به تاکید، به اجرا گذاشتن شریعت الله

الزامی است الهی که هیچ ارتباطی به تعداد آراء نداشته و هیچ‌گونه فرصت انتخابی جهت رد یا پذیرش آن به مردم داده نمی‌شود زیرا آنان نمی‌توانند این امر را رد نمایند و در عین حال ادعای اسلام و مسلمانی داشته باشند!

و بایستی دانست که صرف نظر از توانایی یا عدم توانایی مسلمین جهت تحکیم شرع الله تعالی در زمین به سبب ضعف آنان و ناکافی بودن امکانات‌شان در برابر مردم، - همان‌گونه که مسلمین در مکه چنین شرایطی داشتند - تفاوت بسیار زیادی میان دو مسأله وجود دارد: این که اقامه و اجرای اسلام در زمین پس از مشیت و خواست الله تعالی، منوط به وجود تعداد معینی از مسلمین استوار و ثابت قدم باشد و آنان این توانایی را بیابند که این الزام الهی را در واقعیت زندگی عملی سازند، و این که اصل الزام زیر سوال رود و (تحکیم یا عدم تحکیم شرع الله تعالی، در مقام نظرسنجی قرار گیرد و، مترجم) مورد نظر خواهی واقع شود! .. و واجب است که دعوت بر این اساس بر مردم عرضه شود که این امر (یعنی حاکمیت شریعت الله تعالی، مترجم) الزامی الهی است و کسی که بدان راضی نباشد، در حکم الله تعالی، مرتد محسوب می‌گردد و با صرف نظر از وجود یا عدم وجود گروه و یا جماعتی که حاکمیت شریعت الله تعالی مطالبه کنند، تمامی مردم اعم از حاکمان و شهروندان، ملزم به محقق ساختن آن می‌باشند زیرا پس از آنکه الله تعالی با امر لازم الاجرا از بندگانش می‌خواهد که آن‌را به انجام برسانند دیگر وجودش منوط به مطالبه‌ی هیچ بنی بشری نخواهد بود.

و آن هنگام که در نمایش دموکراسی وارد می‌گردیم، این معنا و این برداشت در ذهن مردم رنگ می‌بازد - و یا حداقل، پویایی و پتانسل میدان‌داری خود را از دست می‌دهد - زیرا دموکراسی در همان ابتدای کار، پیش-فرضش این است که هیچ چیزی به صورت ذاتی، الزامی نبوده و تنها اکثریت آراء می‌تواند این الزام و اجبار را معین نماید.

خسارت و زیان دومی که در ورود به این بازی متحمل می‌گردیم این است که مسأله‌ی مشروعیت رنگ می‌بازد و ضایع می‌گردد، در دموکراسی مشروعیت از آن کسی است که اکثریت آراء را به خود اختصاص می‌دهد در حالی که این معیار، معیاری الهی نیست زیرا همان‌گونه که پیشتر اشاره نمودیم، شاخص ربانی همان تحکیم شریعت الله تعالی است و هر فردی که از تحکیم و اجرای شرع الله تعالی سر باز زند و بدان پشت کند از نظر اسلام هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد حتی اگر اکثریت آراء را نیز تصاحب نماید، و این جاست که راه دموکراسی از اسلام کاملاً جدا می‌گردد.

و آنگاه که وارد بازی دموکراسی می‌گردیم ناچاریم پذیرای مشروعیت فردی باشیم که حائز اکثریت آراء گردیده حتی اگر وی بر اساس شرع الله تعالی عمل ننماید زیرا این قاعده و اصل بازی است و نمی‌توانیم با آن مخالف و ورزیم و در این جاست که با ممنوعیت و محظوریتی عقیده‌ای مواجه می‌گردیم که عبارت است از مشروعیت بخشیدن به چیزی که الله تعالی آن‌را کفر خوانده، آری! تشریح به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ».

و اگر بارها و بارها در نهان و آشکار خود بگوییم که ما موافق حکم نمودن به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» نمی‌باشیم اما باز مجبوریم که به قواعد بازی احترام گذاشته و در مقابل آن گردن کج کنیم زیرا موافقت کرده‌ایم که بازی نماییم و فراتر از آن، در بسیاری از اوقات درخواست نموده‌ایم که به ما نیز اجازه بازی دهند و آن هنگام که ما را از این حق!! محروم داشته‌اند لب به اعتراض گشوده‌ایم.

و دشمنان‌مان نیز از فرصت درگیر شدن ما در بازی دموکراسی استفاده می‌نمایند تا ما را در تنگنا قرار دهند، آنان حلقه‌ی محاصره را تنگ‌تر می‌کنند و به ما می‌گویند: اگر در انتخابات ورود کنید و و پیروز نگردید و افرادی غیر از شما که به شریعت حکم نمی‌کنند حائز اکثریت آراء شوند چه موضعی خواهید داشت؟ و ما- در کمال ناباوری- جواب خواهیم داد: به رای ملت احترام می‌گذاریم!! می‌پرسند: اگر حکومت را در دست داشتید و ملت از شما روی برگرداند و به گروهی غیر از شما رای داد چه واکنشی نشان می‌دهید؟- در کمال ناباوری اما- باز هم می‌گوییم: به رای ملت احترام می‌گذاریم!! آیا حتی اگر رای ملت با آنچه که صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقرر فرموده نیز در تناقض باشد (باز هم بدان کردن می‌نهیید و بدان احترام می‌گذارید، مترجم)؟!!

آیا کم‌رنگ گشتن و تزییع شدن قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مسأله‌ی مشروعیت از این شدیدتر نیز می‌تواند اتفاق افتد؟

با این وجود، مادامی که بپذیریم وارد بازی گردیم ناچار به پذیرش قوانینش خواهیم بود زیرا اقتضای منطق نیز چنین است، اما اگر به هیچ وجه در این بازی شرکت نماییم این حق را برای خود محفوظ داشته‌ایم که قوانین ناشی از آن را نیز نپذیریم و آن گاه که به مردم می‌گوییم ما به این علت در دموکراسی شرکت نمی‌کنیم که قوانینش، مخالف اوامری است که صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بندگان را بدان ملزم ساخته، سخنان‌مان هم برای خود و هم برای دیگران کاملاً منطقی و پذیرفتنی خواهد بود.

و طبیعتاً آن گاه که این گونه سخن می‌رانیم، دشمنان‌مان در واکنش به ما می‌گویند: شما دموکراسی خواه نیستید! شما دشمنان مردم‌سالاری هستید! و ما نیز در پاسخ خواهیم گفت: هر آنچه می‌خواهید بگویید و بر زبان برانید، ما هیچ گاه نظامی که حق تشریح به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» را در همان ابتدا در دستان بشر قرار می‌دهد نخواهیم پذیرفت زیرا اگر آن را قبول نماییم دیگر مسلمان نمی‌باشیم! و آنچه که صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر ما نازل نموده، اسلام است نه دموکراسی، و آنچه که صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را ملزم به پذیرش آن فرموده، اسلام است و نه دموکراسی و آنچه که صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ما را بر آن بازخواست می‌نماید و مورد محاسبه قرار می‌دهد، اسلام است نه دموکراسی:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾

«بی‌گمان دین (حق و پسندیده) در پیش گاه الله اسلام است» (آل عمران: ۱۹)

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

«و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و در آخرت از زمره‌ی زیان-کاران خواهد بود.» (آل عمران: ۸۵)

درست است که در اسلام "شورا" وجود دارد اما این شورا چیزی جدای از دموکراسی بوده و به دنبال آن است که با طی نمودن مسیری صحیح، نص را به اجرا گذاشته و آن را تطبیق دهد و مسلمین تنها در چیزی اجتهاد می‌کنند که در مورد آن نصی وجود نداشته باشد.^{۶۱} اما دموکراسی در همان ابتدای کار، حاکمیت را در دست انسان قرار داده و آن را به عنوان حقی انحصاری و خاص برای الله به رسمیت نمی‌شناسد و چه فاصله‌ی زیادی میان دموکراسی آنان و شورای اسلامی وجود دارد:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آیا جویای حکم جاهلیت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» (المائدة: ۵۰)

توجه داشته باشید که اگر تنها خسارتی که از ورود به بازی دموکراسی به دست می‌آید تضييع قضيه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مسأله‌ی مشروعیت باشد همین امر برای دوری گزیدن از این بازی کفایت می‌کند، هرچند که ممکن است ورود ما به دموکراسی منافی جزئی نیز در پی داشته باشد و عدم شرکت در آن برای ما زیان‌هایی به بار آورد... اما از یاد نبرید که الله، شراب و قمار را با وجود منافی که - به تصریح قرآن - برای مردم در بر دارند باز هم تحریم نموده چرا که گناه و ضررهای آن از منافعش بسیار بالاتر است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخُمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾

«درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو در آنها گناه بزرگی است و منافی هم برای مردم در بر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است.» (البقرة: ۲۱۹)

و این قاعده‌ی فقهی می‌تواند در مواردی که نصی درباره‌شان نداریم راه‌گشای ما باشد، و مسأله‌ی پارلمان و داخل گشتن در آن، چیزی است که نصی در موردش وجود ندارد اما باریک‌اندیشی و ژرف‌نگری آگاهانه درباره‌ی قضیه، ما را بدان رهنمون می‌سازد که کم‌رنگ کردن و ضایع ساختن قضیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مسأله‌ی مشروعیت، تاثیری معکوس و وارونه بر دعوت داشته و آن را به عقب می‌راند زیرا دموکراسی، آگاهی توده‌ها را به نسبت دو قضیه اساسی دعوت دچار تشّت و پراکندگی می‌نماید: اول این که تحکیم و اجرای شریعت الله، الزامی ربانی بوده و در آن به آراء عمومی رجوع نمی‌شود و منشأ الزام و اجبارش، این نیست که اکثریت مردم بدان راضی باشند یا نباشند بلکه مصدر الزام این است که ما مسلمانیم و حتی صرف ادعای مسلمان بودن، این مسأله را لازم

۶۱- در فقه اسلامی، حد و مرز اجتهاد مشخص است و نیابستی در آن، حلالی حرام شود و یا حرامی به حلال تبدیل گردد و نباید با مقاصد شریعت در تعارض باشد، درست است که دایره‌ی اجتهاد بسیار وسیع بوده و تمامی مسایل جدیدی که در حیات امت به وجود می‌آید را در بر می‌گیرد اما این امر، کاملاً چارچوب‌بندی شده، و با قواعد و مقررات شرعی، منضبط گشته است.

الاجرا می‌سازد... مسأله‌ی دومی که دچار اشکال می‌گردد این است که مشروعیت در دین الله تعالی هیچ ارتباطی به تعداد آراء اکتسابی توسط شخصی خاص ندارد، تعداد آراء صرفاً زمانی معنا می‌یابد که می‌خواهیم شخصی را برای اجرا و تطبیق احکام الهی برگزینیم اما در حکمی که قرار است حاکم بدان عمل نماید و آن را اجرا کند هیچ‌گونه جای‌گزینی وجود نخواهد داشت زیرا پس از فرمان الله تعالی مبنی بر الزامی بودن تطبیق و تحکیم شریعت الهی، در نوع حکمی که قرار است در جامعه اجرا گردد احدی از مردم - چه حاکم و چه عامه مردم - اختیاری از خود ندارند و الله تعالی به گونه‌ای صریح و روشن، ایمان را از شخصی که از شریعت وی دوری‌گزینند نفی می‌نماید:

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ﴾

«آما، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند.» (النساء: ۶۵)

﴿وَمَا أَوْلِيكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾

«و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.» (النور: ۴۷)

این مسایل از مسایل اصلی و اساسی دعوت بوده و تا زمانی که توده‌ها به خوبی از آن آگاه نگردند و بدان ایمانی راسخ و استوار نداشته باشند پایگاه مردمی صحیحی، که امکان استواری حکومت اسلامی برپایه آن وجود داشته باشد، شکل نمی‌گیرد.. تمام جاهلیت‌های جهانی در سنگری واحد نشسته‌اند تا نگذارند حکم اسلامی در زمین اجرا گردد و در این شرایط بایستی ایمانی آگاهانه و استوار وجود داشته باشد تا در مقابل تمامی این فشارها مقاومت نموده و سرسختانه ایستادگی نماید، و تمامی تاریکی‌ها و گرد و غبارهایی که ذکر کردیم، هرچند که در خیال ما سبب نزدیکی راه باشند اما در حقیقت، دعوت را به تاخیر خواهند انداخت.

موارد مذکور، خلاصه‌ای سریع و گذرا بود بر دلایل و عواملی که سبب شتاب‌زدگی در حرکت معاصر شدند، و نتایج و پیامدهایی که از این شتاب‌زدگی حاصل گشتند؛ همان‌هایی که ما را بر آن می‌دارند تا در محاسبات ذهنی خود تجدید نظر نماییم و در جهت تصحیح آنها بکوشیم.

در فصل‌های آتی، از مورد تربیت مطلوب سخن خواهیم راند؛ تربیت مطلوب برای هسته‌ی اصلی و اساسی که عهده‌دار مسئولیت دعوت است و تربیت مطلوب برای پایگاه مردمی که لاجرم بایستی ایجاد گردد تا حرکت، در واقعیت زندگی و زمین تجلی یابد و به کمال رسد و به یاری الله تعالی به اهدافش نائل آید.

و در سخنان‌مان از گام‌های طی شده در منهج رسول‌الله صلی الله علیه و آله در دعوت کمک می‌گیریم؛ همان منهجی که نقطه‌ی اولیه و ابتدایی آن، ایجاد پایه و شالوده‌ای محکم و استوار بود که بناء (حرکت و دعوت) بر آن بنیان نهاده شود.

«چگونگی شکل گیری هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت»^{۶۲}

لازم به توضیح نیست که تمامی پیامبران، خود عنوان اصلی رسالت‌شان بوده‌اند و الگویی تمام عیار برای پیروان‌شان به حساب می‌آمدند و بر اصحاب‌شان واجب بود تا تمامی تلاش خود را جهت پیاده نمودن اقوال و افعال رسول در وجودشان به کار گیرند و کوشش نمایند تا اوامرش را به اجرا بگذارند و از آنچه نهی نموده برحذر باشند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

«و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان الله از او اطاعت شود.» (النساء: ۶۴)

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.» (الحشر: ۷)

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

«سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر الله برای شما است برای کسانی که امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.» (الأحزاب: ۲۱)

«فإذا نهيتكم عن شيء فاجتنبوه، وإذا أمرتكم بأمر فأنوا منه ما استطعتم»

(پس هرگاه شما را از چیزی نهی نمودم از آن دوری گزینید و اگر شما را به امری دستور دادم تا جایی که در توان دارید آن را اجرا نمایید.)^{۶۳}

این نیز نیاز به توضیح چندانی ندارد که رسالت خاتم الانبیاء، در میان تمامی رسالت‌ها، بی نظیر و ممتاز است زیرا سبب کامل شدن دین گردید و بر خلاف دیگر رسالت‌ها، منحصر در قوم و طایفه‌ی خاصی نگشت، آری! اسلام تمامی جهانیان را مخاطب خود می‌داند و شأن نزولش این است که بنا به همه‌جانبه بودنش، تمامی جنبه‌های زندگی انسانی را تحت پوشش قرار داده و برنامه‌ی زندگی متکاملی را از زمان بعثت رسول الله ﷺ تا قیام قیامت ترسیم نماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

۶۲- هسته‌ی اساسی، هسته‌ی مستحکم، و پایه‌ی اصلی و شالوده استوار، عباراتی‌اند که در ترجمه‌ی "القاعدة الصلبة" به کار رفته‌اند و مشتمل بر افرادی هستند که در همان ابتدای کار به دعوت پیوسته و سختی‌های آن را بر دوش می‌کشند و به سبب پختگی زیاد در مراحل مختلف دعوت، نقش مربی را برای افراد دیگر ایفا می‌کنند و از مصادیق آن می‌توان به بزرگان مهاجر و انصار اشاره نمود که مشقت‌های دعوت را بر جان می‌خریدند و در جامعه‌ی اسلامی به عنوان الگو و سرمشق عمل می‌نمودند، مترجم.

۶۳- بخاری رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین برای شما برگزیدم.» (المائدة: ۳)

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾

«ای پیغمبر! بگو من فرستاده‌ی الله به سوی جملگی شما هستم.» (الأعراف: ۱۵۸)

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾

«و ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.» (الانبیاء: ۱۰۷)

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّبًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾

«و بر تو کتاب را نازل کردیم که ملازم حق، و موافق و مصدق کتاب‌های پیشین، و شاهد و حافظ آنها است، پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که الله بر تو نازل کرده است.» (المائدة: ۴۸)

و در تقدیر الله، تمامی این موارد لازمه‌ی آخرین رسالت و آخرین پیام آور الله می باشد:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

«محمد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است.» (الأحزاب: ۴۰)

«لا نبی بعدی»

(پس از من هیچ نبی‌ای وجود ندارد).^{۶۴}

به همین جهت، مناسب بود که آخرین رسالت، رسالتی جامع باشد طوری که تمامی نیازهای مردمان را از ابتدای بعثت تا روز قیامت تحت پوشش قرار دهد و هرگاه مردمان بدان چنگک آویختند دچار گمراهی نگردند و برای اداره‌ی امورشان نیازمند غیر آن نباشند.^{۶۵}

«ترکت فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلوا، کتاب الله وسنتی»

«در میان شما دو چیز به یادگار نهاده‌ام که اگر بدان‌ها تمسک بجوید هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد، کتاب الله و سنت من.»^{۶۶}

۶۴- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت کرده اند.

۶۵- پیوسته در زندگانی مردم موارد جدیدی به وجود می آید و به طور قطع، آن‌گاه که الله برنامه‌ی خویش را نازل می فرمود از این موارد غافل نبود اما اصولی را در شریعتش به ودیعه گذاشته تا به وسیله‌ی آنها با موارد جدید روبرو گردد و فقها و اصولی‌ها در کتاب‌هایشان این اصول را به تفصیل بیان نموده‌اند و علاقه‌مندان می توانند به آن کتاب‌ها مراجعه نمایند.

۶۶- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت کرده اند (شیخ محمد قطب رحمته الله، مرجع این حدیث را شیخین اعلام نموده اما در جست و جوی مترجم، چنین حدیثی را شیخین نقل ننموده‌اند و به گمانم این حدیث از کتاب "موطأ" امام مالک رحمته الله باشد، مترجم).

از بدیهیات امر این است که چون این رسالت، آخرین رسالت‌هاست، خاتم الانبیاء نیز می‌بایست بزرگ‌ترین پیامبران بوده و عظیم‌ترین شخصیتی باشد که زمین به خود دیده است و بیراه هم نگفته‌ایم اگر ادعا نماییم که افرادی که رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرورش دادند پس از انبیاء علیهم السلام، بزرگ‌ترین انسان‌های تاریخ بودند.

در حالت کلی می‌توان گفت که ارزش‌ها و اصولی که در منهج و برنامه‌ی تربیت مورد استفاده قرار می‌گیرند بر افرادی که بر پایه آنها پرورش می‌یابند تأثیر بسیار عظیمی دارند و هر اندازه که این اصول و ارزش‌ها والا باشند سطح صفات ستوده و اخلاق والای فراگیران نیز بالاتر خواهد بود، از طرفی دیگر، تأثیر شخصیت مربی در مخاطبین تربیت، امری غیر قابل انکار است و هر اندازه که این مربی، فرهیخته‌تر و بزرگ‌منش‌تر باشد به همان نسبت، افراد تحت تربیت، به سطح والاتری رهنمون می‌گردند، هم‌چنین، استعداد و آمادگی فطری که از مربی دریافت می‌شود نیز بر سطح رشد تربیت شدگان تأثیری غیر قابل انکار دارد و این رشد، تحت تأثیر میزان سالم بودن این فطرت و میزان دور بودن آن از انواع آلودگی‌ها و ناپاکی‌هاست... اگر در ملاحظات مان این سه عنصر را در نظر بگیریم می‌توانیم در مورد اساس و مبانی این شالوده‌ی استوار و این هسته‌ی مستحکم که رسول‌الله صلی الله علیه و آله ایجاد نمودند به تفکر پرداخته و چگونگی این بنیان را که دگرگون‌ساز تاریخ گشت، مورد بررسی قرار دهیم.

ناگفته پیداست که پایه‌ی اولیه‌ی اصول و ارزش‌ها می‌بایست توحید و «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» باشد زیرا این توحید بود که اُمّت را شکل داد و آن‌را به بهترین اُمّتی مبدل ساخت که به سود انسان‌ها آفریده شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما (ای پیروان محمد) بهترین اُمّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» (آل عمران: ۱۱۰)

اما (نباید از این نکته غافل ماند که، مترجم) خیر و برکت نشأت گرفته از توحید در هیچ شخصی به مانند اصحاب رضی الله عنهم متجلی نگشت و به منصفی ظهور نرسید؛ همان هسته‌ی مستحکمی که زیر نظر رسول‌الله صلی الله علیه و آله در مکه و سپس در مدینه تربیت شدند و پرورش یافتند...

توحید- در معنای حقیقی نازل شده از سوی الله تعالی، و آن‌گونه که رسول‌الله صلی الله علیه و آله آن‌را فهم نمود و یارانش را بر اساس آن پرورش داد - بزرگترین امر وجودی در عالم حقیقت است، و نیز در حقیقت وجودی خویش، عظیم‌ترین عاملی است که در شکل‌گیری جهان هستی و تربیت و پرورش نفس‌ها تأثیر داشته است:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

«جز الله، الهی نیست و او زنده و متصرف است.» (آل عمران: ۲)

جهان هستی، و انسان به صورت فطری عبادت‌گردد با این تفاوت که آسمان‌ها و زمین در عبادت الله اختیاری ندارند اما وضعیت انسان به گونه‌ای دیگر است و برخی از آنها تسلیم الله هستند و برخی دیگر، تکبر ورزیده و خویشتن را به دور می‌دارند:

﴿نُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾

«سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود به آسمان و زمین فرمود چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید گفتند فرمان‌بردارانه پدید آمدیم.» (فصلت: ۱۱)

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالْدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾

«آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان، برای الله سجده می‌برند و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای الله سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است.» (الحج: ۱۸)

و اصل و فطرت انسان نیز بر توحید استوار است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«روی خود را خالصانه متوجه آئین (حقیقی الله که همان اسلام است) بنما، این سرشتی است که الله مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت الله را تغییر داد، این است دین و آئین محکم و استوار و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.» (الروم: ۳۰)

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا﴾

«هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمی‌زادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند آری! گواهی می‌دهیم.» (الأعراف: ۱۷۲)

﴿كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ﴾

(تمامی آدمیان بر فطرت متولد می‌گردند).^{۶۷}

﴿إِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حَنِفَاءَ كَلِمَةٍ﴾

(من تمامی بندگانم را حق‌گرایانه خلق نموده‌ام).^{۶۸}

۶۷ - بخاری رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

۶۸ - مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

اما اقتضای فضل و کرم الله بر این است که انسان را به مانند دیگر موجودات هستی، به اجبار به سوی توحید نراند بلکه او را مورد احترام قرا داده و برتری اش داده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا﴾

«ما آدمی زادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی‌شان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.» (الاسراء: ۷۰)

و از نشانه‌های این گرامی داشت، می‌توان به آزادی انتخاب و اختیار اشاره نمود:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَقَاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است. * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است. * کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید. * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.» (الشمس: ۷-۱۰)

اما با وجود این آزادی کریمانه‌ی الهی که الله به انسان‌ها ارزانی داشته مشاهده می‌نماییم که برخی از آنها، به جای آنکه هدایت و صراط مستقیم الله را طلب نموده و بر آن استقامت ورزند، آزادی خود را در عصیان و نافرمانی الله و روی گردانی از عبادت وی به کار می‌گیرند و این گونه است که از تبار انسان، مومن و کافر پای بر عرصه وجود می‌گذارند:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾

«او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است)، گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید.» (التغابن: ۲)

اما آنانی که ایمان آوردند همان کسانی بودند که بر فطرت خود استوار ماندند (و آن‌را دگرگون نساختند، مترجم) و به همان میزان که از صداقت و نفوذ و قوت ایمانی بهره‌مند باشند به همان نسبت نیز جایگاه‌شان در میان رهروان محقق‌کننده‌ی غایت اصلی الله از خلقت انسان بالاتر می‌رود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.» (الذاریات: ۵۶)

اما به راستی توحید چه تاثیری بر انسان‌ها می‌گذارد؟

آیا آن هنگام که جریان الکتریکی و یا مغناطیسی را از یک قطعه آهن رد می‌کنید آن را مشاهده نموده‌اید؟ در وجود آن چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ علم فیزیک می‌گوید که ذرات آن، از نو و به صورتی منظم چیده می‌شوند و این قطعه، از قدرتی مغناطیسی و آهن‌ربایی برخوردار می‌گردد که قبلاً از آن بی‌بهره بود، و با آنکه پیشتر فاقد توانایی حرکت کردن، و حرکت دادن بود اما اکنون، تبدیل به نیرویی محرک گشته (و توان حرکت کردن و متحرک ساختن را به دست آورده است، مترجم).

اما این نیرو و توان در کجای آن قرار داشت؟! این قطعه، دارای ذراتی متفرق و درهم ریخته بود که هیچ‌گونه ظهور و بروز و هیچ‌گونه کارایی نداشت و در دنیای واقعی برای آن، وجودی قابل تصور نبود اما اکنون بر نظمی خاص استوار گشته و در عرصه ظهور نموده و شروع به فعالیت کرده است و در دنیای واقعی برای خود رفت و آمدهایی دارد...

همین حالت نیز در انسان به وجود آید؛ آن‌گاه که اسلام در وجودش ریشه می‌کند و آن‌گاه که با توحید آشنا می‌گردد و آن‌گاه که به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ایمان می‌آورد... نفس وی از پراکندگی و چند دستگی رهایی یافته و مسیر واحد و مشخصی را برای خود بر می‌گزیند.

اما اندکی درنگ کنیم و سوالی پرسیم: چه چیزی تَشْتُّ و پراکندگی را در وجود انسان می‌کارد؟ آیا طبیعت و ذات انسان از اول چنین است؟ یا زمانی که از توجه و راهنمایی و هدایت و مراقبت دور می‌گردد به این مشکل مبتلا می‌شود؛ آن زمان که انسان به پاک نمودن و تزکیه‌ی مطلوب نفس خود همت نمی‌گمارد؟

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منہیات) پاکیزه دارد و بپیراید * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بی‌الاید.» (الشمس: ۹ - ۱۰)

پراکندگی‌ها زمانی بروز می‌کنند که خدایان چند پارچه و مختلف مورد تبعیت قرار می‌گیرند... زمانی که شهوات فشار می‌آورند... و زمانی که در زندگی هدفی مشخص وجود نداشته باشد و - حداقل - این سه مورد، از علل اساسی وقوع پراکندگی و چندپارگی اند اما آن هنگام که ایمان از گرد راه می‌رسد، این روان‌ها را پاک و روشن نموده و آشفتگی و تشویش را از آنها می‌زداید و این‌گونه است که این انسان‌ها، به نیرو و انرژی عظیمی مجهز می‌گردند و حرکت می‌نمایند و دیگران را نیز به حرکت وا می‌دارند.

انسان‌های موجود در جاهلیت عرب، معبودهای مختلفی داشتند که برخی از آنها همانند بت‌ها آشکار بودند و برخی دیگر به مانند قبیله و عرف پدران و نیاکان، پنهان بودند و با چشم سر دیده نمی‌شدند.

آن قدر در مورد بت‌ها سخن گفته شده که انسان در نگاه اول چنین می‌پندارد که در جاهلیت عرب، صرفاً بت‌ها و اصنام مورد عبادت واقع می‌شدند اما اگر عمیق‌تر به اوضاع بنگریم خواهیم دید که معبودان دیگری نیز در آن مجتمع موجود بودند، به عنوان مثال به این بیت شعر^{۶۹} توجه کنید:

وهل أنا إلا من غزیه إن عَوَتْ غویْتُ وإن ترشد غزیه أرشد

«و من از طایفه "غزیه" هستم، اگر "غزیه" به سوی گمراهی روان گردد من نیز در پی آن می‌روم و اگر هدایت گردد پای در مسیرش می‌نهم.»

اگر این امر، عبادت "اتباع و اطاعت" نیست پس چه می‌تواند باشد؟ با آنکه می‌داند قبیله‌اش روی به سوی گمراهی نهاده و از جهالت آن آگاه است باز هم به دنبالش می‌رود زیرا در حس و ذهن وی، قبیله، پروردگار و معبود او است و جایز نیست که در گمراهی و هدایت آن از دستوراتش سر باز زند.

هم‌چنین در جامعه‌ی عرب جاهلی، عرف پدران و نیاکان نیز به عنوان معبودی جدای از الله ﷻ شناخته می‌شد:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُم اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَّلَوْ كَانُوا هُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلَا يَهْتَدُونَ﴾

«و هنگامی که به آنان گفته شود از آنچه الله فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا اگر پدران‌شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می‌کنند؟)» (البقرة: ۱۷۰)

عرف پدران و نیاکان همان چیزی بود که سبب گشت ابوطالب سر در کوی گمراهی نهاده و از اسلام روی گرداند- با وجودی که ابوطالب، پیامبر ﷺ را بسیار دوست می‌داشت و به وی احترام می‌گذاشت و در مقابل قریش‌یان حمایتش می‌نمود- زیرا می‌ترسید که دیگران بگویند که وی با عرف پدران و نیاکانش به مخالفت برخاسته است؟ به‌راستی پرستشی بالاتر از این نیز می‌تواند وجود داشته باشد؟

اما انسان در جاهلیت معاصر، خدایانی به مراتب بیشتر و نهان‌تر از جاهلیت اعراب را مورد پرستش قرار می‌دهد، امروزه، "مصالح ملی" جایگزین "قبیله عربی" زمان‌های پیشین شده و بسیار خطرناک‌تر و بزرگ‌تر (از قبیله، مترجم) بوده و بسیار شدیدتر (از قبیله، مترجم) بر پیروان خود مسلط گشته است، امروزه "افکار عمومی جهانی"، جایگزین "عرف پدران و نیاکان" شده و از آن بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است و تأثیر شدیدتری بر انسان‌ها و علی‌الخصوص مستضعفین این کره‌ی خاکی دارد در حالی که این افکار، ساخته و پرداخته‌ی شیاطینی است که به صورت سری و علنی، و پنهان و آشکار بر جهان حکمرانی می‌کنند، و امروزه پیشرفت، و علم، و سکولاریزم، و تولید، و آزادی فردی هر کدام به بت‌های جداگانه‌ای مبدل گشته‌اند.

شهوات را نیز نباید از خاطر برد!

۶۹- شاعر این بیت شعر، "درید بن الصمة" می‌باشد.

زیرا از دیرباز تاکنون، معبودی جدای از **الله** ﷻ بوده است، معبودی که رهروانش را به هلاکت می برد و آنان را به ورطه‌ی نابودی می کشاند.

شهوات در مکان طبیعی خود و در محدوده و عمق فطرت، خوراکی ضروری برای روان بشریت است تا انسان بتواند به وظایف خود در قبال عمران و آبادانی زمین جامه‌ی عمل بپوشاند، همان عمرانی که بخشی از خلافتی است که **الله** ﷻ، انسان را به خاطر آن خلق نموده است:

﴿وَأَذَقْنَا لِقَاءَ رَبِّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنَّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی بیافرینم.» (البقرة: ۳۰)

﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.» (هود: ۶۱)

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾

«برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، این‌ها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیش‌گاه الله است.» (آل عمران: ۱۴)

اما در عین حال که میزان نرمال آن، غذایی مفید و مناسب می باشد آن‌گاه که از حد خود فراتر می رود تبدیل به سمی مهلک و کشنده می گردد، درست به مانند غذای جسم... جسم - برای آنکه قادر باشد فعالیت طبیعی خود را به انجام برساند - به میزان مشخصی از پروتئین‌ها و نشاسته‌ها و املاح و ویتامین‌ها نیازمند است اما اگر هر کدام از آنها از حد خود تجاوز نمایند در فعالیت‌های جسمی خلل ایجاد می شود و دیگر آن غذا، به عنوان غذایی سالم شناخته نمی شود و دیگر قادر نیست که آن انرژی مفیدی که قرار بود به بدن تزریق نماید بدان اهدا کند و اینجاست که بیماری‌ها شروع می شوند... نفس و روان آدمی نیز دقیقاً به همین گونه است، نفس نیز به این شهوات و "محرک‌ها" نیاز دارد تا به سیر طبیعی خود که لازمه‌ی ادامه‌ی حیات دنیوی است ادامه دهد اما اگر در این شهوات زیاده‌روی نماید - و چون ماهیت این شهوات زینت داده شده و محبوب گردیده است، هر چه فرد بیشتر به جلو حرکت کند بیشتر در باتلاق شهوات فرو می رود - نظم و نظامش فاسد گشته و دچار اختلال می گردد و نمی تواند به انجام فعالیت به نحو احسن پردازد، درست است که نفس آدمی به هنگام انجام کارهای انحرافی بازهم در حال فعالیت است اما این دست فعالیت‌ها، شبیه فعالیت سلول‌های سرطانی است که سرانجام، بدن را به فنا و نابودی می کشاند.

و این همان نقطه ابتلاء و آزمایشی است که انسان در زندگی خود در معرض آن قرار می‌گیرد و یکی از اهداف خلقت نیز محسوب می‌گردد:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾

«ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزماییم وی را شنوا و بینا کرده‌ایم.» (الانسان: ۲)

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾

«ما همه چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازماییم (و ببینیم از آنان) کدام یک کار نیکوتر می‌کند.» (الکهف: ۷)

موضوع آزمایش عبارت است از راهی که انسان، متاع و کالای دنیوی را از طریق آن اکتساب می‌نماید... این که آیا در حد و مرز تعیین شده از جانب الله - که باریک بین و آگاه است و می‌داند چه موجودی خلق نموده و چه چیزی اصلاحش می‌کند و چه چیزی به مصلحت وی می‌باشد - متوقف می‌گردد یا این که اسراف نموده و پا را از حدود تعیین شده فراتر می‌نهد و متاع دنیا بر وی چیره گشته و دستاورد منفی آن از مثبتش فزونی می‌گیرد و برای وی سر تا پا ضرر می‌گردد؟

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!» (الملک: ۱۴)

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوهَا﴾

«این‌ها حدود و مرزهای (احکام شرعی) الهی است و از آنها تجاوز نکنید.» (البقرة: ۲۲۹)

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرُبُوهَا﴾

«این (احکام روزه و اعتکاف) حدود و مرزهای الهی است و بدان‌ها نزدیک نشوید.» (البقرة: ۱۸۷)

عرب جاهلی به شدت غرق در شهوات بود و به اندازه‌ای که وضعیت اقتصادی و اجتماعی‌اش اجازه می‌داد در آن فرو می‌رفت و نه تنها در شهوات مشکلی نمی‌دید بلکه آن‌را مایه‌ی فخر و کرامت می‌دانست (و گمانش بر این بود که شهوات بر کرامتش می‌افزاید، مترجم) و با منطق بیمارش، تزئینش می‌نمود:

"طرفة بن العبد" چنین می‌سراید:

ولولا ثلاث هن من عيشة الفتى وجدك لم أحفل متى قام عودي

فمنهن سبقى العاذلات بشرية كميته متى ما تُعل بالماء تزبد

و كَرِي إِذَا نَادَى الْمُضَافَ مَحَبًّا كَسِيدَ الْغَضَا - نِهْتَه - الْمَتُورِد

وتقصير يوم الدجن، والدجن معجب بهيكنة تحت الطرف المعمد

"و اگر سه چیز که جزء لذت جوانان در زندگی است وجود نمی‌داشت به تو قسم که برایم مهم نبود کی جان سپارم.

یکی از آنها، پیمانه‌ی شراب است پیش از سرزنش سرزنش‌گران (و قبل از بیدار شدن و آگاه گشتن آنان، مترجم)، که پس از آنکه آب بر آن افزوده می‌شود و کف روی آن جمع می‌گردد، رنگ قرمز مایل به سیاه به خود می‌گیرد.

و دیگری آن است که به هنگام شنیدن ندای کسی که طلب کمک می‌کند، با اسب خود که در دستش انحناء دارد و همانند گرگی جنگلی است که شدت تشنگی وی را به خود آورد و از خواب بیدارش کند به یاری وی بشتابم.

سومین مورد آن است که روزی را که آسمانش پر از ابر است با زنی رعنا و زیباروی در زمان کوتاهی به پایان رسانم (ذکر زمان کوتاه در شعر بدین خاطر است که زمان‌های زیبا با سرعت بیشتری برای انسان سپری می‌گردند، مترجم) در حالی که زیر سیاه چادری برافراشته باشیم."

پس وی به ذکر شراب و زن و جنگ می‌پردازد و این موارد، پس از آن است که پیشتر چنین سروده است:

أَلَا أَيُّهَا اللَّائِمِي أَحْضِرِ الْوَعْيَ وَأَنْ أَشْهَدَ اللَّذَاتِ هَلْ أَنْتَ مَخْلُودِي؟

"ای کسی که مرا به خاطر حضور در میادین جنگ و حضور در لذت‌ها ملامت می‌کنی آیا اگر از این موارد دست کشم می‌توانی مرا در دنیا، جاودان گردانی؟

پس مادامی که زندگی جاویدان - در قالب حیات مادی و دنیایی - وجود ندارد منطق جاهلیت این است که انسان بایستی تا حد امکان از شهوات بهره‌برد زیرا تنها همین فرصت محدود را دارد و اگر از دست دیگر بر نمی‌گردد!

اما در مورد انسان در جاهلیت معاصر بایستی گفت که اصل اساسی‌ای که این انسان به خاطرش زندگی می‌کند شهوات است، و اگر می‌بینید که تلاش می‌کند و به تولید می‌پردازد بدین خاطر است که وسیله‌ای اکتساب کند که از طریق آن، بیشترین میزان شهوات را درو نماید، حال فرقی نمی‌کند که این شهوت، رسیدن به قدرت، یا اکتساب یک دارایی، و یا دست‌یابی به لذت‌های جنسی و حسی باشد؛ و این (شهوت جنسی، مترجم) همانی است که جاهلیت معاصر، آن را به جنونی فراگیر برای بزرگ و کوچک، و عاقل و سفیه، و زن و مرد مبدل ساخته است! اما در مورد اهداف بایستی گفت که در جاهلیت نمی‌توان هدفی والاتر از حیات دنیایی و زندگی مادی، و کالاها و متاع موجود در آن در سر پروراند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾

«منکران رستاخیز می‌گویند حیاتی جز همین زندگی دنیائی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد!» (الجاثیه: ۲۴)

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾

«حیاتی جز حیات این جهان وجود ندارد که (گروهی از ما) می‌میریم (و گروه دیگری جای آنان را می‌گیریم) و زندگی می‌کنیم، و ما هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شویم.» (المؤمنون: ۳۷)

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾

«از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد * منتهای دانش ایشان همین است.» (النجم: ۲۹ - ۳۰)

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾

«تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.» (الروم: ۷)

و آن‌گاه که انسان، اسیر زندگانی دنیایی و اهداف در دسترس آن - هر اندازه هم دور باشند - می‌گردد، قسمت اعظم کیان و هستی خود را که **الله تعالی** - زمانی که وی را از گل آفرید و از روح خود در آن دمید - برایش خلق نموده از دست می‌دهد و ارزش‌های والا از کفش می‌رود؛ همان ارزش‌هایی که قوام دهنده و نگهدارنده‌ی حقیقی انسان‌هاست:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی (این گفتگو در ملاً اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) ببرید.» (ص: ۷۱ - ۷۲)

نهایت هم و غم انسان در جاهلیت عرب، قبیله و مسایلی بود که در اطراف آن جریان داشت به همین خاطر مشاهده می‌نماییم که دنیای وی در حفظ نسب و فخر فروشی و بدگویی، و اخبار مربوط به جنگ‌ها، و تاخت و تازها خلاصه شده و به خاطر قبیله زندگی می‌کرد، و شاعران در موردش شعر می‌سرودند و درباره‌اش مسابقات برگزار می‌نمودند (و به اصطلاح امروزی، مسایل مربوط به قبیله، نقل محافل‌شان بود، مترجم...) و در کنار آن نیز، پیگیر ازدیاد مال و منال بودند، و در وادی شهوات سیر سلوک می‌کردند.

اما گمراهی و محصور گشتن انسان جاهلی معاصر در زندگی دنیایی و عالم مادی بسیار بیشتر و شدیدتر بوده و از ارزش‌های والا و تکالیف همراه آنها بسیار دورتر است زیرا به شدت به سوی لذایذ مادی هجوم برده است و به وجود آورندگان این جاهلیت در پی آنند که او را کاملاً از ارزش‌های انسانی دور کنند و به وادی حیوانات

واردش سازند به همین خاطر است که می‌بینیم در زیبا سازی و تزئین زمین، تنوع و گوناگونی زیادی به خرج داده و وسایل و کالاهای پست را با هر چیزی که به ذهن‌خطور می‌کند - و یا نمی‌کند - زینت می‌دهند.

در تمامی جاهلیت‌ها - قدیم و جدید - هنگامی که مردم در زندگی دنیا خلاصه می‌گردند و به آخرت و زنده شدن و حساب و جزاء ایمان ندارند، زندگی در دیدگان‌شان به چیزی مبدل می‌گردد که پوچ و بی‌معناست و ارزش‌ها در آن جامعه ارزشی ندارد مگر به آن میزانی که به شهوات و مصالح‌شان در بازه‌ی محدود حیات دنیوی خدمت رساند و در مقابل، نوعی حیرت و وحشت سرتا پای وجود آنان را فرا می‌گیرد؛ حیرت و وحشتی که "ایلیا ماضی"، شاعر جاهلی معاصر این‌گونه از آن سخن می‌راند:

جئت لا أعلم من أين ولكني أتيت !

ولقد أبصر قدامي طريقاً فمشيت !

وسأبقى ماشياً إن شئت هذا أو أبیت

کیف جئت؟ کیف أبصرت طريقي؟ لست أدري!

"آمده‌ام، نمی‌دانم از کجا ولی آمده‌ام!

و من ناخواسته در مسیری گام نهاده‌ام پس به حرکت افتاده‌ام!

و هم‌چنان در حرکت و در رفتن و نرفتن اختیاری ندارم

چگونه آمده‌ام؟ چگونه راهم را یافته‌ام؟ بی‌خبرم!"

به همین خاطر است که پیوسته مشروب جزء جدایی‌ناپذیر جاهلیت به حساب می‌آید زیرا وسیله‌ای است برای فرار از احساس بیهودگی و پوچی دنیا؛ احساس پوچی‌ای که بر نفس سنگینی می‌کند، و بدین ترتیب، ساکنین جاهلیت برای اتلاف زمان و عمری که سنگین و بی‌استفاده است غرق در سرگرمی‌های بیهوده می‌گردند و آن‌گاه که از بازی‌های کودکانه و مصالح سهل‌الوصول فارغ‌گشتند به دنبال هدفی دیگر می‌روند تا اوقات فراغت خود را با آن به سر برند اما چیزی نمی‌یابند.

در جاهلیت عربی، شراب و مجالس باده‌نوشی و قمار از بزرگ‌ترین وسایل گریز از پوچی زندگانی بود... و در جاهلیت معاصر، مواد مخدر به مشروبات اضافه‌گشته و رقصه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و میکده‌ها رواج زیادی یافته‌اند و از طرفی دیگر، زمانی که تمامی این وسایل جواب‌گوی احساس پوچی و بیهودگی زندگانی دنیایی و مادی نباشد استرس‌ها و اضطراب‌های روانی و بیماری‌های عصبی، و خودکشی‌ها و دیوانگی‌ها، پا به عرصه‌نهادند و به ایفای نقش می‌پردازند.

تمامی این علل و اسباب، در ورای پراکندگی‌هایی هستند که روان بشریت را در جاهلیت گرفتار خود ساخته‌اند و ایمان همان چیزی است که می‌تواند نفس را از این چند دستگی‌ها برهاند...

معنای ابتدایی و اولیه‌ی ایمان این است که اعتقاد داشته باشیم الله، تنها معبود یگانه بوده و هیچ شریکی ندارد... و تمامی خدایان و اربابان و تمامی معبودهای دیگر، خیالی و پوشالی بوده و هیچ بویی از حقیقت نبرده‌اند و جز در وهم و خیال یاران‌شان، جایی دیگر ندارند؛ وهم و خیالی که به هیچ وجه آنان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد... ایمان بدان معناست که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و در حقیقت نیز هیچ معبودی به جز او وجود ندارد و تمامی عبادت‌هایی که به سوی غیر الله روان می‌گردند از بنیان، باطل و بیهوده‌اند زیرا برای کسانی انجام گرفته‌اند که از حق الوهیت برخوردار نمی‌باشند... ایمان به معنای التزام و پابندی به هر آنچه که از جانب الله آمده می‌باشد زیرا ممکن نیست فردی به این نتیجه رسد که تنها معبود به حق، الله است اما در عین حال، غیر وی را در گناه و معصیتش همراهی نموده و مورد اطاعت قرار دهد... و سرانجام، ایمان بدان معناست که الله، یکتا قانون‌گذار زندگی است و تنها اوست که حلال و حرام، و خوب و بد، و مباح و غیر مباح را تعیین می‌نماید و تنها وی می‌تواند حدودی را مشخص سازد که مردم در چارچوب آن به دنبال اکتساب متاع دنیایی باشند و هم اوست که برنامه زندگی آنان را ترسیم می‌نماید و اهداف زندگی‌شان را معین می‌سازد.

و از ویژگی‌های این ایمان، زدودن تمامی علل و اسباب چند پاره‌گی‌هایی است که به درون نفس و روان آدمی نفوذ می‌کند...

آن‌گاه که اله و معبود یکی می‌گردد تمامی خدایان پوچ و پوشالین از عرصه‌ی روان و احساس آدمی کنار می‌روند؛ همان خدایانی که نفس آدمی به سبب تبعیت از آنها، گرفتار چند پارچگی گشته است، خدایانی که هر کدام خواسته‌های خاص خود را می‌طلبند و هر یک، گرایش‌ات و جهت‌گیری‌های مخصوص به خود را داشته و در مسیر متفاوتی سیر می‌کنند، و نفس میان آنها تقسیم و توزیع می‌گردد و هر معبودی به دنبال آن است که سهم بیشتری از روح و روان را در اختیار خود گیرد:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«الله مثالی زده است، مردی را که برده‌ی شریکانی است که پیوسته درباره او به مشاجره و منازعه مشغول‌اند (و هر کدام او را به کاری دستور می‌دهد و او در میان دستورهای ضد و نقیض ایشان سرگردان و ویلان است)، و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است (و تحت سرپرستی او خط و برنامه‌اش مشخص است و لذا سرگردان و حیران در میان این و آن نیست)، آیا این دو (برده که نمونه‌ی مشرک و موحدند) برابر و یکسانند؟ حمد و سپاس تنها الله را سزا است و لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.» (الزمر: ۲۹)

و آن گاه که اله مورد پرستش، یگانه می گردد، شهوات نیز به خود نظم گرفته و در حدود معین الله سیر حیات می کنند و به غذایی سالم و پاک برای تقویت نفس مبدل می گردند، و دیگر آن سم مهلک نیستند که نفس را زمین گیر نمایند و توان فعالیت را از وی بزدایند، دیگر آن دیو سرکش و سیری ناپذیر نیستند که آرامش و ثبات خاطر را از انسان برابند و لحظه‌ای اجازه‌ی آرمیدن به وی ندهند.

و آن گاه که اله مورد پرستش، یگانه می گردد، هدفی یک‌پارچه شکل می گیرد که تمامی اهداف در درون آن سازمان می یابند و ارزش‌های که محقق کننده‌ی اهداف است مشخص می گردد، و آن هنگام که انسان به رستخیز و زنده شدن، و به حساب و جزاء ایمان می آورد، بوجی و بیهودگی از زندگی اش زدوده می شود.

پس از بررسی نقش اصول و مبادی در شکل گیری هسته‌ی اصلی و مستحکم دعوت، نگاهی گذرا به نقش بزرگ-ترین مربی تاریخ؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله می اندازیم و یقیناً با این چند کلمه و کلمات نمی توانیم حق مطلب را در حق ایشان به جای آوریم و همین برای رسول الله کفایت می کند که الله در وصفش چنین شهادت می دهد:

﴿وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

«تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.» (القلم: ۴)

اما اگر نگاهی هرچند گذرا به تأثیر فوق‌العاده‌ی وجود رسول الله و شخصیت کریم و والای ایشان در میان اصحاب رضی الله عنهم نداشته باشیم نمی توانیم به شناختی مناسب از آن هسته‌ی مستحکم دست یابیم.

پیروان همواره از خلال مصاحبت و همراهی با رهبر و به سبب محبت‌شان نسبت به وی، برخی از صفاتش را به خود می گیرند و البته این امر ممکن است کاملاً آگاهانه نباشد، بی شک، احساس شیفتگی که به نسبت شخصیت رهبر در درون پیروان به وجود می آید آنان را سوق می دهد تا در برخی از اعمال و سخنان و دیدگاه‌ها درصدد هم رنگی با رهبر خود برآیند و این مورد را می توان در اصحاب رسول الله به خوبی مشاهده نمود، آنان پیامبرشان را بیشتر از هر چیز دوست می داشتند و حرمتی بالاتر از تمامی حرمت‌ها برای وی قایل بودند به گونه‌ای که تاریخ نظیر چنین احترامی را میان هیچ پیرو و رهبری بدین حد به خود ندیده و نشناخته است.

هرقل از ابوسفیان - هنگامی که هنوز ایمان نیاورده بود - در مورد رابطه‌ی مومنین و رسول الله پرسید و این گونه جواب شنید:

"ما رأيتُ أحداً يحبه الناس كحب أصحاب محمدٍ محمداً: هیچ کسی را ندیده‌ام که محبت مردم نسبت به وی هم چون محبت یاران محمد به او باشد."

اما شیفتگی اصحاب رضی الله عنهم نسبت به حضرت رسول صلی الله علیه و آله صرفاً از جنس محبتی نبود که بدون آگاهی کامل، بر پیروان یک رهبر اثر می گذارد بلکه این علاقه، کاملاً آگاهانه و با دستور الله به وجود آمده بود؛ همان الهی که آنان

به وی ایمان آورده و در مقابلش تسلیم گشته و روی به سویش نهاده بودند، و (هم چنین این پیوند عاطفی، مترجم) با دستور خود رسول الله صلی الله علیه و آله شکل گرفته بود:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

«سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر الله برای شما است برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.» (الأحزاب: ۲۱)

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن باز داشته است، دست بکشید. از الله بترسید که الله عقوبت سختی دارد.» (الحشر: ۷)

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَن حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ﴾

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر الله جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نوازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر بیشتر دوست داشته باشند.» (التوبة: ۱۲۰)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾

«ای مؤمنان! فرمان الله را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد.» (الأنفال: ۲۴)

«لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من نفسه وماله وولده»

(کسی از شما ایمان ندارد مگر این که من در نزد او از جان و مال و فرزندانش محبوب تر باشم).^{۷۰}

«صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي صَالِيًا»

(نماز بخوانید همان گونه که من نماز می خوانم).^{۷۱}

«خُذُوا عَنِّي مَنَاسِكَكُمْ»

(آداب و مناسک خود را از من بیاموزید).^{۷۲}

۷۰- این حدیث را بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله روایت نموده‌اند.

۷۱- این حدیث را بخاری رحمته الله روایت نموده است.

۷۲- این حدیث را مسلم رحمته الله روایت نموده است.

این امر بدین سبب است که پیامبر صلی الله علیه و آله، صرفاً پیشوایی نیست که رهبر گروهی از مردم باشد بلکه رسولی است که مطالب را از جانب الله تعالی، ابلاغ می نماید و آنچه را که به سوی مردم نازل گشته برایشان تبیین می سازد بنابراین، اطاعت از وی، امری الهی بوده و جزء عبادت الله تعالی محسوب می گشت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان- برداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله و پیغمبر او برگردانید اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است.» (النساء: ۵۹)

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

«هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است.» (النساء: ۸۰)

به همین خاطر است که می بینیم چنان محبتی در دل اصحاب رضی الله عنهم به نسبت رسول الله صلی الله علیه و آله شکل گرفته که بالاتر از تمامی محبت هاست و چنان التزامی به نسبت اوامرش به وجود آمده (که بدیلی برای آن نمی توان متصور بود، مترجم)؛ التزامی که خود نوعی عبادت الله تعالی نیز به حساب می آید و به همین خاطر است که آنچنان اثری در دل یارانش دارد که تاریخ شبیه آن را به خود ندیده است و این جاست که تأثیر شخصیت بی نظیر رسول الله صلی الله علیه و آله و تأثیر مبادی و اصول بی نظیر با یکدیگر پیوند می خورند...

پیشتر در مورد اصول به صورت اجمالی سخن به میان آوردیم و در مطالب بعدی نیز به گونه‌ای تفصیلی از آن سخن خواهیم راند...

اما در مورد شخصیت رسول الله صلی الله علیه و آله، در این نقطه به همین اکتفا می کنیم که بگوییم: وی شخصیتی جامع داشت که تمامی خوبی‌های پراکنده در شخصیت انبیاء کرام صلوات الله وسلامه علیهم را در خود جمع نموده بود: نیروی معنوی والای عیسی، و صبر نوح، و قوت و صلابت موسی، و مهربانی و دلسوزی ابراهیم علیهم السلام.. و در کنار این موارد، ویژگی‌ها و خصلت‌هایی در وجود ایشان به ودیعه گذاشته شده بود که مختص به شخص ایشان بود و این گونه بود که شخصیت رهبری سیاسی در وی شکل گرفته بود که امت را از چند دستگی‌ها رهانید و در میان دیگر امت‌ها، به مقام والایی رسانید.. و شخصیت رهبری نظامی در وی ایجاد شد که ارتشی بی بدیل و استثنایی شکل داد که در شجاعت و نیرومندی همتایی نداشت و سخت‌ترین نبردها را پشت سر گذاشت... و شخصیت مربی‌گری و انسان پروری در وی به وجود آمد که در راه رساندن پیروانش به رفیع‌ترین قله‌های اخلاقی از هیچ تلاشی فروگذار نبود.. شخصیت عابدی دل از دنیا شسته داشت که از عبادت غافل نمی گشت و در دل شب و در بخش‌هایی از روز بدان مشغول بود.. شخصیتی مجاهد بود که از جهاد کوتاهی نمی کرد و قصور نمی ورزید، و شخصیت همسری نمونه و پدری مهربان و مهرورز در وی به وجود آمده بود... و در تمامی این موارد، رعایت

ت عادل و توزان را می نمود و در آنها طریق افراط و تفریط را نمی پیمود... چنین شخصیتی لاجرم بایستی تأثیری به مراتب بیشتر از سایر انبیاء بر پیروانش داشته باشد و بیشترین تأثیر را که یک انسان در طول تاریخ می تواند بر جای بگذارد از خود به یادگار نهد.

همان گونه که مختصری از مبانی و اصول مورد استفاده در تربیت نسل مورد پرورش حضرت رسول صلی الله علیه و آله و هم چنین شخصیت این نبی منحصر به فرد را ذکر نمودیم در مورد مردانی که هسته‌ی اصلی دعوت بر دوش آنان استوار گشت نیز به صورت مختصر، مطالبی را به رشته تحریر در می آوریم:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

«الله بهتر می داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می دارد.»

(الأنعام: ۱۲۴)

بی شک، در چرائی انتخاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سرزمینی که رسالت در آنجا فرود آمد، و افرادی که برای اولین بار با رسالت روبرو گشتند حکمت بسیاری نهفته است... الله برای آخرین رسالت خویش، بزرگترین پیامبران صلوات الله وسلامه علیهم را انتخاب نمود و جایی را برگزید که می دانست مناسبترین مکان برای کاشت بذر رسالت است؛ سرزمینی که هیچیک از ابر قدرت‌های آن روز، چشم طمع بدان نداشتند زیرا این منطقه، صحرائی بی آب و علف بود، بنابراین جماعتی مومن در آن شکل گرفت و به قدرت رسید بدون آنکه قدرتی خارجی بر آن اعمال فشار نماید و سبب تضعیف و نابودی‌اش گردد و آن را از مسیر منحرف سازد، و دولت‌های بزرگ، زمانی متوجه خطرش گشتند و خواستند در مقابلش بایستند که دولتش بنیان نهاده شده بود و قوت و قدرت عظیمش که بدان دشمنانش را مرعوب می ساخت شکل گرفته بود.

اما الله می دانست که انسان‌های این سرزمین، بهترین افراد جهت حمل مسئولیت رسالت‌اند و آن‌را در کرانه‌ها گسترش می دهند... درست است که آنان بت پرست و مشرک بودند و به شدت دشمنی می ورزیدند و شدیداً سر جنگ و جدال داشتند اما در کنار تمامی این موارد، به نسبت سایر مردمان این کره‌ی خاکی، پاک‌ترین فطرت را دارا بودند، زیرا جاهلیت، دیگر مردمان را به وسیله‌ی خوش گذرانی و سستی و دل بستن به دنیا فاسد نموده بود و در زمین به گسترش ابتدال و بی بند و باری کمر همت بسته بود و شرح حال دو امپراتوری بزرگ آن زمان- فارس و روم- در شمال و غرب جزیره، بارزترین نمونه آن به شمار می آید، علاوه بر این، حکومت فارس و روم مردمان‌شان را به اطاعت از فرمان مقدس حاکمان وادار نموده بودند و به مانند برده با آنان رفتار می کردند؛ آری! ارباب از حد خود گذشته بود و برده گان ذلیل و خوار گشته بودند.

شکی نیست که جاهلیت عرب نیز روح و روان مشرکین را به فساد کشیده بود اما- هم چنان که واقعیت نشان می دهد- فساد، صرفاً در پوسته بوده و به مغز و اعماق فطرت نفوذ ننموده بود و هر گاه که این عقیده‌ی جدید، پوسته‌ی

فاسد را بر می داشت به عناصر پر خیر و برکتی بر می خورد که فطرت پاک‌شان به صورت دست نخوره باقی مانده بود و اینجا بود که شگفتی‌ها به وقوع پیوست!!

درست است که برخی از ساکنین این سرزمین، کافرانی بودند که بر کفرشان اصرار ورزیدند و با شدت هرچه تمام‌تر به جنگ با دین آمدند و حتی کشته شدند اما کسانی که دعوت را اجابت کردند از صمیم قلب بدان ایمان آوردند و سرآمدِ پیروان دیگر پیامبران شدند زیرا در زیر پوسته‌ی فاسد خود، فطرتی سالم داشتند و در راه دین، اخلاصی ژرف و عمیق به خرج می دادند و در بخشش و فداکاری، در نهایت شجاعت و آمادگی قرار داشتند.

ویژگی دیگر این قوم که باید مورد اشاره قرار گیرد، آمادگی سریع آنان برای انتقال به جایی بود که می‌بایست به عنوان وطن جدیدشان بشناسند.. آنها به هیچ وجه به سرزمین‌شان دلبستگی نداشتند و رابطه‌ی "کشاورز و زمین" در دل آنان نقش نبسته بود که اگر چند گام آن طرف‌تر روند احساس غربت نمایند، و به سبب همین خصلت در زمین پراکنده شده و منتشر گشتند و نور و هدایت را به جهانیان ارزانی داشتند، و نظیر این انتشار را در میان هیچ قوم دیگری نمی‌توان یافت!^{۳۳}

تاکنون در مورد سه عامل که نقش مهمی در استحکام و صلابت هسته‌ی بنیان نهاده شده توسط رسول‌الله ﷺ داشتند به اختصار سخن رانیدیم: **بزرگی مبادی** و اصولی که پایه و هسته بر اساس آن استوار گردید، **بزرگی و عظمت رسول‌الله ﷺ** به عنوان مربی، و **سلامت فطری افرادی** که مبادی والا را آموختند و از عظمت مربی متأثر گشتند... اما در مورد سبک تربیتی که رسول‌الله ﷺ در پرورش اتباع و پیروانش از آن استفاده نمود سخنی به میان نیاورده‌ایم.. مبادی و اصول که در دسترس بوده و در اختیار همگان است - و امروزه نیز به مانند زمان نزول وحی وجود دارد - اما تا یک مربی نباشد که این اصول را هم‌چون بذری در روان پیروانش بکارد و آنرا پرورش داده و مراقبتش نماید و توجه و راهنمایی و هدایت لازم را در حقیقت ادا کند این اصول به صورت خودکار عمل نمی‌نمایند.. و مربی نیز وجود دارد اما تا زمانی که برای فرایند تربیت، وقت کافی و انرژی مناسب نگذارد نمی‌تواند اثرگذاری کامل و مناسبی از خود به یادگار نهاد، مادامی که مربی، تلاشی مطلوب به کار نگیرد تا ارزش‌های نیک و پسندیده را در دل افراد تعمیق بخشیده و آنرا در روان‌شان محکم و استوار سازد تاثیرپذیری خودکار و غیرارادی برای تربیت افراد، کارایی چندانی نخواهد داشت (و این گونه نیست که انسان، با صرف آشنایی با مفاهیم به سوی مراتب عالی حرکت بنماید، مترجم).

۳۳- شاهد مثال این امر، قبرهای اصحاب رضی الله عنهم می باشد که در مناطق مختلف از جمله ایران نیز یافت می شود و مسجد عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما در منطقه‌ی ریجاب استان کرمانشاه زبان زد خاص و عام می باشد، مترجم.

در کتابی دیگر به تفصیل در مورد منهج تربیت اسلامی^{۷۴} سخن گفته‌ام اما در اینجا به دنبال آنیم که نقش تربیت را در ایجاد هسته (اصلی دعوت، مترجم) مشخص بنماییم زیرا در حرکت و جنبش معاصرمان با این مسأله مواجه‌ایم و در بسیاری از موارد، به شدت در آن نقصان داریم.

بیشتر عنوان داشتیم که ایمان به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در روان انسان‌ها تأثیر بسیار عمیقی دارد زیرا به مانند جریانی الکتریکی که از قطعه‌ای آهنی می‌گذرد ترتیب ذرات درونی نفس را منظم می‌نماید... آری، اما روان زنده و پویا، با توجه به تمایلات و اطلاعات و انگیزه‌ها و کنش‌ها و جاذبه‌هایش، قابل تشبیه به یک قطعه آهن ایستا و بی حرکت نیست زیرا این تکه آهن ممکن است سالیان سال بر همان حالت خود باقی بماند... اما توجه داشته باشید که همین قطعه با وجود اینکه بر اساس ذات و ماهیت خود - که پویایی نداشته و احساس در درونش جریان ندارد - نمی‌تواند برای همیشه تأثیر جریان الکتریکی را در درون خود محفوظ بدارد و لازم است برای نگهداشت این وضعیت، و به منظور برهم نخوردن ترتیب ذرات و بازنگشتن آنها به حالت اولیه‌ی خود، در داخل محفظه‌ای قرار داده شود! اگر در اطراف نفس آدمی نیز حفاظ‌هایی ایجاد نگردد که آن‌را از پراکندگی محافظت نماید و تلاش کند تا هر زمان که سیستم نفسانی انسانی به سوی بی‌نظمی گرایش یابد آن را مجدداً سازمان‌دهی نماید این نفس - با توجه به کنش‌ها و شور و شوق‌ها و جاذبه‌های موجود در آن - به نسبت آن قطعه‌ی آهنی قابلیت بیشتری برای بازگشت به پراکندگی و بی‌نظمی اولیه‌اش دارد.

و هم‌چنان که اگر یک تکه آهن را برای مدتی بدون حفاظ نگه داریم تمام خاصیت مغناطیسی خود را از دست نمی‌دهد بلکه این خاصیت موجود در آن به صورت تدریجی کم و کمتر می‌گردد، نفسی که ایمان آورده است نیز اگر به مدت زیادی بدون حفاظ باقی بماند تمامی ایمانش از بین نمی‌رود اما این نیروی محرکه رو به کاستی می‌نهد و بدانجا می‌رسد که به ایمانی بی‌قدرت و فاقد انسجام و یک‌پارچگی مبدل می‌گردد؛ ایمانی که انگار اصلاً وجود خارجی ندارد... و این جاست که اهمیت تربیت بر پایه‌ی ایمان - و نه صرف و مجرد ایمان - ارزش و اعتبار خود را به رخ همگان می‌کشد.

روان انسان در زندگی دنیوی و مادی از یک حرکت پنهان و مستمر در وجودش رنج می‌برد (به گونه‌ای که همیشه به دنبال اکتساب موارد بیشتر و بیشتر است و وجودش هیچ‌گاه به قناعت نمی‌رسد، مترجم) و این حرکت از شهوداتی نشأت می‌گیرد که الله تعالی در کتابش این گونه از آنها یاد می‌کند:

﴿زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾

۷۴- این کتاب تحت عنوان "روش تربیتی اسلام و کاربرد عملی آن" توسط دکتر محمود ابراهیمی در دو جلد ترجمه شده و نشر آراس آن‌را به چاپ رسانده است.

«برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیش‌گاه الله است.» (آل عمران: ۱۴)

و پیشتر اشاره نمودیم که این حرکت پنهانی و دایمی در درون نفس آدمی - که بنا بر طبیعت خود، بشر را به سوی اعمالی مشخص و رفتاری خاص سوق می‌دهد - همان نقطه‌ی ابتلا و آزمایشی است که انسان در زندگی دنیایی خود از آن رنج می‌برد و همانی است که سبب تفاوت انسان‌ها و رفتارها می‌گردد:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾

«ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازمائیم که کدام یک کار نیکوتر می‌کند.» (الکهف: ۷)

در آیه‌ی کریمه‌ی فوق، شهواتی که در درون نفس آدمی حرکت می‌کنند و آنرا وادار می‌سازند تا اعمالی مشخص و رفتاری معین انجام دهد به گونه‌ای اختصاری ذکر شده‌اند زیرا موقعیت، موقعیت تفصیل و تشریح نیست،^{۷۵} اما کنش‌های آدمی و شور و شوق‌ها و نداها و جذبه‌های وی بی‌شمار و بی‌نهایت است و هیچ‌گاه آرام و قرار نمی‌گیرد هم‌چنان که شاعر می‌گوید: "و حاجة من عايش لا تنقضي: و نیازهای انسان زنده، پایانی ندارد."، و به همین خاطر است که انسان همواره در حال آزمون و امتحان است و نیاز است که تربیت همیشه همراه و همسفر او باشد تا نفس بر مسیری مطلوب گام بر دارد و از بردگی و بندگی شهوات رهایی یابد و چنان استقامت ورزد که این پایداری در درونش به یک اصل مبدل گردد و شایسته‌ی این قول الله تبارک و تعالی قرار گیرد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾

«کسانی که می‌گویند پروردگار ما تنها الله است، و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند که نرسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد.» (فصلت: ۳۰)

با این وجود، آدمی بری از خطا و اشتباه نمی‌باشد و از ندهای درونی که وی را به سوی خطا می‌کشاند در امان نمی‌ماند و به همین خاطر است که درب توبه همیشه بر روی او باز است:

«كل بني آدم خطاء وخير الخطائين التوابون»

(تمامی انسان‌ها دچار خطا می‌گردند و بهترین خطاکاران کسانی هستند که توبه را پیشه خود می‌سازند.)^{۷۶}

و این جاست که نقش تربیت برجسته و برجسته‌تر می‌شود و نیاز بشر بدان، و ضرورت اهتمام و توجه جدی و حداکثری به آن، آشکارتر می‌گردد.

۷۵- در آیات دیگر قرآن و در بسیاری از احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله در این مورد به تفصیل صحبت شده است.

۷۶- امام احمد رحمته الله علیه و ابن ماجه رحمته الله علیه این حدیث را روایت نموده‌اند.

اما بایستی توجه داشت که تربیت صرفاً برای کنترل شهوات نفسانی و ندهای درونی و کنش‌های روانی نیست، هر چند که این‌ها مواردی لازم‌اند و زندگی بدون آنها ادامه نمی‌یابد، بلکه تربیت برای دیگر سطوح رفتار، و برای دیگر ارزش‌های ضروری زندگی نیز مطلوب و مورد نظر می‌باشد.

به تاکید که **الله تعالی**، در زندگانی دنیا برای انسان‌ها انواع مختلفی از آزمایش‌ها را در نظر گرفته است که برخی از آنها از قبیل انگیزه‌ها و امیال و شهوات، درونی بوده و از داخل به انسان فشار وارد می‌آورند و برخی دیگر از قبیل فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، بیرونی‌اند و بر بُعد خارجی وجود انسان تأثیر می‌گذارند هرچند که درون را نیز متأثر می‌سازند، به عنوان مثال، عرف و عادات مردم نمونه‌ای از آن است، در مجموع، تمامی این موارد، در تلاش برای به زانو در آوردن آدمی در برابر مقتضیات و الزامات خود می‌باشند و در جاهلیت، بسیاری از آنها بیش از آنکه از ضرورت‌های زندگی ناشی گردند از هوی و هوس نشات می‌گیرند؛ همان هوی و هوس‌هایی که مستکبران و گردن‌کشان بر مستضعفین و ضعیف‌الزام و اجبار نموده‌اند:

﴿وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾

«اگر حق و حقیقت از خواست‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آنها بسر می‌برند تباہ می‌گردیدند.» (المؤمنون: ۷۱)

برای آنکه زندگی بر سطحی استوار گردد که لایق و درخور انسانی باشد که **الله تعالی** تکریمش نموده و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری‌اش داده است لازم است که وی در برابر این فشارها مقاومت کند حتی اگر به دلیل این استقامت، در معرض برخی محرومیت‌ها قرار گیرد...

اگر افسار نفس بدون هیچ توجه و تعهدی رها گردد قوام و دوامش کاهش می‌یابد و به حدی تضعیف می‌گردد که با وزش کم‌ترین بادی، قامت خم خواهد کرد و به راحتی کج شده و دچار پیچش می‌شود و مستکبرین را وسوسه می‌کند تا با وارد آوردن فشارهای بیشتر، سطح بالاتری از تسلیم‌پذیری و وادادگی را از مردم به دست آورند:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾

«همیشه چنین بوده است که) تباہی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی پدیدار گشته است که مردمان انجام می‌داده‌اند.» (الروم: ۴۱)

و در این طغیان حاصل شده، سرکشی متجاوزان و تسلیم وادادگان به یک اندازه نقش دارد و همه آنها نوعی فساد است که زندگی را از سیمای مطلوب و موجه دور ساخته و منحرف می‌نماید.

و این جاست که دو مرتبه نقش تربیت برجسته می‌گردد تا نفس بتواند از طریق آن، صلابت و اقتدار لازم را جهت روبرو شدن با فشارها به دست آورد، و ارزش‌ها و اصول، همان سنگ‌های استواری‌اند که ساختمان نفس آدمی

را از فروریزی در اولین صدمه و آسیب حاصل از برخورد با فشارها مصون می‌دارد، و به هر اندازه که نفس به این ارزش‌ها و اصول پای‌بند باشد به همان نسبت نیز، صلابت و استواری حقیقی در درون آن ایجاد می‌گردد و این تمسک و پابندی همان چیزی است که تربیت صحیح با تلاش شبانه‌روزی خود آن‌را ایجاد می‌نماید، و این پای‌بندی در نفس به وجود نمی‌آید مگر آنکه پیشتر به کنترل شهوات و امیال خود پرداخته باشد در غیر این صورت، قادر نخواهد بود که خود را تقویت نموده و تکالیفش را به انجام برساند:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

«محکم چنگ بزن بدان چیزی که به تو وحی شده است، چرا که تو قطعاً بر راه راست قرار داری.»

(الزخرف: ۴۳)

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾

«و آنان که به کتاب متمسک می‌شوند و نماز را به جای می‌آورند (پاداش بزرگی دارند و) ما پاداش اصلاح‌گران را هدر نمی‌دهیم.» (الأعراف: ۱۷۰)

البته نیاز به تربیت، خصوصاً برای مومنین، در این حد و در این سطح از امور هم متوقف نمی‌شود، و مشیت و خواست الله تعالی بر آن است که تمامی مردم یک دست و یک پارچه نباشند:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾

«اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را ملت واحدی می‌کرد ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند * مگر کسانی که الله بدیشان رحم کرده باشد و الله برای همین ایشان را آفریده است.» (هود: ۱۱۸-۱۱۹)

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾

«او کسی است که شما را آفریده است، گروهی از شما کافر و گروهی دیگر مؤمن می‌گردید.» (التغابن: ۲)

سنت الهی بر آن است که، برای این که زمین با برتری و سلطه‌ی اهل باطل، و نبود رقیبی که در برابرش قدم علم کند و با او مقابله به مثل نماید، به فساد کشیده نشود، میان مومنین و کفار و میان اهل حق و باطل، کشمکش و درگیری وجود داشته باشد:

﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

«و اگر الله برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی الله نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.» (البقرة: ۲۵۱)

و الله تعالی از این امر عاجز و ناتوان نیست که اهل باطل را نابود ساخته و طغیان‌شان را سرکوب نماید و (قدرتش به گونه‌ایست که، مترجم) به هر چیزی دستور وجود دهد بلافاصله به وقوع می‌پیوندد:

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

«ما هر گاه چیزی را بخواهیم (پدید آوریم) کافی است که بدان بگوئیم: باش! پس فوراً می‌شود.» (النحل: ۴۰)

اما سنت وی اقتضا می‌کند که نابودی آنان توسط اهل حق و با تایید و یاری الله صورت پذیرد و این مسأله نیز به نوبه‌ی خود، برای اهل حق، جزئی از ابتلا و آزمایشی به شمار می‌آید که در سنت الهی برای آنها رقم خورده است و هم‌زمان نیز، سبب ارج نهادن به آنان و بالا رفتن مقام و موقعیت‌شان می‌گردد:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

«ای مؤمنان! شما کافران را (با قوت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه الله ایشان را کشت، و (ای پیغمبر! بدان‌گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیت آن توانائی را ندارد) بلکه الله (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبی‌ها آزمایش‌شان نماید)، بی‌گمان الله، شنوای آگاه است.» (الأنفال: ۱۷)

و این امر که عبارت است از جهاد در برابر باطل و به عقب راندن آن جهت اصلاح زمین و مصون نگه داشتن این کره‌ی خاکی از فساد، بلندایی است که انسان در حیات دنیوی به آن دست می‌یابد و هم‌زمان با این مسأله، جهاد نقطه‌ی اوج بوده و مرتفع‌ترین جایگاه را در قله‌ی رفیع اسلام از آن خود نموده است:

«أَلَا أَخْبِرُكَ بِرَأْسِ الْأَمْرِ، وَعَمُودِهِ، وَذُرْوَةِ سَنَامِهِ؟ قُلْتُ (وَالكَلَامَ لِمَعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رحمته الله)، بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: رَأْسُ

الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ، وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ، وَذُرْوَةُ سَنَامِهِ الْجِهَادُ»

(آیا تو را از اساس امور و ستون و بلندای آن آگاه نکنم؟ گفتم (این سخن متعلق به معاذ بن جبل رحمته الله است): بفرماید ای رسول الله، فرمود: اساس امور، اسلام است و ستون آن نماز و بالاترین نقطه‌اش جهاد است.)^{۷۷}

و جهاد امری است که به تربیت زیاد و آمادگی فراوان نیازمند است و بایستی پیش از آمادگی جسمی و مادی، آمادگی روحی و روانی صورت گرفته باشد، جهاد، سطحی از سطوح تربیت است که پیش از اکتساب آمادگی - های روحی و جسمی نمی‌تواند به دست آید و نیازمند صلابت و استواری نفس و تمرکز بر کنترل شهوات است، و این‌گونه است که تربیتی که به تدریج به سطح سوم می‌رسد پیشتر از مسیر کنترل نفس، و عادت دادن آن به نظم و انضباط گذشته است و سپس با نفوذ ارزش‌های والا در ساختار نفس، به مسیری گام می‌نهد که در آن، به دنبال وصول و دستیابی به صلابت و استواری سطح بالاتری است؛ آری! اکتساب آمادگی جهت جهاد، و صبر بر تکالیفی که بر جان و مال وارد می‌گردند.

۷۷- ترمذی رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

سطح و مرتبه‌ای دیگر نیز وجود دارد که در مبحث مردمان بهترین قرن‌ها^{۷۸} خصوصاً در مورد اصحاب رضی الله عنهم، بایستی مورد اشاره قرار گیرد، و آن عبارت است از سطح مستحبات باشکوه که از محدوده‌ی واجبات و فرایض فراتر می‌رود، و بدون آنکه الزامی از جانب الله تعالی و رسول وجود داشته باشد صرفاً به خاطر محبت الله تعالی و رسول، و انجام عبادت خالصانه برای پروردگار، و دست‌یابی به رضایتش انجام می‌گیرد، و آن نسل بی‌نظیری که زیر نظر رسول - الله تعالی پرورش یافت به بالاترین حد این سطح رسیده بود و البته هیچ نسلی از نسل‌های اُمّت اسلامی، از وجود چنین افرادی که به چنان جایگاه رفیعی دست یافته‌اند خالی نخواهد ماند.

اگر این امر (یعنی رسیدن اصحاب رضی الله عنهم به سطوح عالی تربیتی، مترجم) برای ما به وضوح رسیده باشد می‌توان متصور شد که رسول الله تعالی به عنوان بزرگ‌مربی تاریخ، چه تلاش عظیمی مبذول داشت تا اصحاب رضی الله عنهم را به چنین جایگاه رفیعی در عالم واقع برساند؛ جایگاهی که در طول تاریخ بشریت بی‌نظیر است..

شاید شناخت ابزارها و وسایل والایی که رسول الله تعالی در تربیت اصحاب رضی الله عنهم مورد استفاده قرار داد بتواند در به تصویر کشیدن تلاش وافر و فراوان حضرت رسول صلی الله علیه و آله، مددکار ما باشد، بایستی توجه داشت که این لوازم، پیش نیاز تمامی پرورش‌ها و تربیت‌هایی است که بر اساس برنامه و منهج اسلام در هر نسل از نسل‌های اسلامی صورت می‌گیرد و این ابزارها عبارت‌اند از: عمیق نمودن و ژرف ساختن ایمان به الله تعالی، و روز آخرت، و گذران زندگی همراه با الله تعالی و در معیت خالق هستی...

و هیچ چیزی نمی‌تواند به مانند ایمان، نفس را به مراتب عظیم و والا رهنمون سازد، ایمان همان چیزی است که حفاظت‌های نفس را جهت جلوگیری از به وجود آمدن هرج و مرج در آن فراهم می‌سازد و از سقوطش در برابر طوفان سهمگین شهوات، ممانعت به عمل می‌آورد، و محبت اوج گرفتن در پله‌های راهیان راه الله تعالی و رسیدن به بلندی آن را در دل آدمی می‌کارد.

و هر اندازه که انسان به همراه الله تعالی و برای خالقش زندگی نماید به همان میزان نیز او را دوست می‌دارد و ترس وی را در دل می‌کارد و در نهان و آشکار به یادش می‌آورد و در پی دست یافتن به رضایت او بر می‌آید و به هر میزان که زندگی‌اش رنگ و بوی آخرت گیرد و در فکر رستخیز و زنده گشتن و حساب و جزاء و بهشت و جهنم باشد به همان نسبت می‌تواند بر دیو سرکش شهوات تسلط یابد و به همان مقدار می‌تواند به زندگیش ارزش‌های والا تزریق نماید و نفس و روانش را برای جهاد در راه الله تعالی آماده سازد و در مسیر انجام مستحبات باشکوه و والا جهت نیل به رضایت الله تعالی گام بر دارد..

۷۸- اشاره به حدیثی دارد که بخاری و مسلم رحمهما الله روایت نموده‌اند: «خَيْرُ أُمَّتِي، قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» (بهترین مردمان، مردم زمان من هستند، سپس گروهی که پس از آنان می‌آیند، آن‌گاه کسانی که در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند) (اصحاب، تابعین و تابعین تابعین)، مترجم.

و آن‌گاه که آیه‌های قرآن کریم را یک به یک از نظر می‌گذرانیم در می‌یابیم که آیات بر این مسایل تاکید بسیار داشته و به شدت آنها را برجسته ساخته‌اند.

و اما در مورد معرفی الله با استفاده از نام‌های نیک و صفات والا و قدرتی که هیچ چیزی آن‌را ناتوان نمی‌سازد، و علمی که هیچ امری از آن پنهان نمی‌ماند، و توان نظاره‌گری که از هیچ مسأله‌ای غافل نمی‌گردد، و رحمتی که همه چیز را در بر گرفته است، و عظمتی که هیچ موجودی را یارای مقاومت در برابرش نمی‌باشد در قرآن کریم به روشنی سخن به میان آمده، و جزء اولین و بزرگ‌ترین موضوعات مطرح شده در کتاب الله می‌باشد به طوری که حجم بالایی از آیه‌ها را به خود اختصاص داده و به گونه‌ای دایمی و مستمر بر آن تاکید گردیده و مقتضیات و الزامات آن بیان شده است؛ همان مقتضیاتی که عبارت‌اند از ایمان به الله بدون آنکه در اعتقاد قلبی، و مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و زکات و حج)، و فریاد خواهی و مدد طلبی و قربانی و نذر و دعا، برای وی شریک و همتایی قایل شویم، و در این فرایند می‌بایست به دستورات و قوانین و احکام و راهنمایی‌ها و هدایت الهی گردن نهاده و بدان ملتزم باشیم.

اما یکی دیگر از مسایل واضح و آشکار در قرآن کریم برای کسی که در آن تدبر نماید، به تصویر کشیده شدن صحنه‌های قیامت همراه با تنوع شیوه‌های ارائه آنها، و تعدد و تکرار بیان نعمت‌ها و عذاب‌های موجود در آخرت و برجسته ساختن شان می‌باشد.. با دقت در سوره‌های مدنی در خواهیم یافت که دو مسأله به گونه‌ای خاص به هم متصل شده‌اند: **ایمان به الله و ایمان به روز آخرت**، چه به صورت سلبی و چه به صورت ایجابی (یعنی ایمان به این دو اصل، به تناسب نوع اقوال و افعال انسان‌ها، برای فردی اثبات می‌شود و از دیگری نفی می‌گردد، مترجم) و آنگاه این دو مورد، با عقاید، و مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و حج و...، مترجم) و الگوهای رفتاری و اخلاقی مرتبط گشته‌اند و مومنین و کفار به گونه‌ای یکسان مورد خطاب قرار گرفته‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«کسانی که ایمان داشتند و یهودیان، و مسیحیان، و ستاره‌پرستان و فرشته‌پرستان، هر که به الله و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداش شان در پیش گاه الله محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد.» (البقرة: ۶۲)

﴿وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضُوا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و مدت عدّه‌ی خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با شوهران ازدواج کنند، اگر در میان‌شان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد، این همان چیزی است که کسانی از شما بدان پند

داده می‌شوند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند. این برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است، و الله می‌داند و شما (اسرار این اوامر و نواهی را چنان که شاید و باید) نمی‌دانید. (البقرة: ۲۳۲)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صِدْقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بذل و بخشش‌های خود را با منت و آزار، پوچ و تباه نسازید، همانند کسی که دارائی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می‌کند و به الله و روز رستاخیز ایمان ندارد.» (البقرة: ۲۶۴)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان- برداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله و پیغمبر او برگردانید اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.» (النساء: ۵۹)

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

«با کسانی از اهل کتاب که نه به الله، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که الله (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند، و یا این که) خاضعانه به اندازه‌ی توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیت‌های مذهبی به خاطر معاف بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیت جان و مال آنان گرفته می‌شود).» (التوبة: ۲۹)

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾

«سرمشق و الگوی زیبایی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر الله برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند): امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.» (الأحزاب: ۲۱)

و همان‌گونه که در سوره‌های مدنی، رابطه‌ای مستقیم میان ایمان به الله ﷻ و روز آخرت می‌بینیم در سوره‌های مکی نیز این پیوند را احساس می‌نماییم هرچند که به صورت جداگانه نیز (ایمان به الله و ایمان به روز رستاخیز، مترجم) مورد اشاره قرار گرفته‌اند:

﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾

«پروردگار شما (که باید او را پرستید) پروردگار یکتائی است، و آنان که ایمان به آخرت ندارند، دل‌هایشان منکر (مبدأ و توحید هم) بوده و خویشان را بزرگ می‌پندارند.» (النحل: ۲۲)

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا * وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا * وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾

«و بندگان رحمان کسانی‌اند که آرام (و بدون غرور و تکبر) روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنام‌ها و بد و بیراه‌های خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند * و کسانی‌اند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند * و کسانی‌اند که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما به دور دار چرا که عذاب آن (گریبان‌گیر هر کس که شد از او) جدا نمی‌گردد * بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است * و کسانی‌اند که به هنگام خرج کردن (مال برای خود و خانواده) نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیری، و بلکه در میان این دو، میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند * و کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که الله خودش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند چرا که هر کس این را انجام دهد، کيفر آن را می‌بیند * عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد و خوار و ذلیل و جاودانه در عذاب می‌ماند * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که الله بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و الله آمرزنده و مهربان است * کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، کاملاً به سوی الله باز می‌گردد * و کسانی‌اند که بر باطل گواهی نمی‌دهند، و هنگامی که کارهای یاه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه (از شرکت در بیهوده‌کاری و یاه‌سرائی کناره‌گیری می‌کنند و از آنها) می‌گذرند * و کسانی‌اند که هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند هم‌سان کران و ناینیان بر آن فرو نمی‌افتند * و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندان به ما عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، مایه سرور ما) و باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان * به اینان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزل‌گاه‌های بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامت‌شان (بر انجام طاعات و دوری از منکرات)، و در آن (جایگاه‌های والای بهشت، از هر سو) بدانان درود و سلام گفته می‌شود * در آنجاها جاودانه می‌مانند، چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبایی!!» (الفرقان: ۶۳ - ۷۶)

و جنبه‌ی تربیتی امر این است که ایمان به **الله** و ایمان به روز آخرت، دو مسأله‌ی مستقل از یکدیگرند (که در بدو امر، مترجم) به صورتی جداگانه در اعماق نفس و روان نفوذ می‌کنند و آن‌گاه به هم پیوند خورده و همراه هم‌دیگر شده و یک‌دیگر را کامل می‌کنند و این موضوع از ابزارهای بزرگ در منهج تربیت اسلامی است که ثمره‌ی مورد انتظارش در پرتو تعهد مستمر و پیگیری آگاهانه و دایمی حاصل می‌گردد.. و این همان چیزی است که رسول **الله** به صورتی بی‌نظیر آن‌را به اجرا گذاشت...

کار دایمی و روزمره‌ی رسول **الله** خصوصاً در مکه، این بود که ایمان به **الله** و ایمان به روز آخرت را در روان اصحاب **رضی الله عنهم** تعمیق بخشد و آن‌گاه در درون‌شان میان این دو مسأله ارتباط ایجاد نماید تا یاد یکی از آنها، دیگری را در ذهن آورد و بدان منتهی گردد، بی‌شک اگر انسان، **الله** را به یاد آورد، آخرت نیز به همراه نعمات و عذاب‌های آن به ذهن متبادر می‌گردد و اگر یاد آخرت از ذهن بگذرد، **الله** نیز به یاد آورده می‌شود؛ همان کسی که مالک دنیا و آخرت، و صاحب تمامی موجودات عالم هستی است.

قله‌ی رفیعی که رسول **الله** در تربیت بی‌نظیر یارانش، با به کارگیری این ابزارهای والا بدان نائل گشت، پس از آنکه آنان از این تربیت بی‌نظیر سیراب شدند و نهایت بهره‌مندی را از آن دریافت داشتند، با این توصیف زیبا و استثنایی در قرآن کریم منعکس می‌گردد:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخُلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

«مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلالتی برای خردمندان است * کسانی که **الله** را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و نقشه‌ی دل‌ربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند): پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار * پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را (به خاطر اعمال زشتش) به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و (اینان بر خود و دیگران ستم کرده‌اند و) ستم کاران را یاوری نیست * پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمد پسر عبدالله) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم (و ندای او را لیک گفتیم، اکنون که چنین است) پروردگارا! گناهان-مان را بیامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران * پروردگارا! آنچه را که بر (زبان) پیغمبران خود (و به پاداش تصدیق ایشان و پیروی از آنان) به ما وعده داده‌ای، (از قبیل: پیروزی دنیا و نعمت آخرت) به ما عطاء

کن، و در روز رستاخیز ما را (با درآوردن به دوزخ) خوار و زبون نگردان، بی‌گمان تو خُلف وعده نخواهی کرد.»
(آل عمران: ۱۹۰ - ۱۹۴)

این توصیف دل‌ربا و زیبای پروردگار جهانیان است که آن قله‌ی باشکوه را این‌گونه به تصویر می‌کشد، ناگفته پیداست که حتی یاد آبی و لحظه‌ای الله تعالی نیز آثار خود را در نفس برجای می‌گذارد پس حال آنان که پروردگارشان را در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد می‌کنند و همیشه و همه حال با یاد و نام او زندگی می‌نمایند چگونه است؟ و به‌راستی اثر این یاد کردن‌ها در جان و روان آنان چگونه اثری است؟! ...

از سویی دیگر ممکن نیست که فرد در منجلاب شهوات دست و پا زند و هم‌زمان به یاد الله تعالی نیز باشد.. زیرا وی در لحظات غفلت و ناآگاهی به سر می‌برد؛ لحظاتی که انسان در آن از ذکر و یاد پروردگارش غافل است، او زمانی کمر همت به ذکر الله تعالی می‌بندد که به سوی بلندی‌ها در حرکت باشد و با این مقیاس، تمامی لحظه‌های ذکر در حقیقت همان لحظات اوج گرفتن‌اند... پس به‌راستی آنانی که در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده، و به عبارتی دیگر، در تمامی احوال به یاد الله تعالی هستند چگونه حالی دارند و چه میزان اوج می‌گیرند و چقدر بر این صعود استقامت می‌ورزند و ثبات پیشه می‌کنند؟ آن‌گاه که این مسأله را در صورت حقیقی و راستینش در ذهن خود به تصویر می‌کشیم حالت خوشایندی در وجودمان نقش می‌بندد (و سرشار از احساسات مثبت می‌گردیم، مترجم).

صعود کردن و اوج گرفتن برای نفس آدمی، تا زمانی که بدان عادت نکرده و خو نگرفته، امری سخت و طاقت فرساست زیرا جنبه‌ی خاکی‌اش نوعی سنگینی در وجود خود دارد و همواره به سمت موقعیت‌های پایین‌گرایش می‌یابد و برای حفظ توازن، لازم است که انسان به صورتی دائمی به سوی مراتب متعالی در حرکت باشد و حتی نیاز است که بیشتر به سوی بالا روان گردد تا در درون وی، اراده‌ی رسیدن به ارتفاعات! همواره بر تمایل نشستن در ته چاه، غلبه یابد!!

حقیقت این است که وسایل و ابزار اوج‌گیری و حرکت نمودن به سوی بلندی‌ها در کیان و وجود انسان و اعماق فطرتش نهفته است و آن عبارت است از همان دم بالا برنده که الله تعالی در آدمی دمیده است:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی (این گفتگو در ملاء اعلی و عالم بالا در گرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده بپسند.» (ص: ۷۱ - ۷۲)

اما وجود این "دم ربانی" در آدمی، نفی‌کننده‌ی آن نیست که می‌بایست تلاشی وافر به کار بسته شود تا این ابزار در عمل مورد استفاده قرار گیرد؛ همان تلاشی که از طریق تربیت حاصل می‌گردد، بدیهی است که شهوات همواره مورد توجه انسان‌اند و برای وی زینت داده شده‌اند و با توجه به این که خود را در قالب کالاهای وسوسه

برانگیز و فریبده‌ی مادی و دنیایی به نمایش می‌گذارند، به گونه‌ای خودکار در درون نفس آدمی به فعالیت می‌پردازند و به همین علت، لازم است تا ابزارهای کنترلی که شهوات را در سطح معینی نگه می‌دارد و با استفاده از قدرت پویایی آنها، انسان را به سوی موقعیت‌های والا و مسایل ارزشمند مورد پسند الله تعالی سوق می‌دهد، در عمل به کار گرفته شود و به صورت مستمر مورد تمرین قرار گیرد تا بتواند ماموریت خود را به انجام برساند، و این درست به مانند طفلی است که قدرت ایستادن و راه رفتن در وجود وی نهفته است و وجود دارد اما نیازمند آن است که مورد پرورش قرار گیرد تا بتواند بر روی پای خود ایستاده و بر جاذبه‌ی زمین غلبه نماید و اگر این طفل برای راه رفتن مورد تربیت قرار نگیرد راه رفتن وی به میزان زیادی به تعویق می‌افتد و یا آنکه نشمینگاهش بر زمین چسبیده و بر روی آن می‌خزد!!:

﴿رَيْنَ لِلنَّاسِ حُبَّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أُوْنِبْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِيُذَكِّرُوا الَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾

«برای انسان، محبت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، اینها کالای زندگانی دنیایی است و سرانجام نیک در پیش‌گاه الله است * بگو آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغ‌هایی است که رودخانه‌ها از پای آنها می‌گذرد، آنان در آنجا جاویدانه خواهند بود، و همسران پاکیزه و خوشنودی الله است، و الله بندگان را می‌بیند * و همان کسانی که می‌گویند پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار * و همان کسانی که بردبار و درست‌کار و مداوم و ماندگار، و بخشاینده و در سحرگاهان آموزش خواهند.»

(آل عمران: ۱۴ - ۱۷)

آری! این است جاذبه‌ی شهوات و این است ابزارهای صعود و اوج گرفتن.

مزیت اسلام بلند مرتبه در این عرصه آن است که در حالی که در جهت رفعت و بلند نمودن آدمی گام بر می‌دارد تا سنگینی شهوات را تعدیل نماید، به مانند راهبان و هندویان و بوداییان، به دنبال معدوم ساختن و از بین بردن شهوات نمی‌باشد (و نمی‌خواهد که آن را نیست و نابود گرداند بلکه درصدد حفظ توازن در درون بشر می‌باشد، مترجم) زیرا درست است که کنار نهادن تمامی شهوات، سبب می‌گردد که انسان در فضا سیر کند اما هم‌زمان باعث می‌شود که در امور مربوط به آبادانی زمین و حفظ آن از فساد به وسیله‌ی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، اهمال رخ دهد و کوتاهی صورت گیرد در حالی که تمامی این موارد از جانب الله تعالی به عنوان تکلیف و وظیفه‌ی آدمی شناخته شده‌اند و به طور قطع، الله تعالی آگاه است که مصلحت انسان و زندگانی‌اش در این امور نهفته

است زیرا اوست که انسان را خلق نموده و هم اوست که می‌داند چه چیزی به صلاح مخلوقش بوده و اصلاحش می‌کند:

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾

«مگر کسی که می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!» (المک: ۱۴)

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«او است که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.» (هود: ۶۱)

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

«کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به الله برمی‌گردد.» (الحج: ۴۱)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ * به الله و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه الله با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است.» (الصف: ۱۰-۱۱)

و هم چنین در حالی که الله تعالی انسان را به سوی عمران و آبادانی زمین رهنمون ساخته و او را مُجاز کرده که از پاکی‌ها ارتزاق نماید، به حال خود رهایش نمی‌سازد تا در تب شهوات و هوای نفسانی بسوزد زیرا در این هنگام است که نفس آدمی خاصیت خود را از دست داده و فاسد می‌گردد و بار تکالیف امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه الله تعالی بر دوشش سنگینی می‌نماید و در خیالش چنین می‌پندارد که این تکالیف، مانع بهره‌برداری وی از لذایذ دنیایی می‌گردند:

﴿لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾

«(منافقان) اگر غنائمی نزدیک و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می‌کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردردسر برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است.» (التوبة: ۴۲)

﴿وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾

«هنگامی که سوره‌ای نازل گردد (و آنان را دعوت کند) که در ایمان خود به الله اخلاص داشته باشید و به همراه پیغمبرش به جهاد پردازید ثروت‌مندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند (که به جهاد نروند و) می‌گویند: بگذار با خانه‌نشینان بمانیم. * آنان بدین خوشنودند که با زنان خانه‌نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند.»
(التوبة: ۸۶-۸۷)

و بدین ترتیب، اسلام به دنبال آن است که میان عناصر دوگانه‌ی آدمی که همان خاک و روح‌اند توازن ایجاد نماید تا وی بتواند هم در راه دنیا قدم نهد و هم در مسیر آخرت گام بردارد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید، زنده شدن دوباره در دست او است.» (الملک: ۱۵)

ابزارهای والا و باشکوه رسول الله صلی الله علیه و آله جهت تربیت اصحاب رضی الله عنهم، عمیق نمودن و گسترش دادن ایمان به الله صلی الله علیه و آله و روز آخرت در درون آنان بود و تلاش داشت تا یاد و ذکر الله صلی الله علیه و آله را همیشه در خاطرشان زنده نگاه داشته و آنان را تشویق نماید تا به اندازه‌ی توان خود همراه با الله صلی الله علیه و آله زندگی نمایند، و در این مسیر، رسول الله صلی الله علیه و آله به مانند تمامی امور دیگر، الگوی و سرمشق والا و بزرگ آنان بود.

بایستی دانست که الگو و اسوه، تاثیری غیر قابل انکار بر فرایند تربیت دارد.. و الله صلی الله علیه و آله به عنوان خالق انسان، نیک می‌داند که صرف سخن گفتن و سخن راندن، کفایت نمی‌کند هرچند که این سخنان در نهایت بلاغت و قوت باشند، در نتیجه، وجود یک قلب لازم است تا این سخنان را در خود حمل نموده و در مقابل دیدگان مردم، آنرا به واقعیت عینی مبدل سازد و آن‌گاه آنان را دعوت کند تا از آن سخنان تبعیت نمایند و چگونگی اتباع را به گونه‌ای عملی برایشان به نمایش بگذارد.

الله صلی الله علیه و آله قادر بود که قرآن را به صورتی مکتوب نازل فرماید و به اعراب بی‌سواد الهام نماید که آنرا بخوانند و مطالعه کنند اما خالق باریک‌بین آگاه، نیک می‌دانست که انسان‌ها بدین صورت آنرا نمی‌پذیرند و تاثیرگذاری مطلوب را از آن فرا نمی‌گیرند؛ همان تاثیری که وضعیت را به حرکتی واقعی و صاحب قدرت و حرکت مبدل سازد، به همین دلیل، الله صلی الله علیه و آله قرآن را بر قلب یک انسان نازل فرمود تا نمادی کامل و نمودی عینی از آن برای مردمان باشد، و آن‌گاه کسانی که الله صلی الله علیه و آله سینه‌هایشان را برای اسلام گشوده، این وضعیت را دوست بدارند و به دنبال آن به راه افتند و بدان پایبند شوند و وارد دین الله صلی الله علیه و آله گردند.

از ام‌المومنین عایشه رضی الله عنها در مورد خلق و خوی و طبیعت رسول الله صلی الله علیه و آله سوال شد و ایشان چنین پاسخ داد:

«كَانَ خُلِقَ الْقُرْآنَ»

(خلق و خوی ایشان قرآن بود).^{۷۹}

و از سخن الله نیز دقیقاً به همین نحو استنباط و برداشت می‌گردد:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

«بر پیغمبر چیزی جز ابلاغ روشن و تبلیغ آشکار نیست.» (النور: ۵۴)

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا

این که آنان بیندیشند.» (النحل: ۴۴)

ابلاغ پیام، صرفاً آن نیست که به مردم گفته شود: پروردگارتان به شما چنین و چنان می‌گوید، و "بیان پیام"، سخنرانی و درسی تئوریک و نظری نیست که پیامبر برای مردم ارائه دهد، اگرچه آن ابلاغ و این بیان به نوبه‌ی خود برای آگاه نمودن آدمیان از نادانسته‌های دینی، پسندیده و مطلوب می‌باشند.. اما تبدیل نمودن این علم به واقعیتی درونی و آنگاه تبدیل نمودن آن به واقعیتی عملی امری دیگر است و نیازمند آن است که پیام‌آور الهی، با واقعیت بخشیدن به کلام الله و عینی ساختن‌اش در عمل، آن‌را به مردم ابلاغ نماید تا که به وی اقتدا کنند و دنبالش نمایند و به گونه‌ای عملی، چگونگی اجرایش را بیاموزند، و تفکر در این مسأله، درس‌های زیادی برای دعوت‌گران در پی دارد که در آینده به تفصیل در مورد آن سخن خواهیم راند.

رسول الله پیوسته به یاد الله بود و تمامی زندگانی‌اش را به همراه پروردگار سپری می‌نمود و قلبش از یاد خالق لحظه‌ای غافل نمی‌گشت و زبانش از ذکر وی کوتاهی نمی‌نمود و قصور نمی‌ورزید، الله او را بهترین ادب‌ها آموخته بود و طاقت و توانی به وی بخشیده بود که بتواند این ارتباط همیشگی و دایمی‌اش را با پروردگار محفوظ بدارد... زیرا این امر به نسبت انسان، تلاشی بسیار می‌طلبد..

هیچ بشری چنین توانی ندارد، و حتی اصحاب رضی الله عنهم نیز نتوانستند که تمامی حیات خود را در آن سطح والا معنا کنند؛ سطحی که رسول الله در ارتباط دائم با الله و ذکر و یاد همیشگی وی در تمامی حالات و لحظات بدان دست یافته بود.

این ویژگی، خاصیتی بود که الله صرفاً به انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم اختصاص داده و در این زمینه عنایات ویژه‌ای به رسول الله صورت گرفته بود، به گونه‌ای که اصحاب رضی الله عنهم، که پس از انبیاء بهترین انسان‌ها بودند نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکایت می‌بردند که در کنار وی و در فراقش حالات متغیر و متفاوتی دارند و پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب می‌فرمود:

۷۹- امام احمد رحمته الله علیه این حدیث را روایت کرده است.

«والذي نفسي بيده أن لو تدومون على ما تكونون عندي وفي الذكر لصافحتكم الملائكة على فرشكم وفي طرقكم، ولكن يا حنظلة ساعة وساعة»

(سوگند به آنکه جانم در دست اوست اگر همیشه در همان حالتی باشید که در کنار من دارید و همواره بر یاد الله مداومت نمایید، فرشتگان در بسترهایتان و در مسیرهای حرکت‌تان با شما دست می‌دهند و مصافحه می‌کنند اما ای حنظله، حالت انسان متغیر است).^{۸۰}

با این حال، همان لحظاتی که اصحاب رضی الله عنهم از آن شکایت داشتند ساعت سقوط و غفلت از یاد الله نبود زیرا خالق‌شان آنان را افرادی توصیف می‌کند که الله را در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد می‌کنند، و تفاوت ذکرشان در زمانی که نزد رسول الله بودند، و ساعتی که در خدمتش نبودند در درجه بود نه در نوع. باز به توصیف زیبایی بر می‌گردیم که الله، اصحاب رضی الله عنهم را با آن وصف نموده است...

آنان الله را در همه حال ذکر می‌کردند، به‌راستی آنان چگونه خالق را ذکر می‌نمودند؟ آیا به اعتبار اینکه فناء فی الله، همان حقیقت وجودی است، این ذکر، ذکر بود که به فنا و نابودی شخص بر اساس سبک و شیوه‌ی تصوف منجر می‌گشت؟ یا ذکر بود که انرژی بشری را به واقعیتی ملموس مبدل می‌ساخت و آنرا در جهت انجام عملی که رضایت الله را در پی داشت، تجمیع می‌نمود؟

آنان الله را ذکر می‌نمودند تا از خود بپرسند که در این لحظه، از ما چه می‌خواهد؟ اگر خواسته‌ی الله در آن لحظه، جهاد می‌بود، ذکر به جهاد ختم می‌گشت و اگر اقتضای زمان، تحصیل علمی بود که بر مسلمین فرض گشته، ذکر، آنان را به سمت تحصیل علم رهنمون می‌ساخت و اگر در آن لحظه، تلاش در جهت کسب رزق و روزی حلال، و یا بخشش در راه الله، و یا آبادانی زمین بر اساس منهج پروردگار مد نظر می‌بود ذکر به سوی همان عمل رهنمون‌شان می‌ساخت.. اگر اقتضای زمان و موقعیت، معاشرت نیک و معروف با همسر می‌بود ذکر، آنان را به سمت رفتار نیکو با همسران‌شان سوق می‌داد و به همین ترتیب، در سایر تکالیف الهی و در دیگر عرصه‌های عملی زندگی واقعی، اوضاع بر همین منوال سپری می‌گشت..

آنان الله را یاد می‌نمودند تا از خود بپرسند که در این لحظه و در پیوستار و نمودار رضایت الله در چه موقعیتی قرار دارند؟ آیا آنان در شرایطی‌اند که خالق‌شان از آنان رضایت دارد؟ اگر اوضاع این‌گونه می‌بود که الله را حمد و سپاس می‌گفتند و با نزدیکی هرچه بیشتر به پروردگار، به وسیله‌ی اعمالی که وی دوست‌شان می‌دارد سعی می‌نمودند تا سطح بالاتری از رضایتش را به دست آورند، و اگر وضعیت‌شان به گونه‌ای دیگر می‌بود باز هم الله را یاد می‌نمودند تا حال آنان را دگرگون سازد:

۸۰- این حدیث را مسلم رحمته الله و ترمذی رحمته الله و امام أحمد رحمته الله و ابن ماجه رحمته الله روایت نموده‌اند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ لَا يَأْتِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾
 ﴿مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾

«و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشان ستم کردند، به یاد الله می افتند و آمرزش گناهان شان را خواستار می شوند- و به جز الله کیست که گناهان را ببامرزد؟- و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده اند پافشاری نمی کنند * آن چنان پرهیزگاران، پاداش شان آمرزش پروردگارشان و باغ های (بهشتی) است که در زیر (درختان) آنها جویبارها روان است و جاودانه در آنجا ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره‌ی کسانی می گردد که اهل عمل اند.» (آل عمران: ۱۳۵ - ۱۳۶)

حال به آیاتی از سوره‌ی آل عمران که پیشتر بدان اشاره داشتیم نگاهی می اندازیم تا ببینیم ذکر به چه چیزی ختم می گشت:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾

«کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می کنند و درباره‌ی آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمان‌ها و زمین می اندیشند...» (آل عمران: ۱۹۱)

مقتضیات این زمان و نیز تمامی لحظات، تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین بود تا نظم و ساختار به حقتشان ادراک گردد:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ بِالْحَقِّ فَأَخْسَنَ صُورَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾

«الله، آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و شما را شکل بخشیده است و شکل‌های شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است.» (التغابن: ۳)

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾

«ما آسمان‌ها و زمین و چیزهایی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است (و انگاره‌ی اندیشه‌ی بیمار ایشان). وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می آیند.» (ص: ۲۷)

آری! آنان به اندازه‌ی علم‌شان از الله تعالی، و به اندازه‌ی مشاهدات‌شان از نظم موجود در سنن الهی که در جهان مادی و زندگانی بشریت نهفته است، این مسأله را ادراک می نمودند و در می یافتند که ممکن نیست این خلقت، بیهوده و باطل باشد و هر جزء آن از حکمت سرشار است.. و آن گاه که در وادی تفکر بدین حد می رسیدند، به این نکته پی می بردند که حیات مادی و دنیوی نهایت کار نیست و ممکن نیست که نهایت کار باشد، در دنیا کسانی هستند که در حق دیگران ظلم روا می دارند و تا آخرین لحظه‌ی زندگی خویش ظالم می مانند، و دیگرانی هستند که مظلوم واقع می شوند و بر همین حال جان می سپارند پس اگر همه چیز در زندگی دنیایی خلاصه گردد

حق کجاست و از چه جایگاهی بهره‌مند است؟ بدون تردید در این حالت، دنیا و زندگانی بیهوده‌ای خواهیم داشت که هیچ غایتی نداشته و حقی در آن یافت نمی‌شود.

و این‌جا بود که ذکر الله و تفکر در حقی که در بطن این خلقت نهفته بود اصحاب رضی الله عنهم را به یاد آخرت و بهشت و جهنم می‌انداخت و سبب آن می‌گشت که از ترس آتش! به پروردگارش پناه برند:

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

«و درباره‌ی آفرینش (شکفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و نقشه دل‌ریا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند): پروردگارا! این (دستگاه شکفت‌کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار.» (آل عمران: ۱۹۱)

و هرگاه به یاد دوزخ می‌افتادند به بارگاه الهی گریه و زاری می‌نمودند تا آنان را از آتش آن رهایی بخشد:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

«پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را به آتش در آری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و ستم‌کاران را یآوری نیست.» (آل عمران: ۱۹۲)

و تو گویی که شایستگی‌ها و اعمال نیک خود را بر الله عرضه می‌نمایند و امید دارند که به واسطه‌ی آنها بخشیده شده و از آتش سوزان جهنم رهایی یابند:

﴿رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

«پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمد پسر عبدالله) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم، پروردگارا! گناهان‌مان را بیامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و ما را با نیکان و (در مسیر ایشان) بمیران * پروردگارا! آنچه را که بر (زبان) پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون نگردان، بی‌گمان تو خلف وعده نخواهی کرد.» (آل عمران: ۱۹۳ – ۱۹۴)

و الله هم به این آه و ناله‌ها و به این اشک‌های روان بندگانش پاسخ می‌گوید، اما به راستی علت پاسخ‌دهی الله چیست؟ آیا صرفاً به خاطر ذکر و یا تفکر است؟ آیا تنها به خاطر اندیشیدن و ناله و زاری و اشک ریختن است؟ و اگرچه تمامی این‌ها برای مومنی که در ایمانش صداقت دارد مواردی مطلوب به شمار می‌آید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخ‌شان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد- خواه زن باشد یا مرد- ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره‌ی دیگر هستید، آنان که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من اذیت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند هر آئینه گناهان‌شان را می‌بخشم و به بهشت‌شان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی الله است و پاداش نیکو تنها نزد پروردگار است.» (آل عمران: ۱۹۵)

در این آیاتی که الله تعالی مقدمه‌شان را با این توصیف زیبا از اصحاب رضی الله عنهم آغاز می‌کند:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ...﴾

«کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می‌کنند...»

درس تربیتی زیبایی نهفته است، این که ذکر چیزی است که به عمل ملموس و قابل مشاهده در واقعیت منجر شود... اصحاب رضی الله عنهم از دیارشان بیرون رانده شدند و مهاجرت نمودند، و در راه الله تعالی آزار و اذیت‌ها دیدند و صبر پیشه کردند، و جنگیدند و شهید شدند.. و الله تعالی نیز به آنان پاسخ داد.

و رسول الله صلی الله علیه و آله، اصحاب رضی الله عنهم را بر اساس این ذکر پرورده می‌ساخت؛ و روال این گونه بود که وی ابتدا مسایل را در شخصیت کریمانه‌ی خود تطبیق می‌داد و به الگویی عملی مبدل می‌گشت، آن‌گاه با موعظه و راهنمایی و هدایت و نصیحت آن‌را دنبال کرده و به صورت مستمر پیگیری‌اش می‌نمود و مورد توجه و اهتمامش قرار می‌داد و نتیجه آن شد که انسان‌هایی والا شکل گرفتند که در تاریخ، شبیه و نظیری ندارند.

و اکنون بنگریم که رسول الله صلی الله علیه و آله به دنبال چه چیزی بود و از این همه تلاش بی‌وقفه و شبانه‌روزی که در تربیت اصحاب رضی الله عنهم مصروف می‌داشت چه هدفی را دنبال می‌نمود.. آیا صرفاً به این می‌اندیشید که آنان حواری و یار و یاور و همراه وی باشند؟ آیا صرفاً می‌خواست که آنان مومنین صادق‌الایمان باشند؟ شکی نیست که این اهداف نیز والا بوده و مستحق بذل توجه و تلاش‌اند اما آیا محقق ساختن آنها، نیازمند این همه جهد و تلاش و کوشش بود؟ (به طور قطع، پاسخ منفی است، مترجم) چرا که این مسایل با تلاشی به مراتب کمتر، و در بهترین وجهی که رسول الله صلی الله علیه و آله در نظر داشتند نیز قابل حصول بوده و به دست می‌آمد؛ تلاشی به مانند تلاش عیسی بن مریم علیه السلام که در تربیت حواریونش^{۸۱} به کار بست؛ همان حواریونی که در اطراف وی بودند و خالصانه به او خدمت

۸۱- حواریون جمع حواری بوده و عبارت است از شاگردان و یاران حضرت عیسی صلی الله علیه و آله که زیر نظر مستقیم وی پرورش یافتند، مترجم

می کردند و پس از وی به گسترش دینش پرداختند و در مهربانی و رحمت و زهد و پاکی اخلاق، سرآمد، و زبان زد خاص و عام بودند:

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَنِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاَهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾

«سپس به دنبال نوح و ابراهیم، پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی، مهر و عطوفت را قرار دادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خوشنودی الله پدید آورده بودند، اما آنان چنان که باید آن را مراعات نکردند، ما به کسانی که از ایشان (که به محمد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند.» (الحديد: ۲۷)

اما محمد صلی الله علیه و آله به دنبال آن نبود که به مانند دیگر انبیاء، صرفاً جماعتی مومن تربیت نماید، بلکه ایشان پیگیر امری به مراتب بزرگ تر و عظیم تر و فراتر از این موارد بود و در برنامه داشت که هسته‌ای استوار و مستحکم پرورش دهد که از عهده‌ی انجام وظایف و نقش‌های محوله برآید:

﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾

«بهترین امتی که به سود انسان‌ها آفریده شده..» (آل عمران: ۱۱۰)

تفاوت اساسی میان پیروان پیامبران پیشین و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله، در تکالیف الهی، و ماموریت‌هایی نهفته بود که الله صلی الله علیه و آله بر عهده‌ی آنان و اینان نهاده بود..

الله صلی الله علیه و آله در مورد جماعت‌های مومن پیشین چنین می فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾

«در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق گرایانه، الله را پرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) پردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.» (البینة: ۵)

اما یاران و پیروان رسول الله صلی الله علیه و آله علاوه بر این مکلف گشتند که مخلصانه و حق گرایانه، الله صلی الله علیه و آله را عبادت نمایند و تنها شریعت او را آئین (برحق، مترجم) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات پردازند، عهده‌دار مسئولیت و تکلیف منحصر به فرد دیگری شدند که در امت‌های پیشین وجود نداشت:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» (آل عمران: ۱۱۰)

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.» (البقرة: ۱۴۳)

امت‌های پیشین به وجود آمدند تا به الله تعالی ایمان آورند و بر آن استقامت ورزند و این امر صرفاً منحصر به خودشان بود اما این امت، ظهور نمود تا الگویی برای هدایت بشریت به سوی راه و صراط مستقیم باشد. و به طور قطع تفاوت‌های بسیاری وجود دارد میان سبک تربیتی شخصی که رسالتش در دایره‌ی خود و قومش محصور است، و فردی که وظیفه دارد که نه تنها برای قوم و قبیله‌اش، بلکه برای تمامی افراد در هر نقطه از جهان که با آن رودرو می‌گردد الگو و نمونه‌ای قابل اقتدا باشد.

درست است که اساس و پایه‌ی کار یکی بوده و در تمامی آنها، می‌بایست الله تعالی به گونه‌ای انحصاری مورد عبادت قرار گیرد اما با این وجود، پایه‌ای که می‌خواهید بنایی کم حجم و کوچک را بر آن استوار سازید با پایه‌ای که در نظر دارید ساختمانی بزرگ و گسترده بر آن بنا نهید با یکدیگر تفاوت بسیاری دارند، هر چند که هر دو، نیازمند محکم کاری و استواری در کار می‌باشند و تلاش و کوشش می‌طلبند اما میان این شالوده و آن شالوده؛ و این تلاش و آن تلاش، و این استوارسازی و آن محکم کاری تفاوتی بسیار است. این تفاوت را در همان ابتدا، در کتاب الله تعالی مشاهده می‌نماییم...

تمام امت‌های مومن، به سوی ایمان به الله تعالی و روز آخرت دعوت شده‌اند با این تفاوت که گستردگی و تمرکزی که در مورد این قضیه در قرآن وجود دارد در کتب پیشین به چشم نمی‌خورد و به طور قطع، در میان تمامی امت‌های پیشین نیز تکالیفی که از آنان خواسته شده است با این مسأله‌ی جوهری و اساسی (ایمان به الله تعالی و روز آخرت، مترجم) که بنیان و نقطه شروع هر چیزی می‌باشد پیوند خورده است اما هیچ منهجی به مانند رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه، مسئولیت‌ها و تکالیف را به این قضیه‌ی اساسی متصل نساخته است؛ منهجی که در آن، تکالیف جامع و گسترده‌ای که تمامی موقعیت‌های زندگی را در بر گرفته به چشم می‌خورد.^{۸۲}

این تفاوت را - هم‌راستا با کتاب الله تعالی - می‌توان در رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله که اصحاب رضی الله عنهم را بر مبنای آن پرورده ساخت نیز مشاهده نمود، به عبارت دیگر، این تفاوت، چه در تاکید بر قضیه‌ی ایمان به الله تعالی و روز آخرت، و چه

۸۲- علاقه‌مندان می‌توانند به فصل "مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» فی الرسالة المحمدية" از کتاب "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، عقیده و شریعة و منهاج حیاة" مراجعه نمایند، (این کتاب توسط آقای ولدییگی تحت عنوان "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ"، روح زندگی" ترجمه شده است، مترجم).

در احکامی که تمامی تکالیف - اعم از اعتقادی و رفتاری - را به این مساله‌ی جوهری و اساسی مرتبط می سازند به گونه‌ای آشکار، قابل ادراک می باشد.

در دوران مکی، مشاهده می نمایم که احکام و راهنمایی‌ها و هدایت‌گری‌هایی که زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مجموعه‌ای از انسان‌های مومن را تنظیم می کند هنوز نازل نشده و تمامی تلاش‌ها بر کاشت بذر عقیده‌ی صحیح در نفس‌ها و آماده نمودن‌شان جهت انجام مقتضیات و الزامات این عقیده تمرکز یافته است؛ عقیده‌ای که در علم الله مقرر شده بود که در زمان مناسب در عرصه ظهور نماید.

اکنون از مومنینی سخن خواهیم گفت که ایمان آوردند که هیچ معبود به حقی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله، رسول و فرستاده وی می باشد؛ کسانی که به زنده شدن و رستاخیز و حساب و جزاء ایمان آوردند زیرا آنان همان پایه‌های استوار و همان هسته‌ی اصلی و مستحکم‌اند که رسول الله پرورش داد و همان انسان‌هایی‌اند که موضوع این فصل از کتاب قرار گرفته‌اند.. اما از یاد نباید بُرد که رسول الله چه زحمتهایی را در این راه بر خود هموار ساخت و چه تلاش‌هایی صرف نمود تا این موضوع (ایمان به الله و روز آخرت، مترجم) را بر مردم عرضه داشته و آن‌را به آنان بنمایاند؛ خواه برای طاغوتان قریش که در کمین دعوت نشسته و با تمامی امکانات به جنگش رفته بودند، و خواه برای توده‌ها و مردم عوامی که با آن سر ستیز داشتند چرا که عقیده‌ی جدید (از یک سو، مترجم) با چیزهایی که آنان بدان انس گرفته بودند مخالف می ورزید و (از سوی دیگر، مترجم) آنها، از روی اکراه و یا از صمیم قلب، و از روی آگاهی و یا ناآگاهی، به بندگان و بردگان آن طاغوتیان مبدل شده بودند (و از دستورات اربابان خود تبعیت می نمودند و به مخالفت با اسلام بر می خواستند، مترجم).

در این دوره و در این برهه از تاریخ که موضوع بحث ماست، توان و تلاش اصلی بر روی الزامات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» متمرکز گشته بود...

اما در مورد جاری نمودن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بر زبان باید بگویم که در آن هنگام، نطق به شهادتین علامت ظاهری ایمان بود و هیچ کس آن‌را بر زبان جاری نمی ساخت مگر آنکه به راستی ایمان آورده و آمده بود تا آن‌را بر رسول الله عرضه نماید و جانش را به خطر اندازد و خود را در معرض تیرهای آزار و اذیتی قرار دهد که از هر گوشه و کناری به سوی وی پرتاب می گردید، (در چنین شرایطی، مترجم) تمامی جاهلیت اطرافش با وی دشمنی می ورزید و انکارش می کرد و بغض و کینه خود را بر سرش خالی می نمود، هم‌چنین بر زبان آوردن شهادتین در آن برهه‌ی زمانی، مهر تاییدی بر ایمان بود زیرا تنها کسانی خود را در خطر پیامدهای نطق به شهادتین می گذاشتند که ایمانی قلبی و حقیقی آورده و در تصدیق شهادتین به نهایت یقین رسیده بودند، اما آیا رسول الله از آنان می پذیرفت که صرفاً در قلب‌های خود به تصدیقش پرداخته و تنها با زبان آن‌را اظهار نمایند؟

و اگر وضع بر این منوال بود آیا پایه‌ی استوار و هسته‌ی مستحکمی که الله به وسیله‌ی آن، اوضاع و احوال زمین را دگرگون ساخت شکل می گرفت؟

و چرا رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه‌ی "أرقم بن ابی أرقم" با اصحاب رضی الله عنهم ملاقات نموده و با آنان هم صحبت می‌شد و ساعاتی از وقت خود را صرف آنان می‌نمود؟ آیا بدین خاطر بود که به آنان بگوید: ایمان بیاورید که معبودی به حق جز الله صلی الله علیه و آله وجود ندارد! در حالی که آنان به صورت عملی بدان ایمان آورده بودند؟ آیا به دنبال آن بود که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بر زبان‌شان جاری سازد در حالی که آنان شهادتین را در عمل جاری نموده بودند؟ (و با اعمال خود آن را محقق ساخته بودند؟ هرگز! مترجم) بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله با آنان دیدار می‌نمود تا بر اساس الزامات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» پرورش‌شان دهد و این در شرایطی بود که خود، پیشتر به الگویی عملی و ملموس برای این مسأله مبدل گشته بود.

از مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آن زمان - و در هر زمانی - صبر بر آزار و اذیت‌هایی بود که به خاطر گام نهادن در مسیر حق و به سبب انتخاب عقیده‌ی صحیحی که بدان ایمان آورده بودند بر آنان وارد می‌آمد. اما آیا صرف ایمان، که همان تصدیق به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و جاری ساختن آن بر زبان می‌باشد، می‌تواند به صورت خودکار باعث صبر بر آزار و اذیت‌ها در مراتب مختلف از آنها گردد؟ آیا می‌تواند سبب اصرار ورزیدن بر حق با هر هزینه مالی و جانی شود؟ یا آنکه این امر نیازمند تلاشی مشخص است تا وجود و کیان آدمی را جهت تحمل فشارها تقویت نماید و سبب آن شود که در برابر مشکلات و سختی‌های پیش رو، خم به ابرو نیاورد و از میدان نگریزد؟ و به‌راستی افراد از کجا این صبر و تحمل را می‌آموزند؟ آیا به محض این که به آنان گفته شود که صبر پیشه کنید بلافاصله احساسات و مشاعرشان نظم گرفته و عزم و اراده‌شان شکل می‌پذیرد و دنیا و تمامی متعلقات شیرین و جذاب آن از دیدگان‌شان فروکش کرده و در نظرشان کوچک می‌شود و به سوی ارتفاعات و قله‌های رفیع روان می‌گردند و در حالی که صبر را پیشه‌ی خود ساخته‌اند بر آزار و اذیت‌ها استقامت می‌ورزند و در مورد حقی که بدان ایمان آورده‌اند جانب کوتاهی و تفریط را در پیش نمی‌گیرند؟

نه به الله سوگند که این‌گونه نخواهد بود!

این مسأله نیازمند تلقین و تعلیم و آماده‌سازی و راهنمایی و هدایت است و این بزرگ مریب تاریخ؛ محمد صلی الله علیه و آله است که به اصحاب رضی الله عنهم می‌آموزد و به آنان آموزش می‌دهد و ضمن آماده نمودن‌شان، آنها را راهنمایی و هدایت می‌نماید و مطالب را برایشان قابل فهم می‌سازد اما این مهم را صرفاً با کلمات به اصحاب رضی الله عنهم منتقل نمی‌کند بلکه ابتدا تمامی مسایل را در والاترین سطح ممکن در خود تطبیق داده و با الگویی واقعی، مطالب را به پیروانش آموزش می‌دهد و این‌گونه است که آنان یاد می‌گیرند و در خود به اجرا می‌گذارند..

چنان آزار و اذیت‌هایی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در بر گرفته بود که قامت استوار کوه‌ها را نیز خم می‌نمود.. با تکذیب نمودن و دروغگو خواندنش او را آزار دادند و تکذیب گشتن برای شخصی صادق و امین چه بد آزاری است.. او را به سُخره گرفتند و مسخره نمودند و مورد تمسخر واقع شدن برای قلب کسی که به حق ایمان دارد چه رنجی جان‌گناه است در حالی که می‌داند که برحق بوده و مملو از خیر و هدایت و نجات و رستگاری است و

سُخره‌کاران در چه گمراهی عمیقی به سر می‌برند... با تبلیغات منفی و بدنام کردن آزارش می‌دادند و القاب زشت و ناپسند به او منتسب می‌ساختند و تلاش داشتند تا مردم را از تبعیت از وی باز دارند و سعی می‌نمودند که نگذارند مردم حتی به سخنانش نیز گوش فرا دهند... او را با آزارهای جسمی و روحی می‌آزردند و زیر باران سنگش می‌گرفتند و خون از پاهای مبارکش جاری می‌ساختند، و ابولهب و همسرش - که هیزم‌کش بود - در مسیرش خار و خاشاک می‌ریختند، و مشرکان در حالی که در سجده بود و یاد معبودش می‌کرد بر رویش فضولات و ناپاکی می‌ریختند و... و...

اما تمامی این مسایل نه تنها ذره‌ای از استقامت و پایداری‌اش بر حق نکاست بلکه او را مصمم‌تر از قبل می‌ساخت.. تمامی مسایل و سوسه بر انگیز از قبیل مُلک و قدرت و منزلت و امکانات و .. را بر وی عرضه داشتند؛ همان چیزهایی که انسان را در زندگی مادی به خود می‌فریبد، و در حالی که قوم و قبیله‌اش از وی به نزد عمویش شکایت برده بودند چنین پاسخ گفت:

«والله يا عم، لو وضعوا الشمس في يميني، والقمر في شمالي، على أن أترك هذا الأمر ما فعلت، حتى تنفرد سالفتي أو قال: حتى أهلك دونه»

(سوگند به پروردگرم ای عمو، اگر آنان به قصد انصرافم از رسالت، خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند نمی‌پذیرم (و آن قدر ادامه می‌دهم، مترجم) تا این که سر از تنم جدا شود، و در لفظی دیگر چنین آمده است: تا این که در این راه جان سپارم.)^{۸۳}

و بدین گونه به شاگردانش می‌آموخت و یاد می‌داد، و اگرچه در بیان نمودن، کلمات نیز مهم خواهند بود اما یاد دادن رسول الله صلی الله علیه و آله صرفاً با استفاده از کلمات نبود بلکه به صورتی عملی و در رفتار، کلمات را معنا می‌بخشید و آنها را به واقعیت‌های ملموس و قابل مشاهده در عالم واقع مبدل می‌ساخت.

و از الزامات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آن زمان - و در همه زمان‌ها - پُر گشتن قلب‌ها از محبت الله صلی الله علیه و آله و احساس عظمت و بزرگی خالق بود؛ این که می‌بایست به وی وابسته شد و از او تبعیت نمود و در تمامی احساسات و رفتارها به سویش روان گشت، اما آیا صرف ایمان، یعنی تصدیق «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و اقرار زبانی بدان، می‌تواند به صورت خودکار به آن رفتار و آن احساس منجر شود؟ یا آنکه نیازمند (جهدی عظیم و کوششی خستگی‌ناپذیر برای، مترجم) تعلیم و پند دادن، و آموزش و راهنمایی است؟

و چه کسی جز رسول الله صلی الله علیه و آله این گونه پیروانش را راهنمایی و هدایت می‌کند و این گونه به آنان می‌آموزد؟؛ آموختن نه با کلماتی خشک و خالی بلکه با رفتاری عملی، با رفتاری که اصحاب رضی الله عنهم آن را می‌بینند و بدان می‌نگرند و از آن می‌آموزند، اصحاب رضی الله عنهم مشاهده می‌نمایند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در همه حال به ذکر و یاد الله صلی الله علیه و آله مشغول بوده و به سوی او روان است و به رحمتش امید داشته و در برابرش به سجده می‌افتد و با ناله و زاری

۸۳- به کتب سیره مراجعه شود.

به درگاهش توبه می کند و به سوی او باز می گردد و زبانش از دعا، و قلبش از یاد پروردگار کوتاهی نمی کند و قصور نمی ورزد.

و از مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آن هنگام - و در همه وقت - ایمان به قضاء و قدر الله تعالی بود و ایمان به این که تنها او گرداننده‌ی امور و رقم زننده مسایل است، و آنچه بخواهد هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می - رساند، و تنها اوست که رزق می دهد، و ضرر و نفع می رساند، و می میراند و زنده می گرداند، و مالک و صاحب همه چیز و همه امری است، تنها اوست که حاکم و صاحب اختیار جهان و مردمان است و چیزی بدون دستورش شکل نمی پذیرد و تا او نخواهد امری به وقوع نمی پیوندد.

آیا صرف تصدیق به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و صرف بر زبان راندن آن می تواند چنین ایمانی در نفس ها به وجود آورد؟ یا آنکه نیازمند یاد دادن و آموختن و آماده ساختن و راهنمایی و هدایت است؟ و آیا برای راسخ نمودن این ایمان، کلمه و کلمات، و درس و دروسی گذرا کفایت می کند؟ (بایستی دانست که، مترجم) ایمان نظریه و تئوری ای نیست که تدریس گردد و به حافظه سپرده شود و در مورد آن از انسان سوال گردد و وی به گونه ای شفاهی بدان پاسخ گوید، بلکه تحمل سختی ها و مشقت های واقعی است؛ طوری که در هر لحظه از لحظات با تمایلی از تمایلات، و شهوتی از شهوات، و دغدغه ای از دغدغه ها، و تجربه ای تلخ از تجاربی که بر انسان می گذرد برخوردار رخ داده و اصطکاک کی به وجود می آید، و در اینجا و از خلال این سختی ها و مشکلات است که انسان می آموزد و درس ها را به خاطر می سپارد البته صرفاً نه با عقل خویش و نه با وجدان خویش، بلکه با تمامی اعصاب و جسم و روح و هستی اش (آن را به خود جذب می نماید، مترجم)..

در کتاب پیشینم این مثال را عنوان داشتم:^{۸۴} اگر از هر ره گذری سوال شود که چه کسی تو را رزق می دهد؟ به صورت بدیهی و پیش فرض می گوید، رازق انسان، تنها الله تعالی است، و اما آن گاه که تحت فشار کم رزقی واقع می شود و در تنگنا می افتد، و اگر مشخص تر بگوییم: آنگاه که با استفاده از آن مورد اذیت و آزار قرار می گیرد چه می گوید؟ اغلب اوقات می گوید: فلان شخص رزق مرا قطع نموده و فلانی می خواهد رزقم را از من بگیرد! این واکنش حاکی از چیست؟ به طور قطع بیان گر این است که آنچه که این فرد به صورت پیش فرض در ذهن دارد معنای حقیقی نداشته و در حقیقت این گونه نیست! یا این که اگر این تصور، نوعی پیش فرض ذهنی نیز باشد هنوز در عمق وجدان وی جای نگرفته و به یک بدیهی و پیش فرض قلبی تبدیل نشده تا رفتار بر پایه آن استوار گردد! و یا آنکه احساساتی صحیح بر اساس آن شکل گیرد؛ همان احساساتی که پس از آن، رفتار و سلوک صحیح بر مبنایش بنیان نهاده می شود!

آن گاه که خطاب الله تعالی به بنی اسرائیل را در سوره ی بقره مطالعه می نمودم، مساله ای توجهم را به خود جلب نمود:

۸۴- کتاب "واقعا المعاصر".

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾

«و (به یاد آورید) آنگاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم، آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می‌رسانیدند، پسران‌تان را سر می‌بریدند و زنان‌تان را زنده می‌گذاشتند و در این (شکنجه و تهدید به نابودی)، آزمایش بزرگی از جانب الله برایتان بود.» (البقرة: ۴۹)

عذاب از طرف فرعون صورت گرفته و اوست که فرزندان‌شان را می‌کشد و زنان‌شان را به بردگی می‌گیرد اما ابتلا و آزمایش از سوی الله اتفاق می‌افتد! آیا به محض دیدن عذاب و شنیدن آن، این برداشت (که الله آن را مقدر نموده، مترجم) به ذهن‌خطور می‌کند یا آنکه بلافاصله ذهن به سوی انجام‌دهنده مستقیم کار روان می‌گردد؟ و انسان نیازمند آموختن و یادگیری است تا بداند که درست است فاعل، فعل را به انجام رسانده اما در ورای آن، قدر الله قرار دارد! و آن‌گاه که بدان پی‌برد و در اثر استقرار آن در خاطرش، برایش به یقین مبدل‌گشت، آیا از چه کسی می‌خواهد که بلا را از وی رفع و دفع نماید؟! و این همان درسی است که از طریق راهنمایی و توجیه به دست می‌آید.. و در ذهن مومن، این مسأله به هیچ وجه با اخذ اسباب و استفاده از ابزارهای دنیایی مغایرتی پیدا نخواهد کرد چرا که وی بر اسباب و ابزار اتکا نمی‌کند و معتقد نیست که این لوازم به صورت مستقل عمل می‌نمایند بلکه ایمان دارد که آنها با قدری از جانب الله، و در حدودی که وی مشخص ساخته فعالیت می‌نمایند و بدین ترتیب، فرد مومن، همیشه به یاد تدبیرکننده‌ی حقیقی امور است که در ورای تمامی حوادث و اشخاص مستقر گشته است و آن کسی نیست جز الله که فرماندهی همه چیز در دستان اوست.

و از مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آن زمان و در هر زمانی، برادری و اخوت در راه الله بود و این که بایستی حُب و محبت، و کراهت داشتن و بغض ورزیدن به خاطر الله باشد و "دوستی و دشمنی"^{۸۵} در راه او صورت پذیرد..

۸۵- این عبارت برای ترجمه "الولاء والبراء" که یکی از ارکان عقیده‌ی اسلامی است مورد استفاده قرار گرفته است، الولاء به معنای محبت و مودت و نزدیکی می‌باشد و البراء، عبارت است از دشمنی و عداوت و دوری، الولاء و البراء در اصل، امری قلبی می‌باشد که آثار خود را بر زبان و جوارح نمایان می‌سازد.

الولاء صرفاً برای الله و رسول الله و مومنین بایستی باشد چنانچه الله چنین می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾: تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شما هستند، ۵۵ المائده) و انجام آن به نسبت مومنین این‌گونه است که محبت خود را در برابر ایمان‌شان ابراز داریم و آنان را نصرت دهیم و یاری نماییم و شفقت و مهربانی در حق‌شان روا داریم و آنان را نصیحت خیر نماییم و برایشان دعا کنیم و به آنان سلام دهیم و مریض‌شان را زیارت نماییم و در تشییع جنازه مردگان‌شان مشارکت کنیم و احوال‌شان را جویا گردیم و کمک حال‌شان باشیم.

اما البراء که نسبت کافران روا داشته می‌شود و به خوبی در این آیه نمایان است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ﴾: (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. الممتحنه ۴، این‌گونه محقق می‌گردد که به نسبت کافران بغض داشته باشیم و در مقابل‌شان گردن کج نکنیم و از آنان تعریف و تمجید نماییم و از تشابه با آنان خودداری ورزیم.

و تمامی این موارد به نسبت جامعه‌ی عربی و به نسبت تمامی جاهلیت‌های قدیم و جدید، اموری مخالف و مغایر با عرف جاری جامعه شناخته می‌شد. در جاهلیت عرب، "پیوند خونی"، پیوندی ثابت و دائمی و معتبر بود و تمامی پیوندهای غیر آن، یا به شدت ضعیف بودند و یا اصلاً وجود خارجی به خود نمی‌دیدند. و در جاهلیت‌های جدید، رابطه‌ی "ملی و وطنی" جای رابطه‌ی "خونی و نسبی" را گرفته است، و امروزه جاهلیت‌ها بدان افتخار می‌ورزند و به مانند تعصب جاهلیت عرب برای "رابطه خونی" که در قبیله نمود می‌یافت، برای مسایل "ملی و قومی" تعصب به خرج می‌دهند، و اختلاف این دو جاهلیت نه در جوهر و ماهیت، بلکه (تنها و تنها، مترجم) در گستردگی و بزرگی مساحت است!

اما در مورد حب و بغض باید عرض کنم که در جاهلیت عرب و در همه جاهلیت‌ها، ملاک و معیار آن، مصالح و منافع است و در اغلب اوقات، مصالح مادی سهل الوصول مد نظر می‌باشد و ملاک دیگرش "منبت" است؛ من و کرامتم و مالم و قدرتم و قومم، و پیروانم (اگر رئیس باشم) و رهبرم (اگر از مستضعفین و زیردستان باشم)!

اما "دوستی و دشمنی" نیز مشابه "حب و بغض" است و در جاهلیت‌ها، غیر از آن مصالحی که دائم در حال تغییر رنگ است و امروز این جاست و فردا آنجا، هیچ ضابطه‌ی دیگری وجود ندارد، مصالحی که بطور مستمر در حال تغییر و دگرگونی است و وضعیت ثابتی به خود نمی‌گیرد و دشمنی‌های دیروز به دوستی‌های امروز مبدل می‌گردد و رفاقت‌های کنونی به کینه‌ها و کدورت‌های آینده تغییر می‌یابد، و این دگرگونی‌ها نه به خاطر عوض شدن اصول و ارزش‌ها بلکه به علت تغییر مصالح موقتی است که هیچ شکل ثابت و مشخصی ندارد.. و تمامی جاهلیت‌ها در این ویژگی با هم یکسانند!

بایستی توجه داشت که صرف تصدیق به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و جاری ساختن آن بر زبان، به صورت خودکار بدان منجر نمی‌شود که این‌گونه تغییرات ساختارشکن و بنیادین در این مسایل رخ دهد؛ همان مسائلی که عرف جاهلیت و اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و اخلاقی (به شدت، مترجم) از آنها حمایت می‌کند.. اگرچه بی‌شک، ایمان به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نفس را برای تغییر و پذیرش تحول آماده می‌سازد اما معیارهای جدید و ارزش‌های نوین و اوضاع تازه‌ای که قرار است توسط ایمان ایجاد گردد به صورت اتوماتیک انجام نمی‌پذیرد و در یک آن به وجود نمی‌آید حتی اگر آن لحظه، لحظه‌ی پذیرش ایمان باشد بلکه گام به گام، و آجر به آجر بنا می‌شود تا این که این بنیان جدید شکل گیرد و استوار گردد.. و این مهم، به وسیله‌ی تربیت و پرورش به وقوع می‌پیوندد.

و این همان چیزی است که بزرگ مربی تاریخ، رسول الله صلی الله علیه و آله بدان اهتمام ورزید و پیوسته در آن کوشید و مورد محبت قرارش داد و از آن نگهداری نمود و مراقبتش فرمود تا به آن قله‌های رفیع رسید و بدان منجر گشت که در

البته توجه داشته باشید که "الولاء و البراء" بدان معنا نیست که می‌توانیم در حق کافران ظلم روا داریم و به حقوق آنان تجاوز نماییم چرا که الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾: «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.» (الممتحنه: ۸)

نزد مردم، برادری در راه الله، از برادری خونی و سببی قوی‌تر گشت و تبدیل به حب و بغضی شد که نه تنها به مصالح و منافع متصل نبود بلکه نقطه‌ی مقابل آن به شمار می‌رفت و کفه‌ی ترازو به سمت چیزی سنگینی می‌نمود که در راه الله و به خاطر الله باشد و "دوستی و دشمنی" صرفاً به ارزش‌های ایمانی و خلوص برای الله متکی گشت.

و از مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در آن زمان و در همه‌ی زمان‌ها، شکل‌گیری مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی ارزشمند و والا بود که برخی از آنها در جامعه عربی موجود بود اما جاهلیت آن‌را به فساد کشانیده و از مسیر صحیح منحرف ساخته بود، به عنوان مثال، جاهلیت، شجاعت را به غیرتی جاهلی مبدل کرده بود که نمونه‌اش را می‌توان در سوره فتح مشاهده نمود،^{۸۶} .. و همان‌گونه که در سوره‌ی بقره^{۸۷} پیداست کرم و سخاوت از مسیرش منحرف شده و بخشش مال و اموال به خاطر ریا و برای خوشایند مردم انجام می‌گرفت، پس لازم شد که مسیرش دگرگون گردد و به اصل صحیح آن که در فطرت نهفته است بازگردانده شود تا برای الله و به خاطر الله صورت پذیرد، البته برخی از فضایل نیز در میان جاهلیت عرب وجود نداشت و ممکن نیست که در هیچ جاهلیتی یافت شود، به عنوان مثال می‌توان به ممنوعیت وجود ظلم در میان مردم و برپایی زندگی بر اساس قسط و عدل و نه بر اساس قانون جنگل، و احترام به انسان به صرف انسان بودن و با صرف نظر از جنسیت و رنگ و زبان و وطن و موقعیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اشاره نمود، آری، این‌ها مواردی است که ممکن نیست به انجام برسند مگر آنکه آدمی، نفس خود را برای الله خالص نموده باشد.^{۸۸}

در اینجا بنا نداریم که به ذکر تمامی مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» به طور خاص، و حتی به نسبت دوره‌ی تربیت در مکه، پردازیم بلکه تنها می‌خواهیم بگوییم که از روزی که این آیین پاک نازل گشته، ایمان، آن‌گونه که تفکر ارجایی می‌پندارد صرف تصدیق و اقرار نیست، حتی آن زمان که در اوایل دعوت، اقرار به زبان از نشانه‌های راستی ایمان بود و جز مومنین واقعی، کسی را یارای پذیرش مخاطرات ایمان نبود، این اقرار، به صورت مستقل و خودکار، تحولاتی به مانند تحولاتی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در روح و روان جماعت مومن پرورش یافته توسط رسول الله ایجاد

۸۶- «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحُمُومَ خِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ» «آن‌گاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند.» (الفتح: ۲۶)

۸۷- «كَالَّذِي يُثَقِّقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ قَاصِبَةٌ وَأَبَلٌ فَتَرَكُهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ يَمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» «همانند کسی که دارائی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می‌کند و به الله و روز رستاخیز ایمان ندارد. مثل چنین کسی همچون مثل قطعه سنگ صاف و لغزنده‌ای است که بر آن خاک باشد، و باران شدیدی بر آن ببارد و آن را به صورت سنگی صاف برجای گذارد. (چنین ریاکارانی) از کاری که انجام داده‌اند سود و بهره‌ای بر نمی‌گیرند، و الله گروه کفرپیشه را (به سوی خیر و صلاح) رهنمود نمی‌نماید.» (البقرة: ۲۶۴)

۸۸- دموکراسی گمان دارد که اولین سیستمی است که این اصول را مقرر ساخته و در عالم واقعی به اجرا گذاشته است و به دیگران حق ابراز وجود و حق آزادی بیان داده است، و در رد این گمان همین بس که نگاهی بیندازیم به بوسنی و هرزگوین و چین و فیلیپین و کشمیر و فلسطین و تمامی ممالکی که مسلمین در زیر سیطره‌ی یهودیان و مسیحیان گذران معیشت دارند و این وضعیت را مقایسه کنیم با قسط و عدل و توانایی تحمل دیگرانی که مسلمین در برابر یهودیان و مسیحیانی که تحت زعامت‌شان زندگی می‌نمودند از خود به نمایش گذاشتند.

نمود، به بار نیاورد، بلکه تغییرات شگرف زمانی حاصل گشت که مومنین به مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ایمان آوردند و بر اساس آن تربیت شدند و بر مبنای آن در دنیای واقعی به فعالیت پرداختند.

هم‌چنین بنا نداریم که بگوییم صرف تربیت اصحاب رضی الله عنهم بر اساس این الزامات و بر مبنای این اقتضائات، عمل شگرفی بود که رسول‌الله صلی الله علیه و آله در مورد هسته‌ی اصلی و مستحکم دعوت به انجام رسانید، زیرا از هر مربی دیگری که عهده‌دار ایجاد و شکل‌دهی این هسته در هر گوشه‌ی این کره‌ی خاکی و در هر برهه از زمان تا روز قیامت است نیز انتظار می‌رود که چنین روشی را در پیش گیرد، اما شاهکار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، درجه و سطح عجیبی بود که اصحاب رضی الله عنهم را در عمل به مقتضیات و الزامات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بدان رسانید، همان درجه‌ای که عالم خیال را به واقعیت پیوند زد و مستحبات،^{۸۹} به درجه‌ی واجبات و فرایض رسیدند و بدون آنکه از جانب الله صلی الله علیه و آله و رسول اجباری صورت گیرد، اصحاب رضی الله عنهم خود را بدان‌ها مقید می‌ساختند، آنان در ایمان به آخرت نیز گوی سبقت را ربوده و آن‌را چنان در وجود خود نهادینه کرده بودند که گویی هم اکنون، و نه پس از سال‌ها، به نظاره‌ی مستقیمش نشسته‌اند، و این همان چیزی است که نسل ممتاز پرورش یافته توسط رسول‌الله صلی الله علیه و آله را به نسلی متمایز مبدل ساخت نه صرف التزام به مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، هر چند که التزام به این مقتضیات برای تمامی دعوت‌گران به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، لازم و ضروری می‌باشد.

به مرور زمان و گام به گام، مقتضیات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گسترش یافت و جوانب جدیدی از روان و زندگی را در بر گرفت؛ جوانبی که پیشتر در آن داخل نشده بودند و الله قدرتمند و دانا بنا به علم و حکمت خویش، در زمان تعیین شده نازل‌شان فرمود و پایبندی به آن‌ها را الزامی نمود به گونه‌ای که دیگر، التزام به مقتضیات پیشین کافی نبود و ایمان را محقق نمی‌ساخت.

امام أبو عبید القاسم بن سلام رحمته الله علیه (۱۵۷ - ۲۲۴ هـ) در صفحه‌ی ۵۴ و صفحات دیگر کتاب "الإیمان" ^{۹۰} چنین می‌گوید: و ما مسایل را به آنچه که الله صلی الله علیه و آله حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برای آن مبعوث نمود و قرآن را برایش نازل فرمود رجوع دادیم و مشاهده نمودیم که الله صلی الله علیه و آله گواهی دادن به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» را به عنوان نقطه شروع ایمان معرفی نموده است، به همین خاطر، رسول‌الله صلی الله علیه و آله پس از رسیدن به نبوت، در حدود ۱۰ سال یا بیشتر در مکه ماندگار شد و مردم را تنها به سوی گواهی دادن به شهادتین فرا می‌خواند و ایمان واجب برای بندگان در آن روز در همین حد بود و هر کس که به آن ندا پاسخ مثبت می‌داد به عنوان مومن شناخته می‌شد و ایمان، او را به چیزی

۸۹- مستحبات عبارت‌اند از اعمالی که انجام‌شان مایه‌ی خشنودی پروردگار است و ترک آنها معصیت به شمار نمی‌آید و به عنوان مثال می‌توان به نمازهای سنت قبل و بعد از نمازهای واجب اشاره نمود، مترجم.

۹۰- این کتاب را شیخ ناصرالدین آل‌بانی رحمته الله علیه، مورد تحقیق و بررسی قرار داده و انتشارات دارالأرقم کویت، در سال ۱۴۰۵ هجری قمری آن‌را به چاپ رسانده است.

بیشتر از آن ملزم نمی‌ساخت و زکات و روزه و سایر احکام دین بر وی واجب نبود و آن‌چنان که علماء ذکر می‌کنند این آسان‌گیری و تخفیف، نوعی رحمت و مهربانی از جانب الله برای بندگانش به حساب می‌آمد چرا که آنان به تازگی از جاهلیت رهایی یافته بودند و اگر تمامی فرایض به یک‌باره بر آنان تحمیل می‌گشت قلب-هایشان از آن متنفر می‌شد و به همین علت، ایمان واجب در آن زمان، اقرار زبانی بود و مومنین در مکه و چند ماه پس از هجرت به مدینه بر همین منوال به سر بردند و پس از آنکه مردم به اسلام روی آوردند و رغبت و علاقه‌ی آنان بدان عمیق‌تر گشت، الله نماز به سوی کعبه و تغییر قبله از بیت المقدس به سوی آن را به الزامات ایمان افزود و اگر در زمان تغییر قبله، از تبعیت از این دستور سرپیچی می‌نمودند و صرفاً به ایمان پیشین و مصادیق سابق آن، و همان قبله‌ی اولیه اکتفا می‌نمودند ایمان از آنان سلب می‌گشت زیرا عملی مخالف با اقرار زبانی انجام داده و دچار نقض اقرار (اقرار همان بر زبان آوردن شهادتین جهت ورود به اسلام می‌باشد، مترجم) شده بودند و اطاعت نخست از اطاعت دوم به ایمان نزدیک‌تر نبود (زیرا هر چه به جلو گام بر می‌داریم مصادیق ایمان افزون می‌گردد و دایره‌ی شمول آن نیز بیشتر می‌شود، مترجم)، پس از آنکه مومنین، دستور الله و رسول را اجابت نمودند و به مانند اقرار زبانی آن‌را به انجام رسانیدند از آن روز به بعد، ایمان بر اقرار زبانی و انجام نماز مشتمل شد، و فریضه‌ی نماز به اقرار زبانی اضافه گشت.. مسلمین روزگاری را بر همین منوال سپری نمودند و پس از آنکه شتابان به سوی نماز روان گشتند و سینه‌هایشان برای انجام آن گشوده شد و با شور و اشتیاق به انجامش رسانیدند، الله زکات را نیز به ایمان قبلی افزون ساخت و فرمود:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

«و نماز را بر پای دارید و زکات پردازید.» (البقرة: ۸۳، ۱۱۰)

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾

«از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را پاک داری، و ایشان را بالا ببری.» (التوبة: ۱۰۳)

در این حالت اگر آنان به اقرار زبانی و به جای آوردن نماز بسنده می‌نمودند و زکات نمی‌پرداختند این عدم پرداخت، دقیقاً به مانند نمازی که بیشتر عدم ادای آن ناقض اقرار زبانی بود ایمان را از آنان زایل می‌ساخت و به ناقض اقرار زبانی و انجام نماز مبدل می‌گشت و تصدیق‌کننده‌ی این مسأله، جهاد ابوبکر رضی الله عنه به همراه مهاجرین و انصار، بر علیه اعرابی بود که از پرداخت زکات خودداری نمودند و این جهاد، درست به مانند جهادی بود که رسول الله در مقابل مشرکین به انجام رسانید و در کشتن و اسیر نمودن افراد، و به غنیمت گرفتن اموال، تفاوتی با هم نداشتند در حالی که تمامی این افراد، پرداخت زکات را انکار ننموده و اصل آن را زیر سوال نبرده بودند بلکه از دادن آن ممانعت ورزیده بودند. اوضاع برای تمامی قوانین و دستورات دینی به همین ترتیب بود و هر بار که قانونی نازل می‌شد به ایمان قبلی افزون می‌گشت و بدان ملحق می‌شد و بدین ترتیب تمامی آنها در زیر نام

ایمان جمع شدند و فردی را که بدان‌ها پایبند بود مومن می‌خواندند و این همان چیزی است که جماعتی در آن به خطا رفته‌اند؛ همان جماعتی که می‌گویند ایمان، قول و اقرار زبانی است.

اکنون که به هسته‌ی مستحکم، آنگونه که رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرورش داد، نظری افکندیم بر می‌گردیم و می‌پرسیم: چرا ایشان آن همه تلاش جان‌کاه را در خلال ۱۳ سال مکه و ۱۰ سال مدینه مبذول داشت تا این الگوی بی‌نظیر بشری شکل پذیرد؟ آیا تنها بدین خاطر بود که جماعتی مومن به وجود آید که به الله و روز آخرت ایمان داشته و نماز برپای دارد و زکات مال دهد و عبادت الله را بر جای آورد؟!

درست است که بخشی از این تلاش عظیم، صرف ایجاد این امور در دنیای واقعی شد، و ذاتاً این مسایل با ارزش‌اند و شایستگی آن را دارند که برای محقق‌گشتن‌شان تلاش و کوشش به خرج داده شود، اما هم‌چنان که پیشتر اشاره نمودیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله، هدف‌هایی به مراتب والاتر و برتر از این اهداف را دنبال می‌نمود (و در پی دست یافتن به مسایلی بسیار ارزشمندتر بود، مترجم)...

ماموریت این جماعت این نبود که عبادتی شبیه به عبادت گروه‌های مومن پیشین را برای الله به انجام برساند بلکه رسالتش، گسترش توحید در سرتاسر زمین بود و تلاش می‌نمود تا تمامی بشریت را از عبادت بندگان رهانیده و به سوی عبادت الله سوق دهد، چنان‌که "ربیع بن عامر رضی الله عنه" در مواجهه با رستم، فرمانده سپاه ایران که در آن زمان از بزرگ‌ترین طاغوت‌ها به شمار می‌آمد ماموریت مسلمین را چنین عنوان نمود^{۹۱}.. و پرورش امثال این جماعت، نیاز به آمادگی خاصی دارد زیرا صرفاً به دنبال آن نیستیم که گروهی شکل گیرد که به الله و روز قیامت ایمان داشته و تنها، خالق یگانه را عبادت نماید.

آگاهان علم صنعت و تجارت نیک می‌دانند که کالای مورد مصرف داخلی جدای از کالای صادراتی است، کالای مصرف داخلی شاید بتواند به هر نحوی و به هر گونه‌ای ساخته شود و حداقل اهداف را پوشش دهد اما کیفیت کالای صادراتی بایستی در حد بالایی باشد و به خوبی تولید گردد تا بتواند خود را به بازار تحمیل نماید و محصولات پایین‌تر از خود را به خارج از بازار رهنمون سازد!.. پس اگر در دنیای تجارت مادی و زمینی روال چنین باشد به طور قطع در عالم تجارت والا و باشکوه، بسی شایسته‌تر است که چنین امری به وقوع بپیوندد؛ همان عالمی که الله در موردش چنین می‌فرماید:

۹۱- این کثیر رضی الله عنه در "البدایة و النهایة" گفتگوی ربیع بن عامر رضی الله عنه و رستم را این گونه نقل می‌کند:

«فقال له رستم: ما جاء بکم؟ فقال له: لقد ابتعثنا الله لنخرج العباد من عبادة العباد إلى عبادة رب العباد، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام، ومن ضيق الدنيا إلى سعة الدنيا والآخرة»

(رستم گفت: شما برای چه آمده‌اید؟ ربیع رضی الله عنه پاسخ داد: الله ما را مبعوث ساخته تا مردمان از بندگی بندگان برهانیم و آنان را به سوی بندگی الله رهنمون سازیم و از ظلم و ستم اديان نجاتشان دهیم و به سوی عدل اسلام روانه‌شان سازیم و آنها را از تنگنای‌های دنیا به سوی گشایش دنیا و آخرت هدایت نماییم)، مترجم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ * به الله و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه الله با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است.» (الصف: ۱۰-۱۱)

برای هدایت جامعه بشری نیاز است که گروهی منحصربه‌فرد و استثنایی به بهترین وجه پرورش یابد و دین را در رفتار عملی و واقعی خود نشان دهد، و به دیگران بنمایاند که این دین، دینی حق است و می‌بایست از آن تبعیت شود و هیچ چیز دیگری جای خالی‌اش را پر نمی‌سازد و هیچ برنامه‌ای نمی‌تواند جایگزینش گردد..

آنچه که مورد نظر می‌باشد این است که گروهی مومن شکل گیرد که بتواند با تمامی مظاهر و نشانه‌های جاهلیت مقابله کند و تنها به کنار رفتنش اکتفا ننماید بلکه بر آن غالب شود و بنیانش را از بیخ و بن برکند و بر جایش، ساختمانی جدید بنیان نهد و آن را بر پایه‌های صحیح و درستی استوار سازد؛ همان پایه‌هایی صحیحی که بنای سالم بر آنها بنیان نهاد می‌شود.. و این همان چیزی است که در عالم واقع با دست‌های مبارک رسول‌الله صلی الله علیه و آله به انجام رسید.

بنا به شرایطی که دعوت در آن واقع شده بود اولین برخوردش، با جاهلیت عرب بود اما رسالتش به این جاهلیت محدود نبود زیرا تمامی زمین در جاهلیتی یکسان به سر می‌برد و مردم به بت پرست و آتش پرست و جن پرست و طبیعت پرست و بردگان طاغوتان تقسیم شده بودند و در این میان، پیروان دین آسمانی که گرفتار تحریف و دگرگونی شده بود نیز وجود داشتند.

و دین جدید، و پیام‌آور آن و جماعتی که زیر نظرش پرورش یافته بود (به جنگ تمامی آنها رفتند و، مترجم) به مواجهه با آنان برخاستند.

به‌راستی آیا صرف ایجاد جماعتی مومن که عبادت الله را برجای آورد برای مواجهه با این همه مشکلات، استقامت کافی و مناسب در خود دارد؟ چه رسد به این که بخواهد آن‌را تغییر دهد و چه رسد به این که بخواهد دینی صحیح بر جایش بنشانند!

هرگز! زیرا این امر، نیازمند گروهی از افراد است که در بالاترین سطح، پرورش یافته باشند و به عنوان مغز و هسته‌ی اصلی در جامعه‌ی جدید خدمت نمایند و این همان جماعتی است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله آن‌را بنیان نهاد؛ همان شالوده‌ی استواری که ساختمان (اسلام، مترجم) بر دوشش بنا گشت و با واقعیت وجودی خویش دنیا را متحول ساخت.

کتاب‌های سیره به وفور در مورد این هسته‌ی مستحکم و این شالوده‌ی استوار، و درباره‌ی سطوح عالی و منحصربه‌فردی که بدان نائل گشتند سخن رانده‌اند و ما در اینجا به دنبال آن نیستیم که بیوگرافی و زندگی نامه اصحاب رضی الله عنهم

را ارائه دهیم چرا که کتاب‌های سیره مملو از این مسایل است، هم چنین نمی‌خواهیم که در مورد تمامی بزرگان اصحاب رضی الله عنهم سخن برانیم؛ همان‌هایی که یادشان آن قدر بزرگ و گیراست که روان‌ها را به جوشش در می‌آورد و آدمی را به شدت تکان می‌دهد و لرزه به اندامش می‌اندازد، بلکه در اینجا به دنبال آنیم که جهت تدبّر و درس گرفتن، خصوصیات و صفاتی را عنوان داریم که این هسته‌ی بی‌نظیر بر مبنای آن استوار گشته است.

با این وجود، برخی از مسایل در زندگی اصحاب رضی الله عنهم وجود دارد که به شدت مرا منقلب می‌سازد و در مواجهه با آن به هیچ وجه نمی‌توانم خود را کنترل نموده و تحت تأثیر آن قرار نگیرم، البته این مسایل در بزرگان اصحاب رضی الله عنهم خلاصه نمی‌شود بلکه افرادی را نیز در بر می‌گیرد که ممکن است با وجود شکوه‌مندی و عظمت‌شان، برای تاریخ بسیار کم اهمیت باشند و جز چند سطر از آنان مکتوب نگشته باشد، اما با این وجود خالی از فایده نمی‌دانم که در ایستگاه‌شان اندکی توقف نمایم!

* در زمان رسول‌الله صلی الله علیه و آله زنی بود که بر اثر صرع دچار بیهوشی می‌شد و هنگام بیهوشی بدنش نمایان می‌گشت بنابراین نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از این قضیه شکایت برد و از وی خواست برایش دعا نماید تا از صرع رهایی یابد، رسول‌الله صلی الله علیه و آله به وی فرمود: می‌خواهی برایت دعا کنم که شفا یابی یا آنکه صبر پیشه می‌کنی تا به بهشت نائل آیی؟ گفت: صبر پیشه می‌کنم یا رسول‌الله! اما برایم دعا کن که به هنگام بیماری‌ام بدنم نمایان نشود، رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز برایش دعا کرد و از آن روز به بعد دیگر بدنش نمایان نشد.^{۹۲}

* فقر و تنگ‌دستی بر خانواده‌ای فشار وارد ساخته بود، مرد به زنش نگاهی انداخت و گفت: رسول‌الله صلی الله علیه و آله به محتاجین کمک می‌کند، آیا از وی نخواهیم که از مالی که در اختیار دارد اندکی نیز به ما دهد؟ زن در جواب گفت: آیا می‌خواهی از الله تعالی به پیش رسولش شکایت ببری؟... آن گاه هر دو طریق صبر را اختیار نمودند!

* شبی عمر رضی الله عنه برای بررسی اوضاع مردم در کوچه‌ها قدم می‌زد و به ناگاه صدای گریه‌ی بچه‌هایی را شنید، پس داخل آن خانه شد و زنی را دید که دیگی بر آتش نهاده و آن را هم می‌زند و در کنارش بچه‌هایی هستند که گریه می‌کنند، عمر علت گریه را جويا شد و زن پاسخ داد: به خاطر گرسنگی است، گفت این دیگ چیست؟ جواب داد: سنگ‌ریزه‌هایی در آن گذاشته‌ام و آنها را هم می‌زنم تا این که بچه‌ها بخوابند چون چیزی برای خوردن نداریم و در حالی که عمر را نمی‌شناخت گفت: و عمر نیز هیچ اهمیتی به ما نمی‌دهد، عمر به وی گفت: و عمر از کجا حال و روز تو را بلداند؟ زن پاسخ داد: پس چرا عهده‌دار امور مسلمین گشته است؟ عمر با چشمی گریان از پیشش رفت و به همراه خادم خود به بیت المال مراجعه نموده و آرد و روغن بر دوش نهاد و به سوی منزل آن زن به راه افتاد، خدمتکارش گفت: اجازه دهید من آن بار را حمل نمایم! عمر رضی الله عنه گفت:

«ومن يحمل عني يوم القيامة»

(و چه کسی در روز قیامت چیزی را به جای من بر دوش می‌کشد؟)

۹۲- مسلم رضی الله عنه، این حدیث را روایت نموده است.

آن‌گاه آرد و روغن در دیگ گذاشت و آن‌قدر در آتش دمید که دود در لابلای ریش پر پشتش به حرکت در آمد... و آن‌خانه را ترک نمود تا آنکه بچه‌ها شکمی سیر خوردند و خوابیدند..

* یکی از مجاهدین در حالی که مشتی خرما در دست داشت به خاطر شوق شهادت و بهشت، به سوی جنگ رهنسپار گشت، اما آن‌قدر برای رفتن به جنات النعیم شتاب کرد که صبر نمود تا خرماها را به اتمام برساند، آنها را به گوشه‌ای انداخت و گفت: اگر بایستم تا این خرماها را بخورم دیر خواهد شد! به سرعت وارد میدان نبرد گشت و به شهادتی رسید که در پی آن بود.

* مجاهدی زره‌ای جنگی پوشید تا برای نبرد آماده گردد، دوستش به وی گفت که این زره در ناحیه‌ی گردن روزنه‌ای دارد و احتمال آن می‌رود که تیر از آن نفوذ کند، مجاهد پاسخ داد: و اگر تیر از این قسمت به من اصابت کند مورد بزرگداشت الله تعالی قرار می‌گیرم، این‌گونه بود که وارد نبرد گشت و تیر از همان روزنه به وی اصابت نمود و الله تعالی با بخشیدن درجه‌ی شهادت به وی، تکریمش نمود..

و برای این دست مثال‌ها، پایانی نیست!

شاید بهترین شیوه برای مشخص نمودن خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی که هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت بر اساس آنها بنیان نهاده شد این باشد که توصیف‌هایی که الله تعالی و رسول در مورد این جماعت منحصر به فرد داشته‌اند، و یا اوامری که الله تعالی و پیام‌آورش آنان را بدان ملزم ساخته‌اند و اصحاب رضی الله عنهم به بهترین نحو بدان پایبند بوده‌اند، و یا راهنمایی و هدایتی که الله تعالی و رسول برای مومنین به ارمغان آوردند و آنان به سرعت به اجرائش گذاشتند را جمع‌آوری نماییم زیرا در حقیقت، این خصیصه‌ها همان ویژگی‌های حقیقی‌اند که هسته‌ی مستحکم بر مبنای‌شان شکل گرفته است..

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنْ ابْتغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَاُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«مسلمانان مؤمنان پیروز و رستگارانند. * کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند. * و کسانی‌اند که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاهوه روی گردانند. * و کسانی‌اند که زکات مال به در می‌کنند. * و عورت خود را حفظ می‌کنند. * مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشویی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) به‌شمار می‌آیند (و زناکار می‌باشند). * و کسانی‌اند که در امانت‌داری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمان‌اند. * و کسانی‌اند که مواظب نمازهای خود

می‌باشند. * آنان مستحقان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند. * آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.» (المؤمنون: ۱ - ۱۱)

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَٰئِكَ هُمُ عُقَبَى الدَّارِ * جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾

«پس آیا کسی که می‌داند که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است حق است (و برابر آن زندگی می‌کند و هم بر آن می‌میرد، سزا و جزای او) همانند (سزا و جزای) کسی خواهد بود که (به سبب انحراف از حق و کفر مطلق، انگار) نابینا است؟! تنها خردمندان (حق را و عظمت الله را) درک می‌کنند. * (خردمندان، یعنی) آن کسانی که به عهد (تکوینی و تشریحی) الله وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند. * و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهائی را که الله به حفظ آنها دستور داده است و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند. * و کسانی که (در برابر مشکلات زندگی و اذیت و آزار دیگران) به خاطر پروردگارشان شکیبائی می‌ورزند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم، به گونه‌ی پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند، و با انجام نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان برمی‌دارند. آنان (با انجام چنین کارهای پسندیده‌ای) عاقبت نیک دنیا (که بهشت است) از آن ایشان است. * (این عاقبت نیکو) باغ‌های بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی) است، و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده‌ای برخوردار بوده) باشند (و جملگی در کنار هم جاودانه و سعادت‌مندانه در آن بسر می‌برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می‌آیند. * (فرشتگان بدانان خواهند گفت: درودتان باد! به سبب شکیبائی (بر اذیت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید، چه پایان خوبی.» (الرعد: ۱۹ - ۲۴)

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام الله برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکل می‌کنند. * آنان کسانی‌اند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء

کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. * آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیش گاه پروردگار خود می‌باشند. (الأنفال: ۲ - ۴)

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. هم‌دیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از الله و پیغمبرش فرمان‌برداری می‌کنند. ایشان کسانی‌اند که الله به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. (این وعده‌ی الله است و الله به گراف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست، چرا که) الله توانا و حکیم است.» (التوبة: ۷۱)

﴿لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَاءُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جان خود به جهاد، همه خوبی‌ها و نیکی‌ها از آن ایشان است، و آنان بی‌گمان رستگاران‌اند.» (التوبة: ۸۸)

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَأْتَمَّ بُنْيَانًا مَرْصُوصًا﴾

«الله کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یک‌پارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سُرُبی بزرگی هستند.» (الصف: ۴)

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنَعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾

«و (با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آموزش پروردگارتان، و بهشتی بشتابید و بر هم‌دیگر پیشی‌گیرید که بهای آن (برای مثال، هم‌چون بهای) آسمان‌ها و زمین است؛ (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تدارک دیده شده است. * آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروت‌مندی و تنگ‌دستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند، و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم گذشت می‌کنند، و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد. * و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشان ستم کردند، به یاد الله می‌افتند (و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آموزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند - و به جز الله کیست که گناهان را ببامرزد؟ - و با علم و آگاهی بر زشتی کار و نهی و وعید الله از آن چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند) * آن چنان پرهیزگاران پاداش‌شان آموزش پروردگارشان و باغ‌های (بهشتی) است که در زیر (درختان) آنها

جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره‌ی کسانی می‌گردد که اهل عمل‌اند.» (آل عمران: ۱۳۳ - ۱۳۶)

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«آنان توبه‌کننده (از معاصی)، پرستنده (دادار)، سپاس‌گزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نماز‌گزار، دستوردهنده به کار نیک، بازدارنده از کار بد، و حافظ قوانین الله می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان.» (التوبة: ۱۱۲)

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمان‌بردار فرمان الله و زنان فرمان‌بردار فرمان الله، مردان راست‌گو و زنان راست‌گو، مردان شکبیا و زنان شکبیا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایش‌گر و زنان بخشایش‌گر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاک‌دامن و زنان پاک‌دامن، و مردانی که بسیار الله را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار الله را یاد می‌کنند، الله برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.» (الأحزاب: ۳۵)

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيئَاتِهِمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾

«محمد فرستاده‌ی الله است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یک‌دیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنان همواره فضل الله را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه‌ی ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشت‌زاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد، تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. الله به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.» (الفتح: ۲۹)

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاه‌داری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.» (الحشر: ۹)

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ * وَجِزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾

«و کسانی‌اند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می‌گردند می‌بخشند. * و کسانی‌اند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند. * و کسانی‌اند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند. * کیفر هر بدی، کیفری هم‌سان آن است. اگر کسی گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با الله است، الله قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد. * بر کسانی که پس از ستمی که بر آنان رفته است انتقام می‌گیرند عتاب و عقابی نیست.» (الشوری: ۳۷ - ۴۱)

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برترید اگر که به راستی مؤمن باشید.»

(آل عمران: ۱۳۹)

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و الله را منزه می‌دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.» (یوسف: ۱۰۸)

﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

«او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. * و در میان آنان الفت ایجاد نمود اگر همه آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی اما الله میان‌شان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است.» (الأنفال: ۶۲ - ۶۳)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! داد‌گری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید، و به خاطر الله شهادت دهید هر چند که شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد.» (النساء: ۱۳۵)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات الله مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. از الله بترسید که الله آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.» (المائدة: ۸)

﴿إِنَّمَا يَهْتَفِ بِهَا الْمُتَحِفُّ وَالْمُؤْمِنُ وَالْمُؤْمِنَةُ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَىٰ تَابِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«الف. لام. میم. * این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. * آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونه‌ی شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند. * آن کسانی که باور می‌دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند. * این چنین کسانی، هدایت و رهنمود پروردگار خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارانند.» (البقره: ۱-۵)

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً»

(مؤمنان برای یکدیگر به مانند بنایی هستند که هر قسمت از آن، قسمت دیگر را محکم و استوار می‌سازد).^{۹۳}

«مثل المؤمنین في توادهم وتراحمهم كمثل الجسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى»
(مثال مؤمنان در دوستی و ترحم، به مانند بدنی یک‌پارچه است که اگر عضوی از آن به درد آید دیگر اعضا با شب بیداری و تب کردن با آن هم‌دردی می‌کنند).^{۹۴}

«إن الله قد أذهب عنكم عبية الجاهلية وفخرها بالأنساب، كلکم لآدم و آدم من تراب»

(الله تعالی، تکبر جاهلیت و افتخار به نسب را از میان شما برداشته است، شما همگی از آدم هستید و آدم از خاک).^{۹۵}

«ليس الشديد بالصرعة ولكن من يملك نفسه عند الغضب»

(نیرومندی به زور و قدرت نیست بلکه به آن است که کسی بتواند به هنگام غضب و عصانیت، خود را کنترل نماید).^{۹۶}

«وتبسمك في وجه أخيك صدقة»

۹۳- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

۹۴- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

۹۵- أبو داود رحمته الله و الترمذی رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

۹۶- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

(لبخند تو بر روی برادرت صدقه است).^{۹۷}

«إِن قَامَتِ السَّاعَةُ وَبِئْسَ أَهْلُهَا فَسِيلَةٌ فَلْيَغْرَسْهَا»

(اگر قیامت برپا گشت و یکی از شما نهالی در دست داشت (نا امید نگردد و حتماً، مترجم) آن را بکارد).^{۹۸}

«مَثَلُ الْقَائِمِ فِي حُدُودِ اللَّهِ، وَالْوَاقِعِ فِيهَا، كَمَثَلِ قَوْمٍ اسْتَهَمُوا عَلَى سَفِينَةٍ فَكَانَ بَعْضُهُمْ أَعْلَاهَا وَبَعْضُهُمْ أَسْفَلُهَا فَكَانَ الَّذِينَ فِي أَسْفَلِهَا إِذَا اسْتَقَامُوا مَرُّوا عَلَى مَنْ فَوْقَهُمْ، فَقَالُوا: لَوْ أَنَا خَرَقْنَا فِي نَصِينَا خَرَقًا وَلَمْ نَوْذَ مِنْ فَوْقِنَا! فَلَوْ تَرَكَوهُمْ وَمَا أَرَادُوا هَلَكُوا جَمِيعًا وَلَوْ أَخَذُوا عَلَى أَيْدِيهِمْ نَجَّوْا وَنَجَّوْا جَمِيعًا»

(مثال کسی که حدود الله را برپای می‌دارد و کسی که از آن تجاوز می‌نماید به مانند قومی است که برای نشستن در کشتی، قرعه می‌اندازند و گروهی در بالا قرار می‌گیرند و گروهی در پایین، آنانی که در پایین سکنا گزیده‌اند به هنگام نوشیدن آب از روی گروه بالا رد می‌شوند، پس با خود می‌اندیشند و می‌گویند بهتر است در همین قسمت خود، سوراخی در کشتی ایجاد نمایم و افراد طبقه‌ی بالا را دیگر نیازاریم، اگر بالانشینان آنان را به حال خود رها سازند تا خواسته‌ی خود را عملی کنند، تمام اهل کشتی به فنا می‌رود و اگر آنان را از این کار باز دارند، نجات می‌یابند و تمامی سرنشینان نجات می‌یابند).^{۹۹}

«إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَةَ، وَلْيُحَدِّثْ أَحَدُكُمْ شَفْرَةَهِ وَلْيُرْخِ ذَبِيحَتَهُ»

(الله احسان و نیکویی را بر هر چیزی فرض نموده است، اگر گشتید به نیکی بکشید و اگر ذبح نمودید به نیکی ذبح کنید و کارد خود را تیز نمایید و قربانی خود را راحت سازید).^{۱۰۰}

«أَلَا إِنِّي أَنْقَاكُمْ لِلَّهِ وَأَخْشَاكُمْ لَهُ، وَلَكِنِّي أَصُومُ وَأُفْطِرُ، وَأَقُومُ وَأُنَامُ، وَأَتَزُوجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنِ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي» (آگاه باشید که من از تمامی شما باتقواترم و از همه‌ی شما بیشتر از الله ترس دارم اما روزه می‌گیرم و افطار می‌نمایم، بیدار می‌شوم و می‌خوابم، و با زنان ازدواج می‌کنم، پس هر کسی که از سنت من روی بگرداند از من نیست).^{۱۰۱}

هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت که رسول‌الله صلی الله علیه و آله تربیت نمود بر اساس این ویژگی‌ها، و در بالاترین درجه از آنها استوار گردید، اما به راستی این هسته در زمین چه چیز را به انجام رساند؟

۹۷- ترمذی رحمته این حدیث را روایت نموده است.

۹۸- امام أحمد رحمته این حدیث را روایت نموده است.

۹۹- بخاری رحمته این حدیث را روایت نموده است.

۱۰۰- مسلم رحمته و نسائی رحمته و ترمذی رحمته و أبو داود رحمته و ابن ماجه رحمته این حدیث را روایت نموده‌اند.

۱۰۱- بخاری رحمته و مسلم رحمته این حدیث را روایت نموده‌اند.

این شالوده‌ی استوار، هسته‌ای بود که به عنوان دژ مستحکم شناخته می‌شد و مسلمین شبه جزیره‌ی عربی به دور آن جمع گشته بودند، و اگر به زبان امروزی بخواهیم توصیف‌شان نمایم باید بگوییم: آنان هسته‌ای بودند که "پایگاه مردمی"^{۱۰۲} به دورشان جمع گشت پایگاهی که با استفاده از آن، دعوت به سوی کرانه‌ها و آفاق حرکت نمود.

تمامی دعوت‌های پویا بر روی زمین، ناگزیر از داشتن پایگاهی مردمی و اجتماعی‌اند تا از خلال آن و به واسطه آن حرکت نمایند اما این توده‌ها هیچ‌گاه در حجم مطلوبی ایجاد نمی‌گردند مگر آنکه رهبر و پیشوایی پرورش دهنده داشته، و از هسته‌ای مستحکم بهره‌مند باشند؛ هسته‌ای که خود، از بنیه‌ای محکم، و تابشی گرم، و انرژی بخش برخوردار باشد تا بتواند این توده‌ها را برانگیزاند و آنان را تشویق نماید تا به دور هم جمع گشته و گرد هم آیند، و بایستی توجه داشت که - در واقعیت امر - این توده‌ها، در سطح آن گروه برگزیده و ممتازی نیستند که رهبر اصلی به تربیت‌شان همت گمارده و به آنان توجهی ویژه نموده و در راهنمایی و هدایت‌شان، و در پیگیری اوضاع و احوال‌شان، تلاش و کوشش به خرج داده است.

و تمامی افراد مجتمع رسول‌الله صلی الله علیه و آله نیز همگی در سطحی هم‌سان هم قرار نداشتند و همان‌گونه که در قرآن مشاهده می‌کنیم در میان آنان، "بر زمین نشستگان" و "کند روان"^{۱۰۳} و افراد ضعیف‌الایمان وجود داشتند و کسانی بودند که در برخورد با هر چیزی، پراکنده می‌گشتند و از میدان متواری می‌شدند و البته این نفرات سوای منافقین پنهان و آشکارند!

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه الله حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟» (التوبة: ۳۸)

﴿وَأَنَّ مِنْكُمْ مَنْ لَيَبْغِثَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَتْ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا * وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنْ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾

(در میان شما گروهی هستند که سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند، پس اگر مصیبتی به شما رسید می‌گویند: به راستی الله به ما لطف فرمود که جزو آنان شرکت نداشتیم. * و اگر رحمت الله در برتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودت و دوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش! ما هم با آنان می‌بودیم و بسی بهره می‌بردیم.» (النساء: ۷۲-۷۳)

۱۰۲- پایگاه مردمی، برای ترجمه "القاعدة الجماهيرية" مورد استفاده قرار گرفته و عبارت است از توده‌هایی که پس از شکل‌گیری و استقرار هسته‌ی اصلی به دعوت می‌گروند و با استفاده از فرامین و رهنمودهای آن گروه ممتاز به پیش می‌روند.

۱۰۳- "به زمین نشستگان" و "کند روان" به ترتیب برای ترجمه "المثاقلین" و "المبطلین" به کار رفته‌اند، و مخاطب این دو عبارت، مسلمین سست‌عنصری‌اند که صاحب اراده‌ی ضعیفی می‌باشند و به اصطلاح، مرد روزهای سخت نیستند!، مترجم

﴿أَمْ تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾

«آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بردارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان‌گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از الله ترس و هراس داشتند! بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی؟ بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود.» (النساء: ۷۷)

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

«و هنگامی که کاری که موجب ترسیدن یا ترسیدن است به آنان می‌رسد، آن را پخش و پراکنده می‌کنند. اگر این‌گونه افراد، سخن گفتن در این باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاع پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت الله شما را در بر نمی‌گرفت جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.» (النساء: ۸۳)

و اما در مورد منافقین بایستی گفت که مسایل زیادی از آنان سر زده و انتظاری بیش از این نیز از آنها نمی‌رود! پس اگر تمامی این دسته‌های مختلف از انسان‌ها در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله وجود داشتند در حالی که وی در میان آنان بود و وحی نازل می‌گشت و برنامه و نقشه‌ی راه را به آنان ابلاغ می‌کرد و احساسات و رفتارشان را تصحیح می‌نمود این مسأله بایستی روشن گشته باشد که تمامی توده‌ها قادر به راه‌یابی به سطوح عالی نیستند و نمی‌توانند به مانند آن گروه ممتازی باشند که رهبر و پیشوای پرورش دهنده به آنان توجه و عنایتی خاص دارد.. واقعیت تاریخی می‌گوید: که شالوده‌ی استواری که رسول الله صلی الله علیه و آله در زیر نظر خود پرورش داد و از آن نگهداری و مراقبت فرمود، دارای صلابت و استواری خاصی بوده و ایمان، به شدت در قلب‌هایشان رسوخ و نفوذ نموده بود و با صداقت هرچه تمام‌تر به مسایل می‌نگریستند و تمامی افراد جامعه را در جهت رسیدن به اهداف با خود همراه می‌ساختند و "بر زمین چسپیدگان" و "کند روان" و "افراد ضعیف‌الایمان" و "بی‌مایه‌گان فراری"^{۱۰۴}، و حتی منافقان، و دشمنان آشکارشان نیز نتوانستند آنان را از طی نمودن مسیر بازدارند و بر زمین‌شان بنشانند! و این همان درس عبرتی است که از ایجاد هسته‌ی استواری که بنیه‌ی ایمانی قوی و والا مقامی دارد به دست می‌آید زیرا در نبودش،

۱۰۴- عبارت "بی‌مایه‌گان فراری" برای ترجمه "الخفاف المستطرون" به کار رفته و به افرادی اشاره دارد که با مواجهه شده با اولین نشانه‌های خطر از میدان می‌گریزند و بدان پشت می‌کنند، مترجم.

اگر توده‌ها به اعماق چاه‌ها متمایل شوند کسی را نمی‌یابند که آنان را به بلندای آسمان رهنمون سازد، و کسی نیست تا اگر گام‌هایشان به انحراف کشیده شد آن‌را تصحیح نماید، و اگر گمراه شدند به هدایت‌شان باز آورد.

بنابراین، وجود هسته‌ی مستحکم مسأله‌ای تزینی و جانبی نیست بلکه ضرورت و الزامی است که بدون آن نمی‌توان مسیر صحیح را پیمود و در طریق درست گام نهاد.

این هسته‌ی مستحکم، که رسول‌الله صلی الله علیه و آله پرورش داد و رهبری توده‌ها در میادین مختلف از قبیل رهبری نظامی در جنگ‌ها، و رهبری اخلاقی در تعاملات فردی، و رهبری اجتماعی در تشکیل روابط مجتمع، و رهبری فکری در آگاه نمودن مردم به حقیقت اسلام با استفاده از سخنان و رفتار را بدان سپرد، آری! این هسته بود که با جاهلیت جزیره‌ی عربی رودرو گشت و آن‌را شکست داد و بنیانش را از بیخ و بن برکند و از صحنه‌ی روزگار محوش ساخت و بر جای آن، ساختمانی جدید بنیان نهاد.. و در حقیقت این مسأله، امری آسان و سهل الوصول نبود.

و هر کس که وقایع تاریخی را دنبال کند و در آیات الهی که در وصف نبرد حق و باطل نازل گشته تدبیر نماید نیک می‌داند که چه تلاش‌هایی، اعم از تلاش‌های روانی به منظور صبر در برابر مشکلات و مشقت‌های نبرد و آماده‌ساختن نفس برای آن و نیز تلاش‌های جسمی و مادی، صرف شده و چه جان‌فشانی‌هایی به وقوع پیوسته، و چه قهرمانی‌هایی به انجام رسیده، و چه خیال‌های زیبایی در زمین محقق گشته، تا آنکه در نهایت، نتیجه‌ی نبرد به سود حق به پایان رسیده است.. و (تنها با درک این مسائل است که، مترجم) اهمیت جایگاه رهبری مستقیم رسول‌الله صلی الله علیه و آله بر این جماعت ممتاز، و رهبری وی بر توده‌ها با همکاری جماعت برگزیده اصحاب رضی الله عنهم ادارک می‌گردد و جایگاه و مرتبه‌ی شالوده استوار در تمامی این جهادها آشکار می‌شود؛ همان شالوده‌ای که واقعیت جزیره‌ی عربی را متحول ساخت، و رنگ و بویی دیگر به جهان بخشید.

در حالی که قرار بود این هسته‌ی بنیادین با عقاید، و ارزش‌ها، و آداب و رسوم، و رفتاری فاسد رودرو گردد، و با نفس‌هایی دست و پنجه نرم کند که انحرافات عقیده‌ای و ارزشی و عرفی و رفتاری، آنان را به فساد کشانیده بود و به این انحرافات خو گرفته بودند و آن‌را عین حق و صواب می‌پنداشتند و معتقد بودند که این همان چیزی است که واجب است از آن محافظت شود و در راهش جنگ و قتال صورت گیرد (جنگ پیش‌رو به هیچ‌وجه، مترجم) جنگی آسان نبود.

الله تعالی درگیری میان حق و باطل را به چیزی تشبیه می‌کند که در آتش افکنده می‌شود (تا خالص و پاک گردد، مترجم):

﴿ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴾

«الله از (ابراهیم) آسمان، آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خویش در خود می‌گنجانند، و روی این سیلاب‌ها، کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه‌ی زینت آلات روی آتش ذوب می‌نمایند، کف‌هایی همانند کف‌های آب بر می‌آورد، - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند - اما کف‌ها، (بی‌سود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد، الله این چنین مثالی می‌زند.» (الرعد: ۱۷)

به‌راستی که (نبرد میان حق و باطل، مترجم) آتشی حقیقی است، آتشی روشن، آتشی سوزان، آتشی گدازنده و ذوب‌کننده.. آتشی که مومنان با صبر و استقامت و توکل و روی نهادن به سوی الله حملش می‌کنند و از نتایجش این است که **آنگاه** که مومنین مجاهد صابر، نفس خود را پاک نموده و خود را برای الله خالص می‌گردانند پلیدی و ناپاکی از قلوب آنان رخت بر می‌بندد و **آنگاه** که حق، باطل را نابود می‌سازد ناپاکی نیز از روی زمین رخت بر خواهد بست! و برافراستگی و قدرت و طغیان ناپاکان رو به زوال نهاده و حق بر جای آن می‌نشیند.. و هسته‌ی مستحکم رسول الله، در تمامی این موارد، نقش خود را تمام و کمال ایفا نمود تا اینکه سرانجام اوضاع در جزیره‌ی عربی به نفع اسلام استقرار یافت.. و آن‌گاه، وظیفه و نقش این هسته، گسترش یافت و مکان‌هایی دیگر را نیز در بر گرفت.

درست است که جزیره‌ی عربی، پایگاه اصلی و آغوش حقیقی اسلام بود و نیروهای اسلامی از آنجا به دیگر نقاط اعزام می‌گشتند اما هدف، تمامی زمین و سرتاسر این کره‌ی خاکی بود!

این دین برای تمامی مردمان نازل شده و مومنین جزیره‌ی عربی به فرماندهی رسول الله، هدایت‌گران بشریت به شمار می‌آمدند و دعوت‌گرانی بودند که مردم را به سوی حق فرا می‌خواندند، و معلمانی بودند که حقیقت دین را به بشریت می‌آموختند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید، حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.» (البقرة: ۱۴۳)

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند.» (آل عمران: ۱۰۴)

و این مسایل هیچ‌گاه آسان نیستند و به سهولت به دست نمی‌آیند..

تاریخ بنا به عادت خود، بر جنگ‌هایی تمرکز دارد که میان سپاهیان به وقوع می‌پیوندد. و در حقیقت نیز این نبردهای نظامی است که در نهایت، نتیجه‌ی درگیری را مشخص می‌نماید اما اگر این‌گونه به مساله نگریسته شود که صرفاً نبردی نظامی است که نظامیان در میدانی جنگ به انجام می‌رسانند، بُعدی بسیار مهم از حقیقت درگیری - ها در خفا می‌ماند و نبرد و درگیری در دایره‌ای تنگ محصور می‌گردد و امری بسیار مهم که اهمیتی انکارناپذیر دارد از قلم می‌افتد و یا از شأن و جایگاهش کاسته می‌شود، و آن چیزی نیست جز عقاید و ارزش‌هایی که نبردها به خاطرش شکل می‌گیرند و به سبب آن به وقوع می‌پیوندد.

جنگ - به زبان امروزی - در حقیقت جنگ تمدن‌هاست، درگیری و کشمکش میان تمدنی پاک و ناپاک، میان تمدن ایمان و جاهلیت، کشمکشی تمام عیار و همه‌جانبه که تمامی جوانب نفس و سرتاسر ابعاد زندگانی را در بر می‌گیرد، اگرچه جنگ نظامی، همان نقطه اوجی است که نتیجه‌ی نبرد را، حتی اگر برای مدتی (اندک، مترجم) نیز باشد، مشخص می‌نماید!

قوم مغول، در برهه‌ای معین از تاریخ، فتوحاتی به دست آورد و زمین را به تاراج برد اما تمدنی ایجاد نمود و بهتر است که بگوییم: ریشه‌ی تمدن را خشکاند و طغیان و کفر را بر جای آن نشاندد... تا آنکه الله تعالی چنین تقدیر نمود که به اسلام روی آورند و به این دین مشرف شوند.

در تاریخ معاصر نیز، ارتش‌های غربی فتوحاتی به دست آوردند و زمین را چپاول نمودند و به غارت بردند اما علیرغم تمامی پیشرفت‌های مادی و علمی و تکنولوژیکی که در اختیار داشتند نتوانستند تمدنی به معنای واقعی کلمه ایجاد نمایند که شایستگی وجود و ماندگاری را در خود داشته باشد بلکه قانون جنگل را در زمین به اجرا گذاشتند؛ قانونی که در آن قوی، ضعیف را می‌بلعد و یا به گونه‌ای از میدان به دَرش می‌کند، آنان فساد فکری و اخلاقی را در زشت‌ترین حالتی که جاهلیت در طول تاریخ به خود دیده است در زمین منتشر کردند و پراکنده ساختند.

نبرد نظامی، حقیقت و اصل نبرد نیست و یا - حداقل - می‌توان گفت که تنها حقیقت جنگ نیست و آتش جنگ صرفاً به خاطر آن شعله‌ور نگشته است، بلکه ارزش‌ها حقیقت‌نبرددند و این ارزش‌ها هستند که سپاهیان به خاطرشان می‌جنگند و صاحبان‌شان پس از پیروزی، آنها را منتشر می‌سازند! و به همین خاطر است که فتوحات اسلامی از تمامی جنگ‌های توسعه طلبانه در طول تاریخ متمایز می‌گردد.

(با دقت در این نبردها در می‌یابیم که، مترجم) این شهوت توسعه طلبی و تصرف سرزمین‌ها و شهوت غلبه بر دیگران و خوار نمودنشان نبود که سپاهیان عرب را عازم جنگ‌ها می‌نمود بلکه هدف - به دستور الله تعالی -، انتشار توحید در سرتاسر زمین و نابودی جاهلیت و طغیان آن بود تا تنها شریعت پروردگار در نقطه‌ی اوج باشد و دین به گونه‌ای خالصانه از آن الله تعالی گردد:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ﴾

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن الله گردد.» (الأنفال: ۳۹)

و همانی است که ربیع بن عامر رضی الله عنه این گونه آنرا در برابر رستم اعلام می نماید:

رهانیدن مردمان از بندگی بندگان و رهنمون ساختن آنان به سوی بندگی **الله** و نجات‌شان از ظلم و ستم ادیان و روانه نمودن آنها به سوی عدل اسلام و آزاد ساختن‌شان از تنگناهای دنیا به سوی گشایش دنیا و آخرت..

اسلام، تمدنی باشکوه و والا است که می‌خواهد انسان را از بندگی طاغوت برهاند و او را به سوی عبادت **الله** تعالی فرا خواند، و از گردن نهادن به وهم و خیالات نجاتش داده و او را به سوی خورشید حقیقت روانه سازد و از ظلم و جور، به سوی عدل و قسط رهنمونش نماید و از جهل و نادانی به سوی علمش باز آورد و از تاریکی‌ها به سمت نور و روشنایی‌اش کشاند..

هیچ تمدنی در طول تاریخ، نتوانسته آنچه را که فتوحات اسلامی به بار آورده‌اند ایجاد نماید..

تمام شگفتی‌های این تمدن صرفاً در سرگذشت جنگ‌ها خلاصه نمی‌شود؛ همان نبردهایی که در آن، مردانی اندک، با ساز و برگ جنگی بی‌مقدار، در برابر قدرت شگرف نظامی و تعداد فراوان نفرات و تجهیزات جنگی مدرن و پیشرفته‌ی ایران و روم به برتری رسیدند، چیزی که به‌راستی - پس از لطف و یاری پروردگار - تفسیری جز تأثیر روح‌بخش عقیده‌ی صحیح به **الله** تعالی و روز رستاخیز در نفس و روان معتقدان بدان، و تربیت بر اساس حقایق عقیده‌ای و فکری صحیح به خود نمی‌شناسد، و این همان امری است که سبب گشت تا آن مردان اندک در کمتر از ۵۰ سال، از سمت غرب به اقیانوس رسند و از جهت شرق، سرزمین هند را در نوردند و این سرعت در طول تاریخ نظیر ندارد..

و اگرچه این جنگ‌ها در میزان تاریخ بسیار مهم و چشم‌گیرند اما عجائب صرفاً در آنها خلاصه نمی‌گردد بلکه شگفتی اصلی در فتح قلب‌ها توسط اسلام نهفته است و این که میلیون‌ها انسان بدون هیچ اجبار و اکراهی، وارد دین حق گشتند (و در مقابل آن گردن کج نمودند، مترجم).

در اسلام هرگز نبرد برای اجبار مردمان به پذیرش دین انجام نمی‌گیرد:

﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است.»

(البقرة: ۲۵۶)

بلکه نبرد برای زدودن جاهلیتی است که خود را در قالب عقاید و افکار جاهلی بروز داده و نظمی جاهلی برپایه آن شکل گرفته است و سپاهیان جاهل از آن حمایت می‌کنند و اگر این جاهلیت از بین رود انسان‌ها آزاد می‌گردند تا آنچه را که می‌خواهند برای خود برگزینند:

﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

«چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها و معبودان پوشالی و هر موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف سازد) نافرمانی کند و به الله ایمان آورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد و الله شنوا و دانا است.» (البقرة: ۲۵۶)

و اما اگر کسی خواست تا بر دین سابقش باقی بماند، علیرغم این که بر گمراهی آشکاری سیر می‌کند اما نفس و دین و تمامی هستی‌اش محفوظ مانده و مادامی که برای مومنین ایجاد مشکل نکند و با آنان سر جنگ نداشته باشد در امان خواهد بود:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

«الله شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند، الله نیکوکاران را دوست می‌دارد.» (الممتحنة: ۸)

و این میلیون‌ها انسانی که بدون زور و اجبار در اسلام وارد شدند هنگامی که به انجام این کار مبادرت ورزیدند که دین را در آدمیانی که بدان کردن نهاده و آن را در واقعیت زندگی به انجام رسانده بودند مشاهده نمودند؛ انسان‌هایی که بر اساس حقیقت اسلام پرورش یافته بودند و آن را در عالم واقع به گونه‌ای به نمایش گذاشته بودند که تعجب همگان را برانگیخته بود و در نتیجه، قلب مردمان برای این آیین پاک، به تپش افتاد و بدان گرویدند، و اگر مومنین در این سطح والا نبودند حتی اگر فاتح میادین نبرد نیز می‌گشتند نمی‌توانستند در چنین زمان اندکی، این حجم وسیع از مردمان را جذب اسلام نمایند چرا که شمشیر، صرفاً زمین را فتح می‌کند و به درون قلب‌ها راه نمی‌یابد!

الله تعالی به رسولش این گونه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾

«و اگر درشت‌خوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.» (آل عمران: ۱۵۹)

مخاطب این آیه، رسول و برگزیده‌ی الله تعالی؛ محمد المصطفی صلی الله علیه و آله است پس حال و روز فاتحان نبرد و برندگان میادین جنگ چگونه خواهد بود اگر به اخلاق نیکو و پسندیده مجهز نباشند؟!

به تاکید که ورود ملت‌ها به آیین اسلام در آن برهه‌ی اندک از زمان، یکی از آثار تربیت بی‌نظیری است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله، آن هسته‌ی مسحکم را بر اساس آن پرورش داد و به گونه‌ای تمام و کمال مراقبتش نمود و بدان توجهی ویژه مبذول داشت تا وسیله‌ای برای پیش‌برد اراده و قدر الله جل جلاله باشد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾

«الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا آن‌را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند.» (الصف: ۹)

و عجائب فتوحات اسلامی تنها در وارد گشتن سریع امت‌ها در این آیین پاک خلاصه نمی‌گردد بلکه عدالت مثال زدنی‌ای که مسلمین - پرورش یافته توسط رسول‌الله صلی الله علیه و آله بر اساس آیین پاک اسلام - در تعامل با سرزمین‌های فتح شده و حتی با باقی‌ماندگان بر دین خود به اجرا گذاشتند را نیز نباید از خاطر برد، به گونه‌ای که داستان عمر رضی الله عنه در برخورد با پدر آن جوان قبطی که ضربات پسر عمرو بن عاص پشت وی را به در آورده بود و کلماتی که خلیفه‌ی مسلمین در مقابل عمرو بن عاص بر زبان راند، شهره‌ی خاص و عام بوده و در طول تاریخ منحصر به فرد است:

«يا عمرو! متى استعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً!»

(ای عمرو، از چه زمان مردمان را به بردگی گرفته‌اید در حالی که مادران‌شان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند!)

و البته باز این پایان شگفتی‌ها نیست، داخل گشتن آزادانه‌ی ملت‌ها در زبان عربی چنان عجیب است که در تاریخ نظیر ندارد، آن ملت‌ها - حتی کسانی که بر دین خود استوار ماندند - زبان خویش را به باد فراموشی سپردند و زبان عربی را برای خود برگزیدند و با آن سخن می‌راندند و تفکر می‌نمودند و عبادات خود را به انجام می‌رسانیدند!

نکته‌ی دیگر اینکه توجه بسیار زیاد و بیش از حد رسول‌الله صلی الله علیه و آله به تربیت شالوده‌ی استوار، نوعی ضمانت - پس از الله جل جلاله - برای استمرار منهج و برنامه‌ی الهی به شمار می‌رفت، و پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی الله جل جلاله پرگشود، خلافت هدایت‌گرانه‌ی خلفای راشدین - با تمامی مثال‌های والایی که در تمامی صحنه‌های زندگی در آن به وقوع پیوست - مصداق (بارز، مترجم) این حقیقت بود و بعد از وفات رسول‌الله صلی الله علیه و آله و پایان نزول وحی، امتداد راستین و واقعی منهج ایشان به حساب می‌آمد.

درست است که این دوره، زمان زیادی به طول نینجامید و تقدیر چنان بود که دوام بسیار نداشته باشد اما آن‌گونه که خاورشناسان و دشمنان این دین می‌پندارند، پایان خلافت به معنای از دست رفتن اسلام، و اتمام کار آن نبود، در حقیقت، این دوران، به مانند پرواز در آسمان بود و بسیاری از اعمال آن، از حد واجبات فراتر رفته و وارد وادی مستحباتی شده بود که در مورد آنها الزامی وجود نداشت و از طرف الله جل جلاله و رسولش واجب نگشته بود، و زمانی که مردم از این جایگاه رفیع، سقوط کردند و به سطح واجبات و یا نزدیک آن فرو افتادند در حقیقت دچار

انحطاط و سقوط نگشتند بلکه از پرواز بر فراز زمین بازماندند و با گام‌هایشان ادامه‌ی حرکت دادند و همین برای آنان بس است که - پس از آنکه از پرواز در آن سطح عالی بازماندند - به نشر توحید همت گماشتند و جهانیان را از ارزش‌های تمدنی والا بهره‌مند ساختند؛ تمدنی که اروپا تا قرن ۱۷ میلادی، یعنی تا ۱۰ قرن پس از نقطه اوج جهان اسلام (که همان خلافت بود، از چشمه‌ی آن نوشید، مترجم) و از روشنایی‌اش بهره جست.

و این گونه است که می‌بینیم آن برهه‌ی کوتاه از زمان، رعد و برقی نبود که برای لحظه‌ای کوتاه تولید روشنایی نماید و از بین رود بلکه نور درخشانش تا هم اکنون نیز روشن کننده‌ی راه بوده و تا زمانی که **الله تعالی** اراده فرماید به کار خود ادامه خواهد داد، آری! این دوره، به عنوان الگویی واقعی، هم‌چنان یاری دهنده‌ی نسل‌ها بوده و تمامی آنها بدان گرایش دارند و تلاش می‌نمایند تا به سطح آن برسند، و حتی اگر این نسل‌ها نتوانند در عمل به این مهم دست یابند حداقل این است که جهت حرکت‌شان به سوی صعود است و اراده‌ی صعود نمودن همیشه از سستی کردن و بر زمین نشستن بهتر است، زیرا به حکم جاذبه‌ی زمین، نشستن به سقوط منجر می‌شود (و به انحطاط ختم می‌گردد، مترجم) و زمین، آنانی را که سویش متمایل می‌گردند به خود جذب می‌نماید.. تمامی حرکت‌های اصلاحی و احیاء‌گری در طول تاریخ اسلام، - و چه بسیارند و نمونه‌ی معاصر، یکی از آنهاست - ریشه در آن برهه‌ی درخشان دارند و روشنایی راه خود را از آن می‌گیرند، برهه‌ای که همچنان روشن کننده راه و مسیر می‌باشد، و به همین خاطر است که خاورشناسان و تمامی دشمنان اسلام، تلاش داشته و دارند که آن دوره از تاریخ را گنگ و مبهم نشان دهند تا این نور درخشان و خیره کننده را خاموش سازند و نگذارند نسلی از نسل‌ها از روشنایی آن بهره جوید و دوباره به سوی بلندی‌ها به حرکت افتد، و محال است که تلاش ناپاک‌شان به ثمر نشیند (و آنان چه دانند که تلاش‌شان سراب گونه است!، مترجم) زیرا با قدری از قدرهای **الله تعالی** سر ستیز دارند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

«می‌خواهند نور (آئین) الله را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی الله نور (آئین) خود را کامل می‌گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.» (الصف: ۸)

در اینجا در پی آنیم تا در مورد امری بسیار حیاتی و مهم در سبک تربیتی رسول الله صلی الله علیه و آله برای پرورش آن هسته‌ی مستحکم سخن رانیم و این مساله، همان حجم بالای مشورت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب و یارانش می‌باشد. و در ابتدای امر می‌پرسیم که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمند مشاوره و مشورت بود در حالی که برای هر موضوعی که **الله تعالی** اراده می‌فرمود که رسولش بیان کند وحی نازل می‌گشت و هر زمان که جماعت مسلمین در انحراف می‌افتادند مسیرشان را تصحیح می‌نمود؟ وحی حتی برخی از مسایلی را که برای شخص آن حضرت نیز پیش می‌آمد

اصلاح می فرمود و به عنوان مثال می توان به برخورد پیامبر با عبدالله ابن مکتوم^{۱۰۵}، و یا نحوه‌ی تعامل وی با اسیران بدر^{۱۰۶} اشاره نمود!

هرگز! رسول الله ﷺ در حالی که سنگینی بار دعوت را بر دوش می کشید و زندگانی مومنان را در دوران مکه و مدینه مدیریت می نمود به هیچ وجه نیازمند مشاوره نبود، اما مشورت گرفتن و مشاوره نمودن از اصول و الزامات تربیت به شمار می آمد!

درست است که تربیت بر روی اصل "سمع و طاعة: گوش به فرمان بودن"، سربازانی ملتزم و پایبند به وجود می آورد اما هیچ گاه سبب نمی گردد که رهبر و پیشوایی از میان آنان بر خیزد! و (میزان بالای مشورت در حالی بود که گوش به فرمان بودن به نسبت اوامر پیامبر ذاتاً امری مطلوب بود و، مترجم) به تاکید، التزام به فرمان پیامبر ﷺ عبادتی بود که از جانب الله ﷻ بر بندگان واجب گشته بود:

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

«هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است.» (النساء: ۸۰)

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

«و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان الله از او اطاعت شود.» (النساء: ۶۴)

﴿وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

«چیزهایی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است دست بکشید.» (الحشر: ۷)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید...» (النساء: ۵۹)

۱۰۵- دکتر خردمدل در تفسیر سوره‌ی "عبس" چنین می فرماید: «عَبَسَ»: چهره در هم کشید، اخم و تخم کرد. مخاطب پیغمبر است، بدان گاه که سران قریش در خدمتش بودند و امیدوار بود که دعوتش را بپذیرند و با اسلام ایشان، قبائل و مردمان زیادی آئین یکتاپرستی را پذیرا گردند مسلمان نابینای صادق و صمیمی و عاشق دینداری، و راغب فهم علم و دانش آسمانی، به نام عبدالله ابن ام مکتوم به مجلس درآمد و با صدای بلند مکرراً از آن حضرت تقاضای درس و وعظ قرآن و احکام دین کرد. اثر ناخوشنودی در چهره مبارکش پدیدار شد و از او روی گرداند و سرگرم ادامه‌ی دعوت اشراف به سوی دین خدا گردید لذا مورد خطاب و عتاب آفریدگار قرار گرفت، و این مسأله، درس عبرت جاویدانی برای مسلمانان شد، مترجم.

۱۰۶- اشاره به آیه ۶۷ سوره انفال دارد که در آن الله ﷻ به عتاب حضرت رسول ﷺ می پردازد که چرا اسیران بدر را در مقابل فدیة آزاد نموده و آنان را به قتل نرسانده است: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّىٰ يُبْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ «هیچ پیغمبری را روا نباشد که اسیران جنگی بگیرد (تا از آنان فدا گرفته و آنان را رها کند) مگر تا زمانی که خون (ناپاکان را) در زمین بسیار بریزد. شما (ای اصحاب رسول) متاع دنیا را می‌خواهید و الله آخرت را می‌خواهد، و الله مقتدر و کارش همه از روی حکمت است»، مترجم.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«آنان که با فرمان او مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بلائی گریبان گیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود.» (النور: ۶۳)

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر الله جا بمانند و جان خود را از جان پیغمبر بیشتر دوست داشته باشند.» (التوبة: ۱۲۰)

با وجودی که التزام به اوامر رسول الله صلی الله علیه و آله، علاوه بر این که عبادتی الزامی است سبب رستگاری و نجات نیز می گردد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله از اصحاب رضی الله عنهم نمی خواهد که صرفاً سربازانی پایبند به اوامر رهبرشان باشند بلکه به دنبال آن است که آنان را به رهبران بشریت مبدل سازد تا قدر الله صلی الله علیه و آله و هدف وی از ایجاد این امت را محقق گردانند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾

«و بی گمان شما را ملت میانه‌روی قرار داده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.» (البقرة: ۱۴۳)

و آماده نمودن افراد برای فرماندهی و رهبری، تنها از طریق مشورت نمودن رهبر با کسانی که تربیت نموده حاصل می گردد...

مشاوره همان عاملی است که در میان آنان، آگاهی و بالندگی و رشد را به وجود می آورد:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می خوانم و پیروان من هم (چنین می باشند)، و الله را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی باشم.» (یوسف: ۱۰۸)

و از ظاهر آیه پیداست که "بصیرت" موضوعی مستقل بوده و ذاتاً امری مطلوب است و در کنار ایمانی قرار می گیرد که الله صلی الله علیه و آله این گونه از آن یاد می کند:

﴿وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«و الله پاک و منزّه است و من از زمره‌ی مشرکان نمی باشم.»

درست است که ایمان، امری ضروری است اما بصیرت نیز مسأله‌ای الزامی به شمار می رود (و سبب الزامش این است که، مترجم) دین در دنیای واقعی به جولان و حرکت انداخته شود تا به اذن الله صلی الله علیه و آله، به طور کامل بارور گردد و به ثمر بنشیند، و تمامی تلاش‌ها و یا بخشی از آنها، در اثر حرکتی اشتباه، و به سبب کاری که ثمره‌ای در پی ندارد به هدر نرود.

مشورت گرفتن رهبر از یاران و اصحابش سبب می‌گردد که پیروان در موقعیت‌های مختلف، با استفاده از قدرت تعقل خود به تفکر بنشینند و ایده‌های مختلف را محک زنند و بهترین آن را بر مبنای هدف مورد نظر انتخاب نمایند، و از سویی دیگر، موجبات مسئولیت‌پذیر گشتن افراد را نیز فراهم می‌آورد چرا که اعلام رای و نظر، خود نوعی مسئولیت در پی دارد.. و آن‌گاه که مشورت گرفتن بارها و بارها تکرار می‌شود، فکر کردن، و تصفیه نمودن نظرات به همراه پذیرش مسئولیت آنها نیز ادامه می‌یابد و آدمی برای رویارویی با وضعیت‌های عملی که با آنها مواجه می‌شود آماده می‌گردد، در نتیجه از برخورد با مسایل، ترسی به خود راه نمی‌دهد و از مسئولیت نمی‌گریزد و از زیر بارش شانه خالی نمی‌نماید و این همان صفاتی است که یک رهبر موفق می‌بایست از آن بهره‌مند باشد.. و طبیعتاً، هر انسانی به رهبری ایده‌آل مبدل نمی‌شود.

اما بایستی توجه داشت که هیچ‌گاه نمی‌توان وجود استعداد تبدیل شدن به یک رهبر موفق را در درون افراد شناسایی نمود مگر آنکه گروهی از انسان‌ها - که تحت پرورش و تربیت هستند - در معرض آموزش‌های لازم قرار گیرند تا قابلیت‌ها و توانایی‌هایشان بروز کند و در نتیجه، این امکان به وجود آید که از میان آنان، افرادی که از استعداد و توانایی لازم جهت انجام کار برخوردارند شناسایی شوند و مورد تشخیص قرار گیرند... اگر افراد در همه حال، بر اساس "سمع و طاعة: گوش به فرمان بودن"، مورد پرورش قرار گیرند، شرایط اکتساب مهارتِ مطلوب (رهبری، مترجم) در کسی فراهم نمی‌آید و آن‌گاه اگر به آنان مسولیتی واگذار گردد گرفتار اضطراب شده و شکست می‌خورند و حتی اگر در حیات رهبر کهنه کار خود، سربازانی مخلص و وفادار باشند پس از درگذشت وی، حرکت و جماعت را واژگون ساخته و به عقب می‌رانند!

و این جاست که مشخص می‌گردد چرا رسول الله صلی الله علیه و آله این همه بر مشورت با پیروانش اصرار می‌ورزید در حالی که نیازی بدان نداشت، آری، پیامبر صلی الله علیه و آله - آگاهانه - به دنبال آن بود که اصحاب رضی الله عنهم را آماده سازد تا پس از وی به رهبرانی کارگشته، و یا حداقل به مشاورینی خوش فکر مبدل گردند و در نتیجه، حرکت به مسیرش ادامه دهد و متوقف نگردد، و پس از وفات این رهبر الهام بخش و والا، گرفتار شکست نگردد.

این است شالوده‌ی استواری که رسول الله صلی الله علیه و آله تربیت نمود و این است نقش آفرینی این هسته‌ی مستحکم در طول تاریخ.

وجود این هسته‌ی مستحکم برای سرگرمی و خوش گذرانی نبود و تمامی آن تلاش‌های عظیمی که پیامبر صلی الله علیه و آله در راه به ثمر رساندنش به خرج داد بیهوده و بی مورد به شمار نمی‌آمد بلکه الهام و یاری و توفیقی الهی بوده و ضروری‌ترین کار برای این دین و برای هدف بزرگی که الله اسلام را به خاطرش فرو فرستاده محسوب می‌گشت.

و اکنون به واقعیت معاصر بر می گردیم تا سیمای حقیقی‌اش را دریابیم و آن را در پرتو منهج رسول‌الله صلی الله علیه و آله در تربیت هسته‌ی مستحکمی که برای اولین بار سختی‌های این دین را بر دوش کشید مورد بررسی قرار دهیم.

وضعیت جاهلیت امروز چگونه است؟

"ابن تیمیه رحمته الله علیه" می فرماید:

"و اما پس از بعثت رسول‌الله صلی الله علیه و آله، جاهلیت مطلق می تواند در شهری باشد اما در شهری دیگر نباشد همانند آنچه که در سرزمین کفار در جریان است، و گاه در شخصی وجود دارد و در شخصی دیگر وجود ندارد؛ مانند فردی که هنوز مسلمان نگشته است زیرا در این حالت وی در جاهلیت به سر می برد هر چند که در سرزمین اسلامی نیز باشد... اما در زمان به طور مطلق، پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، دیگر جاهلیتی وجود ندارد زیرا همواره و تا برپایی قیامت، گروهی هستند که بر حق باشند... اما گاه جاهلیت مقید، در برخی از بلاد اسلامی و بسیاری از مسلمین وجود دارد." ^{۱۰۷}

این اوضاع قرن هشتم هجری است که در آن مسلمین به بسیاری از الزامات دینی‌شان پایبند بودند هر چند که در بسیاری از جهات نیز کوتاهی‌هایی نموده بودند.. به راستی اگر ابن تیمیه رحمته الله علیه واقعیت کنونی ما را مشاهده می نمود چه می گفت در حالی که بدعت تشریح به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» رواج یافته و مبنای منع کردن‌ها و مجاز نمودن‌ها، «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ» نمی باشد و حکم نمودن به شریعت صلی الله علیه و آله، به موجب نص قوانین وضع شده، گناهی نابخشودنی است و هر کس که خواهان آن باشد سر خود را از دست می دهد و به خاطرش هزاران و بلکه میلیون‌ها انسان در زندان‌ها تحت شکنجه قرار گرفته‌اند.. و برهنگی زنان به اصلی از اصول مبدل گشته و رعایت حجاب - آن گونه که صلی الله علیه و آله امر فرموده - بدعتی نابخشودنی است و رسانه‌ها با شدیدترین لحن و با تمامی قوا آنرا مورد هجوم قرار می دهند.. و قانون، انجام فواحش را مادامی که با رضایت طرفین باشد مورد حمایت قرار می دهد انگار که صرفاً این دو نفرند که تعیین کننده‌ی جواب سوال‌اند و این مسایل به صلی الله علیه و آله ربطی ندارد و در عرف جاهلیت، خالق مجاز نیست که در این موضوعات دخالت نماید، و نمی تواند چیزی را منع کند یا مجاز اعلام دارد، و "دوستی و دشمنی" در راه صلی الله علیه و آله و برای پروردگار تعصبی مردود است و مذاق زمانه آنرا خوش نمی دارد، به مدد رسانه‌های

۱۰۷- این مطلب از کتاب "اقتضاء صراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم" نقل شده است، شیخ الاسلام رحمته الله علیه، جاهلیت را در سه بخش مکان‌ها، اشخاص، و زمان‌ها بررسی می نماید و می گوید که ممکن است پس از بعثت رسول‌الله صلی الله علیه و آله در مکان و یا در اشخاص خاصی جاهلیت مطلق وجود داشته باشد مثلاً فردی که کافر است در جاهلیت مطلق به سر می برد هر چند که در دارالاسلام نیز باشد و جهل این شخص اگر همراه با بی علمی باشد جهلی بسیط و ساده به شمار می آید و اگر فرد گمان کند که می داند در حالیکه از دانایی بی بهره است در جهل مرکب به سر می برد زیرا اگر این شخص علم حقیقی و راسخی به حقایق داشته باشد ممکن نیست که هم‌چنان در گمراهی سیر حیات کند، اما در مورد زمان‌ها باید گفت از آنجایی که طبق حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله همواره تا روز قیامت، طایفه‌ای بر حق در صحنه حضور دارد پس در کل زمان ممکن نیست که جاهلیت مطلق وجود داشته باشد و در هر عصری گروهی هستند که حق را به همراه خود داشته و آنرا به دیگران عرضه می دارند، مطلب دیگر شیخ الاسلام در مورد جاهلیت مقید یا جزئی است، در این نوع جاهلیت که به قول شیخ در بسیاری از مسلمین ممکن است وجود داشته باشد برخی از اعمال جاهلی در درون آنان ریشه می کند و آنها موظف‌اند که با آن بجنگند و از درون خود ریشه کنش سازند به عنوان مثال حضرت رسول صلی الله علیه و آله در همان قضیه که ابوذر به بلال حبشی توهین می کند و او را فرزند زنی سیاه می خواند، به ابوذر می فرماید: «إِنَّكَ أَمْرٌ فِیكَ جَاهِلِيَّةٌ» (در تو نشانه‌های جاهلیت وجود دارد)، مترجم.

ارتباط جمعی، دنیا به دهکده‌ای مبدل گشته و هیچ کس حق ندارد به هر دلیلی، از عرف و آداب و رسوم و افکار آن سرپیچی نماید و دین به صورت خاص، سرشار از دلایلی است که خشم می‌کارد و نفرت درو می‌کند و در ترویج تعصباتی که سبب دشمنی می‌گردند طریق افراط را در پیش گرفته است و این طور است و آن طور است... به راستی اگر ابن تیمیه رحمته الله واقعیت معاصر غرب و بسیاری از سرزمین‌های اسلامی را مشاهده می‌نمود چه می‌گفت؟

«بدأ الإسلام غربياً وسعود غربياً فطوبى للغرباء»

(اسلام با غربت آغاز گشت و به زودی به همان غربت‌ش باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غربیان.)^{۱۰۸}

اما از غرباء زمانه چه انتظاری می‌رود؟ و آن چه امر بزرگی است که آنان را مستحق چنین بزرگ‌داشتی از جانب الله گردانیده است؟

شکی نیست که تمامی تلاش‌هایی که غرباء برای زدودن غربت دوم انجام می‌دهند طبق نص قرآن کریم، نزد الله بی‌اجر نمی‌ماند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا خَمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يُغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه الله به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دست‌بردی نمی‌زنند مگر این که به واسطه آن، کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکویی بدانان داده می‌شود). بی‌گمان الله پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی‌گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. * هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپزند مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) الله پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد.» (التوبة: ۱۲۰ - ۱۲۱)

اما این امر سبب آن نمی‌گردد که غرباء، نقشه‌ی راهی برای خود ترسیم نمایند و در کارهایی که جهت از بین بردن غربت اسلامی در دنیای معاصر به انجام می‌رسانند اولویت بندی نداشته باشند.

آیا (گمان‌مان بر این است که، مترجم) فعالیت‌ها بدون شکل‌گیری هسته‌ی مستحکمی که دعوت را به سوی توده‌ها رهنمون سازد (و در میان آنان منتشر نماید، مترجم) رو به اصلاح می‌نهد؟!

در همین ابتدای امر می‌گوییم انتظار نداریم - و کسی نیز چنین انتظاری ندارد - که بنیانی به مانند بنیان صدر اسلام، چه از نظر هسته‌ی اصلی و چه از نظر توده‌ها ایجاد نماییم اما با این وصف، مجموعه‌ای از ویژگی‌های

۱۰۸- مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

ضروری وجود دارند که بدون آنها، بنا و ساختمان دعوت استوار نخواهد ماند حتی اگر در راهش تلاش زیاد و وقت فراوانی به خرج دهیم و زحمات و مشقت‌های طاقت‌فرسایی متحمل شویم.

ما از کسی نمی‌خواهیم که به مانند اصحاب رضی الله عنهم در کرانه‌های رفیع قدرت و توانایی (ماندن در سطح نوافل و مستحبات، مترجم) به پرواز در آید زیرا هرچند که در طول تاریخ اسلامی، همواره افرادی بوده‌اند که تلاشی مستمر به خرج داده‌اند و نفس‌هایشان را به سوی آن افق‌های رفیع به پرواز درآورده‌اند اما این امر بر کسی فرض نگردیده است، بلکه ما به دنبال آنیم که در زمین واجبات و فرایض و یا حتی نزدیک آنها گام برداریم تا اعمال و کردارمان مورد پذیرش در گاه پروردگار واقع شود و به اذن الله تعالی سبب موفقیت‌مان گردد.

اما مشخصات ضروری در هسته‌ی مستحکم چیست؛ همان هسته‌ی مستحکمی که وظیفه دارد ضمن ایجاد پایگاهی مردمی، آن را راهنمایی و هدایت نموده و به تربیت و پرورشش همت گمارد؟

آیا هر انسانی، به صرف اینکه که به الله تعالی و روز آخرت ایمان آورد و نماز برپای دارد و زکات مال دهد و سر تعظیم به درگاه باری تعالی فرود آورد، شایستگی آن را می‌یابد که در شالوده‌ی استوار وارد گردد؟ شکی نیست که این صفات، صفاتی عظیم و والا بوده و تمامی آنها لازم و ضروری می‌باشند اما این ویژگی‌ها بایستی در چه درجه و چه سطحی باشند؟ و آیا صرف این خصیصه‌ها برای شکل‌گیری "هسته‌ی مستحکم" کفایت می‌کند؟

پیشتر مثالی را عنوان داشتم و بار دیگر بدان بر می‌گردم.. اگر از ره‌گذری سوال شود: کیست که تو را رزق می‌دهد؟ بی‌شک می‌گوید: الله تعالی! اما اگر همین شخص، با ابزار رزق مورد آزار قرار گیرد می‌گوید: فلانی به دنبال آن است که رزق مرا قطع نماید! آیا به راستی ایمان به این حقیقت که الله تعالی رازق بوده و از قدرتی استوار و مستحکم برخوردار است آن‌چنان در وجود این فرد ریشه دوانده که تبدیل به یقین قلبی گشته و در سلوک و رفتارش جاری شده است یا آن‌که وی نیاز دارد آن‌قدر بر روی ایمانش کار کند که آن‌را عمق بخشیده و به درجه یقینش برساند؟ و این حقیقت که الله تعالی همان کسی است که ضرر می‌رساند و منفعت به خلائق عطا می‌کند و می‌میراند و زنده می‌گرداند نیز چنین می‌باشد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾

«در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم، اما هنگامی که به خاطر الله مورد اذیت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین برگردند، انگار ایشان) شکنجه‌ی مردمان را (در دنیا) هم‌سان عذاب الله (در آخرت) می‌شمارند.» (العنکبوت: ۱۰)

آیا چنین شخصی و چنین آجر و خشتی، شایستگی آن را دارد که در ساختمان هسته‌ی مستحکم، که قرار است سنگینی بنا را بر دوش کشد، جای گیرد؟ و آیا در ابتلا و آزمایش الهی که سنتی از سنت‌های پروردگار است از ثبات و استواری لازم بهره‌مند خواهد بود؟

﴿الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾

«الف، لام، میم. * آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیغمبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظائف و رنج‌ها و سختی‌هایی که باید در راه آئین آسمانی تحمل کرد) آزمایش نمی‌گردند؟! * ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقات و با اقسام نعمت‌ها و محنت‌ها) آزمایش کرده‌ایم، آخر باید الله بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.» (العنکبوت: ۳-۱)

و فتنه و آزمایش صرفاً با عذاب نیست چرا که بسیاری از افراد از عهده‌ی این نوع آزمایش بر می‌آیند:

﴿وَنَبَلُوكُم بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾

«ما شما را با سود و زیان و بدی‌ها و خوبی‌ها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزمائیم.» (الأنبیاء: ۳۵)

بلکه آزمایش بر خیر و نعمت بسی خطرناک‌تر است زیرا بسیاری از مردمان را می‌یابی که در مقابل شدیدترین عذاب‌ها مقاومت نموده‌اند اما نمی‌توانند در برابر فریبندگی مال و قدرت و منزلت و مقام و کثرت پیروان و خدمت کاران بر خود مسلط گردند.. آیا تمامی آنانی که سختی‌ها را تحمل نموده‌اند شایستگی آن‌را می‌یابند که خشتی از خشت‌های تشکیل دهنده شالوده‌ی استوار باشند چه رسد به این که رهبری از رهبران این هسته‌ی عظیم شوند؟!‌

و در اینجا مثالی می‌زنم که پیشتر در کتاب "واقعنا المعاصر" بدان اشاره داشته‌ام:

"برادری" از کلمات پرباری است که می‌توان در مورد آن اشعاری بسیار زیبا سرود و یکی از واژگان مهم در اسلام اصیل و ناب به شمار می‌آید و از مهم‌ترین مواردی است که رسول‌الله صلی الله علیه و آله هنگام ایجاد عقد برادری میان مهاجرین و انصار تلاش نمود تا در درون هسته‌ی مستحکم تعمیق نماید (و با عقد برادری میان مسلمین، مترجم) این پیوند در وجودشان از برادری نسبی بسیار قوی‌تر گشت و از هر آنچه که جاهلیت عرب استوار می‌ساخت مستحکم‌تر بود.

و همان‌گونه که در کتاب "واقعنا المعاصر" اشاره نمودم: این نوع رابطه برادری در شرایطی که مردم در امنیت و آسایش به سر می‌برند ممکن است به سهولت انجام شود (و مورد استقبال قرار گیرد، مترجم) زیرا در این حالت، مشقت زیادی با خود به همراه ندارد اما اگر در وضعیتی قرار گیریم که راه آن‌قدر باریک گردد که من و برادرم نتوانیم در کنار هم راه رویم و الزاماً یک نفر می‌بایست جلو افتد آیا خود را به جلو می‌رانیم یا برادرم را بر خود مقدم می‌شماریم؟ و البته نیازی نیست که به آن حد بالایی برسیم که در آن، راه تنگ‌تر شده و صرفاً یکی از دو

نفر بتواند ادامه‌ی مسیر دهد، یا من یا برادرم، زیرا این سطح، سطحی غیر الزامی است و همان موضوعی است که **الله** تعالی بدین گونه آن را بیان می‌دارد:

﴿وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾

«و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هر چند که خود سخت نیازمند باشند.» (الحشر: ۹)

و این همان چیزی است که در هسته‌ی مستحکم تحت پرورش رسول **الله** تعالی امری عادی به شمار می‌آید (و به سهولت انجام می‌گرفت، مترجم) در حالی که امروزه (از اذهان مسلمین پاک شده و به عنوان، مترجم) عملی دور از دسترس به نظر می‌آید.

اما در اینجا بر روی دو امر مستقل متمرکز می‌گردم که هسته‌ی مستحکم به شدت بدان نیاز دارد؛ همان هسته‌ای که انتظار می‌رود با جاهلیت قدرتمندی که اسلام را از هر سو به محاصره در آورده مقابله نماید: اول، اخلاص برای خالق و خالی گشتن از هر آنچه غیر **الله** است، و دوم، آگاهی و بصیرت سیاسی و حرکتی. از ورودی‌هایی که شیطان به منظور داخل گشتن به روان افراد مستعد و بهره‌مند از نعمت‌های خاص پروردگار مورد استفاده قرار می‌دهد، فتنه‌ی "خودخواهی" و فتنه "مَنِيَّت" ^{۱۰۹} است.

زمانی که انسان به عنوان سرباز و جان برکف در صف می‌ایستد (و در دورترین نقطه‌ی گروه خدمت می‌کند، مترجم) در فاصله‌ی بسیار زیادی از شیطان به سر می‌برد اما آن هنگام که استعدادهايش شروع به شکوفا شدن می‌نمایند و وی در جایگاه خاصی قرار می‌گیرد "ابلیس"، بزرگ‌ترین فرصت را برای گمراه نمودنش به دست می‌آورد و هرگاه که انسان از نرده‌بان پیشرفت و ترقی بالاتر رود تلاش شیطان برای اغوا نمودنش شدیدتر می‌گردد! نطفه‌ی فتنه آن‌گاه شکل می‌گیرد که انسان خود را برای رسیدن به مراکز رهبری و ریاستی آماده می‌سازد و در این جاست که در بسیاری از افرادی که بر اخلاص برای **الله** تعالی تربیت نشده‌اند برخی از مسایل دعوت با "مَنِيَّت" و خویشتن خواهی فرد "به هم آمیخته شده و خلط مبحث به وجود می‌آورد:

من نماینده دعوت‌م! من همان کسی هستم که صفات و مشخصات لازم را برای راهبری گروه به وفور در درون خود دارد! بنابراین هر چیزی که مرا تحت تأثیر قرار دهد دعوت را نیز متأثر می‌سازد و هرآنچه که مرا راضی و خشنود نماید و روانم با آن احساس راحتی بنماید همان به خیر و صلاح دعوت است!... و این گونه است که شیطان به درون نفس‌ها راه می‌یابد و "خویشتن‌مان" را مرکز تلاش و نقطه ثقل اهتمام‌مان قرار می‌دهد و تمامی هم و غم‌مان را بر آن متمرکز می‌نماید.

۱۰۹- "خودخواهی" و "مَنِيَّت" برای ترجمه عبارات "الذات" و "الاننا" مورد استفاده واقع شده‌اند، مترجم.

(در این عبارات خوب دقت کنید، مترجم) ...فلانی در مقابل من می‌ایستد و با من مخالفت نموده و سر تعارض دارد و روح و روانم نسبت به وی احساس آسودگی نمی‌نماید پس ماندنش به خیر و صلاح حرکت نیست و بلکه وجودش می‌تواند به دعوت ضربه زند و برای آن ایجاد خطر نماید! لازم است که در حد و حدودش نگه داشته شود (و پا از گلیمش فراتر نگذارد!) مترجم) اگر راه بهتر این نیست که از جماعت اخراجش کنیم لاف بیاورد و محدودش سازیم و تضعیفش نماییم! تا دعوت بتواند به مسیر مستقیم خود ادامه دهد؛ یعنی همان مسیری که عزت و مقام و منزلت و قدرت مرا در پی دارد!

این آفت از شدیدترین آفت‌ها در عرصه‌ی فعالیت‌های اسلامی است؛ همان آفتی که خون یک میلیون و نیم شهید را در جهاد افغانستان هدر داد و سرنوشت امتی را به سُخره گرفت و آمال و آرزوی مسلمین را در سرتاسر جهان به نومیدی مبدل ساخت و هنوز هم دامن برخی جماعت‌های اسلامی را گرفته و سبب انشقاق و چند دستگی و رواج دشمنی و بغض و کینه در میان آنان شده است و هر چند (امروزه، مترجم) این دشمنی‌ها، خود را به صورت اختلاف در اصول و برنامه و روش‌های انجام کار پنهان داشته‌اند!

آنگاه که برای **الله** تعالی خالص شویم و از هر آنچه که غیر اوست رها گردیم آنگاه است که به راحتی پذیرای نقد افکار و اشخاص و اعمال جماعت خود خواهیم بود..

و از آن جماعتِ والا مقام عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نمونه‌ای ذکر می‌کنیم البته نه به این علت که معتقد باشیم در عصر ما نیز چنین مواردی یافت می‌شود! بلکه صرفاً به این خاطر که بینیم خالص گشتن برای **الله** تعالی، چه بر سر روح و روان آدمی می‌آورد و چگونه آنان را به آن جایگاه رفیع و عظیم می‌رساند در حالی که هنوز انسان‌اند و تبدیل به ملائک نشده‌اند و هیچ کس از آنان انتظار ندارد به ملائک مبدل گردند!

روزی عمر رضی الله عنه بر فراز منبر چنین سخن می‌راند: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید، سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: امروز نه سختی را می‌شنویم و نه از تو اطاعت می‌کنیم، عمر وقتی علت را جویا شد سلمان چنین پاسخ داد: بایستی برای ما روشن گردد که این پارچه‌ای که با آن شلوار دوخته‌ای را از کجا آورده‌ای! زیرا می‌دانم که سهم یکسانی از پارچه به همه رسیده است و این میزان از پارچه به حدی نیست که تو را کفایت کند! عمر، فرزندش عبدالله را خواست و به وی گفت: تو را به **الله** قسم می‌دهم! که آیا این پارچه‌ای که با آن شلوار دوخته‌ام مال تو نیست؟ عبدالله رضی الله عنه گفت: آری آن پارچه‌ی من است که به پدرم دادم تا با آن شلوازی تهیه نماید زیرا که وی مردی بلند قامت است و سهم یکسانی که به مانند دیگر مردمان به وی رسیده، او را کفایت نمی‌کند! آن‌گاه سلمان رضی الله عنه گفت: اکنون امر کن که هم می‌شنویم و هم اطاعت می‌کنیم!

این در حالی بود که عمر رضی الله عنه، نه به عنوان امیر یکی از جماعت‌های اسلامی، بلکه در کسوت امیر تمامی مومنین در جامعه انجام وظیفه می‌نمود!

به راستی چند نفر از امیران جماعت‌های اسلامی را دیده‌ای که تاب شنیدن انتقادهای افراد زیر مجموعه خود را داشته باشند؟ و کدامین امیری است که اگر برادری از برادران دینی‌اش - و نه سربازی از سربازانش - وی را متوجه حق و حقیقتی سازد بدان گردن نهد و به سوی حق باز گردد؟!

و آنگاه که برای الله اخلاص داشته و خود را خالصانه وقف پروردگار نموده باشیم دیگر گردش و حرکت ما، بر مدار خود خواهی نخواهد بود و اگر فردی غیر از ما با اتکای به استعداد و شایستگی خود، رشد کرد و پیشرفت نمود و دیگران در اطرافش جمع شدند و تحسینش کردند و به مدحش پرداختند حس غیرت و حسادت ما را فرا نمی‌گیرد و وی را تهدیدی برای جایگاه خود نمی‌دانیم و به کارهایش با دیدی خصمانه ننگریسته و آنها را بر ضد خود نمی‌پنداریم و تلاش نمی‌کنیم نزد اعضای گروه‌مان از وی بدگویی کرده و تضعیف و تحقیرش نماییم تا محبت و احترام افراد از ما کنده نشود و به سوی آن "رقیبی" که مردم اطرافش را گرفته‌اند سرازیر نگردد.

و آنگاه که برای الله پاک و خالص گشته باشیم "دوستی" به نسبت افرادمان و جماعت‌مان - و یا بهتر است بگوییم حزب‌مان - را ملاک سنجش صلاحیت و شایستگی دیگران نمی‌گردانیم بلکه معیار سنجش ما همان معیار الهی است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد الله متقی‌ترین شما است، الله مسلماً آگاه و باخبر است.» (الحجرات: ۱۳)

و شیوه‌ی مورد استفاده برای حکم نمودن و قضاوت کردن درباره‌ی دیگران همانی است که الله بدان دستور داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید، و به خاطر الله شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانب‌داری نکنید) هر چند که شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد.» (النساء: ۱۳۵)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات الله مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید، دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.» (المائدة: ۸)

و تا زمانی که به میزان کافی برای الله خالص نگشته‌ایم و خود را از غیر او پاک نگردانده‌ایم، همانی رخ خواهد داد که در عصر حاضر پیش آمده و اتفاق افتاده است.

مسأله‌ی دومی که می‌خواهیم بر جسته نمایم آگاهی و بینش است؛ در حقیقت همان بصیرتی است که در این آیه‌ی کریمه وارد گشته است:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو: این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و الله را منزّه می‌دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.» (یوسف: ۱۰۸)

بصیرت به نسبت هسته‌ی اصلی و اساسی، ضرورتی است که هیچ‌گریز و گزیری از آن نیست زیرا این بصیرت است که مسیر فعالیت‌های اسلامی را مشخص می‌سازد؛ این که تا کی در خفا باشیم و پنهانی فعالیت کنیم؟ کی و چه وقت حرکت نماییم؟ آیا با قدرت حاکمه درگیر شویم یا با وی صلح نماییم یا آنکه با وی هم‌پیمان گردیم؟ آیا بایستی در شکل دادن به هسته‌ی اصلی درگیر شویم یا به سمت توده‌ها حرکت نماییم؟ اگر روی به سوی توده‌ها نهادیم به آنان چه بگوییم؟ آیا به مسایل عمومی پردازیم و تمرکز خود را بر نان و بیکاری و بالا رفتن قیمت‌ها بگذاریم یا به مسایل تربیتی و قضایای عقیدتی و فکری پردازیم؟ آیا شکوه و قدرت خود را به رخ دشمنان بکشیم یا آنکه از آنان پنهانش داریم؟ دشمنان ما دقیقاً چه کسانی‌اند؟ آیا صرفاً حاکمان داخلی با ما سر دشمنی دارند یا این عداوت‌ها در زیر سر جاهلیت جهانی نهفته است و یهود و نصاری و مشرکین و منافقین کل دنیا بر علیه ما متفق‌اند؟ و ده‌ها و بلکه صدها سوال دیگر که پاسخ به آنها، نیازمند بینش و آگاهی سیاسی و حرکتی است و مستلزم وجود بصیرتی است که بتوان با استفاده از آن - و به اندازه‌ی توان‌مان - چنان برنامه‌ی مطلوبی برای حرکت طراحی و تهیه نماییم که بهترین نتایج ممکنه را در شرایط محیطی به دست دهد.

در همین ابتدای کار بایستی بدانیم که هدف از ایجاد نقشه‌ی راه مطلوب و مناسب این نیست که سپری برای حفاظت از خود در برابر آزار و اذیت‌ها بسازیم زیرا در هر حال، جاهلیت از اذیت و آزار دست بر نمی‌دارد و در برابر دعوت به «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» صبر پیشه نمی‌کند، بلکه تلاش ما بر این است که دعوت از لابلائی فعالیت‌های ما متحمل درد و رنج نگردد!

هم‌چنین بایستی توجه داشت که هدف از شکل‌دهی به نقشه‌ی راه مناسب این نیست که به قیمت دست کشیدن از اصول و ارزش‌های دینی و عقیدتی‌مان، با این توجیه که اقتضائات زمانه چنین است و یا اینکه فلان چیز به صلاح دعوت است، به قدرت رسیم و یا به بخشی از آن دست یابیم!

و اول و آخر کار باید بدانیم که الله ﷻ سنت‌هایی دارد که تبدیل نمی‌گردند و تغییر نمی‌یابند و تعارف بردار نیستند و جانب‌دارانه عمل نمی‌نمایند و تبعیض نمی‌پذیرند و اگر آنها را نادیده بگیریم و یا چنین بیندازیم که می‌توانیم از این سنت‌ها تخطی نماییم، در حرکت خود به هیچ نتیجه‌ای دست نخواهیم یافت!

بخشی از بصیرت، با آموختن به دست می‌آید؛ یعنی این که لازم است سنت‌های الهی را در قرآن و سنت بشناسیم و ضمن تدبّر و تفکر در تاریخ، از آنها درس عبرت بگیریم.. ضروری است که با اوضاع و احوال فعلی امت آشنا گردیم و (ضمن آسیب شناسی‌اش، مترجم) عواملی که آن را بدین وضعیت رسانده‌اند مورد شناسایی قرار دهیم، هم‌چنین لازم است از نقشه‌های دشمنان آگاهی یابیم و راه‌هایی که برای مقاومت در برابر اسلام در نظر گرفته‌اند و تلاش‌هایی که برای نابودی جنبش‌های اسلامی طراحی نموده‌اند را رمز گشایی نماییم..

بخش دیگر بصیرت، در فرایند تربیت و از طریق مشورت و مشاوره میان رهبر و افراد زیر مجموعه به دست می‌آید؛ همان مشاوره‌ای که در آن، نظرات، غربال شده و وجوه مختلف آن بیان می‌گردد، نه آن مشاوره‌ای که به گونه‌ای صوری و نمایشی، و در میان تعداد محدود و معدودی از اعضاء جریان می‌یابد و تحت فشار "بشنو و اطاعت کن"^{۱۱۰}، و تهدید به اخراج افرادی که عمل اعتراض به طور مکرر از آنها سرزده، به انجام می‌رسد. و آن هنگام که این بصیرت در میان نباشد و یا به گونه‌ای ناقص ظهور یابد، بسیاری از اشتباهاتی که امروزه و در واقعیت معاصر خود با آنها مواجهیم رخ می‌دهد.

موارد مذکور برخی از ویژگی‌ها و مشخصات ضروری در ایجاد پایه و شالوده‌ی استوار می‌باشند، اما آیا به راستی (در مسیر دعوت، حق مطلب را ادا کرده‌ایم و، مترجم) آنها را به گونه‌ی شایسته به انجام رسانده‌ایم؟

لازم است که پیش از هر چیز، این مسأله در ذهن مان جای گیرد که هدف اصلی ما صرفاً ایجاد جماعتی مومن نیست که به الله تعالی و انبیاء و روز آخرت ایمان داشته باشند و مظاهر و شعایر پرستشی (از قبیل نماز و روزه و..، مترجم) را به نحوی از انحاء انجام دهند و سپس به امر دعوت پردازند، درست است که انجام این کار به ذات خود، امری مبارک است و إن شاء الله در روز قیامت دارای اجر و پاداش خواهد بود اما چیزی نیست که بتواند امت را از واقعیت نامطلوبش برهاند، و فرایندی نیست که قادر باشد الگوهای مطلوب تولید نماید و از طریق آنها، جاهلیت را از سیمای امت بزداید!

هدف اصلی و اساسی از فعالیت اسلامی به طور مشخص و دقیق عبارت است از: رهانیدن امت از وضعیت فعلی و تلاش برای از زدودن جاهلیتی که در این امت رسوخ نموده است.

و این مهم میسر نمی‌گردد مگر آنکه هسته‌ای مستحکم و شالوده‌ای استوار، در بالاترین و برترین سطح، و با همان سبکی که جماعت اصحاب رضی الله عنهم زیر نظر رسول صلی الله علیه و آله پرورش یافتند ایجاد نماییم، هرچند که در سطح آنان نباشد و به آن جایگاه رفیع نیز نرسد چرا که هیچ نسلی از نسل‌های امت، توانایی رسیدن به آن سطح را ندارد.

۱۱۰- این عبارت برای ترجمه "سمع و طاعة" مورد استفاده قرار گرفته است، مترجم.

لازمه‌ی امر این است که در ابتدا، پایه‌ای اصلی و هسته‌ای اساسی بنیان نهاده شود و تا جایی که برای ما مقدور است آن را بر پایه‌ی بالاترین سطح تربیتی، پرورش دهیم و ضمن استفاده حداکثری از تمامی امکانات پاک‌سازی، از آلودگی‌ها پاکش گردانیم و پس از آن، دعوت را به سوی توده‌ها روان سازیم.

و ابزار و وسایل مورد استفاده در تربیت همان ابزاری است که بزرگ‌مربی تاریخ، محمد صلی الله علیه و آله مورد استفاده قرار داد: عمیق ساختن ایمان به الله تعالی و روز آخرت، و مستحکم نمودن ارتباط و پیوند با الله تعالی، و عادت دادن مردم به زندگی همراه با الله تعالی و آماده نمودن افراد جهت انجام رفتاری ایمانی در دنیای واقعی.. و آنگاه عمیق ساختن بینش و بصیرت با استفاده از امکاناتی که به تعمیق این مسأله کمک می‌کنند، و در کنار تمامی این مباحث، نباید از یاد برد که الگو و پیشوا، اولین - و بزرگ‌ترین - وسیله در فرایند تربیت و پرورش افراد می‌باشد، آنگاه، سخنرانی و موعظه و پند و اندرز و درس، مورد استفاده قرار می‌گیرد و هم‌زمان می‌بایست توجه و پیگیری و تکرار و صبر، چاشنی تمامی این موارد باشد تا مخاطبان دعوت بدان گردن نهند و بر آن استقامت ورزند.

اگر مصمم هستیم که در مسیری گام برداریم که به نجات و رهایی امت منتهی گردد و جاهلیت را از سیمای آن بزداید باید بدانیم که به‌راستی این امر، مستلزم تلاشی عظیم و جُهدی خستگی‌ناپذیر است و علیرغم تمامی مشکلات پیش‌رو، نباید انتظار داشت که دعوت در یک شب، ره صد ساله بپیماید و سریع نتیجه دهد، و ممکن نیست که در آن شتاب به خرج داده شود و حد و حدودش رعایت نگردد!

«گسترش پایگاه»^{۱۱۱}

در مرحله‌ای از مراحل طی نمودن مسیر دعوت، هنگامه‌ی گسترده ساختن پایگاه فرا می‌رسد و این کار از طریق جهت دادن دعوت به سوی توده‌ها انجام می‌گیرد، این مرحله در زندگی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله زمانی رخ داد که هسته‌ی اصلی و اساسی از ترکیب مهاجرین و انصار رضی الله عنهم شکل گرفته و ایجاد شده بود و (در نتیجه، مترجم) اهالی مدینه و اعراب بادیه‌نشین اطراف آن وارد دایره‌ی اسلام گشتند؛ همانانی که **الله صلی الله علیه و آله** در موردشان چنین می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر الله جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نوازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر بیشتر دوست داشته باشند.» (التوبة: ۱۲۰)

و اینان سربازان و یاری دهندگانی بودند که دعوت جذب‌شان نمود و داخل آن شدند و برایش خالص گشتند و خود را برای دفاع از آن در برابر دشمنان، مهیا نمودند، آنان صرفاً توده‌هایی نبودند که در هرج و مرج به سر برند و قاعده و قانونی در میان‌شان حاکم نباشد و پای در مسیر کسانی نگذاشته بودند که جاهلیت معاصر آنان را "مرد خیابانی"^{۱۱۲} می‌نامد؛ عنوانی که به حق درخور و شایسته است و نمی‌دانم که آیا واقعاً این نام‌گذاری، تعمدی بوده و یا اتفاقی انجام گرفته است، "مرد خیابانی" شخصی است که نه علائم هویتی مشخصی دارد و نه از دیدگاه و نظر معین، و جهت فکری ثابت و معناداری برخوردار است! وی همان فرد "سست عنصری"^{۱۱۳} است که رسول-الله صلی الله علیه و آله چنین توصیفش می‌نماید:

«لا تكونوا إِمعة، تقولوا: إن أحسن الناس أحسناً، وإن أساءوا أساءنا! ولكن وطنوا أنفسكم إن أحسن الناس أو أساءوا ألا تظالموا»

۱۱۱- "گسترش پایگاه" برای ترجمه "توسيع القاعدة" مورد استفاده قرار گرفته است و زمانی اتفاق می‌افتد که هسته‌ی اصلی به صورت تمام و کمال شکل گرفته است و دعوت می‌بایست از طریق آن و به وسیله‌ی آن، به سوی توده‌ها روان گردد تا پایگاهی مردمی و اجتماعی برایش فراهم آید و دایره‌ی مخاطبانش گسترش یابد و افراد بیشتری بدان جذب گردند و زمینه عمومی ساختنش فراهم آید، مترجم.

۱۱۲- "مرد خیابانی" برای ترجمه‌ی "رجل الشارع" مورد استفاده قرار گرفته شده است، و عبارت است از فردی که هویت مشخصی نداشته و به شدت تحت تاثیر رسانه‌ها می‌باشد و درون داده‌های ذهنی خود را از اطراف گرفته و هیچ‌گونه وجود مستقلی ندارد، مترجم.

۱۱۳- این واژه برای ترجمه "إمعة" مورد استفاده قرار گرفته شده است و عبارت است از شخصی است که همیشه چشم به دهان دیگران می‌دوزد و استقلال رای نداشته و تلاش دارد تا در هر حالتی هم‌رنگ جماعت گردد، مترجم.

از سست عنصران نباشید، همان کسانی که می گویند اگر مردم اهل خیر و احسان بودند ما نیز چنین خواهیم بود و اگر بد طینت و زشت کار باشند ما نیز چنان خواهیم کرد، بلکه خود را این گونه عادت دهید که اگر مردم نیکوکار بودند و یا بدکار، شما به کسی ظلم نورزید.^{۱۱۴}

"مرد خیابانی" همانی است که پیشتر، فکر و ذهنش توسط رسانه‌ها^{۱۱۵} شکل گرفته است و آن گاه همین مراجع، پس از آنکه با ابزارهای خود بدان جهت داده‌اند، به نزد وی باز می گردند و نظر و دیدگاهش را جویا می شوند! و ناگزیر، دیدگاه وی همانی است که آنان می خواهند.

این گونه افراد، کسانی نیستند که بتوانند در گسترش پایه‌های اولیه دعوت در هر مرحله از مراحل آن نقشی ایفا کنند چرا که این هسته با سربازانی مخلص توسعه می یابد که جان‌شان را در راه دعوت در طبق اخلاص نهاده باشند و ضمن روی نهادن به سوی الله تعالی، از این دعوت پشتیبانی به عمل می آورند.

اگر فردی سوال کند: پس تفاوت این دسته با هسته‌ی مستحکمی که در فصل قبل ذکر نمودیم در چیست؟ به طور خلاصه می گوئیم: هسته‌ی مستحکم آماده می گردد تا اساس و پایه‌ی اصلی حرکت باشد و به عنوان رهبر و پیشرو طی طریق کند، آنان همانانی‌اند که افراد را راهنمایی و هدایت نموده و نقش مربی را برعهده می گیرند، اما اینان، دعوت شدگانی‌اند که به ندای دعوت پاسخ مثبت می دهند و بدان پایبند می گردند و زیر پرچمش گرد می آیند و به جزیی از آن مبدل می شوند و همراه با آن و به وسیله‌ی آن حرکت می نمایند، و در گوشه‌ای به نظاره نمی ایستند تا ببینند چه کسی برنده‌ی میدان خواهد شد و دنباله‌رو چه کسی باید گردند!

و اگر پرسش‌گر باز سوال کند که تفاوت برنامه و منهج تربیتی این دو گروه، و میزان توجه و مراقبتی که در مهیا نمودن و شکل بخشیدن به آنها صرف می گردد در چیست؟ به اختصار این گونه پاسخ خواهیم داد: تفاوت در درجه است نه در نوع، معلم در بدو امر برای تمامی کلاس تدریس می نماید اما شاگردان ممتاز را با چشم دیگری می نگرد زیرا استعدادشان بیشتر است و انتظار از آنان بالاتر، و آنچه که از فردی عادی با سطح معینی از توانایی قابل پذیرش است از ممتازین پذیرفتنی نخواهد بود زیرا از فرد معمولی، بیش از توانش انتظاری نمی رود، هرچند که این توقع به نسبت تمامی افراد وجود دارد که بر حسب درجه و سطح خود، به موفقیت نایل آیند.

اگر کسی بگوید: آیا حدود و فواصل مشخص و قابل مشاهده‌ای میان این دو دسته وجود دارد؟ آیا ممکن است در میان طبقه‌ی دوم، فردی وجود داشته باشد که از استعداد و توانایی حضور در دسته‌ی اول بهره‌مند باشد؟ و یا در بین اعضای دسته‌ی اول کسی هست که توانایی و استعداد انجام تکالیف و وظایفی که به وی ارجاع شده را نداشته باشد؟ می گوئیم آری، چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد و در این حالت، فرد مستعد به سمت جایگاه رهبری و مدیریت که متولی اداره‌ی امور است سوق داده می شود - یا واجب است که بالا برده شود - و شخصی

۱۱۴- ترمذی رحمته الله علیه این حدیث را روایت نموده است.

۱۱۵- از میان رسانه‌های جمعی، روزنامه و رادیو و تلویزیون بیشترین تاثیر را دارند و تمامی این موارد، ساختار تعقل و تفکر "مرد خیابانی" را شکل داده و تلاش‌ها و دغدغه‌های ذهنی وی را جهت می دهند.

که شایستگی لازم را نداشته باشد از آن جایگاه کنار گذاشته شده و به عضوی عادی مبدل می گردد و این چیزی است که مسئولین امر با اجتهاد خود بدان رسیدگی می کنند، و اجتهاد ممکن است به خطا رود و یا به نتیجه‌ی درست منتهی گردد.. اساساً آنچه که بسیار مهم می‌باشد این است که در ایجاد هسته‌ی مستحکم، بایستی حداکثر تلاش و کوشش و نهایت دقت و توجه به کار گرفته شود چرا که بی شک، ستون‌ها و پایه‌های مورد استفاده در بنا، جدای از خشت‌ها و آجرهایی‌اند که در آن مورد استفاده قرار می‌گیرند (و طبیعی است که در بنا نهادن ستون‌های یک ساختمان، دقت بسیار بیشتری باید انجام گیرد چرا که فشار بسیار بیشتری را متحمل می‌گردد، مترجم) هرچند که هر دو مورد برای محکم نمودن و استوار ساختن بنا لازم‌اند و این از بدیهاتی است که نیازی به توضیح ندارد.

در اینجا به دنبال آنیم که مسأله‌ای بسیار مهم را برجسته نماییم: به تاکید، گسترش پایگاه با استفاده از یاری دهندگان ملتزم و پایبندی که خود را سرباز و جان‌فدای دعوت می‌دانند پس از شکل‌گیری هسته‌ی اصلی و اساسی به انجام می‌رسد چرا که مراجعه‌کنندگان نیازمند وجود راهنمایان هستند! (اهمیت این موضوع از آن جهت است که، مترجم) اگر مردم را فراخواندیم و آنان نیز به این دعوت لبیک گفتند و ما کسی را برای جهت دادن‌شان مهیا نکرده باشیم آن‌گاه چه کسی می‌خواهد آنها را به جلو رانده و راهنمای مسیرشان باشد؟!

مسأله‌ی دیگری که می‌خواهم بدان توجه داشته باشیم این است که ابزار و وسیله‌ی بدیهی و مقدماتی ما برای گسترش هسته، - هنگامی که زمانش فرا رسیده باشد - دعوتی عمومی است که تمامی مردم را در بر گیرد، همان مردمی که امروزه آنان را توده می‌نامند، اما بایستی دانست که تمامی این توده‌ها در پذیرش دعوت در یک سطح و درجه قرار نمی‌گیرند، برخی از آنها ممکن است - هنگامی که دعوت در شکل حقیقی خود و به صورت واضح و روشن به آنان رسد - بدان ایمانی صادقانه آورند و برای کسب رضایت **الله تعالی** و روی نهادن به سوی او، آماده‌ی جان‌فشانی گردند و بعضی دیگر ممکن است که حساب منافع و مصالح را بنمایند و در فکر سود و زیان کار باشند؛ آنان به این می‌اندیشند که اگر به دعوت پیوندند چه چیزی به دست می‌آورند و چه چیزی را از دست می‌دهند؟ و برای برخی دیگر، چیزی جز پیروی و تبعیت از گروه فاتح که برنده‌ی بلامنازع میدان گشته اهمیت ندارد، بدین ترتیب این دسته از افراد، در گوشه‌ای دور از میدان نبرد می‌ایستند و نه بدین سو گرایش دارند و نه بدان سو، صرفاً می‌نگرند و به تماشا می‌نشینند و به دنبال کردن و پیگیری نمودن اخبار درگیری‌ها بسنده می‌نمایند و هرگاه که پیروزی یکی از طرفین قطعی گشت به سوی او متمایل می‌گردند، این تمایل نه بدین خاطر است که به اصول گروه پیروز ایمان دارند و نه بدان خاطر است که نسبت به آن اصول، از احساسی حقیقی برخوردارند بلکه علت، سنگینی امری است که رنگ واقعیت به خود گرفته است، آری، ترکیب روانی آنان به گونه‌ای است که به شدت، مستعد تبعیت از امر به وقوع پیوسته‌اند و مسأله‌ی به وقوع پیوسته به نسبت چیزی که رخ نداده و تحققش نیاز به تلاش دارد حجم بیشتری از ذهن‌شان را به خود مشغول می‌سازد زیرا چیزی که در واقعیت رخ داده، نیازمند صرف تلاش برای برآورده شدنش نیست، این دسته از انسان‌ها به خاطر فضای ذهنی

خود، نمی‌توانند تلاش و کوشش به خرج دهند خصوصاً اگر این تلاش، آنان را در معرض خطر نیز قرار دهد، به همین خاطرست که تا زمانی که دعوت، رنگ و واقعیت غالب به خود نگرفته بدان پاسخ نمی‌دهند؛ واقعیت غالبی که دیگر به وقوع پیوسته و همراهی با آن مستلزم صرف تلاش و کوشش نیست و آنان را دچار دردسر نمی‌سازد.

این سه گروه از مردم در هر جامعه‌ای یافت می‌شوند و در مجتمع رسول الله صلی الله علیه و آله نیز وجود داشتند.

دسته‌ی اول در قالب شهروندان مدینه تجلی یافتند؛ افرادی که صادقانه ایمان آوردند و خود را آماده جان‌فشانی و فداکاری در راه دعوت ساختند و از هسته‌ی مستحکمی که توسط مهاجرین و انصار شکل گرفته بود اخذ هدایت کردند و از آنان تبعیت نمودند؛ آنها همان گروهی‌اند که این آیه‌ی کریمه بدان اشاره دارد:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«پیش‌گامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، الله از آنان خوشنود است و ایشان هم از الله خوشنودند، و الله برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.» (التوبة: ۱۰۰)

و اعراب بادیه نشین اطراف مدینه نیز به آنان پیوستند و صادقانه ایمان آوردند؛ همان‌هایی که آیه‌ی پیش از آیه‌ی فوق در شأن‌شان سخن می‌راند:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«در میان عرب‌های بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه الله) صرف می‌کنند مایه‌ی نزدیکی به الله و سبب دعای پیغمبر (در حق خود) می‌دانند، هان! بی‌گمان صرف پول (در راه الله، و دعا‌های رسول) مایه تقرب آنان (در پیشگاه الله) است. الله آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد، چرا که الله آمرزنده‌ی مهربان است.» (التوبة: ۹۹)

و **دسته دوم** کسانی‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله تلاش نمود تا با هدایا و عطایا، و نزدیک نمودنشان به خود، قلب‌شان را به دست آورد:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَافَةِ قُلُوبِهِمْ...﴾

«زکات مخصوص مستمندان، و بیچاره‌گان، و گردآورنده‌گان آن، و کسانی که جلب محبت‌شان می‌شود...»

(التوبة: ۶۰)

و اما دسته‌ی سوم، مسلمانان فتح مکه‌اند؛ همان‌هایی که به محض دیدن غلبه‌ی اسلام بر مکه ایمان آوردند و با وجودی که بر حقانیت پیامبر اشراف داشتند، اما طبق آنچه قرآن کریم از آنان نقل می‌کند، چنین می‌گفتند:

﴿وَقَالُوا إِن نَّبَعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُّ مِنْ أَرْضِنَا﴾

«مشرکان مکه به پیغمبر عرض کردند) و گفتند: اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم (و از برنامه توحیدی اسلامی پیروی کنیم، قبایل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند و) ما را از روی زمین مان می‌ربایند.» (القصص: ۵۷)

اما پس از آنکه برنامه‌ی الله قدرت را در زمین به دست گرفت از آن تبعیت نمودند و همچنان که سوره "النصر" بیان می‌دارد گروه گروه وارد دایره‌ی اسلام گشتند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾

«هنگامی که یاری الله و پیروزی (و فتح مکه) فرا می‌رسد * و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین الله می‌شوند. * پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش بخواه، الله بسیار توبه‌پذیر است.»

(سورة النصر)

و وضعیت آنان سواي حال و روز منافقین می‌باشد، همان منافقینی که پس از استقرار قدرت (و مشخص گشتن گروهی که قدرت را به دست می‌گیرند، مترجم) در صحنه نمایان می‌گردند و پیش از آن، در میان کسانی‌اند که از دور نظاره‌گر جنگ و جدال‌اند و به تماشای آن نشسته‌اند با این تفاوت که اینان، نسبت به مساله اکراه دارند و رغبت و تمایلی برای ورود بدان از خود نشان نمی‌دهند و یا جزء مخالفینی به شمار می‌آیند که از رویارویی آشکار و صریح اجتناب می‌ورزند و به خاطر خوف و جبن‌شان^{۱۱۶} وارد دایره‌ی نفاق می‌گردند.

(حال این پرسش مطرح می‌گردد که، مترجم) اگر این گروه‌ها در مجتمع - تمامی مجتمع - حضور دارند، در مرحله‌ی اولیه گسترش پایگاه، بایستی کدامین گروه را مخاطب دعوت خود قرار دهیم؟ از لحاظ نظری، ما تمامی مردم را مخاطب دعوت می‌دانیم اما در حقیقت تنها از یک دسته از آنان انتظار داریم که به ندای دعوت پاسخ مثبت دهند و معتقدیم که بزرگی و چیرگی و استقرار دعوت، صرفاً به دست گروهی از مردم رقم خواهد خورد به همین سبب، فعالیت‌های دعوت را بر روی آنان متمرکز می‌نماییم (و آنها را نقطه ثقل حرکت قرار می‌دهیم، مترجم).

۱۱۶- خوف عبارت است از بیم، و جبن همان ترس است، جبن صفتی درونی و پایدار است که در مقابل شجاعت استعمال می‌گردد اما خوف صفتی پایدار نیست، بلکه موقت و عارضی است، و در مقابل امنیت به کار برده می‌شود، جبن دارای باری منفی بوده و رسول الله در دعاهایش از آن به الله پناه می‌برد و می‌فرماید: "اللهم انی اعوذیک من الهم والحزن، والعجز والكسل، والبخل والجبن..." اما خوف، ممدوح و مذموم دارد و الله از لفظ خوف برای پیامبرانش از جمله موسی علیه السلام استفاده نموده است، مترجم.

اگر مسیر حرکت را در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله دنبال نماییم در می یابیم که از هنگامی که الله پیامبرش را به علنی نمودن دعوت امر نمود^{۱۱۷}، وی تمامی مردمان را مخاطب خود قرار داد اما پس از هجرت، تاکید و تمرکز بر اهل مدینه بود؛ همان افرادی که به سرعت به دعوت لیبیک گفتند و همانانی که پیامبر صلی الله علیه و آله با همکاری هسته‌ی مستحکم مهاجر و انصار، که اکنون تحت نظارت وی به دعوت گر و راهنما و مربی مبدل گشته بودند، به تربیت‌شان همت گمارد، و این افراد از اهل مدینه همان کسانی بودند که مجاهدت کردند و استوار ماندند و بر تکالیف و وظایف جهاد صبر پیشه نمودند و همراه با مهاجرین و انصار، اساس و پایه‌ی حقیقی دعوت در شرایط سخت پیش رو به حساب می آمدند در حالی که توجه به دو گروه دیگر تا مرحله بعدی به تاخیر افتاد... و این مسأله، امری منطقی در خط سیر دعوت، و حقیقت نبرد، و طبیعت کشمکش و درگیری‌هاست.

به حکم سنتی از سنت‌های الهی، از همان لحظه‌ای که حق در عرصه ظهور می کند و افرادی بدان ایمان می آورند و تلاش می نمایند تا آن را در زمین منتشر سازند و بدان استقرار بخشند، درگیری میان حق و باطل به امری اجتناب ناپذیر مبدل می گردد چرا که ممکن نیست جاهلیت - به هر شکل ممکن - در برابر دعوت صبر پیشه کند و با آن از در صلح و سازش وارد شود حتی اگر دعوت به هیچ وجه متعرض آن نگردد:

﴿وَأِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُزِيلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾

«و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستیم ایمان بیاورد، و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا الله میان ما داوری کند، و او بهترین داوران است. * اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشان را بالاتر از آن می دانستند که دین الله را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر این که به آئین ما در آئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی داریم و نمی پسندیم؟!» (الأعراف: ۸۷ - ۸۸)

این گونه است که صلح و سازشی میان حق و باطل در کار نیست و جاهلیت نیز صبر نخواهد نمود تا الله به آنچه که می خواهد حکم نماید، بلکه نسبت به مومنان، دشمنی نموده و آنان را از موطن خویش می راند و دست به آزار و اذیت‌شان زده و از جمع خود طردشان می نماید، در این مراحل اولیه‌ی درگیری و کشمکش میان حق و باطل، چه کسی به ندای دعوت پاسخ مثبت داده و پذیرای آن می گردد؟ آیا افرادی که به دنبال مصالح و منافع دنیوی خویش هستند و سود و زیان‌ها را با معیار و ملاک مادی می سنجند آن‌را به آغوش می کشند؟ آیا آنانی که به سبب ساختار ذهنی‌شان دنبال راه رو امر به وقوع پیوسته‌اند حامل این دعوت خواهند گشت؟ (به طور قطع پاسخ منفی است زیرا، مترجم) آنان به گونه‌ای هستند که حتی اگر بدانند در "هست‌ها"، شر و بدی نهفته است بدان

۱۱۷- الله با مخاطب قرار دادن رسول الله چنین می فرماید:

﴿فَاصْدَعْ بِأَقْوَمِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ «پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی و به مشرکان اعتناء نکن» (الحجر: ۹۴)

متمایل می شوند و به دنبال "بایدهای" پر خیر و برکت روان نمی گردند ولو این که به این حقیقت واقف باشند که این "بایدها" از واقعیتی که در آن زندگی می کنند بهترند، چرا که نیاز است برای اکتساب بایسته‌های شایسته، جهد و کوشش به خرج دهند و در راهش تلاش نمایند در حالی که آنان چیزی را که مستلزم زحمت و مشقت باشد و در معرض خطرشان قرار دهد نمی پذیرند و نمی خواهند هیچ گونه دردسری تهدیدشان نماید!

به تاکید تنها کسانی در مراحل اولیه نبرد، پذیرای دعوت می گردند که به **الله** تعالی و روز آخرت ایمان دارند و سود و زیان را صرفاً با معیاری الهی می سنجند نه با میزان زمینی که جاهلیت، مسائل را با آن به ترازو می کشد، آری! آنان میزانی جز میزان ربانی در ذهن ندارند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«ما پیغمبران خود را همراه با دلایل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین) و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند.»
(الحدید: ۲۵)

همان میزانی که می گوید متاع مادی و دنیوی ارزشی اندک دارد و برای کسی که تقوای الهی پیشه کند و خوف **الله** تعالی در دل بکارد آخرت بسیار برتر و بهتر است:

﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا﴾

«بگو کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود.»
(النساء: ۷۷)

همان معیاری که می گوید: تمامی کالاها، و مصالح و منافع و همه‌ی روابطی که زمینی و مادی‌اند به هیچ وجه قابل قیاس با دوست داشتن **الله** تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله و جهاد در راهش نمی باشند:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، در نظرتان از **الله** و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که **الله** کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد)، **الله** کسان نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.» (التوبة: ۲۴)

همان شاخصی که می گوید اعمال شایسته‌ای که نتایج آن جاویدان است از تمامی زینت‌های زوال‌پذیر و گذرای زندگی دنیایی برتر و بهتر است:

﴿المال والبُنونَ زينةَ الحياة الدنيا والباقيات الصالحات خَيْرٌ عند ربك ثواباً وخَيْرٌ أملاً﴾

«داری و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد، و بهترین امید و آرزو است.» (الکهف: ۴۶)

میزانی که می گوید تجارت پرسود - که سبب نجات از عذاب الهی می گردد - همان ایمان به الله و رسول، و جهاد فی سبیل الله می باشد:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَأُخْرَىٰ مُحِبُّوهُمَا نُصِرْ مِنْ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد. * به الله و پیغمبرش ایمان می آورید، و در راه الله با مال و جان تلاش و جهاد می کنید. اگر بدانید این برای شما بهتر است. * گناهان تان را می بخشاید، و شما را به باغ‌های بهشتی داخل می گرداند که از زیر آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می دهد که در باغ‌های بهشت جاویدان ماندگار، واقع شده‌اند، پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. * نعمت دیگری دارید که پیروزی الهی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکه به دست شما می افتد) و به مؤمنان مژده بده.» (الصف: ۱۰ - ۱۳)

مراحل اولیه دعوت، مراحل بخشش و فدا نمودن است و به همین خاطر، افرادی که به دنبال منافع دنیوی اعم از مال و سامان و ثروت و کالاهای مادی، و منزلت اجتماعی و شهره شدن و طرفدار و دنباله رو می باشند صلاحیت حضور در آن را ندارند، (به هیچ وجه، مترجم) صلاح نیست که اینان در جمع شالوده‌ی استوار حضور داشته باشند و به هنگام فرا رسیدن موسم گسترش نیز، گسترده ساختن پایگاه به وسیله آنان انجام نمی پذیرد.

آنگاه که واقعیت معاصر خود را از نظر می گذرانیم شایسته است که چند مسأله را به نسبت هسته‌ی اصلی، و پایگاه گسترش یافته، و حتی جماعت‌های بسیاری که در نهایت امر وارد دایره‌ی دعوت می گردند به خاطر بسپاریم، (آری! لازم است که این مورد آخر را نیز مدنظر قرار دهیم و، مترجم) اسلام آنان را نیز بایستی تصحیح نماییم و به مانند آنچه که جاهلیت معاصر در حق "مرد خیابانی" به انجام رسانیده بدون قاعده و قانون رهایشان نسازیم، همان "مرد خیابانی" که جاهلیت معاصر، وجود انسانی و بشری را از وی سلب نموده و هم‌زمان این توهم را در درونش کاشته که یکی از ستون‌هایی است که نظام و سیستم، بر آن استوار گشته و بنیان نهاده شده است!

در اسلام "زن و مرد خیابانی" نداریم، بلکه با زنان و مردانی مواجهیم که تمامی آنها به حداقل‌هایی که سبب می گردد در میزان الله به عنوان مسلمان شناخته شوند ملتزم و مقیدند - یا آنکه واجب است به رعایت این حداقل پایبند باشند - و در حکومت اسلامی، وجود این التزام، وظیفه‌ی ولی امر و حاکم مسلمین است، پس هر آن کس

که خود پایبند باشد آنچه را که حق الله بر وی است به انجام می رساند و هر کس که از این حدود عدول نماید، قدرت ولی امر او را به حد و مرز التزام باز می گرداند و این همانی است که عثمان رضی الله عنه چنین بیان می دارد:

«يَزَعُ اللهُ بِالْسلطانِ ما لا يَزَعُ بِالقرآنِ»

(الله اموری را که قرآن سبب ممانعت از آن نشود به وسیله‌ی قدرت باز می دارد).

بنابراین تمامی مردم وارد میدان دعوت می شوند اما این کار به صورت گام به گام و تدریجی بایستی انجام گیرد؛ همان طور که در زمان اصحاب رضی الله عنهم روال این گونه بود و این مسأله بر اساس سنت‌های الهی است که هرگاه شرایط و مقتضیات‌شان فراهم آید رنگ تکرار به خود می پذیرند.

آن گاه که واقعیت امروزی امت اسلامی را از نظر می گذرانیم آن را - مگر آن کس که الله به وی رحم نموده باشد - در همان وضعیت "کف روی سیلاب" می بینیم که رسول الله، ۱۴ قرن پیش، امت را با آن وصف نموده است:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا، قالوا: أَمِنْ قِلَّةِ نَحْنُ يَوْمئذٍ يا رسولَ الله؟ قال: بل أنتم يَوْمئذٍ كثير، ولكنكم غثاءٌ كغثاء السيل، وليتزعنَّ الله المهابة من صدور أعدائكم، وليقذفن في قلوبكم الوهن. قالوا: وما الوهن يا رسول الله؟ قال: حُبُّ الدنيا وكرهية الموت»

(آن زمان نزدیک است که امت‌ها بر شما هجوم آورند همان گونه که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می برند، گفتند: ای رسول الله، آیا این به خاطر تعداد اندک ماست؟ فرمود: خیر، بلکه شما آن روز بی شمارید اما هم چون کف روی سیلاب می مانید (که هر جا سیلاب بخواهد شما را می برد و هیچ اراده‌ای از خود ندارید، مترجم)، الله ابهت و شوکت شما را از دل‌های دشمنان‌تان بر می دارد و در دل‌های شما "وهن" می کارد، گفتند: ای رسول الله، "وهن" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ)^{۱۱۸}

حال که اوضاع امت مورد خطاب دعوت، چه برای ایجاد هسته‌ی مستحکم، و چه برای گسترش پایگاه، و چه تمامی مردم، این گونه است واجب است عللی که سبب گشته‌اند حال و روز امت چنین گردد را شناسایی کنیم تا بتوانیم درمانی موثر برای آن تجویز نماییم، درست به مانند طبیبی که به هنگام تلاش برای مداوای بیمار، در بدو امر او را تحت معاینه قرار می دهد تا بیماری‌اش را بشناسد و آنگاه برای وی تجویز دارو نماید.

(پیش از هر چیز لازم است متوجه این قضیه باشیم که، مترجم) نباید کسی چنین بپندارد که هسته‌ی اصلی‌ای که مسئولیت دعوت بر دوشش نهاده شده، از آسمان نازل گشته و بری از عیب و نقص است، هرگز چنین نیست چرا

۱۱۸- امام احمد رحمته الله و ابو داوود رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

که این گروه، در هر حال بخشی از بدنه‌ی اُمّت است که در میان آن ادامه‌ی حیات می‌دهد و در معرض بیماری-های مختلف آن نیز قرار می‌گیرد، اما این که پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید:

«خياركم في الجاهلية خياركم في الإسلام إذا فقهوا»

(بهترین شما در جاهلیت، در اسلام نیز بهترین خواهد بود اگر که تفقه نماید و خود را آگاه گرداند).^{۱۱۹}

باید بگوییم: این مساله در جاهلیت جزیی‌ای اتفاق می‌افتد که به قول ابن تیمیه رحمته الله در بسیاری از گوشه‌های عالم اسلامی به چشم می‌خورد، (آری! در این جاهلیت جزیی، مترجم) "بهترین‌هایی" یافت می‌شوند و این امکان وجود دارد که آنان بتوانند با تلاش و کوششی که از خود به نمایش می‌گذارند هسته و مغز حرکت را شکل دهند و آن‌گاه، "بهترین‌های" دیگر نیز می‌توانند با تلاشی مشابه، "پایگاه گسترش یافته" را به وجود آورند؛ همان پایگاهی که گرداگرد هسته‌ی اصلی را فرا می‌گیرد و از آن تبعیت می‌نماید، و پس از آن نوبت عموم مردم فرا می‌رسد و از کیان آنان نیز "برترین‌هایی" بر می‌خیزند که با تقدیر الهی، به ندای دعوت پاسخ مثبت گفته و بدان مقید می‌گردند و دیگرانی نیز هستند که اگر از طریق قرآن هدایت نگردند با اِعمالِ قدرتِ (حاکم مسلمین از مسیر منحرفی که می‌پیمایند، مترجم) باز داشته می‌شوند.

و اکنون بیایید تا در اوضاع و احوال نسلی که دعوت به سوی آن روان گشته اندکی بیندیشیم.. برای مشخص نمودن این که درمان را از کجا شروع کنیم و چگونه می‌توانیم گام‌های لازم را برای معالجه برداریم لازم است که ابتدا بدانیم چه چیزی اُمّت را به "کف روی سیلاب" مبدل ساخته است.

در حقیقت، در طول مسیر تاریخی اُمّت، امراضی زیادی گریبان‌گیر آن شده است که برخی از آنها ریشه در داخل داشته و بعضی دیگر از طرف دشمنان وارد گشته‌اند.. و بسیار مشکل است که بتوان به صورت تفصیلی تمامی آنها را برشمرد، اما گمان ما بر این است که بیماری‌های بارز و آشکاری وجود دارند که از چشم محقق پنهان نمی‌مانند.

یکی از بزرگ‌ترین این بیماری‌ها تفکر "ارجایی" می‌باشد؛ همان تفکری که می‌پندارد ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و عمل در دایره‌ی آن وارد نمی‌گردد!

شکی نیست که تصدیق قلبی و اقرار زبانی، لازمه‌ی اثبات ایمان‌اند اما خارج ساختن عمل از دایره‌ی آن، بدعتی بس خطرناک است و انحرافی شدید از حقیقت اسلام به شمار می‌آید؛ همان اسلامی که بدون عمل و تلاشی عظیم در دنیای واقعی، استوار نگشته است - و ممکن نیست که استوار بماند- و قابل تصور نیست که با صرف تصدیق قلبی و اقرار زبانی، غربت وارده در اسلام که در همان ابتدا^{۱۲۰} نیز بدان ورود نموده بود از آن زدوده شود، و حتی امکان ندارد که هیچ نظامی در این کوره‌ی خاکی - تا چه رسد به بزرگترین نظام (که اسلام است، مترجم)

۱۱۹- بخاری رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

۱۲۰- حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ»

- بتواند با تصدیق و اقرار خشک و خالی، و بدون انجام عملی معین که این تصدیق و اقرار را به واقعیتی ملموس و قابل مشاهده مبدل سازد، پایدار بماند!

دلایل و علل تاریخی که به گسترش تفکر ارجایی منجر شده هر چه که باشد (بایستی دانست که، مترجم) از زمانی که امت شروع به شانه خالی کردن از زیر بار تکالیف نمود این تفکر، فسادی عظیم را در بدنه اش به وجود آورد و آن گاه به آن چنین القاء کرد که مادامی که قلبش به ایمان زنده است این اهمال و کم کاری آسیبی به ایمانش نمی رساند! و به تدریج، قصور و کوتاهی امت به جایی رسید که در شرک واضح و آشکار "اعتقادی" و "عبادتی" و "حاکمیتی" واقع گشت و هم چنان تفکر ارجایی به وی این گونه دلداری می داد که هنوز در مسیر خیر و برکت گام بر می دارند و هم چنان در کسوت مومن به سر می برند.

مدرسه ای را در ذهن آورید که دانش آموزانش هر روز در آن حضور می یابند اما پس از مدتی از انجام تکالیف شانه خالی می نمایند و اندکی بعد، حتی در کلاس هم حضور نمی یابند، با این وجود به آنان گفته می شود: تا هنگامی که حضور در کلاس، در قلب هایتان ریشه دوانده! مشکلی برایتان ایجاد نمی گردد زیرا شما به علت تنبلی و نه به سبب انکار! در کلاس حضور نیافته اید و اسامی شما تا زمانی که خود، درخواست انصراف از آن نداده اید هم چنان در دفاتر مدرسه ثبت شده و باقی خواهد ماند!

آیا با این روح تنبلی متواکل^{۱۲۱} که در وهم و خیال به سر می برد و هم زمان گمان دارد که در دنیای واقعی سیر سلوک می کند ممکن است که چیزی در عالم واقع به وقوع بپیوندد؟

اگر این روح، فاقد توان محقق ساختن کمترین مسأله ای در عالم واقعی باشد آیا ممکن است که اسلام با امثال این روح برپای داشته شود؟؛ اسلامی که نازل گشت تا به اندازه ی تلاشی که برای آن صرف گشته و به اندازه ی تقدیری که در علم الله تعالی برای آن مشخص شده، حرکتی گسترده باشد و تمامی جوانب و تمامی حوزه های مختلف زندگی را در بر گیرد و کل زمین و تمامی آدمیان را تحت پوشش خود قرار دهد؟

آیا ممکن است با صرف تصدیق و اقرار، فتنه از بین رود؛ همان فتنه ای که در قالب عقاید و افکار فاسد و نظام ها و قوانین فاسد خود را نشان می دهد و سپاهیان دارد که از این افکار و نظام های فاسد حمایت می کنند؟ آیا امکان دارد که فتنه ای که در جاهلیت، به سبب ذات و ماهیت آن بر انسان وارد گشته، بدون جهاد در عرصه ی واقعی زندگی از صحنه ی روزگار محو گردد:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُ اللَّهُ﴾

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دین تان برگردانند) و دین خالصانه از آن الله گردد.» (الأَنْفَال: ۳۹)

۱۲۱- بیشتر توضیحات کافی در مورد تفاوت توکل و توکل اراهه گردید، مترجم

این بیماری - بیماری ارجاء - می توانست هر امتی از دیگر امت‌ها را درگیر خود سازد اما شایسته نبود که امت اسلامی بدان دچار گردد؛ امتی که برای رهبری تمامی بشریت و گواهی بر آنان به وجود آمده است:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾

«و در راه الله جهاد و تلاش کنید آن گونه که شایسته‌ی جهاد و بایسته‌ی تلاش در راه او است. الله شما را (از میان مردم برای یاری دین خود) برگزیده است و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (و بلکه تکالیف و وظائفی مقرر نموده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است، این دین همان) آئین پدرتان ابراهیم است. الله شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است تا پیغمبر (با شهادت عملی خود) گواه بر شما باشد (و در روز قیامت رفتار و کردارش مقیاس سنجش اعمال شما مسلمانان گردد) و شما هم (با شهادت عملی خود) گواه بر مردمان باشید (و رفتار و کردارتان به عنوان امت نمونه، محک سنجش اعمال سایرین، و الگوی بارز الله پرستان راستین گردد)». (الحج: ۷۸)

سپس تفکر تصوف در موازات با فکر ارجایی وارد امت اسلامی گشت هر چند که طریقه‌ی ورودش متفاوت بود.. تفکر ارجایی تمامی اعمال را از دایره‌ی ایمان خارج ساخت اما تصوف بر نوعی خاص از اعمال تاکید داشت و سایر فعالیت‌ها را از مستلزمات ایمان خارج نمود، این تفکر بر عبادت به معنای محدود و منحصر در شعائر تعبدی (از قبیل نماز و روزه و زکات و .. مترجم) و "ذکر" تاکید داشت و از امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه الله ﷻ و انواع عباداتی که به آبادانی زمین براساس منهج و برنامه‌ی الهی منجر می‌گشت چشم پوشید در حالیکه برای تمامی این مسایل، نصی صریح از کتاب الله ﷻ و سنت رسول ﷺ وجود داشت:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

«(آن مؤمنانی که الله بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به الله برمی‌گردد.» (الحج: ۴۱)

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾

«باید در راه الله کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند.» (النساء: ۷۴)

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾

«و تا این که الله مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما (تنها با ادعای ایمان) به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که الله کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که الله بردبارانی را متمایز گرداند.» (آل عمران: ۱۴۱ - ۱۴۲)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَأَمْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.» (الملک: ۱۵)

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.» (هود: ۶۱)

به طور قطع، ذکر و یاد الله تعالی مهم است و عبادت به غیر ذکر معنا نمی یابد اما ذکر باید آن گونه باشد که الله تعالی در کتابش توصیف نموده و و اصحاب رضی الله عنهم را با آن ستوده است:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ﴾

«کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می کنند.»

(آل عمران: ۱۹۱)

ذکر قرآنی چیزی جدای از ذکر متداول و ابداعی تصوف است که عبادت را در آن منحصر نموده است و گمان دارد که تنها این مساله می تواند آدمی را به رضایت الله تعالی متصل سازد، و این سوای شرک‌های صریح و آشکاری چون "اتحاد" و "حلول" و "وحدت وجود" ^{۱۲۲} است که در تصوف بروز نموده است.

و اسباب گسترش تفکر تصوف، و علل قرار گرفتن آن به عنوان تنها ورودی عمومی به دین، و یا اصلی ترین درب ورودی بدان، هرچه باشد (بایستی دانست که، مترجم) این طرز تفکر، فسادهای زیادی را در بدنه‌ی امت ایجاد نمود که موارد زیر کمترین آنها نمی باشد: توأکل، ترک استفاده از اسباب و لوازم مادی، کوتاهی در آبادانی زمین، انحراف از عقیده‌ی قضاء و قدر، عدم وجود احساس مسئولیت در برابر گناه انجام شده، انصراف از جهاد و

۱۲۲- این مفاهیم در میان صوفیه بسیار رواج داشته و معتقدند که نعوذ بالله، خالق و مخلوق یکی می گردند و خالق در مخلوق، و مخلوق در خالق حلول می کنند، در اینجا توجه خواننده گان را به اشعاری برجای مانده از "منصور حلاج" در کتاب "دیوان الحلاج" جلب می نمایم:

أنا من أهوى و من أهوى أنا نحن روحان حللنا بدنأ

فإذا أبصرتني أبصرتة و إذا أبصرتة أبصرتنا

روحه روحی و روحی روحة من رأى روحين حلت بدنأ

(من کسی هستم که آنرا طلب می کنم و کسی را که طلب می کنم خودم هستم / ما دو جانیم که در یک بدن فرود آمده ایم)

(پس هر گاه مرا ببینی او را دیده ای / و هر گاه او را ببینی مرا دیده ای)

(روح او، روح من، و روح من روح اوست / چه کسی دیده است که دو روح وارد یک بدن شوند؟)، مترجم.

امر به معروف و نهی از منکر، جدایی میان دنیا و آخرت و تفکیک فعالیت‌های دنیوی و اعمال اخروی در ذهن مسلمین، و برهم زدن توازن ظریف و زیبایی که اسلام صحیح در روان انسان‌ها به وجود آورده بود؛ همان توازنی که سبب می‌گشت انسان در زمین، تمامی تلاش خود را به کار گیرد و قلبش هم‌چنان به یاد **الله** تعالی و روز آخرت به تپش افتد؛ به عبارت دیگر، این توازن عبارت بود از تعادل میان عالم غیب و عالم مادی و مشهود.

انحصار اسلام در دنیای فردی افراد، و ترک گفتن تمامی امور عمومی که **الله** تعالی بر عهده جامعه اسلامی نهاده از دیگر بیماری‌هایی بود که در طول تاریخ پرفراز و نشیب امت، دامن‌گیر آن شد.

این دین صرفاً برای اصلاح افراد به صورت فردی و تک‌به‌تک نازل نگشته است هرچند که فرد فرد انسان‌ها مهم‌اند و بدون آنها بنیانی به دست نخواهد آمد اما اصلاح فردی انسان‌ها آن‌گونه که در نگاه اول به نظر می‌رسد سبب ایجاد جامعه‌ای صالح نمی‌گردد، ساختمانی را در نظر آورید که در آن تمامی خشت‌هایش سالم‌اند اما ماده‌ای نیست که بتواند آنها را به هم پیوند زند، در این حالت به طور قطع ساختمانی حقیقی نخواهیم داشت که قادر باشد در برابر لرزه‌ها مقاومت نماید، و در زندگی امت‌ها و حتی انسان‌ها زلزله‌ها چه بسیارند، و حتی نخواهد توانست در برابر وزش باد نیز ایستادگی کند و بادهای سهمگین چه بسیارند!

این دین، تاکید واضح و آشکاری نه تنها بر جماعت مسلمان بلکه بر امتی اسلامی دارد که به هم پیوسته‌اند و در ارتباطی تنگاتنگ باهم به سر می‌برند و این ارتباط، صرفاً در عواطف و احساسات خلاصه نمی‌گردد بلکه در عمل و وظایف و تکالیف نیز چنین است، و بسیاری از خطاب‌های الهی که روی سخن به سوی مومنین دارد و با عبارت **﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... ﴾** «ای مؤمنان!...» آغاز می‌گردد صرفاً به افراد، به صورت فردی و تک‌تک، نگاه ندارد بلکه جماعتی را مدنظر دارد که به دور هم جمع گشته‌اند و از مسئولیت‌های مشترکی برخوردارند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ﴾

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید.» (المائدة: ۵۱)

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ حُبِّهِمْ وَيُخَيِّبُهُ أَدْلَتَهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴾ **﴿ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴾**

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد بازگردد الله جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که دوست‌شان می‌دارد و آنان هم الله را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه الله جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل الله است؛ الله آن را به هر کس که بخواهد عطاء می‌کند، و الله دارای فضل فراوان و (انعام

بی شمار است، و از مستحقان آن) آگاه است. * تنها الله و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می آورند و زکات مال به در می کنند. (المائدة: ۵۴ - ۵۵)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلَوُوا أَوْ تَعْرَضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه ی عدل و داد بکوشید، و به خاطر الله شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادت تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می شود دارا یا ندار باشد، چرا که (رضای) الله از (رضای) هردوی آنان بهتر است، پس از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف می گردید، و اگر زبان از ادای شهادت حق بیچانید یا از آن روی بگردانید، الله از آنچه می کنید آگاه است.» (النساء: ۱۳۵)

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند.» (آل عمران: ۲۸)

﴿وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارانند.» (آل عمران: ۱۰۴)

﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾

«و کارشان به شیوهی رایزنی و بر پایه ی مشورت با یکدیگر است.» (الشوری: ۳۸)

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. هم دیگر را به کار نیک می خوانند و از کار بد باز می دارند، و نماز را چنان که باید می گزارند، و زکات را می پردازند، و از الله تعالی و پیغمبرش فرمان برداری می کنند.» (التوبة: ۷۱)

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾

«الله کسانی را دوست می دارد که در راه او متحد و یک پارچه در خط و صف واحدی می رزمند، انگار دیوار سربلندی هستند.» (الصف: ۴)

«مثل القائم في حدود الله والواقع فيها كمثل قوم استهموا على سفينة، فصار بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها، فكان الذين في أسفلها إذا استقوا مروا على من فوقهم فقالوا: لو أنا خرقنا في مكاننا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا، فلو تركوهم وما أرادوا هلكوا جميعاً، وإن أخذوا على أيديهم نجوا ونجوا جميعاً»

(مثال کسی که حدود الله را برپای می دارد و کسی که از آن تجاوز می نماید به مانند قومی است که برای نشستن در کشتی، قرعه می اندازند و گروهی در بالا قرار می گیرند و گروهی در پایین مستقر می گردند، آنانی که در پایین سکنا گزیده اند به هنگام نوشیدن آب از روی گروه بالا رد می شوند، پس با خود می اندیشند و می گویند بهتر است در همین قسمت خود، سوراخی در کشتی ایجاد نمایم و افراد طبقه‌ی بالا را دیگر نیازاریم، اگر بالانشینان آنان را به حال خود رها سازند تا خواسته‌ی خود را عملی نمایند، تمام اهل کشتی به فنا می رود و اگر آنان را از این کار باز دارند، نجات می یابند و تمامی سرنشینان نجات می یابند.)^{۱۲۳}

«كلکم راع وکلکم مسئول عن رعیتہ»

(همه شما نگهبان هستید و همه در برابر کسانی که وظیفه‌ی اداره و هدایت و تربیت آنان را به عهده گرفته‌اید مسئولید.)^{۱۲۴}

موارد مذکور و غیر آنها، بر مسئولیت اجتماعی امت تأکید دارند و البته این را نیز نفی نمی نمایند که تک تک افراد بایستی وظیفه فردی خود اعم از ذکر و تقوا و خشوع و انجام واجبات نماز و زکات و روزه و حج را در مقابل الله ﷻ بر جای آورند، آری! تمام این موارد لازم‌اند و جامعه هیچ‌گاه از آنها بی نیاز نمی گردد اما - همان‌گونه که اشاره نمودیم (انجام این وظایف فردی، مترجم) - خود به خود سبب ایجاد امتی منسجم نمی گردد که به این دین عمل نماید، این دین بر همان سیمایی که الله ﷻ فرو فرستاده و برای اهدافی که پروردگار برایش مشخص نموده به طور قطع نمی تواند توسط افرادی جدای از هم و متفرق برپای داشته شود حتی اگر فرد فرد آنان، نفسی به پاکی قدیسین داشته باشند! و مادامی که انسان، طبیعت انسانی دارد و انگیزه‌های مختلفی در آنان در جریان است و انواع کنش‌ها و تمایلات و شهوت‌ها، آشفته و مضطربش می سازد و مادامی که الله ﷻ در تمامی شهرها، سردمداران را از بزهکاران فراهم ساخته است، تا در آن به نیرنگ پردازند (مگر اینکه کسی آنان را از این کار باز دارد):

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا جُرْمِهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

(و همان‌گونه در هر شهری سردمدارانش را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند اینان جز به خویشان نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند) (الأنعام: ۱۲۳)

۱۲۳- بخاری رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

۱۲۴- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

این مسأله‌ی واجب و ضروری (که عبارت است از اقامه و برپای داشتن تمام و کمال منهج الهی) در دنیای واقعی محقق نخواهد شد.

و حتی اگر وجود روسای بزهکار و مجرم، مختص جاهلیت باشد و در اسلام به وقوع نپیوندد، دهکده‌ی جهانی‌ای که به زعم طرفدارانش، دنیا به مدد وسایل ارتباطی به سوی آن در حرکت است مملو از روسای مجرمی است که برای اسلام توطئه نموده و در کمین مسلمین نشسته‌اند، آیا با این وجود، اگر افراد به صورت فردی - حتی اگر تمامی آنها به این کار اقدام نمایند - به برپای داشتن نماز و زکات و روزه و حج اهتمام ورزند و خشوع و تقوا داشته باشند می‌توانند در برابر توطئه‌های این روسای مجرم از خود واکنش نشان دهند و فتنه‌ی نشات گرفته از جاهلیت را که به سوی امت اسلامی در راه است از آنان دفع نمایند؟ یا این که این مسأله نیازمند امتی است که متحد و یک‌پارچه بوده و پذیرای تکالیف جمعی خود باشد و به الزامات و مقتضیات این مسئولیت گردن نهد؛ مسئولیتی که در آن هر شخص وظیفه‌ای بر عهده دارد، و اگر هر فردی در آن "مَنْ مَن" کند و به خودخواهی بپردازد و به تکالیف خود در قبال جامعه، جامه‌ی عمل نپوشاند آنگونه که شایسته است یکپارچه و به هم پیوسته نخواهد بود.

آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یارانش را به گونه‌ای جداگانه تربیت می‌کرد و هر کسی را راهی دنیای خاص خویش می‌نمود و به آنان می‌گفت: در اندرون خود به سر برید و کاری به دیگری نداشته باشید؟ یا آنکه تمامی آنها را تربیت می‌فرمود تا در یک کل یک‌پارچه و منسجم، با دیگر خشت‌ها و آجرها مرتبط و به هم پیوسته باشند و در هر خشتی، مواد چسپنده‌ی لازم را گذاشت تا بتواند به دیگری بچسبد و استعداد جذب دیگر خشت‌ها را در خود به وجود آورد؟ (به طور قطع این مهم به انجام رسید و، مترجم) این مواد چسپنده همان احساسات به هم پیوسته و همان مسئولیت جمعی هستند که لازم و ملزوم یکدیگرند.

تکافل^{۱۲۵} بر تمامی افرادی که توانایی آن را دارند واجب می‌باشد و لازم است که سهم خود را در آن ادا نمایند اما نتیجه‌ی آن به صورت مثبت و منفی به مجموع امت بر می‌گردد؛ بدین ترتیب که اگر بدان گردن نهند و به رسانند امتی به هم پیوسته و دوست‌دار هم می‌گردند و اگر از زیر بار این مسئولیت شانه خالی نمایند به گروه‌هایی چندپارچه و متخاصم مبدل می‌گردند..

۱۲۵- عبدالله ناصح علوان در کتاب "همکاری‌های اجتماعی در اسلام" چنین می‌گوید: ... نتیجه می‌گیریم که معنی اصطلاحی دو کلمه "تکافل اجتماعی" عبارت است از اینکه: افراد جامعه یکدیگر را سرپرستی و ضمانت کنند، و در آنچه که در اختیار دارند به همدیگر کمک و مساعدت نمایند، خواه حاکم باشند خواه رعیت، به گونه‌ای که همه با اتفاق نظر دارای یک تصمیم باشند، چه تصمیم اجباری باشد مانند سرپرستی نمودن یتیمان، و کمک به فقیران، و... و چه تصمیم سلبی باشد مانند تحریم احتکار و جلوگیری از غش و خیانت و... آن هم با سلاح احساس عمیق وجدانی که از اصل عقیده‌ی اسلامی سرچشمه می‌گیرد، تا اینکه فرد در تحت کفالت جامعه، و جامعه با احساس مسئولیت در برابر فرد زندگی کنند، به گونه‌ای که تمام افراد، برای جامعه‌ی برتر، و جهت دفع ضرر و زیان از افراد خود و برای جلب منافع مشترک، همدیگر را ضمانت کفالت نمایند، و این همان معنایی است که خداوند در قرآن کریم برای واژه "تکافل" مقرر فرموده است، مترجم.

و جهاد بر تمامی افراد توانای امت واجب است و می‌بایست مسئولیت خود را در قبال آن ادا نمایند اما نتیجه‌ی آن به صورت ایجابی و سلبی تمامی امت را متأثر می‌سازد و (نتیجه این می‌شود که، مترجم) یا امت، استوار و قوی باقی خواهد ماند یا آنکه توسط دشمنان بلعیده شده و از بین می‌رود.. و امر به معروف و نهی از منکر بر تمامی افرادی که توانایی انجامش را دارند واجب است و بایستی به اندازه‌ی توان خود آن را ادا نمایند اما نتیجه‌ی آن به صورت ایجابی و سلبی به تمامی امت بر می‌گردد، و یا به "خیر الامة" مبدل می‌شود و یا این که ملعون درگاه الهی می‌گردد، بهترین امت‌هاست اگر امر به معروف و نهی از منکر کند و ملعون است اگر از زیر بار تکالیف در رفته و شانه خالی نماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» (آل عمران: ۱۱۰)

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند، این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. * آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و هم‌دیگر را از زشت کاری‌ها نهی نمی‌نمودند و پند نمی‌دادند، و چه کار بدی می‌کردند.»

(المائدة: ۷۸ - ۷۹)

صرف نظر از این که چه علل و اسبابی به گسترش این روحیه‌ی فردگرا، و ناتوان از انجام تکالیف اجتماعی و احساس مسئولیت‌های جمعی دامن زده‌اند، باید گفت که این روحیه، مفساد و تباهی‌های بزرگی را در نهاد و هستی امت به وجود آورد که کمترین آن، ترک نمودن وجوب نصیحت حاکمان و قدرت به‌دستان جامعه نبود در حالی که این امر، واجبی دینی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آنرا جزیی از آئین قرار داده و بر روی آن اینگونه تاکید نموده است:

«الدين النصيحة، قيل: لمن يا رسول الله؟ قال: لله ورسوله ولكتابه ولعامة المسلمين وخاصتهم»

(دین عبارت است از نصیحت، گفته شد: برای چه کسی ای رسول الله؟ فرمود: برای الله و پیامبر و قرآن و عام و خاص مسلمانان.)^{۱۲۶}

(هم‌چنین این روحیه فردگرایی سبب گشت که، مترجم) مردم به سیاست پشت نمایند و حکم را به دست حاکم بسپارند (تا وی هرگونه که دلش می‌خواهد فرمانروایی کند، مترجم) و اگر حاکم عادل می‌بود پس این مساله

۱۲۶- بخاری رحمته الله و مسلم رحمته الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

به عنوان خیر و برکتی از جانب الله شناخته می شد و اگر مستبد می بود و یکه تازی می نمود در امت کسی وجود نداشت که او را نصیحت نماید و از ظلم و استبدادش باز دارد، و (در چنین شرایطی است که، مترجم) افرادی منافق و متملق به دورش جمع می گردند و تمام اعمالش را نیک جلوه می دهند، و (در نتیجه، مترجم) هیچ حقی به گوش وی نمی رسد و اگر نیز برسد منافقین اطرافش، خشم و نفرت او را نسبت به آن سخن و گوینده اش بر می انگیزانند!.. و نیز کمترین مشکلات روحیه فردگرایی در این خلاصه نمی شود که تمامی برنامه هایی که نیاز به هم کاری جمعی دارند و لازم است تا هر فردی هم گام با دیگران وظیفه محوله خود را به انجام برساند همیشه با شکست مواجه می شود، و حداقل در دسرهای این طرز تلقی، رواج روحیه تخریب و از بین بردن اموال عمومی و امکانات و دارایی های مردمی نیست!

و از دیگر بیماری هایی که دامن گیر امت گشته می توان به هرج و مرج و ارتجال^{۱۲۷} و کم همتی اشاره داشت و آنچه که از ذهن من می گذرد این است که این امراض، از بیماری های جامعه ای به شمار می رفت که (پیش از اسلام وجود داشت و، مترجم) آیین الهی آن را از طریق ساختارمند ساختن و نظام مند نمودن، و عادت دادنش به تفکر و تدبیر پیش از انجام عمل و حین انجام آن، و هم چنین عزم جدی و پایداری که پس از گام های آتشین اولیه! زایل نمی گردد، محکم و استوار ساخت و تقویتش نمود.

رسول الله با شدت هر چه تمام تر نسبت به این موارد حساسیت نشان می داد و بر آنها تاکید می داشت و این مسایل را موضوعاتی دسته چندم نمی پنداشت که شایسته توجه و اهتمام نباشند و در حاشیه قرار گیرند و بود و نبودشان تفاوتی چندانی نداشته باشد، زیرا ایشان، در حالیکه به وی الهام می گشت، نیک می دانست که با وجود این آفت ها و مشکلات، ممکن نیست که ساختمانی حقیقی شکل گیرد و راسخ و استوار باقی بماند. یاران پیامبر چنین می گویند:

«کان رسول الله یصفنا للصلاة كما یصفنا للقتال»

(رسول الله همان گونه که ما را برای جنگ و قتال چنین می نمود و منظم می ساخت برای اقامه ی نماز نیز منظم مان می ساخت).

و این نظم در کنار خشوع و آرامشی قرار می گرفت که بدان امر شده بود؛ خشوع در نماز، عنصر روحی آن است که میان بنده و پروردگارش ارتباط برقرار می سازد و امر بدان، امری است بدیهی، اما رسول الله که مورد الهام قرار می گرفت می دانست که در کنار ارتباط نزدیک با الله، عنصری دیگر نیز برای ساخت و ایجاد امت لازم است، همان عنصری که عبارت است از نظام و ساختار، (و بایستی توجه داشت که، مترجم) ساختارمندی، عادتی روانی و حسی است و می بایست از طریق عادت دادن مورد پرورش قرار گیرد به همین خاطر است که رسول الله

۱۲۷- ارتجال عبارت است از اینکه فرد از روی انگیزه آبی و لحظه ای و بدون تفکر قبلی عمل نماید، و در روانشناسی آنرا تکانشی نیز می گویند، مترجم.

از مقابل نمازگزاران عبور می نمود و با دستان مبارک خویش، صف‌هایشان را راست و درست می کرد و نماز را آغاز نمی فرمود تا آنکه صف مومنان در خطی مستقیم قرار گیرد (و کجی و انحراف از آن زدوده شود، مترجم) و این نشان از اهمیت والای نظم و نظام در دید پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

پر واضح است که نظم و ساختاریافتگی جزء جدایی ناپذیر دین به شمار می رود به گونه‌ای که نماز، نظم و انضباط خاص خود را دارد و به عنوان مثال می توان به مشخص بودن زمان و منظم بودن صف‌ها و تبعیت نمازگزاران از امام در رکوع و سجود و قیام اشاره نمود، و روزه و زکات و حج نیز بر همین منوال‌اند و از نظم و ساختار مختص به خود برخوردارند، منظم بودن صفوف در جنگ و جهاد نیز که دیگر جای خود دارد.

و اما در مورد لحظه‌ای عمل نمودن و رفتار آنی خالی از تفکر و تعقل نیز بایستی گفت که این موارد از آفت‌ها و آسیب‌های جامعه بودند اما اسلام آن‌را استوار ساخت و اصلاحش نمود، و (این استوار سازی و این اصلاح بدین ترتیب بود که، مترجم) دیدها را به سوی سنت‌های الهی که قابل تبدیل و دگرگونی نیستند جلب کرد و دعوت نمود تا در تمامی کارها، تدبیر و تفکر نموده و ثبات و پایداری را سرلوحه‌ی خود قرار دهند و به افراد تاکید می داشت که به نتایج کارهایشان نیز بنگرند و صرفاً به این اکتفا ننمایند که آیا این عمل ذاتاً مباح است یا خیر، زیرا ممکن است کاری مباح و یا حتی مستحب باشد اما به خاطر پیامدهای آن از انجامش منع گردیم چنان‌که الله مسلمین را از دشنام به بت‌ها منع می نمود زیرا این کار، مشرکان را بر آن می داشت که پروردگار یکتا را دشنام دهند:

﴿وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

«به معبودها و بت‌هایی که مشرکان به جز الله می پرستند دشنام ندهید تا آنان تجاوزکارانه و جاهلانه الله را دشنام دهند.» (الأنعام: ۱۰۸)

و هم‌چنان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قتل عبدالله ابن ابی که نفاقش آشکار و مبرهن گشته بود خودداری نمود تا دیگران چنین نپندارند که محمد صلی الله علیه و آله یارانش را به قتل می رساند زیرا در آن روز، برخی از مردم به دایره‌ی اسلام ورود کرده بودند اما ایمان‌شان هنوز راسخ نشده بود و بعضی دیگر در گوشه‌ای به نظاره نشسته بودند و مراقب اوضاع بودند و هنوز وارد دایره اسلام نگشته بودند و انتشار خبر قتل عبدالله ابن ابی می توانست دعوت را به تاخیر انداخته و کسانی را که هنوز برای ایمان آوردن تردید داشتند از این کار باز دارد!

اما نداشتن پشت کار و ضعیف گشتن اراده پس از احساسات شعله‌ور شده (منظور آن است که برای انجام کاری به شدت از خود تمایل و احساس نشان می دهیم و گام‌هایی را نیز بر می داریم اما پس از اندک زمانی، دچار ضعف اراده می شویم و هیجانات مان فروکش می کند و از ادامه کار باز می مانیم، مترجم) نیز از دیگر آسیب‌های موجود در جامعه بود که اسلام به گونه‌ای جامع و زیبا آن‌را علاج و درمان نمود، اسلام از یک طرف دیدگاه و قلوب افراد را به سویی سوق داد که از تمامی زندگانی دنیا و تمامی زمین و زمان فراتر رود و به جایی متصل گردد

که پس از آن دیگر جایی نیست! آری! به روز آخرت و آنچه که از زنده گشتن و رستاخیز و حشر و نشر و حساب و کتاب و بهشت و جهنم در آن هست.. و دنیای نزدیک و دور را به هم پیوند زد و فعالیت در عالم نزدیک را وسیله‌ای جهت رسیدن امن و امان به عالم دور دست قرار داد؛ عالمی که پس از آن جایی دور دست تر نیست که انسان به خاطرش کار کند، و زمان و مدتی نیست که از آن آگاهی یابد و به سوی انجام مطالبات و خواسته هایش روی نهد، زیرا هر گونه دلسردی در مسیر، باعث برهم خوردن طریق می گردد!^{۱۲۸}

و از سویی دیگر، رسول الله ﷺ با پشت کار و تداوم و تلاشی خستگی ناپذیر در انجام فعالیت‌ها، و با پایداری در دعوت در بدترین شرایط و سخت‌ترین اوضاع، و تسلیم نگشتن در برابر ناامیدی‌ها و ناتوانی‌ها و افسردگی‌ها، آن هم در زمانی که تمامی شرایط از ناامیدی و ناتوانی و افسردگی حکایت داشت، الگو و نمونه‌ای به امت بخشید (تا از آن تبعیت نمایند و در مسیرش گام بگذارند، مترجم).

و سرانجام این که حضرت رسول ﷺ، اصحاب رضی الله عنهم و امت اسلامی را به تداوم و پشت کار فرا خواند حتی اگر ثمره‌ی این تلاش‌ها در آینده‌ای نه چندان نزدیک حاصل آید، آن حضرت به یارانش چنین فرمود:

«إِن قَامَتِ السَّاعَةُ وَبِئِدَ أَحَدُكُمْ فَمَسِيلَةٌ فَلْيُغْرَسْهَا»

(اگر قیامت برپا شد و یکی از شما نهالی در دست داشت (نا امید نگردد و حتماً، مترجم) آن را بکارد).^{۱۲۹}

و آنان را تشویق می نمود تا بر روی کار هر چند اندک نیز مداومت داشته باشند و از آن دست نکشند و همیشه در میان آنان از عجز و تنبلی، به الله ﷻ پناه می بُرد.^{۱۳۰}

و از نتایج این نصایح و این راهنمایی‌های موجود در قرآن و سنت در زندگی امت اسلامی می توان به استمرار و ماندگاری دعوت به سوی الله ﷻ در طول قرون متمادی، و استمرار جهاد در راه الله ﷻ در طی سالیان مختلف، و تمدن عظیم اسلامی و حرکت باشکوه و شگفت آور علمی که قرن‌ها در زمین جریان داشت اشاره نمود.

با صرف نظر از این که علل فروکش کردن روح پویا و پیش برنده در حیات مسلمین چه بوده و چه چیزی سبب گشته که به طبیعتی هرج و مرج طلب باز گردند که از نظم و انضباط بیزار باشد و به آنی رفتار نمودنی مبتلا شوند که از برنامه‌ریزی کراهت دارد و دچار کم همتی‌ای گردند که به سرعت اوج می گیرد و به همان سرعت نیز فروکش می نماید، (با صرف نظر از تمامی این موارد، بایستی اعتراف کنیم و بپذیریم که هر چه هست امت به این بیماری‌ها مبتلا گشته، مترجم) و این بیماری‌ها، به ایجاد مفاسدی عظیم در میان امت منجر شده‌اند؛ مفاسدی که حداقل آن به زبان امروزی، "عقب مانده گی فرهنگی و تمدنی" نیست و کمترین آن، مرگ بسیاری از برنامه‌های

۱۲۸- برداشت مترجم از این جمله‌ی آخر این است که اگر فرد گمان نماید که در کنار مسیری که اکنون در پیش گرفته، مسیر دیگری وجود دارد که از وضعیت فعلی وی بهتر است دیگر نمی‌تواند با خاطری آسوده مسیر را ادامه دهد و این دلسردی سبب خوردن مسیر حرکتش می‌گردد.

۱۲۹- امام أحمد رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

۱۳۰- یکی از دعاهای حضرت رسول ﷺ چنین است: «اللهم انی اعوذ بک من الهَمِّ و الحَزَنِ، و العَجْزِ و الکَسَلِ...» (بار الها، از غصه و اندوه، و از عجز و تنبلی

به تو پناه می برم)، مترجم

سودمند پیش از به ثمر نشستنشان نمی باشد و حداقل آن، در بی تفاوت بودن به نسبت بیماری های عقیدتی و فکری و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و عدم تلاش جدی برای تغییر این وضعیت منحصر نمی گردد؛ امراضی که تمامی آنها در ردیف منکرات و نهی شده هایی هستند که الله تعالی و رسولش، امر به تغییر آنها نموده اند و امت را بیم داده اند که اگر در جهت تغییرشان حرکت نمایند مشمول عذاب الهی قرار می گیرند و مجازات می شوند..

و آن گاه که تمامی بیماری های فوق در هستی و کیان امت جمع شدند دو مسأله ی عظیم و بزرگ به وقوع پیوستند؛ همان دو مسأله ای که رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خبر داده بود: غربت اسلام، و هجوم و یورش دیگر امت ها به سمت و سوی امت اسلامی.

این گونه شد که اسلام به همان غربت اولیه ی خود بازگشت و تمامی مفاهیم آن از سیمای اولیه ی نازل شده از جانب الله تعالی خارج گشتند و به انحراف کشیده شدند.

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» صرفاً به کلماتی مبدل شد که بر زبان جاری می گشت، و قلب از راهنمایی های آن غافل ماند، و رفتار، با مقتضیات و الزامات آن در تناقض افتاد، و عبادت در مظاهر و نمادهای پرستشی (از قبیل نماز و روزه و ..، مترجم) محصور ماند و (به این حد نیز اکتفا نشد و تا جایی پیش رفت که، مترجم) این شعائر به گونه ای تقلیدی و عادتی و به صورتی کاملاً بی روح به انجام رسیدند و پس از مدتی، ناتوانی و تبلی در انجام آنها نیز رسوخ نمود و این شعائر صرفاً در نیتی پاک خلاصه گشتند (که به بیرون آن سرایت نمی کردند و در دنیای واقعی به انجام نمی رسیدند، مترجم).

عقیده ی قضاء و قدر، به تواکلی^{۱۳۱} بیمار گونه و منفی نگرانه مبدل شد و از توکل صحیح همراه با عزم و اراده و استفاده از اسباب و لوازم فاصله گرفت و بدان منجر شد که قضاء و قدر الهی، به وسیله ای جهت توجیه نمودن تمامی خطاها و کوتاهی ها و گناهان انجام شده مبدل گشت.

دنیا و آخرت، در دید مردم از یک دیگر جدا شدند و فعالیت های دنیوی در حکم بی توجهی به آخرت قلمداد گشتند و اعمال آخروی، سبب کوتاهی در زندگانی دنیا و آبادانی زمین پنداشته شدند.

مفهوم جهاد، به شدت محدود شده و از بار آن کاسته گشت و صرفاً بعد دفاعی اش به رسمیت شناخته شد و کار به جایی رسید که مردمان حتی از جهاد دفاعی نیز چشم پوشیدند و از مقتضیات آن فراری گشتند.

مفهوم تربیت، به عادت بر مسائلی تشریفاتی و عادتی مبدل شد و دیگر، زمینه ساز روحیه ی خلاقانه و ابداعی، و همت و تلاش عالی نگشت.

مفهوم صبر و تقوا به امری منفی و "بله قربان گویانه" تبدیل شد که به ذلت و خواری رضایت می داد و هیچ حرکتی برای از بین بردن آن به انجام نمی رساند.

۱۳۱- پیشتر در مورد تواکل توضیحات لازم داده شد.

و هنگامی که این شکاف بزرگ در مفاهیم اسلامی به وقوع پیوست، عقب‌مانده‌گی در تمامی زمینه‌ها به وجود آمد: عقب‌ماندگی نظامی، و سیاسی، و علمی، و فکری، و اقتصادی، و اجتماعی، و اخلاقی، و تمامی عقب‌مانده‌گی‌های دیگری که به ذهن خطور می‌کند، زیرا در دوران تمکین و استقرار امت اسلامی، تمامی فعالیت‌های مستمر و فزاینده از منبع عظیم عقیده‌ی صحیح به الله و روز آخرت نشأت می‌گرفت و هنگامی که آن چشمه‌ی جوشان در قلب‌های مردم خشکید - مگر آن کس که الله به وی رحم نموده باشد - دیگر منبعی برای تغذیه‌ی کار و فعالیت در انسان‌ها وجود نداشت:

«أَلَا وَإِنَّ فِي الْجَسَدِ مُضْغَةً إِذَا صَلَحَتْ صَلَحَ الْجَسَدُ كُلُّهُ وَإِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ كُلُّهُ أَلَا وَهِيَ الْقَلْبُ»

(آگاه باشید که در جسم، پارچه گوشتی است که اگر اصلاح گردد تمامی بدن اصلاح می‌شود و اگر فاسد گردد آدمی به فساد کشیده می‌شود، آگاه باشید که آن پارچه گوشت، همان قلب است.)^{۱۳۲}

و در این هنگام بود که امت‌های دیگر به امتی که به "کف روی سیلاب" مبدل شده بود حمله‌ور گشتند.

آری! دشمنان در کمین نشسته آمدند همانانی که الله در موردشان چنین می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مَلَّتَهُمْ﴾

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین ایشان پیروی کنی.» (البقرة: ۱۲۰)

﴿وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین‌تان برگردانند.» (البقرة: ۲۱۷)

(آری! دشمنان قسم خورده، مترجم) در عرصه حاضر شدند و آمدند تا نه تنها شوکت و ابهت این دین را بشکنند و بر آن غلبه یابند بلکه این بار، ریشه‌ی امت را از بیخ و بن برکنند.

شاید این هدف در نوع خود، امری جدید نباشد زیرا همین هدف بود که هرقل را بر آن داشت تا در اوایل تاریخ (اسلامی، مترجم) و پیش از استوار گشتن پایه‌های این دین (و قبل از آنکه به خطری جدی مبدل شود، مترجم)، بر آن یورش برد. و همان بود که آتش جنگ‌های صلیبی را در قرون وسطی بر افروخت. و همانی است که امروزه (و از نو، مترجم) آنان را به حرکت واداشته است. اما موضوعی که در هجوم جدید صلیبی‌ها تازگی داشت - و در واقع پس از اخراج مسلمین از آندلس^{۱۳۳} شروع شد - این بود که آنان این بار با اعتماد به نفسی بیشتر جهت تحقق هدفشان در عرصه حضور یافته بودند زیرا می‌دیدند که بیماری‌های واگیری در میان و هستی امت رسوخ کرده است و در کنار آن، خود نیز اسلحه‌های مختلفی در زمینه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی و فکری برای نبرد با مسلمین ابداع نموده بودند، و شاید خطرناک‌ترین این موارد چیزی است که امروزه آن را "تهاجم فکری و

۱۳۲- بخاری رحمته الله، این حدیث را روایت نموده است.

۱۳۳- آندلس یکی از ۱۷ بخش خودمختار کشور اسپانیا است و پایتخت آن شهر سیبیا یا سویل می‌باشد، مسلمانان به مدت ۷۸۱ سال (از سال ۷۱۱ تا ۱۴۹۲ میلادی) بر آندلس و نقاط دیگر اسپانیا حکومت کردند، مترجم.

فرهنگی "می خوانیم؛ و این همان تهاجمی است که تلاش دارد تا عقیده را از قلب‌ها بیرون کشد و همان چیزی است که "لویی نهم"^{۱۳۴} پس از خروجش از زندان "منصوره" و بازگشتش به فرانسه عنوان داشت: "اگر می خواهید بر مسلمین چیره شوید تنها به اسلحه‌ی جنگی اکتفا نکنید زیرا شما خود نتیجه اتکای صرف به سلاح را مشاهده نمودید، بلکه تلاش نمایید تا با مسلمین در عقیده و فکرشان بجنگید و این همان چیزی است که از قدرت آنان می‌کاهد و خطرات وارده بر ما را تضعیف می‌کند.. و تمامی این موارد علاوه بر مکر و حيله‌ی یهودیانی بود که خود را وارد درگیری‌ها ساختند و برای بنیان نهادن اسرائیل تلاش نمودند.

تهاجم فکری چنان بر مسلمین تأثیر داشته که با هیچ سلاح دیگری که پیشتر بر علیه‌شان استفاده شده قابل قیاس نمی‌باشد...

آنها بارها در طول تاریخ خود، متحمل شکست‌های پیاپی شدند اما این شکست‌های نظامی تأثیر چندانی بر آنان نداشته و سبب آن نگردیده بود که از عقیده‌ی خود دست کشند و آن‌را با چیزی دیگر جایگزین سازند.. مسلمانان در برابر صلیبی‌ها و مغولان شکست خوردند اما این ندای الهی سرتاپای وجود آنان را فرا گرفته بود که:

﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«و (از جهاد در راه الله به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشته‌گانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات الهی و قوه‌ی ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می‌کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید.» (آل عمران: ۱۳۹)

﴿وَكَايْنٍ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبَّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«و چه بسیار پیغمبرانی که مومنان مخلص فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه الله بدانان می‌رسیده است (از قبیل: کشته‌شدن برخی از یاران و مجروح‌شدن خود و دوستان) سست و ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند (و بلکه شکیبائی می‌کرده‌اند) و الله شکیبایان را دوست می‌دارد * و گفتارشان جز این نبود که می‌گفتند: پروردگارا! گناهان‌مان را ببخشای و از زیاده‌روی‌ها و تندرروی‌هایمان صرف نظر فرمای و گام‌هایمان را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان * پس الله پاداش این جهان را (با پیروز

۱۳۴- پس از نبردهای سنگینی که در امتداد جنگ‌های صلیبی، لویی نهم با ایوبیان داشت سرانجام، وی و تمام لشکریانش در ۲ محرم ۶۴۸ مصادف با ۶ آوریل ۱۲۵۰ تسلیم شدند. لویی و دو برادرش، شارل (کنت آنژ) و آلفونس (کنت پواتیه)، به شهر منصوره منتقل و زندانی شدند. چند روز پس از اسارت لویی نهم، مذاکرات صلح با وی انجام گرفت و در پایان مقرر شد صلحی برای ده سال منعقد گردد که بر اساس آن، در مقابل آزادی پادشاه فرانسه و همراهانش، شهر دمیاط به مسلمانان تحویل داده‌شود، تمام اسیران مسلمان آزاد شوند و پانصد هزار دینار فدیة پرداخت گردد، مترجم.

کردنشان بر دشمنان، و فراچنگ آوردن غنیمت و کرامت و عزت (بدیشان داد، و پاداش نیکوی آخرت را) برای آنان تضمین کرد) و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد. (آل عمران: ۱۴۶ - ۱۴۸)

آنان مومن بودند و جنگ در نظرگاه آنان، جهاد در راه الله تعالی بود، و طولی نمی‌کشید که پس از تفرق و از هم گسیختگی، دوبرته گرد هم جمع آیند و پس از وهن و سستی، عزم خود را از نو جزم نمایند و پس از کوتاهی و اهمال، دوباره خود را آماده سازند در نتیجه، "الله تعالی نیز پاداش این جهان را (با پیروز کردنشان بر دشمنان، و فراچنگ آوردن غنیمت و کرامت و عزت، خرمدل در ترجمه آیه ۱۴۸ آل عمران) بدیشان عطا فرمود، و پاداش نیکوی آخرت را نیز بدان‌ها بخشید."

و حتی در عمق شکست‌هایشان نیز لحظه‌ای به ذهن‌شان خطور نمی‌نمود که دشمنان‌شان از آنان بهترند زیرا دشمنان، کافر بودند و آنان مسلمان، و برتری و استعلاء، صرف نظر از پیروزی یا شکست در میدان جنگ نظامی، تنها و تنها از ایمان نشات می‌گرفت و بس!

اما این بار، این برتری در ایمان به چشم نیامد و مسلمین در برابر دشمنان خود از لحاظ روحی شکست خوردند و تهاجم فکری و فرهنگی به گونه‌ای غیر قابل باور توانست ماموریت خود را به انجام رساند. (بدین ترتیب، مترجم) در طول یک قرن و گاه‌ها در طی نیم قرن، چنان تغییر و تحولاتی در درون امت رخ داد که انگار هرگز این امت، سیمای اسلامی را به خود ندیده است!

مصدر و منبع طرز تفکر و طرز تلقی مسلمین، دیگر اسلام و الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبود بلکه تفکر آنان، خود را از چشمه‌ی "تمدن اروپایی" سیراب می‌نمود و آن را الگوی مناسب برای خود می‌دانست و می‌بایست فراگرفتنی‌ها را از آن فرا می‌گرفت و به سویش روان می‌گشت.. این قول الله تعالی دیگر در قلوب افراد امت بازتابی نداشت و سبب واکنشی نمی‌گشت:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه الله نازل کرده است سرپیچی می‌کنند و) جویای حکم جاهلیت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» (المائدة: ۵۰)

و حتی (کار به جایی رسید که، مترجم) جاهلیت خواندن تمدن غربی در نظرگاه بندگان غرب، کفری بود (نابخشودنی، مترجم)؛ همان بردگانی که تهاجم فرهنگی، فهم و درک و قلب آنان را تسخیر نموده و اسلام در نظرگاه‌شان، عقب مانده‌گی و پس رفت و توحش و فساد جلوه می‌کرد و حجاب زن مسلمان، تاریکی و زندان بود و برهنگی وی در معابر عمومی، نماد بارز پیشرفت و آزادی به شمار می‌آمد و بی دینی و الحاد و به سُخره گرفتن قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان آزادی افکار شناخته می‌شد و برون رفت از اسلام و گردن نهادن به فرهنگ غرب، مقام و منزلتی بود که بردگان غرب بدان مباحثات می‌ورزیدند و آن‌را مایه افتخار خود می‌پنداشتند.

سپس مذاهب فکری مختلف به دنیای اسلام ورود نمود؛ مذاهبی چون ملی‌گرایی، و قومیت‌گرایی، و سکولاریزم، و کمونیسم و دموکراسی خواهی و... تا از یک طرف به عنوان جایگزینی برای اسلام معرفی کردند و از طرفی دیگر، پیکره‌ی امت را متلاشی ساخته و از هم جدا نمایند و دشمنانی که پیشتر به علت اتحاد امت در زیر پرچم اسلام - هر چند که از لحاظ سیاسی به معنای واقعی کلمه متحد نشده بودند - نتوانسته بودند بر آن مسلط گردند اکنون بتوانند به آسانی آن را بلعیده و در خود فرو برند.

امت اسلامی در چنان جایگاه پست و ناچیزی قرار گرفته بود که در طول تاریخش بی سابقه بود اما به‌راستی از امتی که به "کف روی سیلاب" مبدل گشته دیگر چه انتظاری می‌توان داشت؟

این همان واقعیتی است که بیداری اسلامی با آن مواجه بوده و هست.

اما در مورد بیداری اسلامی بایستی گفت که این مسأله، ذاتاً قدری از قدرهای **الله** بوده و فراتر از تمامی نقشه‌ها و توطئه‌های دشمنانی است که در جهت نابودی اسلام گام بر می‌دارند:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (یوسف: ۲۱)

هیچ‌یک از دشمنان توقع نداشت که بیداری اسلامی ظهور و بروز کند و حتی خود مسلمین نیز چنین خیالی را در سر نمی‌پرورداندند!

دشمنان منتظر جان سپردن "مرد مریض" بودند؛ عنوانی که در اواخر حیات خلافت عثمانی بر آن اطلاق کردند، تا ماترک و اموالش را تصاحب نمایند و آن را پارچه پارچه سازند و تیر خلاص را بر پیکر اسلام فرود آورند.

اوضاع مسلمین نیز به گونه‌ای بود که ناامیدی و تسلیم در برابر واقعیت موجود بر آنان سایه انداخته بود و نهایت آرزوها و آمال‌شان، رهایی ولو اندک از چنگالی دشمنی بود که (خونشان را در شیشه کرده و، مترجم) آنان را تحت فشار قرار داده بود، مسلمانان به دنبال آن بودند که دشمن به حال خود رهایشان سازد تا به حیات (خفت‌بار، مترجم) خود ادامه دهند حتی اگر در این زندگی، در حاشیه‌ای پرت باشند و بینی‌هایشان به خاک آغشته گشته باشد!!

اما قَدَر غالب و برتر الله و وعده‌ی دائمی وی مبنی بر ظهور انسان‌های مُجدد^{۱۳۵} در این اَمّت که امور دینی‌اش را تجدید می‌نمایند (و جان دوباره‌ای بدان می‌بخشند، مترجم) سبب شد که علیرغم تمامی نقشه‌های دشمنان و علیرغم تمامی توطئه‌های آنان، بیداری اسلامی شکل گیرد و در عرصه ظهور نماید.

و ما از قَدَر الهی شادمانیم و به وعده‌ی الله مبنی بر غلبه‌ی اسلام بر تمامی ادیان اطمینان داشته و یقین داریم که آینده از آن اسلام است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

«الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.» (الصف: ۹)

اما آنچه که در اینجا مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم اسلوب و شیوه‌ی فعالیت‌هایی است که بیداری اسلامی می‌بایست در پیش گیرد زیرا برای تحقق قدر الهی لازم است که انسان‌ها فعالیت نمایند و کار و تلاش را پیشه‌ی خود سازند، و این امر به سبب ناتوانی الله از اجرای قدر خویش نیست بلکه اقتضای سنت وی چنین است که گروهی از انسان‌ها دست به فعالیت زنند و به عنوان پوششی برای قدر الله عمل نمایند:

﴿ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾

«و اگر الله می‌خواست خودش (از طریق‌های دیگری هم چون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلاها و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت اما الله خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید.» (محمد: ۴)

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾

«الله حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.» (الرعد: ۱۱)

اما نقشه‌ی راه چیست؟

چندین وسیله و چندین روش به ذهن فعالین عرصه دعوت خطوطور نموده است و در اینجا به دنبال آنیم که در آنها تدقّق نماییم و نقاط ضعف و قوتشان را برشماریم تا ببینیم که کدامین یک از آنها بیشترین منفعت را در پی دارد و به حال اَمّتی که پیشتر توصیفش نمودیم مناسب‌تر است.

(با نگاهی به عرصه‌ی دعوت مشاهده می‌نماییم که روش‌ها و ابزار زیر در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد: مترجم) "وعظ و ارشاد و سخنرانی"، "تربیت روحی و معنوی"، "تقویت بار عاطفی و احساسی"، "پرورش فکری افراد"، و "تربیت جهادی".

۱۳۵- اشاره به حدیثی دارد که ابوداود رحمته الله در کتاب "الملاحم" خود ذکر نموده و شیخ آل‌بانی رحمته الله آن را صحیح دانسته است، لفظ حدیث چنین است: «یبعث الله علی رأس کل مائة عام من یجد هذه الأمة أمر دینه» (الله در هر صد سال، فردی را مبعوث می‌دارد که امور دینی این اَمّت را تجدید نماید)، مترجم.

در همین ابتدا می‌گوییم که تمامی این ابزارها لازم‌اند و از هیچ‌یک از آنها بی‌نیاز نیستیم اما آنچه که در اینجا مورد بررسی قرار می‌دهیم میزان منفعت هر کدام از آنها به هنگامی است که به تنهایی به کار برده می‌شود؛ (البته توجه داشته باشید که در تحلیل هر کدام از این راه‌کارها، آنها را، مترجم) نه به عنوان وسیله‌ای از وسایل، بلکه به عنوان تنها ابزار و تنها برنامه و تنها راه رسیدن به هدف در نظر می‌گیریم.^{۱۳۶}

از "وعظ و سخنرانی" شروع می‌نمایم زیرا بسیاری از مردم در استفاده از این وسیله طریق افراط در پیش گرفته‌اند، و گمان سخنران و واعظ بر آن است که هر اندازه سخنانش هیجان برانگیزتر باشد و هر چه بیشتر به کلماتش ایمان داشته باشد و هر قدر که الفاظش را آراسته‌تر نماید و هر میزان که ترکیب و چینش جملاتش را ماهرانه‌تر انتخاب کند، تأثیر بیشتری بر ذهن مخاطبین برجای می‌گذارد (و سخنانش دلنشین‌تر می‌گردد، مترجم) در حالی که این طرز تفکر، خیالی بیش نیست و واقعیت جامعه خلاف آن را نشان می‌دهد.

(حدس زنیذ و برآورد نماید که، مترجم) در جمعه‌ی هر هفته چند مقدار موعظه از شرق تا غرب عالم اسلامی به انجام می‌رسد و (آن‌گاه بسنجید که، مترجم) واقعیت و حال و روز مسلمین در دنیای اسلامی به چه میزان از آن متأثر می‌گردد؟!

اگر بگویند هیچ تغییری رخ نداده شاید چیزی به گزاف بر زبان نرانده باشید!

بی‌شک، استفاده از موعظه در دعوت، فرمانی است الهی:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾

«(ای پیغمبر!) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان.»

(النحل: ۱۲۵)

اما **الله** تعالی چنین فرموده که تنها وسیله‌ی دعوت، پند و اندرز است و وعده نداده که هنگامی که این وسیله به تنهایی مورد استفاده قرار گیرد به بار بنشیند و پرتوگر گردد بلکه منهج و برنامه‌ی الهی این‌گونه است که وی، انبیاء و پیامبران را با موعظه و پند و اندرز راهی مردم می‌سازد تا الگو و نمونه‌ای برای آنان باشند و مخاطبین‌شان، با استفاده از اندرز پیامبران، آگاهی و بینش به دست آورند و آن‌گاه مقتضیات و الزامات این سخنان را در زندگی خود پیاده ساخته و اجرایی نمایند و این است که مادرمان عایشه رضی الله عنها در وصف اخلاق رسول الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«**كَانَ خُلُقَهُ الْقُرْآنَ**»

(اخلاقش نمود واقعی قرآن بود.)

پیامبر صلی الله علیه و آله، واعظ و سخنرانی صرف نبود که بر منبر رود و مردم را پند و اندرز دهد، بلکه پیش از آن، شخصیت مبارکش به الگو و پیشوا مبدل گشته بود و موعظه تنها یکی از وسایل مورد استفاده‌ی ایشان جهت رسانیدن پیام

۱۳۶- در بسیاری از اوقات مشاهده می‌نمایم که گروه‌های اسلامی حاضر در عرصه‌ی دعوت، هر کدام، یکی از این ابزارها را اختیار نموده‌اند و از دیگر موارد غفلت ورزیده‌اند، به همین سبب، شیخ محمد قطب رحمته الله علیه در این بخش از کتاب تلاش دارد تا با تحلیل فهیمنه‌ی هر کدام از این وسایل نشان دهد که دعوت اسلامی به تمامی آنها نیاز دارد و نمی‌توان تنها با تکیه بر یکی از ابزارها به سر منزل نقصود رسید، مترجم.

دعوت به مردم بود... حتی اصحاب رضی الله عنهم در مورد نبی اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند که ایشان از ترس خستگی و ملالت یارانش، به صورت منقطع برای آنها سخن می راند، یعنی گاهی سخن می گفت و گاهی سکوت اختیار می نمود! ^{۱۳۷}

خستگی و ملالت از چه؟ از موعظه و پند رسول الله صلی الله علیه و آله، در درون چه کسانی؟ در درون اصحاب رضی الله عنهم که تمامی کلماتی را که بر زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله جاری می گشت حفظ می نمودند و با جان و دل فرا می گرفتند زیرا یقین داشتند که راه رسیدن بهشت از همین جا می گذرد! (اگر منش رسول الله صلی الله علیه و آله در قبال اصحاب رضی الله عنهم چنین بوده، مترجم) پس حال و روز ما که انسان‌هایی معمولی و عادی هستیم و تنها ابزار کارمان وعظ و ارشاد است چگونه می باشد؟ بر فرض این که مردم، وعظ و ارشاد را بپذیرند و از آن خسته و ملول نگردند - که فرض نادرستی است - آیا این پند و اندرز به تنهایی می تواند حلال مشکلاتشان گردد؟ آیا به تنهایی قادر است آن امراض و بیماری‌هایی که پیشتر بدان‌ها اشاره نمودیم و قبل و بعد از تهاجم فرهنگی در بدنه‌ی امت رسوخ کرده را درمان نماید؟ آیا می تواند به اصلاح تفکر ارجایی پردازد؛ همان اندیشه‌ای که عمل را از دایره‌ی ایمان خارج ساخته و قرن‌های متمادی است که مردم را در این وهم و خیال نگاه داشته که می توانند علیرغم عدم انجام عملی از اعمال اسلامی بازم مسلمان بمانند (و در دایره‌ی اسلامی ادامه‌ی حیات دهند، مترجم)؟ آیا پند و اندرز به تنهایی این توانایی را دارد که آنان را به انجام اعمالی رهنمون سازد که مقتضی و لازمه‌ی ایمان‌اند؟ آیا می تواند آنان را به وادی تلاش و تحمل سختی‌ها و پذیرش مسئولیت و التزام و انضباطی که در بطن این اعمال نهفته است کشاند؟ اگر چنین چیزی ممکن است پس چرا در واقعیت زندگی تغییری رخ نمی دهد؟ در حالیکه ما در روزهای جمعه و در کلیه‌ی مناسبت‌ها و در تمامی کانال‌های رایویی و تلویزیونی، از وعظ و سخنرانی کوتاهی نمی ورزیم و کم نمی گذاریم!

آیا صرف سخنرانی می تواند ما را از غرقاب تصوف، و تبرک جستن به ضریح‌ها و درگاه و آستان، و اعتقاد به غیب‌گویی اولیاء و انجام معجزاتی که کراماتش! می نامند باز دارد؟ آیا به تنهایی می تواند حال این افراد را که در این انحرافات غرق گشته‌اند اصلاح نماید؟!

آیا می تواند مردمان را از هرج و مرجی که نظم و نظام را دشمن می پندارد، و از بی‌برنامه‌گی‌هایی که ساختارمندی و برنامه‌ریزی را دژخیم خود می داند جلوگیری نماید و اراده‌های سستی را که به سرعت شعله‌ور می گردند و به سرعت به خاموشی می گرایند به ساحل اصلاح باز آورد؟

آیا می تواند حال کارمندانی را که در انجام وظایف‌شان کوتاهی می کنند و اهمال به خرج می دهند و در عین حال، حقوق ماهیانه خود را صرفاً به دلیل حضور در محل کار، در ساعت شروع آن و یا بعد از آن (که همان تاخیر غیر مجاز است، مترجم)، و ترک محل کار پس از اتمام ساعت اداری و یا پیش از آن (که همان تعجیل غیر مجاز

۱۳۷- امام بخاری رحمته الله چنین روایت نموده است: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّامَةِ عَلَيْنَا».

(نبی اکرم صلی الله علیه و آله برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز یک بار را در نظر گرفته بود و به خاطر این که وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و ملالت ما نگردد از وعظ گفتن روزانه اجتناب می ورزید)، مترجم.

است، مترجم) حلال می دانند، اصلاح کند و کارگران را مادامی که ناظری سخت گیر ندارند و کسی نیست که آنان را محاسبه نماید از غش و تقلب در انجام کار و عدم دلسوزی و اخلاص در فعالیت باز دارد در حالی که آنان از دست مزد کامل خود به هیچ وجه نمی گذرند و همه ی آن را تمام و کمال مطالبه می نمایند؟ آیا می تواند مردم را از خُلفِ وعده و عدم پایبندی به عهد و پیمان منصرف سازد؟ آیا می تواند به دلیل عدم پایبندی شان به قول و قرار، - که نه تنها چند لحظه بلکه چند ساعت و چند روز و چند هفته و حتی گاهی تا آخر عمر به طول می انجامد- در وجودشان احساس گناهی بکارد؟

و آیا ... و آیا... و آیا...؟!

واعظان و سخنرانان می گویند: ما که جز پند و اندرز چیزی در اختیار نداریم بنابراین به تکلیف خود عمل می نماییم! و این گونه نیست که پنداری هر که را که دوست می داری می توانی هدایتش نمایی بلکه هدایت از جانب الله است (و از طرف وی مقرر می گردد، مترجم)!

آری! هدایت از جانب الله است اما الله منهج و برنامه ای برای دعوت تدوین و مشخص نموده است و قوام و دوام آن را بر فرایند تربیت، و وجود الگو و رهبر قرار داده و وعظ و نصیحت را با پیشوا و تربیت همراه ساخته و تنها در این شرایط است که به اذن و اجازه الله، موعظه به بار می نشیند و پرتیر می گردد.

با این وجود نخواهیم گفت که موعظه هیچ گاه نمی تواند به تنهایی ثمری در پی داشته باشد، پناه بر الله، بلکه معتقدیم که شاید موعظه به تنهایی، و به صورتی نادر و کم سابقه، برای اصلاح "فرد" مناسب باشد اما هرگز برای اصلاح اُمّتی که فساد در اعماق وجودش رسوخ کرده و نفوذ نموده نمی تواند مناسب باشد، و برای برپایی دعوتی که می خواهد بنای اُمّتی را که به "کف روی سیلاب" مبدل گشته باز آورد، نمی تواند کفایت نماید.

(موضوع بعدی، "تربیت روحی" است و شکی نیست که، مترجم) "تربیت روحی" در ایجاد و بنای ساختمان اُمّت نقشی انکار ناپذیر دارد و گمان نمی رود که بدون آن موضوعی به نام دعوت وجود داشته باشد... البته اگر مقصود و منظورمان از تربیت روحی، عمیق ساختن رابطه ی بنده با الله، و تلطیف قلب ها جهت عبادت پروردگار، و یادآوری آخرت در ذهن انسان، و مرتبط ساختن احساساتش به جایی که الله را در آن ملاقات می کند، باشد.. و این امر، جزیی اساسی و بخشی بارز از فعالیت رسول الله در تربیت اصحاب رضی الله عنهم خصوصاً در مکه بود؛ آن هنگام که شب زنده داری بر آنان واجب گشت تا این ارتباط (با الله، مترجم) عمیق تر شده و در قلب ها بیشتر نفوذ کند و محکم تر و استوارتر گردد.. اما تمامی این موارد مقدمه ی امری دیگر بود و به عنوان غایت و نهایت کار در نظر گرفته نمی شد!

ضمن تامل و تدقق در سوره "المزمل" در می یابیم که در الزامی ساختن شب زنده‌داری، اشاره‌ای واضح و آشکار به تکالیف و مسئولیت‌های پیش رو وجود دارد و شب زنده‌داری به عنوان مقدمه و پیش‌نیاز کسب آمادگی لازم جهت انجام آنها در نظر گرفته شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾

«ای جامه به خود پیچیده! * شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. * نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه. * یا بر نیمه‌ی آن بیفزای و قرآن را بخوان خواندنی. * ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد.» (المزمل: ۱-۵)

با تفکر در حکمت مورد نظر الله در انتخاب شب زنده‌داری برای آماده گشتن مطلوب، این حقیقت تبیین می‌گردد که این کار، تأثیری عمیق در مهیا ساختن افراد جهت بر دوش کشیدن مسئولیت‌های پیش رو دارد:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾

«عبادت شبانه، مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است» (المزمل: ۶)

و به طور خلاصه، برای این که انسان بتواند تکالیف ضروری دینی خصوصاً جهاد، و صبر در برابر آزمایش و امتحانات الهی را به نحو احسن به انجام برساند لازم است ارتباطی عمیق و ژرف با الله به وجود آید.. اما آن‌گاه که تربیت روحی، خود به غایت و نهایت امر مبدل می‌گردد و یا زمانی که به عنوان گام نهایی در فرایند تربیت و پرورش شناخته می‌شود چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ این امر درست شبیه- هرچند که تفاوت قلیلی با هم دارند- این است که تمامی فنون جنگی را به سربازان بیاموزید اما هرگز در نظر نداشته باشید که آنان را به میدان نبرد بفرستید! یا آنکه پایه و شالوده‌ای محکم و استوار بسازید اما در نظر نداشته باشید که ساختمانی بر روی آن احداث نمایید! به راستی که شأن و مقام این دین بسیار والاست.. زیرا که برنامه و منهج الهی برای آبادانی زمین است و به ایجاد انسانی صالح می‌اندیشد که خلافتی هدایت‌گرانه را در زمین بنیان نهد.. این دین، صرف اذکار روحی، و نورانی گشتن نیست هر چند که این اذکار از اعماق وجود برخیزند و هرچند که آن نورانی گشتن در اوج روشنایی باشد.. دین جُهد و کوشش است و نبردی سخت با باطل، و لازمه‌اش، وجود بنایی است که بنیان باطل را برکند و حق را استوار ساخته و پابرجا نگه دارد.. و این گونه است که تربیت روحی، وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف مطلوب است نه این که خود تبدیل به غایت و نهایت مقصود گردد.

انسان در صحنه‌ی نبرد به تلاش واداشته می‌شود و متحمل مشقّات و سختی می‌گردد و نیازمند چیزی است که وی را تقویت نماید و از سقوطش ممانعت به عمل آورد و ناتوانی و خستگی‌ای که او را به سمت سستی سوق می‌دهد از بین برد، و این جاست که آن توان روحی تأثیر خود را نشان می‌دهد و هر اندازه که این توان در درون فرد

فزاینده باشد و هر مقدار که نور بیشتری در وجودش مأوا گزیده باشد به همان اندازه از سستی و وامانده گی دورتر شده و استوارتر می گردد.

و آدمی در عرصه ی نبرد و درگیری دچار ترس و وحشت می گردد، آن هنگام که تعداد دشمنانش فزونی می گیرد و او خود را تنها می یابد و یا در گرداگردش، انسان های مستضعفی به مانند خود می بیند که نمی توانند یاری اش رسانند، این جاست که این انرژی روحی و این توان معنوی با ذکر **الله** نوازشش می کند و او را از ترس و وحشت می رهاند و با یادآوری ثمره های روز قیامت، وی را به تلاش و پشت کار بیشتر وا می دارد.

و بشر در آوردگاه و میدان درگیری، کالاهایی مادی از دست می دهد و از خانواده و یاران و بستر نرم و غذای چرب و گرم محروم می گردد و به سبب این عوامل و یا برخی از آنها، نزدیک است که نفسش سر خم کند و آماده گردد تا بر زمین افتد و از پای درآید، و این جاست که این انرژی روحی، خود را نشان می دهد و شدت جاذبه ی زمین را در نظرش می کاهد و مانع سقوطش می گردد و محرومیت هایش را با مسائلی والاتر جبران می نماید؛ با نعمت هایی نظیر همراهی با **الله** و رضایت الهی و بهشت پروردگار!

این انرژی های معنوی همان توشه ای است که مسافر برای به پایان رساندن مطمئن سفرش بدان نیاز دارد.. اما اگر فرد، قصد حرکت نداشته و خود را به زمین دوخته باشد دیگر چه نیازی به توشه دارد؟ آیا صرف تربیت روحی به تنهایی می تواند امت در گل نشسته را از جایگاه پست و دون پایه خود خارج سازد؟ درست است که تربیت روحی، افرادی را از نابودی نجات داده و برای آنان سپری فراهم آورده و در برابر تهدیدات مهلک و نابودگرانه به محافظت شان بر می خیزد اما این وسیله به تنهایی نمی تواند امت را از نابودی برهاند زیرا سربازان را به میدان نبرد نمی فرستد و در "رانندن و دور نمودن" که **الله** آن را ابزار الهی جهت حفظ زمین از شر و فساد نامیده مشارکت نمی نماید:

﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

«و اگر الله برخی از مردم را به وسیله ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می گیرد، ولی الله نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد» (البقرة: ۲۵۱)

"انرژی عاطفی و احساسی" امری ضروری برای دعوت است و لازم است که مردم نسبت به آنچه که ایمان دارند از هیجان برخوردار بوده و به مانند چوبی خشک نباشند؛ چوبی که نه حرکت دارد و نه حرکتی به وجود می آورد، آری! دعوت با امثال این آدمیان خشک و بی عاطفه منتشر نمی گردد حتی اگر افرادی ملتزم و پایبند باشند.. اما (بایستی توجه داشته باشیم که، مترجم) هیجانها و احساسات به تنهایی به چیزی منتج نمی شود و مضراتش از منافع آن بیشتر است، بسیاری از هیجانها، با بینش و آگاهی، و علم صحیح، و خبرگی و مهارت همراه نیستند و این جاست که بیشتر مزایای خود را از دست می دهند و ضررهای فراوانی به بار می آورند خصوصاً اگر به وادی

تعصب نسبت به شخص، و جماعت، و حزب، و فکر، و یا مذهب خاصی کشیده شوند و در این هنگام است که احساسات، تمامی روزنه‌های ورود نور و آگاهی روشنایی‌بخش را بر روی صاحبش می‌بندد و کینه و دشمنی در وجودش می‌کارد و او را به سوی جدال مذموم و نکوهیده می‌کشاند.

و بسیاری از تفرقه‌ها و چندپارگی‌ها و دشمنی‌ها و چند دستگی‌هایی که امروزه در میدان فعالیت اسلامی وجود دارد ناشی از همین هیجانات مازاد و بی‌مورد است، زیرا صاحبش چنین می‌پندارد که تنها خود، حق مطلق است و دیگران در گمراهی و بطلانی مطلق دست و پا می‌زنند!

(شکی نیست که، مترجم) آگاهی فکری از واجب‌ترین لوازم دعوت در هر برهه‌ای است و در حال حاضر، بیش از هر زمان دیگری بدان محتاجیم، زیرا تاریکی و ظلمتی که بر اسلام و حقایق دینی نشسته و در غربت دوم اسلام، آن‌را از دید مردم پنهان نگاه داشته، ظلمتی متراکم و همه‌جانبه است، و ما نیازمند آنیم که به دانش کامل و شاملی از حقایق اسلامی و مفاهیم آن دست یابیم، هر چند که آگاهی فکری به نسبت تمامی مفاهیم، مورد تاکید است و لازم است مواردی از قبیل عبادت، و قضاء و قدر، و آبادانی زمین، و تربیت، و جهاد، و... مورد غفلت واقع نگردند اما این معرفت، در وهله‌ی نخست می‌بایست از آگاه گشتن به مفهوم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مقتضیاتش شروع گردد و به نواقض آن پردازد زیرا تاریکی (جهل، مترجم)، هیچ مفهومی را به مانند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مقتضیات و نواقض آن در بر نگرفته است.

هم‌چنین معرفت و شناخت واقعیت امت، و اسبابی که آن را به این وادی کشانده بسیار مهم است و بدون کسب این آگاهی، نمی‌توان منهج و برنامه‌ی مناسبی را برای دعوت تدارک دید و داروی درمان دردهای امت را تجویز نمود، امروزه بسیاری از مردم، از حقیقت حال و روز امت بی‌خبرند و اگر هم بدان آگاه باشند صرفاً به صورت کلی می‌دانند که امت از سیمای صحیح اسلامی منحرف گشته و عموم آنها، علت این انحراف را در دوری از آیین الهی می‌بینند اما حجم انحراف و میزان دوری از دین برای بسیاری ناشناخته است و تعداد زیادی از مردم به خطرات این انحراف، آن‌گونه که شایسته است احاطه و آگاهی ندارند!

از طرفی دیگر، داشتن دانش و معرفت در زمینه‌ی شناخت توطئه‌های دشمنان و نقشه‌های آنان برای نابودی اسلام بسیار ضروری است و خیل عظیمی از امت - و هم‌چنین خود دعوت‌گران - صرفاً به این حقیقت کلی و عام اکتفا نموده‌اند که یهود و نصاری دشمنان دین‌اند و مدام در حال توطئه‌چینی برای ضربه زدن به آن می‌باشند، و متأسفانه رخدادهای روز دنیا و دسیسه‌های موجود در آن را دنبال نمی‌نمایند (و در آنها تدبیر و تدقق به خرج نمی‌دهند، مترجم)، بایستی دانست که بسیاری از موضع‌گیری‌هایی که جماعت‌های اسلامی به سوی آن سوق داده می‌شوند و منفعتی برای دعوت در پی ندارند ریشه در این جهل و ناآگاهی آنان نسبت به انواع دسیسه‌ها و توطئه‌هایی دارد که دشمنان طرح ریزی می‌نمایند، در حالی که دشمنان - با امکانات و ابزارهایشان - تمامی پیدا و پنهان‌های

جماعت‌های اسلامی را می‌شناسند و به طور دقیق به پیگیری و بررسی همه‌جانبه‌ی حرکت‌ها و افکار موجود در عالم اسلامی می‌پردازند و از روی علم و آگاهی برای ما نقشه می‌کشند اما ما صرفاً ضربات آنها را دریافت می‌داریم! (و از پشت پرده‌ی مسایل و توطئه‌های موجود بی‌خبریم و تنها به دیدن ظواهر قضایا اکتفا نموده‌ایم، مترجم.)

به‌راستی که پرورش فکری (و ازدیاد دانش و معرفت، مترجم) از ضروری‌ترین لوازم حال حاضر دعوت است اما اگر به عنوان توشه و وسیله‌ای در اختیار عقیده‌ی صحیح و حرکت آگاهانه قرار نگیرد و سبب افزایش شناخت و بصیرت نسبت به مشکلات پیش‌رو نگردد - به تنهایی - نمی‌تواند ثمره‌ی حقیقی و ملموسی برای "حرکت" در پی داشته باشد، و اگر این ابزار به سوی روشن‌فکری - روشن‌فکری صرف - تغییر جهت دهد در این حالت به یک مسأله‌ی عقلی‌تزیینی و لوکس مبدل می‌گردد که تغییری در واقعیت درونی افراد ایجاد نمی‌نماید.

از جمله لوازم و ابزار حرکت، "تربیت جهادی" است و افرادی که دچار رخوت و سستی گشته‌اند و قادر نیستند که تکالیف جهاد را به انجام برسانند برای به حرکت در آوردن چرخ‌های دعوت نیز مناسب نبوده و نمی‌توانند از میان خار و خاشاک عبور کنند و در برابر جانوران درنده ایستادگی نمایند؛ همان جانورانی که دهان خود را گشوده‌اند و چنگال خود را دراز نموده‌اند تا سربازان دعوت را از میان بردارند و آنان را به گونه‌ای وحشیانه شکنجه دهند و جان‌شان را از تن به در کنند.

اما تربیت جهادی - به تنهایی - برای برپا نمودن دعوت کفایت نمی‌کند و حتی نمی‌تواند در برابر دشمنان از آن محافظت نماید بلکه در بسیاری از مواقع، بهانه دست دشمنان می‌دهد تا ضربات کوبنده‌ی خود را بر بدنه‌ی دعوت فرود آورند، و این حالت زمانی است که خبره‌گی سیاسی و حرکتی رو به نقصان می‌گذارد و از آگاهی و بینش پیرامون حقیقت نبرد و حقیقت دشمنان کاسته می‌شود و نوع تلاش مناسب و مطلوب برای رودررو شدن با دشمنان و چگونگی جهاد لازم برای نبرد با آنان مورد بررسی مطلوب قرار نمی‌گیرد.

و خطر بسیار بزرگی که این حرکت‌ها در پی دارند، همان حرکت‌هایی که صرفاً بر تربیت جهادی اتکا می‌ورزند و یا این که در میان ابزارهای دعوت، بیشترین توجه خود را بر این وسیله معطوف می‌دارند، این است که پیش از واضح گشتن حقیقت مسأله‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، و قبل از آنکه راه و منش مجرمین بر همان اساسی که قرآن تشریح نموده تبیین گردد، به سرعت به سمت درگیر شدن - یا به درگیری کشیده شدن - با قدرت‌های حاکمه پیش می‌روند و در نتیجه، حرکت در معرض ضربات کوبنده قرار می‌گیرد و مردم از اطراف آن پراکنده می‌گردند و این فرصت برای طاغوتیان فراهم می‌آید تا مردم را ریشخند نموده و به آنان بگویند: ما که با اسلام سر جنگ و ناسازگاری نداریم بلکه صرفاً با خشونت‌گرایی و تروریسم مقابله و مبارزه می‌کنیم (و شما نیک می‌دانید که تروریسم جایی در دین اسلام ندارد، مترجم)!

با توجه به موارد مطرح گشته در مطالب فوق، بر تربیت آرام و آهسته و همه جانبه‌ای تاکید داریم که با ایجاد هسته‌ای مستحکم شروع گردد و به مرور زمان گسترش یابد حتی اگر این فرایند چندین نسل را در بر گیرد!

به تاکید که مجموعه بیماری‌هایی که بدنه‌ی امت را درگیر خود ساخته‌اند و آن را به "کف روی سیلاب" مبدل نموده‌اند و دشمنان را بر آن داشته‌اند که به مانند یورش حیوانی وحشی بر شکارش، بر این امت هجوم آورند بسیار خطرناک‌تر از آنند که با "پند و اندرز"، و "تربیت روحی"، و "هیجانی ساختن"، و "پرورش فکری"، و "تربیت جهادی" به گونه‌ای سطحی مورد درمان قرار گیرند و نباید این گونه پنداشت که هر کدام این ابزارها به تنهایی و به گونه‌ای سریع و برق‌آسا می‌توانند امت را از واقعیت موجود آن رهانیده و حال و احوالش را دگرگون سازند.

ما به دنبال ترمیم و بازسازی‌های موردی و جزئی در یک بنای استوار و مستحکم نیستیم.. بلکه درصدد آنیم که اساس و پایه‌ی بنایی را که هر لحظه در آستانه‌ی فروریزی است از نو بنیان نهیم زیرا در صورت عدم نوسازی پایه و اساس، تمامی ترمیم‌ها و بازسازی‌ها ارزش و اهمیت خود را از دست می‌دهند.

اساس این دین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است:

﴿ أَمْ تَرَىٰ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾

«بنگر که الله چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه‌ی آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. * بنا به اراده و خواست الله هر زمانی میوه خود را بدهد (و دائماً به بارنشسته و سرسبز و خرم باشد)، الله برای مردم مثل‌ها می‌زند تا متذکر گردند.» (ابراهیم: ۲۴-۲۵)

و تنها یک سوال می‌تواند به صورت شفاف و روشن تکلیف ما را مشخص نماید: آیا مردم - مگر آن کس که مورد رحم الله قرار گرفته باشد - به نسبت حقیقت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» از آگاهی و بینش لازم برخوردارند؟

پاسخ این سوال برای من واضح و روشن است...

بدون شک، بسیاری از دعوت‌گران هنوز به نسبت مقتضیات و الزامات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و به تبع آن، حول نواقض «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دچار ابهام‌اند زیرا نتوانسته‌اند خود را به طور کامل از آثار تفکر ارجایی پاک نمایند؛ همان تفکری که عمل را از دایره‌ی ایمان خارج می‌سازد (و ایمان را در تصدیق قلبی و اقرار زبانی محصور می‌دارد، مترجم)، همچنین، خیل عظیمی از دعوت‌گران تاکنون مشکلات حقیقی توده‌ها و میزان دوری آنان از حقیقت اسلام را درک ننموده‌اند و به همین خاطر، پیش از آنکه به شفاف نمودن و واضح ساختن حقیقت قضیه‌ای اقدام نمایند که مردمان را به سویش فرا می‌خوانند و به خاطرش تجمیع می‌نمایند، در گرد آوردن و جمع نمودن‌شان، و در نهادن تکالیف دعوت بر دوش‌شان تعجیل به خرج می‌دهند و شتاب می‌ورزند.

به همین خاطر اصرار داریم که نقطه‌ی آغازین دعوت، ایجاد هسته‌ی مستحکم بر همان اساسی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله شالوده‌ی استوارش را بر پایه‌ی آن بنا نهاد، هر چند که رسیدن به درجه و سطح اصحاب رضی الله عنهم، غیر ممکن است و از هیچ نسلی خواسته نشده تا بدان سطح و جایگاه رسد.. اما برنامه و منهج حرکت موضوعی دیگر است و اصول و بنیان آن، ثابت و غیرقابل تغییر می باشد، و تربیت و پرورش بر اساس این برنامه، بدون توجه به این که مریدان و شاگردان تا چه اندازه می توانند بالا روند و پیشرفت کنند، واجبی دائمی و همیشگی است، و هر کدام از آنها، بر اساس عملکرد و تلاش خود، به سطح و درجه‌ی متناسب با آن نائل می آیند (و اجر و پاداش خاص خود را از الله تعالی دریافت می دارند، مترجم).

و اولین مبحث در ایجاد هسته‌ی مستحکم، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می باشد؛ این که نسبت بدان کسب علم شود و بر اساس مقتضیات و الزامات آن تربیت و پرورش صورت گیرد تا دعوت گرانی متولد شوند که به هنگام فرا رسیدن موعد عرضه‌ی دعوت بر توده‌ها، بتوانند پایگاه گسترش یافته را جهت دهند و راهنمایش باشند.

«نگاهی به وضع موجود (هست‌ها) و وضع مطلوب (بایدها)»^{۱۳۸}

واضح است که میان وضع موجود و وضع مطلوب فاصله زیادی وجود دارد. در صفحات پیشین، علل شکاف میان وضع موجودی که امت در آن زیست می‌کند و وضع مطلوبی که واجب بود امور بر اساس آن سیر کند را عرضه داشتیم، و در کنار آن نیز برخی از پیامدهای این شکاف را از نظر گذرانیم.

در اینجا، و پس از آنکه در فصول پیشین، منهج نبوی را در ایجاد هسته‌ی مستحکم، و گسترش این هسته به مدد اعضای اصلی و اساسی، و تحت نظارت رسول‌الله صلی الله علیه و آله تشریح نمودیم، به دنبال آنیم تا به گونه‌ای تفصیلی در مورد اختلاف میان وضع موجود و وضع مطلوب مطالبی عنوان داریم..

از روزی که بیداری اسلامی شکل گرفت، شتاب و تعجیل به عنوان ویژگی بارز آن خودنمایی می‌نمود.. و در اولین گام، این شتاب خود را در شکل‌دهی به هسته‌ی اصلی و اساسی آشکار ساخت.

اگر از همان ابتدای کار دعوت، در مورد مشکلات امت از دید درستی بهره می‌بردیم و می‌توانستیم ادراک نماییم که چه اتفاقی رخ داده که اسلام در میان اهل و یاران خود غریب گشته و دشمنان از هر طرف به سوی امت اسلامی هجوم آورده‌اند... و اگر قادر می‌بودیم که دیدگاه، و تفکری صحیح در مورد نوع تلاش مناسب برای اصلاح این مشکلات خطرناک در بدنه‌ی امت شکل دهیم و برآورد مناسبی از تلاش مضاعف دشمنان در توطئه-چینی و کسب آمادگی جهت نابودی اسلام داشته باشیم به طور قطع گام‌های دعوت را آهسته‌تر و حساب شده‌تر بر می‌داشتیم و این همه در مسیر، شتاب به خرج نمی‌دادیم.

آیا آن هنگام که دعوت را آغاز نمودیم ویژگی‌های ضروری و مورد نیاز هسته‌ی مستحکم برای ما روشن و آشکار گشته بود؟ آیا این مسأله در ذهن ما به وضوح رسیده بود که حرکت دادن دعوت به سوی توده‌ها پیش از آماده نمودن هسته‌ی مستحکم، ما را در موقعیت دشواری قرار می‌هد و این هنگامی است که توده‌ها به هیجان در می‌آیند اما کسی را نمی‌یابند که آنان را راهنمایی کند و به جلو سوق دهد چرا که ما رهبران و مربیانی آماده ننمودیم که قادر باشند به توده‌ها بینش و بصیرت بخشند (و آنان را به پیش برند)؟ آیا در این مسأله به تفکر نشستیم که اگر جوّی احساسی بر توده‌ها حاکم نماییم و بیشتر، تربیتی حقیقی برای آنان تدارک ندیده باشیم نتایج خطرناکی در مسیر دعوت به بار می‌آید آنگاه که قدرت‌های داخلی و جهانی (از موج استقبال توده‌ها از دعوت، مترجم) احساس نگرانی می‌کنند و به خشم می‌آیند و حمله‌ور می‌گردند و نه تنها مردم برای این برخوردها آماده نشده‌اند بلکه خود هسته‌ی مستحکم دعوت نیز هنوز آمادگی‌های لازم را برای مقابله با این ضربات در خود ایجاد ننموده است؟

۱۳۸- در این بخش، شیخ محمد قطب رحمته الله علیه به بررسی شکاف موجود میان "هست‌ها" و "بایدهای" حرکت امام حسن البناء رحمته الله علیه پرداخته و اقدام به آسیب شناسی آن می‌نماید، مترجم.

با مرور مسیر واقعی‌ای که دعوت طی نموده معتقدم که این موارد به اندازه کافی واضح نبوده‌اند و خود بنیان و هسته‌ی اصلی به صورتی شتاب‌زده و از ترکیب افراد موجود در آن برهه‌ی زمانی شکل گرفته است، درست است که در هر زمان، هر نوع حرکتی با استفاده از افراد موجود شکل می‌گیرد و این، امری بدیهی است اما واجب است که این افراد به شیوه‌ای ماهرانه چکش کاری گردند و شکلی مناسب یابند و ضروری است که پیش از آنکه مسوولیتی از مسوولیت‌های دعوت بر دوش‌شان قرار گیرد تلاشی فراوان در راه آماده نمودن، و پاک کردن‌شان از ناخالصی‌ها صرف گردد، خصوصاً اگر دعوت به غربتی دچار گشته باشد که امروزه اسلام در آن به سر می‌برد، و با دشمنی‌ها و کینه توزی‌هایی مواجه باشد که امروزه اسلام با آن دست و پنجه نرم می‌کند..

و ما اکنون سرزنش خود را متوجه کسی نمی‌سازیم و (معتقدیم که، مترجم) هر گونه فعالیتی که در راه الله تعالی انجام گیرد به طور قطع خالی از اجر و پاداش نخواهد بود، اما در اینجا صرفاً به دنیال آنیم تا (شکاف میان هست‌ها و بایدها را نشان دهیم و، مترجم) تفاوت میان آنچه که به وقوع پیوسته، و آنچه که می‌بایست رخ می‌داد را تبیین نماییم.

و شکی نیست که اولین دعوت‌گر این حرکت - رحمت الله بر او باد و پروردگار به خاطر آنچه به انجام رساند پاداش نیکش دهد - تلاش و جهد آشکاری به خرج داد تا افراد اولیه جماعت را از نابسامانی‌های مختلفی که جامعه را درگیر خود ساخته بود پاک سازد، وی آنان را از دایره‌ی محدود فردگرایی خارج ساخت و بر اساس روحیه‌ی جمع‌گرایی و دوست‌دار هم پرورش داد، آنان همدیگر را تحکیم می‌نمودند و ضمن همکاری و همیاری، مسوولیت‌های اجتماعی را می‌پذیرفتند و این روحیه، میان‌شان برادری و اخوتی از جنس اسلامی خلق نموده بود، امام رحمته الله علیه آنان را از مشغول شدن به عبادات فردی که در مظاهر پرستشی و تعبدی (از جمله نماز و روزه و ..) خلاصه گشته بود رها نمود و به سوی عباداتی جامع و گسترده رهنمون ساخت؛ عباداتی که امر به معروف و نهی از منکر و برپایی جامعه‌ای اسلامی بر مبنای شریعت الهی در آن داخل گشته و جای می‌گیرد، امام رحمته الله علیه هم چنین آنان را بر پایه‌ی بسیاری از فضایل پسندیده‌ی اخلاقی پرورش داد و آماده‌ی فدا شدن در راه دین الله تعالی نمود.

اما (بررسی، مترجم) واقعیت‌های مسیر، نقص بزرگی را در زمینه‌ی بینش سیاسی و حرکتی به ما نشان می‌دهد.. و خطرناک تر از آن، درک ناقص از حقیقت قضیه و حقیقت هدفی است که در راه رسیدن بدان در تلاشیم. ما سعی نمودیم تا پایگاه مردمی وسیعی ایجاد نماییم و از طریق آن به حکومت رسیم و قدرت را در دست گیریم و توجیه‌مان این بود که زمانی که به قدرت دست یابیم شریعت الهی را در جامعه به اجرا می‌گذاریم.

این هدف در ذات خود، امری مشروع است و تو از این واقعیت بگذر! که جاهلیت حق هر انسانی می‌داند که در راه رسیدن به حکومت تلاش نماید و تنها اسلام‌گراها را از این حق مستثنی نموده است و به محض این که آنان در این مسیر گام نهند و در راه آن روان شوند انگشت اتهام به سوی‌شان نشانه رفته و مجرم تلقی می‌گردند، از این واقعیت بگذر! زیرا از روزی که جاهلیت قدم بر زمین گذاشته و دعوت‌گران، مردم را به سوی حق خوانده‌اند برخوردار جاهلیت با حق همین گونه بوده است و ضرب المثل عربی مشهوری می‌گوید: "شنشنة نعرفها من أخزم:

این همان خلق و خویی است که از آخزم به یاد دارم^{۱۳۹} و حال فرقی نمی‌کند که این "آخزم" از شرق باشد یا از غرب، و یا از داخل خود کشور!

آری، مشکل ما در مشروع بودن هدف نیست.. بلکه در این سوال اساسی است که آیا صرف تطبیق شریعت برای اصلاح امتی که به "کف روی سیلاب" مبدل گشته کفایت می‌کند یا آن که قبل و حین و بعد آن نیازمند الزامات دیگری می‌باشیم؟!

اگر امام حسن البنا رحمته الله، چیزی را که در سال ۱۹۴۸ (یعنی بیست سال پس از شروع دعوت)، به عامه‌ی مردم گفت در همان ابتدای امر به آن گروه ممتازی که به عنوان هیات موسس جماعت انتخاب نمود اعلام می‌داشت، بسیاری از موارد در خط سیر دعوت تغییر می‌یافت!

در سال ۱۳۶۷ هجری قمری مصادف با ۱۹۴۸ میلادی، امام شهید تحت عنوان "معركة المصحف" می‌نویسد: شکی نیست که اسلام هم دین است و هم دولت، این بدان معناست که اسلام شریعتی است الهی که با تعالیمی انسانی و احکامی اجتماعی فرود آمده است و حمایت و انتشار، و نظارت بر اجرای آن در میان مومنان، و تبلیغ آن در بین کسانی که بدان ایمان نیاورده‌اند بر عهده‌ی دولت نهاده شده است؛ یعنی بر عهده همان حاکمی که در راس حاکمیت مسلمین قرار گرفته و بر آنان حکمرانی می‌کند و اگر حاکم در حمایت از این احکام کوتاهی نماید دیگر حاکمی مسلمان به شمار نمی‌آید و اگر مبانی حکمرانی و حکومت‌داری دولتی نسبت به این احکام کوتاهی ورزند (و از آنها نشات نگیرند، مترجم)، دیگر آن حکومت، حکومتی اسلامی شناخته نمی‌شود.. و اگر تمامی امت و یا جماعتی از آنها بدین کوتاهی رضایت دهند و با آن همراه گردند دیگر اسلامی به حساب نمی‌آیند هرچند که ادعای آن را بر زبان برانند، و از شرایط حاکم اسلامی این است که شخصاً به فرایض دینی پایبند و مقید باشد و از آنچه که الله تعالی حرام نموده پرهیز نماید و مرتکب گناهان کبیره نگردد و البته این موارد شروط لازمند و نه کافی، زیرا زمانی این شخص به عنوان حاکمی اسلامی شناخته می‌شود که شرایط دولتش وی را ملزم سازد که در راستای حمایت از احکام اسلامی در میان مسلمین گام بردارد، و موضع دولت را در برابر آنان، بر اساس موضع آنها در قبال دعوت اسلام مشخص نماید.^{۱۴۰}

آیا اگر این موضوع از همان ابتدا مطرح می‌گشت نیم میلیون نفر از جمعیت ۱۹ میلیونی آن روز مصر، حول امام جمع می‌شدند؛ نیم میلیونی که در اثر غلبه‌ی احساسات و عواطف گرد آمده بودند و قسم اعظم آن را جوانان تشکیل می‌دادند؟ بلکه آیا خود هسته‌ی ممتاز و نخبه به این سهولت شکل می‌گرفت و با کوله باری از عواطف و احساسات به سوی هدفی بزرگ روان می‌گشت؟

۱۳۹- "ابن کلیبی" می‌گوید که این شعر متعلق به "ابی اخزم طایبی" است، وی پسری به نام آخزم داشته که فوت می‌کند و از خود فرزندان بر جای می‌گذارد، روزی آنان پدر بزرگ خود مورد اهانت قرار می‌دهند و وی در جواب‌شان می‌گوید: «إن بني ضرجوني بالدم ... شئنة أعرفها من آخزم» (فرزندانم مرا خون آلود نمودند و این همان اخلاقی است که از آخزم به یاد دارم)، مترجم.

۱۴۰- مراجعه شود به شماره ۶۲۷ از روزنامه الاخوان المسلمین، سال سوم، تاریخ یکشنبه ۷ رجب ۱۳۶۷ مصادف با ۱۶ می ۱۹۴۸.

گمان نمی برم...

آیا (هسته‌ی اصلی، مترجم) از همان کسانی شکل می گرفت که در عمل، از مجموع آنها به وجود آمد یا آنکه از افرادی غیر از آنها متشکل می گشت؟

نمی دانم! و هیچ کس نمی تواند در مورد آن به یقین سخن گوید...

(اما اگر مواضع این گونه روشن می گشت و تمامی افراد می دانستند که قدم در چه مسیری نهاده‌اند، به طور قطع، مترجم) و با صرف نظر از این که چه کسانی هسته‌ی اصلی دعوت را بنیان می نهند، این هسته از افرادی متشکل می گشت که استوارتر، و با درایت‌تر، و پر همت‌تر و کم شتاب‌تر می بودند و هیچ‌گاه با تکیه بر عواطف و احساسات پای در مسیر نمی گذاشتند و چنین نمی پنداشتند که هدف، بسیار نزدیک است و به آسانی به دست می آید، و هیچ‌گاه خود را برای مدتی کوتاه آماده نمی نمودند، چنان که بسیاری از آنان در عمل چنین کردند و به دوره‌ای کوتاه اندیشیدند، و تصور نمودند که با توجه به امکاناتی که فراهم آورده‌اند همه چیز در بازه زمانی کوتاه مدتی، دست یافتنی است.

به طور قطع به این مساله پی می بردند که راه بسیار طولانی بوده و تلاشی بس عظیم نیاز است و به ابزار و امکاناتی فراتر از آنچه که مهیا نموده‌اند احتیاج است.. زیرا هدف این نیست که ترمیم‌ها و بازسازی‌هایی در بنایی استوار و پابرجا انجام گیرد بلکه (بایستی بنیان تشکیلات زیر و رو گشته و، مترجم) پایه و اساس آن تجدید بنا گردد.

اما در مورد توده‌ها (باید بگویم که، مترجم) اگر این اصول از همان ابتدا اعلام می گشت گمان نمی برم که آن چنان به پیشواز دعوت می رفتند! زیرا به این واقعیت آگاه می شدند که مسأله‌ای خطرناک در انتظار آنان است؛ مسأله‌ای فراتر از صرف لذت بردن از جمع دوستان و خوشحالی و خرسندی از جمعیتی روز افزون، و شنیدن سخنانی جذاب، و پر گشتن از عواطف و احساساتی که آن را "الرُّوحَانِيَّة" ^{۱۴۱} می نامیدند.

(اگر مواضع این گونه روشن می گشت، مترجم) توده‌ها پی می بردند که درگیر شدن با جاهلیت، انسان را با خطرات بسیاری روبرو می کند؛ خطراتی که شایسته نیست انسان عاقل! خود را در معرض آنها قرار دهد:

﴿ وَقَالُوا إِن تَبِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطُ مِنْ أَرْضِنَا ﴾

«و گفتند اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم ما را از روی زمین مان می‌ربایند.» (القصص: ۵۷)

و (اگر مواضع به گونه‌ای شفاف بیان می شد و تمامی مردم بدان آگاه می گشتند، مترجم) در این هنگام بود که حرکت به آرامی و آهستگی پیش می رفت اما بر مسیری درست گام می نهاد و هسته‌ی مستحکم از میان افرادی برگزیده می شد که با دقت مورد بررسی قرار گرفته بودند و شایسته‌ترین و بهترین‌شان انتخاب می گشت و آن‌گاه، تلاش کافی و مطلوب به عمل می آمد تا با تربیت روحی و اخلاقی و فکری و روانی، و تربیت به وسیله‌ی علم شرعی صحیح، و در سایه برنامه‌ی والای الهی، تبدیل به هسته‌ها و مغزهای صالحی برای عمل و فعالیت گردند:

۱۴۱- نوشتار صحیح این کلمه، "الرُّوحَانِيَّة" با راء مضموم می باشد نه مفتوح، و از روح گرفته می شود و به معنای مسایل روحی است.

﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

«آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد دست از جنگ بردارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید.»
(النساء: ۷۷)

و پس از آماده گشتن شالوده‌ی استوار، و هنگامی که زمانش فرا می‌رسید، هسته‌ی اصلی حرکت، توسعه می‌یافت و این گسترش با سربازانی انجام می‌گرفت که به حقیقت مسأله و مقتضیات آن آگاهی و بصیرت داشتند، و به نسبت امت و بیماری‌های موجود در آن از بینش مطلوبی برخوردار می‌بودند، و ضمن مشخص نمودن فعالیت‌های مناسب در هر مرحله از مراحل مختلف حرکت، خود را تماماً به خدمت دعوت در می‌آوردند و تمامی این مسایل پیش از آن صورت می‌گرفت که دعوت به میان توده‌ها رود و درصدد آن برآید که مردم را جذب نماید و در زیر پرچم خود گرد آورد.

و "کار سیاسی"، به معنای مشغول گشتن در فعالیت‌های کشوری و مسایل اجتماعی و امثال آن تا زمانی به تاخیر می‌افتاد که استقرار صحیح بر پایه و اساسی درست انجام گیرد و این امر، خود را در عقیده‌ی صحیح و تربیت بر مبنای مقتضیات این عقیده پیرامون افرادی که به ندای دعوت لبیک گفته و خود را به خدمت آن در آورده بودند نشان می‌داد (به عنوان مثال می‌توان به مجتمع مدینه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشاره نمود).

آن‌گاه بود که (میان حق و باطل، مترجم) نبرد و کشمکش در می‌گرفت و این مسأله، بر اساس سنت‌های ربانی که الله در زندگانی بشر مقدر فرموده امری است که هیچ‌گریز و گزیری از آن نیست! و همیشه آغازگر این نبرد، جاهلیت خواهد بود (و این درگیری زمانی به وقع می‌پیوندد که جاهلیت، مترجم) در برابر جماعت مومن در زمین احساس خطر می‌کند هرچند که تعداد این جماعت اندک باشد و هر چند که تمایلی برای ورود به جنگ و درگیری نداشته باشند:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ﴾

«این‌ها گروه اندک و ناچیزی هستند * و آنان ما را بر سر خشم می‌آورند * و ما گروهی هستیم محتاط.»
(الشعراء: ۵۴-۵۶)

اما انتظار می‌رفت که درگیری و کشمکش بیش از زمانی که رخ داد به تاخیر افتد و در این شرایط بود که فرصت بزرگی برای تربیت "هسته‌ی اصلی" و سپس تربیت "پایگاه گسترش یافته" فراهم می‌آمد، و اگر نبرد در برابر افرادی صورت می‌گرفت که دست‌هایشان را فرو بسته بودند و کاری جز گفتن ﴿رَبَّنَا الله﴾ «پروردگار ما الله است» انجام نمی‌دادند، این امر، توسعه و گسترش آگاهی و بینش توده‌ها را به نسبت حقیقت قضیه به جلو می‌راند و با مسایل دیگر در نمی‌آمیخت و ذهن آنان را دچار ابهام نمی‌ساخت؛ همان مسایلی که در عمل بدان‌ها آمیخته شد، و آن هنگام که با تشریح آیات و بر اساس برنامه و منهج استوار الهی، خوی و منش مجرمین تبیین می‌گشت و مردم بدین امر پی می‌بردند که دیدگاه‌های خود را بر چه اساسی باید بنیان نهند:

﴿وَكَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾

«تا راه گناه کاران پیدا و نمودار شود» (الأنعام: ۵۵)

بر دشمنان بسیار سخت می شد که هم با زور و قوه‌ی قهریه، و هم با رسانه‌های ارتباط جمعی دروغین‌شان، مردم را با خود همراه سازند.

اما آنچه که در واقعیت به وقوع پیوست برخلاف مسایل فوق بود.

اعلام آن موارد توسط امام حسن البناء، ۲۰ سال کامل از زمان مطلوب به تاخیر افتاده بود و در تمامی آن سال‌ها، افراد بسیاری حول حرکت جمع شده بودند بدون آنکه از خطرات پیرامون آن آگاه باشند! و دعوت با مسایل مختلف سیاسی و قومی و اجتماعی درآمیخته بود و خاص «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» نگشته بود، زیرا فعالین عرصه‌ی دعوت گمان‌شان بر این بود که این روش، سبب گسترش پایگاه مردمی دعوت می گردد و لاجرم توده‌ها بایستی در مسائل درگیر کردند، و (از نظر آنان، مترجم) این مهم، با درگیر شدن در مسایلی که در آن هنگام ذهن مردم را به خود مشغول ساخته بود محقق می گشت، تا آنکه در سال ۱۹۴۸، آن بمب در فلسطین منفجر گشت و کل اوضاع را نمایان ساخت.

در آن هنگام، هجومی وحشیانه در بدترین شکل ممکن بر علیه حرکت در گرفت.

آری! آغاز جنگ بر علیه دعوت امری قابل انتظار بود زیرا هم‌چنان که پیشتر عنوان نمودیم، این سنتی از سنت‌های الهی است و امام شهید نیز به یاران و یاوران خویش چنین می گوید: "دوست دارم که صریحاً به شما اعلام دارم که دعوت شما در دید بسیاری از مردم هم‌چنان مبهم و مجهول مانده است و آن روز که آن‌را بشناسند و مرام و منش آن را درک کنند و اهدافش را بدانند خصومتی شدید و دشمنی‌ای بی رحمانه از خود نشان می دهند، و شما سختی‌های بی شماری فرا روی تان می بینید و با موانع بسیاری مواجه می گردید و تنها در این زمان است که شروع به گام نهادن در مسیر اصحاب و یاران دعوت نموده‌اید." ^{۱۴۲}

اما نوع نبردی که بر علیه دعوت آغاز گشت حتی به ذهن هم خطور نمی کرد و مذابح و قتل‌گاه‌هایی که از آن زمان برپای گشته هم‌چنان ادامه دارد...

نقاط خطر برای غرب صلیبی به گونه‌ای مشخص، نمایان گشت؛ آری! این خطر از اسلام سیاسی نشات می گیرد که به اسلامی که در احساسات قلبی و مظاهر عبادتی خلاصه گشته قناعت نمی ورزد و به دنبال آن است تا برنامه‌ای

باشد که بر روی زمین اجرا گردد و زندگی مردمان را در تمامی عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و اخلاقی و.. اداره نماید، و آیا برای غرب چیزی خطرناک‌تر از این مسأله در زمین یافت می‌شود؟^{۱۴۳}

پس لاجرم بایستی به مبارزه با آن برخاست و تمامی نیروها را بر علیه‌ش بسیج نمود، باید آن‌را تعقیب کرد و تحت پیگردش قرار داد، لازم است منابعش (به سرقت رود و، مترجم) خشکانده گردد و چهره‌ی آن تخریب شود تا جوانان از آن روی برگردانند و بر خطرات آن نیفزایند..

هم‌زمان دو مسأله، آتش کینه را در دل‌های صلیبی‌های صهیونیست شعله‌ور ساخت: مسأله‌ی اول زمانی بود که وجود دعوت، صلیبی‌ها را غافلگیر ساخت و آنان را شوکه نمود زیرا گمان‌شان بر این بود که با برنامه‌ریزی‌ها و توطئه‌چینی‌هایی که در ۱۰۰ سال یا بیشتر انجام داده‌اند اسلام را به نابوی کشانده‌اند اما به ناگاه دیدند که (مسلمین، مترجم) از خواب غفلت برخاسته‌اند (و پای در عرصه‌ی وجود نهاده‌اند!، مترجم) و دوم هنگامی بود که یهود جهانی برای برپا نمودن دولتش در سرزمین اسلام، پس از تلاش ناموفقش جهت اجاره‌ی فلسطین، آماده می‌شد تا آن‌را در کمال امنیت و آرامش بنیان نهد اما به ناگاه با خطری عظیم روبرو گشت! و هم‌زمانی وقوع این دو مسأله باهم، صلیبی‌ها و یهودی‌ها را بر آن داشت تا بر ضرورت نابودی این دشمن مشترکِ خطرناک با یک‌دیگر به تفاهم رسند.

آیا این انتظار می‌رفت که حرکت اسلامی بتواند از دشمنی صلیبی‌های صهیونیست و توطئه‌های آنان و تلاش- هایشان جهت نابودی‌اش جان سالم به در برد؟

از دیدگاه ما این امر محال به نظر می‌رسد!

اما با این وجود معتقدیم که اگر امور بر مسیری صحیح گام بر می‌داشت و توده‌هایی که پیش از موعد، در درگیری و کشمکش مشارکت نمودند می‌توانستند به بینش مطلوبی از حقیقت مسأله و حقیقت درگیری دست یابند این موارد به گونه‌ای شایسته می‌توانست رخ دهد! و توده‌ها هیچ‌گاه به چنین بینشی دست نمی‌یابند مگر آنکه پیشتر مورد تربیت و پرورش قرار گرفته باشند و این تربیت هیچ‌گاه به صورتی مطلوب به وجود نمی‌آید مگر این که هسته‌ی دعوت بر پایه‌ی منهج و برنامه‌ای درست بنا گشته باشد! و این گونه است که خشت اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می‌رود دیوار کج!

همان‌گونه که در فصل‌های پیشین عنوان داشتیم، واکنش فعالین عرصه‌ی دعوت به برخوردهای وحشیانه‌ی دشمنان باعث گشت تا غبار و تاریکی بیش از پیشی بر دیدگان هسته، و توده بنشیند، منظور این است که ورود برخی از گروه‌های اسلامی به پارلمان سبب گشت که قضیه‌ی مشروعیت، و مسأله‌ی لزوم اجرای شریعت الهی در جامعه،

۱۴۱- غرب مدعی است که نه با ذات اسلام، بلکه صرفاً با "اسلام نظامی: Militant Islam" سر جنگ دارد؛ همانی اسلامی که آن‌را تروریست می‌خواند، اما قضیه‌ی الجزایر به گونه‌ای قاطعانه این ادعای غرب را نقش بر آب ساخت زیرا اسلام‌گراهای الجزایر قصد نبرد ننموده بودند و برنامه‌ای هم برای جنگیدن طراحی نکرده بودند بلکه بر اساس مذهب و تفکر غرب، از طریق صندوق‌های رای به حکومت رسیده بودند اما غرب، تاب تحمل آنان را نداشت و این امر، نشان از آن دارد که غرب، با صرف نظر از وسیله‌ای که اسلام به وسیله‌ی آن به حکومت می‌رسد، به هیچ وجه نمی‌خواهد که این منهج، قدرت را در اختیار گیرد.

لوٹ گردد و رنگ بازد، و ورود جماعت‌های دیگر به درگیری‌های مسلحانه با حکومت باعث شد که مسأله‌ی اصلی و اساسی دعوت (که همان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است، مترجم) به حاشیه رود و مردم گمان کنند که صحنه‌ی درگیری، صحنه‌ی "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب" است.^{۱۴۴}

پس از مدتی، برخی از جماعت‌های حاضر در عرصه‌ی دعوت گرفتار تندروی شدند و بر این اساس که مردم، مادامی که در "گروهی اسلامی" وارد نگشته‌اند کافرند و می‌توان آنان را به قتل رساند، در درگیری‌های خونینی با توده وارد شدند! و این مسأله، تلخ‌ترین و سیاه‌ترین تأثیر را بر تمامی فعالیت‌های اسلامی برجای گذاشت.. و علاوه بر ایجاد نفرت عمومی از این دست فعالیت‌هایی که ریشه‌ای در شرع الله نداشت فرصتی مناسب برای رسانه‌های جمعی که در کمین حرکت اسلامی نشسته بودند (وبه دنبال کوچک‌ترین فرصتی برای سیاه‌نمایی می‌گشتند، مترجم) فراهم آورد تا تمامی عرصه را، یکپارچه خونین نشان دهند، با این که صرفاً بخش بسیار اندکی از صحنه این گونه بود، و (ضمن سوء استفاده از آن، مترجم) بر تمامی فعالیت‌های اسلامی با صرف نظر از نوع آن، مَهْرِ خشونت‌گرایی و تروریسم زنند؛ تروریسمی که لازم بود با آن مبارزه شود و ریشه‌هایش خشکانده گردد!

همان‌گونه که واکنش‌های انجام شده (از قبیل ورود با پارلمان و درگیری مسلحانه با قدرت و توده، مترجم) به نسبت تاریکی‌ای که قضیه‌ی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را احاطه نموده، چه برای هسته‌ی اصلی و چه برای توده‌ها، نامناسب بود (و نتایج ناگوار از خود به جای نهاد، مترجم) طرفداران تفکر ارجایی نیز کمر همت به دفاع از تفکرات‌شان بستند و با تمامی امکانات در اختیار به نشر آن همت گماردند و حتی در این بین، علمایی گرفتار گرداب (جهل و ناآگاهی به نسبت قضیه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، مترجم) شدند که مورد رجوع مردم بوده و همگان آنان را آگاه و آشنا به مسایل دینی می‌پنداشتند، و این علماء با شدت و حرارت خاصی، شروع به نفی نمودن شرک از افرادی نمودند که در آن واقع شده بودند و برای آنان گواهی سلامت ایمانی صادر کردند و روی گردانی از شریعت الله و جایگزین نمودن قوانین و برنامه‌های جاهلی به جای آن را، که خطایی نابخشودنی و خطرناک در حق الله است، در نظر مردم سبک گرداندند و چنین القاء نمودند که این مسایل صرفاً در ردیف گناهای قرار می‌گیرند که حتی ارزش انکار نیز ندارند! و (به دلیل عدم وجود آگاهی کامل و فهم مناسب به نسبت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و مقتضیات آن در نزد عام و خاص، مترجم) شایسته بود که این قضیه مسیر تعلیمی طولانی‌تری را طی نماید؛ مسیری که از هسته شروع شود و آنگاه - به تدریج - و با گسترش هسته، گسترده‌تر گردد بدون آنکه به درگیری با "عامه‌ی مردم" وارد شود.

فعالیت‌های اسلامی بنا به دلایل متعددی به چند دستگی گرفتار آمد.. یکی از علل، عدم وجود رهبری بزرگ بود که بتواند فعالیت‌های اسلامی را متمرکز و یک‌پارچه سازد و یا حداقل قادر باشد میان گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های

مختلف آن ایجاد قرابت نماید، (در کنار نبود این رهبر بزرگ، معضلی دیگر پیش آمد که عبارت است از، مترجم) وجود رهبران کوچکی که هر کدام دیدگاه مختص به خود داشتند و خویشتن را حق مطلق می پنداشتند و گمان-شان بر این بود که دیگران در گمراهی آشکاری به سر می برند!

علت دیگر آن بود که بسیاری از جوانان فعال در عرصه‌ی دعوت، در جماعتی رشد ننموده بودند که روح برادری و پیوند اخوت در میان‌شان پرورش یافته باشد و این پیوند بر پایه روابط فکری سست و ضعیفی شکل گرفته بود که به هنگام رخ دادن کوچک‌ترین اختلافی در تفسیر، و یا تاویل، و یا فهم یک مسأله، به سهولت (این روابط، مترجم) از بین می رفت و به سرعت تشکیل جماعت‌های جدای از هم می دادند و برخی از آنها بر علیه دیگری موضع متضاد و مخالف می گرفتند!

از دیگر علل می توان به کمبود علم شرعی اشاره نمود؛ همان علمی که ضوابط و قواعد ضروری و مورد نیاز فکر و رفتار را شکل می دهد..

بنا به طبیعت حال، عامل دیگر (که پای ثابت تمامی عرصه‌های دعوت است، مترجم) تلاش مستمر و همیشگی دستگاه‌های مخالف اسلام جهت تعمیق اختلافات و جدایی مردم از یک‌دیگر می‌باشد.

(با وجود تمامی این مشکلات و موانع، مترجم) آیا انتظار آن می رود که این اوضاع اصلاح گردد؟ آیا می توان امید داشت که افرادی که در عرصه‌های گوناگون شتاب به خرج داده‌اند، مسیر خود را مورد بازنگری قرار دهند و خطاهای رخ داده در آن را اصلاح نمایند و بر مبنای منهج استوار نبوی، آغازی جدید را به نمایش بگذارند؟ به تاکید آنچه که در واقعیت به وقوع پیوسته، قدری از قدرهای الله بوده.. اما از کتاب و سنت چنین آموخته‌ایم که ایمان به قضاء و قدر الهی از مسئولیت انسان در قبال خطاها و کاستی‌هایش نمی کاهد و او را از تلاش در جهت تصحیح و جبران خطاهای گذشته باز نمی دارد.

آیا می توان انتظار داشت که دعوت اسلامی مسیرش را اصلاح کند و مرحله‌ی جدید خود را با درستی و آراستگی هرچه تمام‌تر آغاز نماید؟

اصلاح مسیر، در هر صورت واجب است.. اما شاید کسی بگوید که دشمنان اجازه نمی دهند که دعوت اسلامی مسیرش را اصلاح نماید و آن را پیش از تصحیح، به وادی جنگ و درگیری می کشانند.. به این افراد می گوئیم که نبرد (میان حق و باطل، مترجم) هرگز متوقف نمی گردد اما این مسأله هیچ‌گاه سبب نابودی دعوت نمی شود و حتی می تواند از جمله عواملی باشد که بر آگاهی و بینش مردمان از حقیقت نبرد میان اسلام و جاهلیت می افزاید و دیدگان‌شان را شفاف‌تر از پیش می نماید.

(و در پایان این فصل باز تاکید می نمایم که، مترجم) نصیحت در تمامی مراحل دعوت از واجب‌ترین واجبات است:

«الدين النصيحة، قالوا: لمن يا رسول الله؟ قال: لله ولرسوله ولكتابه ولعامة المسلمين وخصتهم»

(دین عبارت است از نصیحت، گفتند برای چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: برای الله و رسول و قرآن و عام و خاص مسلمانان.)^{۱۴۵}

«نگاهی به آینده»

بسیاری از مردم، آن هنگام که در اوضاع و احوال فعلی امت می نگرند و می بینند که از یک سو تمامی حرکت های اسلامی در سرتاسر زمین، درگیر جنگ سرسختانه ای گشته اند و از سوی دیگر، مسیر حرکت، گرفتار مشکلاتی متعدد شده - و می گردد - آزرده می شوند و چنین می پندارند که دعوت اسلامی آینده ای ندارد و این اوضاع فلاکت باری که امروزه مسلمین در آن به سر می برند همچنان ادامه خواهد یافت و حتی ممکن است ناگواری های بیشتری بدان افزون گردد.

اما اعتقاد راسخ و استوار ما بر آن است که آینده از آن اسلام است.

ما تفکرات مان را بر مبنای تخیلات و اوهام بنا نمی نهیم و چشمان مان را نیز بر روی مشکلات داخلی و خارجی موجود و پیش روی دعوت نمی بندیم و آن را دست کم نمی گیریم و از تأثیر (منفی و سلبی، مترجم) آن بر دعوت اسلامی نمی گاهیم.. اما قاطعانه اعتقاد داریم که این بشر نیست، خواه دوست باشد و خواه دشمن، که تقدیرها را رقم می زند و به اجرا می گذارد، بلکه **الله تعالی** است که مقدر می فرماید و مالک و صاحب قبل و بعد تقدیر است، و تنها اراده ی الهی است که نافذ و موثر بوده و قدر اوست که غالب و تواناست:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی دانند.»

(یوسف: ۲۱)

و **الله تعالی**، همان کسی است که مقدر فرموده که این دین در زمین باقی بماند و بر تمام ادیان برتری یابد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

«الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئین های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.» (الصف: ۹)

«ليبلغن هذا الأمر ما بلغ الليل والنهار»

(به تاکید این دین به هر کجا که شب و روز بدان رسد خواهد رسید!)^{۱۴۶}

و قدر الهی از طریق سنت هایی جاری می گردد که قابل تبدیل و دگرگونی نیستند و به وسیله ی "وعد و وعید"، و از خلال اراده ی پر قدرت پروردگار توانایی اعمال خواهند شد که به هر چیزی امر دهد بلافاصله به وقوع می پیوندد و هر گاه مقدر فرماید که چیزی به وجود آید تمامی اسباب و لوازم آن را نیز خلق نموده و فراهم می آورد.

۱۴۶- امام احمد رحمته الله این حدیث را روایت نموده است.

و اگر در پرتوی سنت‌های الهی، و "وعد و وعید" ربانی بر وضعیت موجود نگاهی اندازیم در آن با دو عنصرِ درگیر و متخاصم باهم مواجه می‌شویم، آری! حرکت‌های اسلامی از یک سو، و دشمنان صهیونیستی و صلیبی و یاوران آنان از سوی دیگر، (حال، سوال این است که، مترجم) چه انتظاری از این دو عنصر در آینده‌ی دور و نزدیک می‌رود؟

در مورد جنبش‌های اسلامی باید بگویم که بی‌شک آنها با تلاشی آشکار در عرصه‌ی دعوت در جریان‌اند و روح اسلامی در تمامی امت به جَولان در افتاده و خصوصاً در میان جوانان، تمایل شدیدی جهت بازگشت به اسلام به وجود آمده است و این امر پس از فضل و اراده‌ی الهی، مدیون تلاشی است که حرکت اسلامی در مدت بیش از پنجاه سال، از زمان سقوط خلافت تاکنون از خود برجای نهاده است.

اما مسائل منفی و نواقصی که در میدان دعوت وجود دارد به گونه‌ای واضح موجب تعویق و تاخیر آن شده و بسیاری از تلاش‌ها را به هدر داده است و سبب گشته تا ثمره‌ی مورد انتظار به دست نیاید و محصول مورد نظر حاصل نگردد، اما آیا اوضاع بر همین منوال ادامه خواهد یافت؟

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾

«بگو کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز الله، و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند.»
(النمل: ۶۵)

جواب این سوال از دو حالت خارج نیست: یا اوضاع بر همین مدار می‌چرخد و ادامه می‌یابد، و یا تغییر می‌کند و متحول می‌گردد و ما امیدواریم - که به واسطه‌ی تجارب تلخی که دعوت اسلامی به خود دیده است - شرایط به سمت سیمای صحیح تغییر یابد و خطاهای گذشته جبران گردند و مسیری صحیح براساس منهج و برنامه‌ای درست و سلیم شروع به کار نماید.

اما بدترین حالت را در نظر می‌گیریم و فرض می‌نماییم که فعالین عرصه‌ی دعوت بر همان منش و روال پیشین خود اصرار ورزند و توجیه‌شان این باشد که برنامه‌ی آنان بهترین بوده و منهج دیگران، راه صحیح و درست را نمی‌پیماید یا این که دلیل‌شان این باشد که هر حرکت و جماعتی، مسافت زیادی از مسیر را پیموده و امکان بازگشت منتفی است... و یا ممکن است که هر گروهی هر دلیل دیگری برای ادامه‌ی کار خود داشته باشد.

پس در این شرایط چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ آیا آنان سبب عجز و ناتوانی الله جل جلاله می‌گردند یا آن که وی بدون توجه به رضایت و نارضایتی مردمان، قَدَر خود را به اجرا می‌گذارد؟
بر اساس سنت الهی، لوازم و وسایل ایجاد تغییر همواره وجود دارد:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾

«اگر شما (از فرمان الله سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می سپارد) که هرگز هم سان شما نخواهند بود.» (محمد: ۳۸)

اگر الله تعالی همان گونه که در کتاب خود وعده داده و همان گونه که بر زبان رسولش جاری ساخته، چنین مقدر فرموده که این دین باقی بماند و بر تمامی ادیان غلبه کند، پس نواقص موجود در عرصه‌ی فعلی دعوت اسلامی نیز نمی تواند در برابر قدر و اراده‌ی الله تعالی بایستد و مقاومت نماید، و الله تعالی وعده‌ی خود را به اجرا می گذارد و آنچه را که برای اجرای وعده‌اش لازم است خلق می نماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾

«الله فرمان خویش را به انجام می رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می کند، الله برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.» (الطلاق: ۳)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

«ای مؤمنان! هر کس از شما از آئین خود بازگردد الله جمعیتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که دوست‌شان می دارد و آنان هم الله را دوست می دارند، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند، در راه الله جهاد می کنند و به تلاش می ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی دهند. این هم فضل الله است، الله آن را به هر کس که بخواهد عطاء می کند و الله دارای فضل فراوان و آگاه است.» (المائدة: ۵۴)

اما در مورد دشمنان لازم است به سنت‌های الهی و وعد و وعیدهای ربانی درباره‌ی آنان نظری افکنیم.. در مورد غرب صلیبی باید گفت که شدیدترین سنت الهی که در مورد آنان مصداق دارد این است:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم» (الأنعام: ۴۴)

چرا که آنان به دنبال حیات دنیایی روان گشته‌اند و به خاطرش کار و فعالیت نموده و تلاش به خرج می دهند و الله تعالی نیز بر حسب سنتی از سنت‌هایش، نتیجه‌ی فعالیت‌هایشان را در همین دنیا به آنان می نمایاند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند (و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنت موجود در پیکره‌ی هستی، پاداش دست‌رنج و اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم و حقی از آنان در آن ضایع نمی‌گردد.» (هود: ۱۵)

و این امر هم‌چنین بر اساس اراده‌ی پیشین الله است که دنیا را به یک اندازه و به مقدار تلاش و کوششی که در راه آن انجام می‌گیرد در اختیار مومن و کافر قرار می‌دهد و از بی‌باوران دریغش نمی‌دارد بلکه حتی میزان بیشتری از آن را در اختیارشان می‌گذارد تا بر کفرشان بیفزایند:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾

«و ما هر یک از اینان و از آنان را از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و (کافر و مؤمن را بر این خوان یغما می‌نشانیم، چرا که در صورت رعایت اسباب و علل،) بخشایش پروردگارت هرگز (از کسی بازداشته نشده است و از او) ممنوع نگشته است.» (الإسراء: ۲۰)

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمِلُّ لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

«کافران (و بی‌دینانی که ایمان داده و کفر خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزایم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند، بی‌گمان) برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است.» (آل عمران: ۱۷۸)

اگرچه امروز غرب در زمین قدرت دارد و بر اساس سنن الهی بر آن مسلط است اما به تاکید خود همین سنت‌ها می‌گویند که این امر، مهلتی خاتمه‌پذیر دارد و پایانش منوط به قدری از قدرهای الله است که در وقت معینی که برایش در نظر گرفته شده تحقق می‌یابد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکر و متعظ شده بودند درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن‌گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) به آنچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند (و باده‌ی ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیر ماندند * (بدین ترتیب) نسل ستم‌کاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.» (الأنعام: ۴۴ - ۴۵)

و علیرغم این که درب‌های مختلف بر روی آنان گشوده شده اما گرفتار تنگنایی گشته‌اند که الله به افراد روی-گردان از ذکر و یادش وعده داده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾

«و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا گرد می‌آوریم.» (طه: ۱۲۴)

و تنگناها و سختی‌هایی که غرب - علیرغم بهره‌مندی از تمامی امکانات قدرت مادی - بدان دچار گشته را می‌توان در این موارد مشاهده نمود: سرگردانی و جنون و خودکشی، و بیماری‌های روحی و روانی، و مشروبات الکلی و مواد مخدر و جنایت، و ایدز، و بیماری‌هایی که بیشتر وجود نداشته‌اند و یا به میزان امروزی شایع نبوده‌اند، و همه‌ی مشکلات اقتصادی و سیاسی و جنگی و فکری و .. که دنیا را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند.. و تمامی این موارد بدین خاطر است که به هنگام دوری و روی‌گردانی کفار از آنچه که بدان متذکر و متعظ شده‌اند، در برکت و درب آرامش خاطر، از جمله درب‌هایی نیستند که بر رویشان گشوده می‌گردند زیرا این دو نعمت، خاص مومنین‌اند و الله علاوه بر نعمت‌های آخرت، این دو موهبت را نیز در زندگی دنیایی به آنان ارزانی داشته است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها (به الله و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می‌کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.» (الأعراف: ۹۶)

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ * الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد الله سکون و آرامش پیدا می‌کند، هان! دل‌ها با یاد الله آرام می‌گیرند. * آن کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، خوشا به حال ایشان، و چه جایگاه زیبایی دارند!» (الرعد: ۲۸-۲۹)

مختصر این که امروزه غرب، تمامی امکانات قدرت مادی را در دست دارد اما قادر نیست بدان‌ها استمرار بخشیده و جاودانه‌شان نماید چرا که غرب از عناصر مهم "ایمان به الله" و "روز آخرت" و "انجام اعمال صالح" خالی گشته است؛ همان عنصرهایی که الله به صاحبان آنها تداوم و استمرار می‌بخشد.

و شکی نیست که در میان غربی‌ها، اعمال صالح و نیکویی چون خدمات پزشکی نیز یافت می‌شود و با فراهم آوردن امکانات رفاهی، از مشقت‌ها و سختی‌های زندگانی بشر کاسته‌اند، و هیچ جاهلیتی در طول تاریخ از اعمال پسندیده‌ای که برخی از شهروندان آن انجام می‌دهند خالی نمی‌گردد اما این موارد سبب نمی‌شود که صفت

جاهلیت از آن جامعه کنار رود زیرا این صفت همواره همراه آدمی است و از او زدوده نمی‌گردد مگر آنکه به الله تعالی و روز آخرت ایمان آورده و از آنچه که خالق نازل فرموده تبعیت نماید، از طرفی دیگر، وجود برخی سفیدی‌ها در پیراهنی که سیاه شده و سرشار از شر و بدی گشته چیزی را برای صاحبش به ارمغان نمی‌آورد ... (و این گونه است که این اعمال نیک جامعه‌ی جاهلی، مترجم) نمی‌تواند نابودی‌ای را که طبق سنت‌های الهی برای صاحبانش مقدر گشته از آنان دور نماید هرچند که مهلت‌شان به طول بینجامد..

الحاد و بی‌دینی‌ای که امروزه تمدن غرب بدان دامن زده و گسترش داده، و انحطاط اخلاقی‌ای که رسانه‌های غربی ترویج می‌دهند، و خلاء روحی، و غرق شدن در کالاهای مادی و دنیوی تا بینهایت!، و زینت دادن زندگی دنیایی و فراموشی کامل آخرت و غفلت از این که الله تعالی، بندگان را در مورد اعمال‌شان مواخذه نموده و از آنان حساب‌رسی به عمل می‌آورد و ... همه و همه به خلق تمدنی حقیقی منتج نمی‌گردند که الله تعالی، استمرار و دوام در زمین را بر آن نوشته باشد هرچند که بر اساس حکمتی که مد نظر پروردگار است تا مدتی مشخص به صاحبان این تمدن، فرصت و امکان وجود می‌دهد (و شرایط بقای آن را فراهم می‌آورد، مترجم).

و این ما نیستیم که این موارد را برای ارضاء و خرسند نمودن عواطف و احساسات‌مان، و یا تصدیق رویاهایمان بر قلم جاری سازیم! بلکه سال‌ها پیش برتراندراسل اظهار داشت که: "تمدن مرد سفید به پایان رسیده است زیرا چیزی برای بخشیدن در چنته ندارد." و پیش از وی، الکسیس کارل چنین گفت: "به‌راستی که این تمدن در ورطه‌ی نابودی است."

و دیروز شاهد فروپاشی کمونیسم بودیم و امروز، روزنامه‌های غربی - که نشریات آمریکایی نیز جزء آنها می‌باشند - می‌نویسند که: "آیا آمریکا پای در مسیر فروپاشی و اضمحلال نهاده است؟"

و ما آن قدر خام‌اندیش و ساده‌انگار نیستیم که گمان بریم صبح فردا این تمدن رو به زوال می‌نهد! زیرا هنوز در این تمدن جاهلی عواملی حضور دارند که بر اساس سنت‌های الهی، امکان ادامه‌ی حیات را برای آن فراهم ساخته‌اند؛ عواملی چون توانایی سازماندهی و تنظیم امور، و دل دادن به کار، و اصرار بر دقیق بودن و قدرت برنامه‌ریزی... علاوه بر این، هنوز تمدنی جایگزین به وجود نیامده که ورود و ظهورش، فروپاشی این تمدن را تسریع بخشد.

با وجود تمامی این مسایل، اما سرنوشت و پایان کار تغییر نمی‌یابد زیرا این امر (که عبارت است از فروپاشی تمامی تمدن‌ها و غلبه‌ی اسلام بر آنها، مترجم)، سنتی از سنت‌های الهی است!

اما در مورد یهود باید گفت که آنان جایگاه و شرح حال مختص به خود را دارند و الله تعالی به علت کارهایی که انجام داده‌اند، خواری و آوارگی را بر آنها مقدر فرموده اما برای آن استثناء و یا استثنائاتی قایل شده است:

﴿ وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا ﴾ * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا * عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ ﴿

«در کتاب (تورات) به بنی اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در سرزمین (فلسطین و دوروبر آن) تباهی می‌ورزید و برتری جوئی بزرگی می‌کنید و طغیان و عدوان را به غایت، و ظلم و جور را به نهایت می‌رسانید. * هنگامی که وعده‌ی نخستین آن دو فرا رسد، بندگان پیکارجو و توانای خود را بر شما برانگیخته می‌داریم که (شما را سخت درهم می‌کوبند و برای به دست آوردنتان) خانه‌ها را تفتیش و جاها را جستجو می‌کنند. این وعده (غلبه و انتقام، حتمی و قطعی) و انجام پذیرفتنی است. * سپس (شما راه صلاح در پیش می‌گیرید و از فساد دست می‌کشید و آن گاه) شما را بر آنان چیره می‌گردانیم، و با اموال و فرزندان مدد و یاری‌تان می‌دهیم و تعداد نفرات‌تان را بیشتر (از دشمن) می‌نمائیم. * (آن گاه بدیشان گفتیم: ای بنی اسرائیل!) اگر نیکی کنید (و از الله اطاعت نمائید) به خودتان نیکی می‌کنید (و سود آن در دنیا و آخرت به خودتان برمی‌گردد) و اگر بدی کنید (و از فرمان الله سرکشی نمائید) به خودتان بدی می‌کنید، و هنگامی که وعده‌ی دوم فرا می‌رسد (دشمنان‌تان را نیرو بخشیده و بر شما مسلط می‌گردانیم) تا شما را بدحال (و پریشان روزگار) سازند (و گرد غم و اندوه بر چهره‌هایتان پاشند) و داخل مسجد (الاقصی) گردند، همان‌گونه که در دفعه‌ی اول بدان داخل شدند (و بار دیگر به تخریب بیت‌المقدس دست یازند) و بر هر که و هر چه دست یابند بکشند و درهم کوبند * امید است پروردگارتان (بعد از بار دوم نیز اگر توبه کردید و از تباہ کاری‌ها و ستم‌گری‌ها برگشتید) به شما رحم کند (و شما را ببخشد)، و اگر هم (به زشتی‌ها و پلشتی‌ها) برگردید، ما هم (به مجازات و کیفرتان در همین جهان) برمی‌گردیم، و دوزخ را (هم در آن جهان) زندان تنگ کافران (چون شما) می‌کنیم.» (الاسراء: ۴ - ۸)

﴿ ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ أَيْنَ مَا ثَقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ ﴾

«آنان هر کجا یافته شوند، (مُهر) خواری بر ایشان خورده است؛ مگر (این که از روش ناپسند خود دست بردارند و در اعمال خویش تجدیدنظر کنند و) با پیمان الله (یعنی رعایت قوانین شریعت) و پیمان مردم (یعنی رعایت مقررات همزیستی مسالمت‌آمیز، خویشتن را از اذیت و آزار در امان دارند و از مساوات حقوقی و قضائی برخوردار گردند.» (آل عمران: ۱۱۲)

و آنان هم اکنون در همان استثنائاتی به سر می‌برند که الله ﷻ آنها را بدان وعده داده است.. یهود اکنون بر تمامی این کره‌ی خاکی - مگر جایی که مورد رحم الله ﷻ قرار گرفته باشد - تسلط یافته و روسای جمهور کشورهای مختلف را تعیین می‌کند و سیاست‌های خود را بر آنان تحمیل می‌نماید و بر هر کسی غَضَب گیرد او را عزل

کرده و از قدرت ساقطش می سازد، و اگر فردی به مانند جان اف کندی^{۱۴۷} و یا دیگران در سر راهش قرار گیرند به قتل شان می رساند.. اما تمامی این موارد استثناء از قاعده می باشد:

﴿وَأَذِّنْ رَبُّكَ لِيَعْلَمَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾

«و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن گاه را که پروردگار تو (توسط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنه‌ی روز قیامت، کسی را بر آنان چیره می گرداند که بدترین عذاب را بدانان می چشاند.» (الأعراف: ۱۶۷)

قاعده‌ی دائمی همین است و غیر از آن استثناء می باشد و طبیعتاً موارد استثنائی دوامی ندارند زیرا مخالف قاعده و قانون می باشند.

قاعده از تقدیرات الهی بوده و استثناء نیز از همان مقدرات سرچشمه می گیرد اما طبیعت امور بدین گونه است که بر اساس وعد و وعید الله تعالی، استثناء به پایان می رسد و قاعده بر جای آن می نشیند.

شاید ما نسبت به حکمت الهی در استثنائات ذکر شده در آیات آگاه نباشیم اما چه آنرا فهم نماییم و چه از درکش عاجز بمانیم این موارد روی داده‌اند و به وقوع پیوسته‌اند... مهم این است که ادراک نماییم این موارد استثناء از قاعده می باشند و تا مدتی محدود ادامه می یابند... و خود یهود نیز این را مسایل را می دانند و آنرا نه از کتب بیگانگان، بلکه از کتاب‌های خود به دست آورده‌اند!

و آن گاه که بر اساس سنن الهی و به سبب فسادهای موجود در آن، جاهلیت معاصر شروع به فروپاشی نماید، بشریت نیازمند آن خواهد گشت که جایگزینی برای این تمدن بیابد تا خلاء وجودی آن را جبران نماید، و اسلام همان جایگزین است، و همانی است که اعتلا را به زمین باز می آورد و اوضاعش را اصلاح نموده و آن را از بیماری‌هایش می رهاند:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

۱۴۷- "جان اف کندی"، سی و پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا در روز جمعه، ۱۲۲م نوامبر ۱۹۶۳ میلادی در ساعت ۱۲:۳۰ بعد از ظهر در شهر دالاس ایالت تگزاس ترور شد زیرا دیگر نمی خواست دنباله‌رو مصالح سرمایه‌داران باشد، مسأله‌ی قتل رئیس جمهور کشور بزرگی چون آمریکا چنان مرموزانه مسکوت اعلام شد و چنان به اصطلاح، ماست مالی گشت که هیچ کس نفهمید که بالاخره حقیقت چه بوده است، البته ناگفته نماند که فردی به نام "الی هاروی اسوالد" که بنا به جرمی دیگر دستگیر شده بود به عنوان طعمه مورد استفاده قرار گرفت و قاتل رئیس جمهور معرفی گردید و در مدت کوتاهی به قتل رسید تا بر همه چیز سرپوش بگذارند و حقیقت مسأله آشکار نگردد، مترجم.

«ای اهل کتاب! پیغمبر ما به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید. از سوی الله نوری (که پیغمبر است و بینش‌ها را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت‌بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. * الله با آن (کتاب) کسانی را به راه‌های امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می‌کند که جویای خوشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خود، آنان را از تاریکی‌های (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود.» (المائدة: ۱۵ - ۱۶)

اسلام همان منهج کامل و درستی است که کجی و انحراف بدان راهی ندارد در حالی که سایر برنامه‌های جاهلی پیوسته از نقص و گمراهی رنج می‌برند (و از چاله به چاه می‌افتند، مترجم).

و امروزه، هزاران نفر به صورت سالیانه از تاریکی‌هایی که در آن می‌زیند می‌گریزند و به سوی نور و روشنایی اسلام پناه می‌آورند و این گریزشان به سبب تبعیت از الگو و پیشوایی حاضر در عرصه نیست زیرا واقعیت امروزین مسلمین نه تنها الگویی الهام‌بخش به شمار نمی‌آید بلکه به عنوان مانع و سدّی در راه پیوستن مردمان به دین اسلام تلقی می‌گردد! اما بی‌هویتی آن انسان‌ها موجب می‌شود که به دنبال بدیل و جایگزین باشند و این جاست که آن‌را در اسلام می‌یابند!

به‌راستی که غربِ پوچ و بی‌محتوا، علم و تمدنی فوق‌العاده در اختیار دارد اما فاقد "روح" گشته است؛ همان روحی که به سوی خالق هدایت می‌کند و انسان را در جهت هدایت الهی سوق می‌دهد، و اسلام همان برنامه‌ای است که آن عنصر حیاتی را در اختیار خود دارد و در همان حال، روح را جایگزین علم و تمدن مادی نمی‌گرداند بلکه این دو عنصر باهم همراهند و هم‌دیگر را تکمیل می‌نمایند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گل می‌آفرینم. * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلق به خود در او دمیدم در برابرش سجده ببرید» (ص: ۷۱ - ۷۲)

آری! "مشتی گل" و "دمی روح" به یک‌دیگر پیوند خورده‌اند و تشکیل "انسان" داده‌اند؛ انسانی منسجم، و یک‌پارچه و متوازن؛ انسانی هدایت‌گر که بر اساس هدایت و بصیرت، به عمران و آبادانی زمین می‌پردازد و هم‌زمان نیز چشم به افق آخرت دارد؛ همان آخرتی که زندگی با آن به تکامل می‌رسد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِن رِّزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.» (الملک: ۱۵)

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾

«به وسیله‌ی آنچه الله به تو داده است، سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش نکن.» (القصص: ۷۷)

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«الله به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخ‌ها و درخت‌های) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنان وعده داده است (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهم‌تر، الله خوشنودی خود را به ایشان وعده داده است که خوشنودی الله بالاتر از هر چیز است، پیروزی بزرگ همین است.» (التوبة: ۷۲)

و اسلام همان برنامه‌ی رهایی بخشی است که آنچه را که بشریت بدان نیاز دارد و به دنبال آن روان است در خود دارد.

شاهزاده چارلز؛ ولیعهد بریتانیا، در سخنرانی ارزشمندی که در سالن کنفرانس وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا در دسامبر سال ۱۹۹۶ میلادی ارائه نموده، به طرز آشکاری به این موارد اشاره می‌کند:

مادی‌گرایی معاصر، نیازمند توازن است و پیامدهای خطرناک آن در دراز مدت در حال افزایش است.. به راستی، سه قرن اخیر - حداقل در دنیای غرب - شاهد جدایی خطرناکی در طرز نگرش ما به نسبت دنیای پیرامون بوده است، علم تلاش نموده تا انحصار فهم ما را از دنیا در دست گیرد و آن‌را به گونه‌ای مستبدانه در اختیار خود قرار دهد، و دین و علم از هم جدا گشته‌اند و همان‌گونه که "ویلیام وُردزورث" شاعر می‌گوید: "از مادر طبیعتی که در اختیار ماست جز اندکی نمی‌دانیم!"

علم تلاش کرد تا طبیعت را از خالقش جدا نماید و به همین سبب، جهان را به دسته‌هایی مختلف تقسیم کرد و امور مقدس را به گوشه‌ای دور افتاده در ذهن و اندیشه‌ی ما تبعید نمود و آن‌را از وجود عملی ما دور ساخت و اکنون صرفاً عواقب مخرب آن را تخمین می‌زنیم و چنین به نظر می‌رسد که ما به عنوان فرزندان دنیای غرب، احساس‌مان را به نسبت محیط اطراف‌مان از دست داده‌ایم و در برابر جهانی که الله تعالی خلق نموده، احساس مسئولیتی نمی‌نماییم، و این مسأله ما را به سمت شکستی سخت و مفتضحانه در شناخت و اداره‌ی میراث و حکمت گذشتگان سوق داده است؛ همان میراثی که در طول قرن‌ها به دست آمده است و به راستی که ظلمی شدید بر علیه این میراث جریان یافت انگار که جذام و خوره‌ای اجتماعی است که می‌بایست از آن گریزان بود.

و اکنون، از دید من، به مقابله‌ای کلی و همه‌جانبه نیازمندیم و علم در تبیین اینکه دنیا بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که در ذهن می‌پرورانیم، خدمت والایی در این زمینه به ما نموده اما بایستی دانست که علم در شکل مادی جدید خود به تنهایی قادر نیست که تمامی مسائل را تفسیر نماید.

خالق، آن ریاضی‌ای نیست که نیوتن می‌پندارد و آفریننده‌ی اولین ساعت نمی‌باشد،^{۱۴۸} به راستی که انفصال و جدایی علم و تکنولوژی، از ارزش‌های و موازین اخلاقی و مقدس، به سطح بسیار نگران‌کننده‌ای رسیده است، و این را می‌توان در بازی با عوامل وراثتی (ژن‌ها)، و یا در عواقب غرور و تکبر علمی مشاهده نمود؛ همان غروری که بدترین حالتش در بیماری "جنون گاوی" نمایان می‌گردد.

همیشه احساسم بر این بوده است که میراثی که در زندگی ما وجود دارد، ساخته و پرداخته‌ی دست بشر نیست بلکه الهامی فطری از جانب خالق است و وی آن‌را به ما عطا فرموده تا بتوانیم آهنگ موزون طبیعت، و یک‌دستی و انسجامی را که ضدهای پراکنده از آن سرچشمه می‌گیرند ادراک نماییم (منظور این است که اصل همه یکی است اما از همان اصل، مواردی به وجود آمده‌اند که هر کدام مشخصه‌های خاص خود را دارند و گاه در این مشخصه‌ها، نقطه مقابل یک‌دیگر قرار می‌گیرند، به عنوان مثال در این زمینه می‌توان به رنگ پوست و زبان انسان‌ها اشاره نمود، مترجم)؛ همان انسجامی که در هر نشانه از نشانه‌های طبیعت موجود است.

به راستی که میراث‌های دنیا، منعکس‌کننده‌ی نظام ماندگار و همیشگی کائنات می‌باشند و ما را به سوی آگاهی از اسرار عظیم و والای جهان رهنمون می‌سازند؛ آنجایی که می‌توان به قول "ویلیام بلیک" شاعر، تمامی کائنات را در ذره‌ای مشاهده نمود و ابدیت را در لحظه‌ای دید..

به تاکید، فرهنگ اسلامی در سیمای میراثی خویش، تلاش نموده تا از این دیدگاه روحی و معنوی کامل در باره‌ی دنیا حفاظت نماید و این همان چیزی است که ما آن‌را در خلال نسل‌های اخیر دنیای غرب به خود ندیده‌ایم و در این زمینه، مسایل بسیاری برای آموختن و یاد گرفتن از دیدگاه اسلامی وجود دارد.

به راستی که ما به عنوان فرزندان دنیای غرب، به معلمانی مسلمان نیازمندیم تا به ما یاد دهند که همان‌گونه که با عقل‌هایمان فرا می‌گیریم با قلب‌هایمان نیز بیاموزیم، و نزدیک شدن هزاره‌ی سوم، انگیزه‌ای فوق‌العاده است که ما را بر آن می‌دارد تا این پیوندها و انگیزه‌ها را کشف نماییم و امیدوارم که این فرصتی که برای کشف بُعد روحی در دیدگاه و نظریات‌مان نسبت به کلیت وجودی‌مان فراهم آمده را از دست ندهیم.^{۱۴۹}

۱۴۸- نیوتن معتقد است که **الله**، جهان را به مانند یک ساعت بسیار دقیق آفریده است و دعا نمودن و نماز خواندن به درگاه خالق دنیایی به این عظمت، فایده‌ای در بر ندارد زیرا این آفریدگار حتی اگر خود نیز بخواهد نمی‌تواند مسیر دنیا را بر هم زند! به نقل از کتاب "منشأ الفکر الحدیث" تالیف برنتون، صفحه ۱۵۱ ترجمه.

۱۴۹- به نقل از روزنامه الشرق الأوسط، شماره ۶۵۹۲، به تاریخ ۱۵/۱۲/۱۹۹۶.

اسلام به اذن الله همان برنامه‌ی رهایی‌بخش و همان جایگزین آتی است. و (درست است که، مترجم) قَدَر الهی از مسایل غیبی به شمار می‌آید اما نشانه‌ها و علائمی دارد. اگر قدر الله بر آن بود که این دین در زمین از بین رود، توطئه‌های صلیبی‌ها در روزی که دولت عثمانی را سرنگون ساختند و خلافت را از بیخ و بن برچیدند کفایت می‌نمود، و صلیبی‌های صهیونیست در آن هنگام چنین پنداشتند که آخرین پیروزی را بر دشمن سرسخت خود به دست آورده‌اند و بر آن غلبه یافته‌اند! اما قَدَر الهی بر خلاف آن بود و نمود این قدر را در بیداری اسلامی می‌توان مشاهده نمود!

هنگامی که صلیبی‌های صهیونیست از مشاهده‌ی بیداری اسلامی گرفتار جنون گشتند، با تمامی امکانات خود بدان حمله‌ور شدند و زندان و شکنجه و قتل و تبعید را چاره‌ی مشکل خود دیدند و گمان نمودند که این راه، راه رهایی از دست دشمنی است که ضربه‌ی سهمناک پیشین (که همان از بین بردن خلافت بود، مترجم) آن‌چنان که گمان نموده بودند آن‌را از بین نبرده است.. اما قدر الله بر خلاف آن بود و سبب گشت که بیداری، بیش از پیش در زمین گسترش یابد!

و تمامی نشانه‌ها و علائم می‌گویند که اسلام همان جایگزین آتی است و همان برنامه‌ای است که آنچه را که جاهلیت در زمین به فساد کشانیده اصلاح می‌نماید!

اسلام در راه است و از هر طریقی که باشد خود را به عرصه‌ی ظهور می‌رساند، یا به گونه‌ای آهسته و آرام و تدریجی می‌آید، و این همانی است که ما می‌پسندیم و بدان راضی هستیم و به سوی آن فرا می‌خوانیم حتی اگر تمامی عمر نسل‌های مختلف را نیز به خود اختصاص دهد، و یا به صورتی جنجالی و خشونت‌آمیز ظهور می‌کند و این طریقی است که نادانی‌های غرب و اسرائیل بر آتش آن می‌دمد!

بی‌تردید، صلیبی‌های صهیونیست که امروزه بر دنیا سیطره یافته‌اند در نهایت نادانی و حماقت بر علیه مصالح‌شان گام بر می‌دارند! و این خشونت‌های وحشیانه‌ای که در برابر جنبش‌های اسلامی از خود به نمایش می‌گذارند سبب آن می‌گردد که از تبار دعوت، نسل‌هایی برخیزند که به شدت مقاوم‌تر و بلند همت‌تر و با بصیرت‌تر و قدرتمندتر از کسانی باشند که امروزه (دشمنان، مترجم) با آنان می‌جنگند!

و دانایان قوم، این را نیک می‌دانند و آنان را از این کار برحذر می‌دارند اما حَقْد و کینه‌ای که در دل‌هایشان وجود دارد آنان را از دیدن این واقعیت ناتوان ساخته و گوش‌هایشان را در مقابل نصایح و پند و اندرزها بسته است حتی اگر این نصایح از سوی عَقْلای خودشان باشد.

و این امر با قدر الله و برحسب سنتی از سنت‌های الهی به انجام می‌رسد:

﴿وَسَكَّنْتُمْ فِي الْمَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ * وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ﴾

«و در سرزمین و دیار مردمان ظالمی (هم چون عاد و ثمود) سکونت گزیدید و (عبرت نگرفتید، هر چند که) برایتان روشن بود که در حق آنان چگونه رفتار کردیم (و بر سر ایشان چه آوردیم)، و مثل‌ها برایتان زدیم (مبنی بر این که گذشتگان چه کردند و در مقابل چه دیدند، اما پند نگرفتید و امروز گرفتار شدید). * آنان نیرنگ خود را نمودند (و برای جلوگیری از دعوت آسمانی توطئه‌ها کردند و نقشه‌ها چیدند).» (ابراهیم: ۴۵ - ۴۶)

همواره و در طول تاریخ، انفجارهای بزرگ زمانی رخ می‌دهند که طاغوتان بر گروه و گرایش در حال رشد فشار می‌آورند و آن را شدت می‌بخشند تا این جماعت را از بین برند اما همین فشارها سبب وقوع انفجار می‌گردند؛ انفجاری که قربانیانش همان طاغوتانند! و حماقت‌هایی که امروزه صلیبی‌های صهیونیسم در عمل مرتکب می‌شوند همان فشاری است که سبب ایجاد انفجار می‌گردد.

و با یک قدر، هم‌زمان سه مسأله رخ می‌دهد..

اول این که امت اسلامی به خاطر کوتاهی نمودن در دین الله مجازات می‌شود.

الله آن هنگام که با قرار دادن این امت به عنوان امت خاتم الانبیاء تکریمش نمود امانتی بدان سپرد که در طول تاریخ به هیچ امت دیگری نسپرده است، و باری تعالی در حمل این امانت، دستیابی به مقام بهترین امت و فضیلت یافتن بر دیگر امت‌های پیشین را نهاده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما (ای پیروان محمد) بهترین امتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» (آل عمران: ۱۱۰)

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾

«و بی‌گمان شما را ملت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می‌شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادی گریان لذت‌اند جسمانی طلب و روحانیت باخته، و بر افراط تارکان دنیا و ترک لذت‌اند جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده‌ی اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته‌ای از شما راه او گیرد، و یا گروهی از شما از جاده‌ی سیرت و شریعت او بیرون رود، با آئین و کردار خویش بر ایشان حجت و گواه باشد).» (البقرة: ۱۴۳)

اما امت در برهه‌ای از زمان از رسالتش غفلت ورزید و نه تنها ماموریتش را به نسبت کل بشر به انجام نرساند بلکه رسالتش را به نسبت خود نیز به باد فراموشی سپرد.. و در این هنگام الله چنین مقدر فرمود که به دست دشمنانش تنبیه گردد همانگونه که رسول الله امتش را از آن بیم داده بود:

«يُوشِكُ أَنْ تَدَاعَى عَلَيْكُمْ الْأُمَمُ كَمَا تَدَاعَى الْأَكْلَةُ عَلَى قَصْعَتِهَا، قَالُوا: أَمِنْ قِلَّةِ نَحْنُ يَوْمئِذٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ يَوْمئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غُنَاءٌ كَغُنَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزِعَنَّ اللَّهُ الْمَهَابَةَ مِنْ صُدُورِ أَعْدَائِكُمْ، وَلَيَقْذِفَنَّ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ، قَالُوا: وَمَا الْوَهْنُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: حُبُّ الدُّنْيَا وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ»

(آن زمان نزدیک است که امت‌ها بر شما هجوم آورند همان‌گونه که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می‌برند، گفتند ای رسول الله، آیا این به خاطر تعداد اندک ماست؟ فرمود: خیر، بلکه شما آن روز بی‌شمارید اما به کف روی سیلاب می‌مانید (که هر جا سیلاب بخواند شما را می‌برد و هیچ اراده‌ای از خود ندارید، مترجم)، الله ابهت و شوکت شما را از دل‌های دشمنان‌تان بر می‌دارد و در دل‌های شما "وهن" می‌کارد، گفتند: ای رسول‌الله، "وهن" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ.)^{۱۵۰}

و در همان زمان که الله تعالی مقدر فرمود تا امت را به دست دشمنانش مجازات نماید به آن دشمنان در زمین قدرت و تمکین بخشید و این امر بر اساس سنت فراموش کردن آنچه که بدان متذکر شده بودند به وقوع پیوست .. و باید (برای این کفار، مترجم) در زمانی مشخص، به علت روی گردانی‌شان از یاد الله تعالی، و تجاوز نمودن از حد و مرز، و گردن‌کشی، قدری دیگر در حق‌شان به اجرا در می‌آید تا آنان را با نابودی مجازات نماید و این سوی مجازات روز قیامت است که الله تعالی در باره‌اش چنین می‌فرماید:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضَلُّوهُمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾

«آنان باید که در روز قیامت بار گناهان خود را (به سبب پیروی نکردن از پیغمبر) به تمام و کمال بر دوش کشند، و هم برخی از بار گناهان کسانی را حمل نمایند که ایشان را بدون (دلیل و برهان و) آگهی گمراه ساخته‌اند (بی آن که از گناهان پیروان چیزی کاسته شود). هان (ای مردمان! بدانید که آنان چه کار زشتی می‌کنند و) چه بار گناهان بدی را بر دوش می‌کشند.» (النحل: ۲۵)

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ نِعْمَ اللَّهِ خَيْرٌ لِنَفْسِهِمْ إِنَّهُمْ لِنِعْمِ اللَّهِ لَكَاذِبُونَ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

«کافران (و بی‌دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزاییم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند، بی‌گمان) برای آنان عذاب خوارکننده ای است.» (آل عمران: ۱۷۸)

و هم‌زمان با این مسایل، پاک‌گشتن و خالص شدن مومنین به انجام می‌رسد:

﴿وَلِيَمَّحَصَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَّ الْكَافِرِينَ﴾

۱۵۰- امام احمد رحمته الله و ابو داود رحمته الله این حدیث را روایت کرده‌اند.

«و تا این که الله مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد.» (آل عمران: ۱۴۱)

و همان گونه که بر اساس قدری از قدرهای پروردگار، تربیت موسی در قصر فرعون شکل گرفت، امروز نیز به حول و قوه‌ی الهی، از طریق دشمنانی که برای این دین توطئه می‌چینند نسلی جدید در میان امت تبدیل شده به "کف سیلاب" متولد می‌گردد:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.»
(یوسف: ۲۱)

و هرگز این مسأله به نسبت مسلمین، سیر و سیاحتی نزدیک و در دسترس نیست (و شباهتی به تفریح و خوش-گذرانی ندارد، مترجم).. بلکه پر از اشک و آه و خون و جان‌نثاری است و مملو از شکنجه و درد و رنج می‌باشد، و آزمایش‌ها و تنگناها و تلاشی دائمی و مستمر در بستر آن آرمیده است:

﴿وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾

«تا ثابت قدمان بر ایمان را (از سائرین) جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و الله از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیب‌شان گرداند.» (آل عمران: ۱۴۰)

مسلمین باید به خاطر کوتاهی‌شان در دین الله هزینه پرداخت کنند و می‌بایست تلاش نمایند که به مسیر حق باز گردند، اما آن هنگام که شهید می‌دهند و متحمل درد و رنج می‌شوند و خون و اشک‌شان جاری می‌گردد آنچه که آنان را تسکین می‌دهد و آرام می‌سازد این است که آنان در راه پروردگار جهاد می‌کنند تا پرچم شریعت الله برافراشته و در اهتزاز باشد، و به عنوان پوششی برای قدر الله جهت استقرار آیین الهی در زمین عمل می‌نمایند.

و آنچه که به دل‌هایشان آرامش می‌بخشد این است که در آخرت، بهشت و رضایت پروردگار نصیب‌شان می‌گردد:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ

اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«الله به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخ‌ها و درخت‌های) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است (که جای ماندگاری

همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهم‌تر، الله خوشنودی خود را بدیشان وعده داده است که خوشنودی الله بالاتر از هر چیز است، پیروزی بزرگ همین است. « (التوبة: ۷۲)